

داستان
اسلام صح-ابه

نویسنده :
دکتر عبدالله بن عبدالعزيز
الجبرین
استاد دانشکده تربیت
معلم ریاض

این کتاب از سایت سنی بوک | کتابخانه مجازی اهل سنت
دانلود شده است. برای دریافت کتب بیشتر ما را از طریق آدرس
اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : <https://telegram.me/OnlineLibrary>

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنی آنلاین پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنی وب مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

درس اول: داستان مسلمان شدن ام المؤمنین خدیجه و پسر عمویش ورقه بن نوفل.....	11
درس دوم: داستان مسلمان شدن بهترین این امت بعد از پیامبرج یعنی ابوبکر صدیق.....	20
درس سوم: داستان مسلمان شدن خلیفه راشد عمر بن خطاب.....	25
درس چهارم: داستان مسلمان شدن خلیفه راشد عثمان بن عفان.....	35
درس پنجم: داستان مسلمان شدن خلیفه راشد، علی بن ابی طالب و جماعتی از سابقین در گرویدن به اسلام.....	40
درس ششم: داستان مسلمان شدن سعد بن ابی وقاص.....	47
درس هفتم: داستان مسلمان شدن عمرو بن عبسه سلمی.....	54
درس هشتم: داستان مسلمان شدن عبدالله بن مسعود.....	62
درس نهم: مسلمان شدن ابوذر و قوش غفار.....	66
درس دهم: مسلمان شدن ضمار بن ثعلبه از دیس.....	74
درس یازدهم: داستان مسلمان شدن عثمان بن مظعون جمحی.....	80
درس دوازدهم: داستان مسلمان شدن حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبرث و رکانه بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف.....	85
درس سیزدهم: داستان مسلمان شدن بعضی از جنها در آغاز بعثت.....	90
درس چهاردهم: داستان مسلمان شدن اصحمه نجاشی پادشاه حبشه.....	96
درس پانزدهم: داستان مسلمان شدن ایاس بن معاذ.....	103
درس شانزدهم: داستان مسلمان شدن عذاس.....	106

درس هفدهم: داستان مسلمان شدن اولین افراد انصار به سبب استفتاح یهود بر آنها و خبر دادن آنها به اینکه بعثت پیامبرث نزدیك است	113
درس هیجدهم: داستان مسلمان شدن بعضی از انصار و بیعت عقبه اول.....	119
درس نوزدهم: داستان مسلمان شدن اسید بن حضیر و سعد بن معاذ و قومشان بنی عبدالاشهل.....	125
درس بیستم: داستان مسلمان شدن بسیاری از انصار در بیعت عقبه دوم.....	131
درس بیست و یکم: داستان مسلمان شدن عبدالله بن عمرو بن حرام و ماجرای بیعت عقبه دوم بطور مفصل.....	136
درس بیست و دوم: داستان مسلمان شدن یك بادی‌ه‌نشین و داستان مسلمان شدن چوپانی در روز هجرت.....	143
درس بیست و سوم: داستان مسلمان شدن دانشمند (یهودی) عبدالله بن سلام.....	149
درس بیست و چهارم: داستان مسلمان شدن سلمان فارسی.....	156
درس بیست و پنجم: ادامه داستان مسلمان شدن سلمان.....	165
درس بیست و ششم: داستان مسلمان شدن ابوطلحه انصاری.....	172
درس بیست و هفتم: داستان مسلمان شدن دو نفر از مشرکان شجاع.....	177
درس بیست و هشتم: داستان مسلمان شدن جبیر بن مطعم.....	182
درس بیست و نهم: داستان مسلمان شدن عمیر بن وهب.....	186
درس سی ام: داستان مسلمان شدن زید بن سعه.....	195
درس سی و یکم: داستان مسلمان شدن قبیلہ « عبدالقیس » و تشریف‌فرمایی هیئت آنها.....	201
درس سی و دوم: بقیه داستان هیئت « عبدالقیس ».....	207
درس سی و سوم: داستان مسلمان شدن فرات بن حیان عجل و داستان مسلمان شدن حرمه انصاری بعد از نفاقش.....	211
درس سی و چهارم: داستان مسلمان شدن دو مرد که به شهادت رسیدند در حالیکه اصلاً نمازی نخوانده بودند.....	215

درس سي و پنجم: داستان مسلمان شدن بعضي از جنها در مدینه منوره.....	220
درس سي و ششم: صلح حدیبیه و داستان مسلمان شدن مغیره بن شعبه س.....	227
درس سي و هفتم: ادامه داستان صلح حدیبیه و داستان مسلمان شدن ابوبصیر و همراهانش.....	239
درس سي و هشتم: داستان مسلمان شدن گروهی از زنان بعد از صلح حدیبیه.....	249
درس سي و نهم: داستان مسلمان شدن خزاعه.....	254
درس چهارم: داستان مسلمان شدن غلام یهودی و ابورافع قبطنی	261
درس چهل و یکم: داستان مسلمان شدن اسید بن سعیه و ثعلبه بن سعیه و اسد بن عبید.....	264
درس چهل و دوم: داستان مسلمان شدن جماعتی از قبیلہ دوس	271
درس چهل و سوم: داستان مسلمان شدن ثمامه بن اثالس ..	274
درس چهل و چهارم: داستان مسلمان شدن عمرو بن عاص و خالد بن ولید.....	280
درس چهل و پنجم: داستان مسلمان شدن عمرو بن عاص و بیعت مفصل وی.....	286
درس چهل و ششم: داستان مسلمان شدن ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن ابی امیه.....	289
درس چهل و هفتم: داستان مسلمان شدن ابوسفیان بن حربس به هنگام فتح مکه.....	297
درس چهل و هشتم: داستان مسلمان شدن اهل مکه در روز فتح مکه و مسلمان شدن مؤذن آنها.....	305
درس چهل و نهم: داستان مسلمان شدن ابوقحافه.....	309
درس پنجاه: داستان مسلمان شدن عکرمه و عبدالله بن ابی سرح	313
درس پنجاه و یکم: داستان مسلمان شدن صفوان بن امیه بن خلفس.....	317

درس پنجاه و دوم: داستان هوازن.....	320
درس پنجاه و سوم: داستان مسلمان شدن قبیله ثقیف.....	328
درس پنجاه و چهارم: داستان مسلمان شدن عثمان بن ابوالعاص ثقفی و تشریف فرمایی او همراه با هیئت ثقیف	333
درس پنجاه و پنجم: بیعت آن پسر بچه و کسی که دچار بیماری واگیردار شده بود.....	337
درس پنجاه و ششم: داستان مسلمان شدن وحشی بن حرب حبشی	341
درس پنجاه و هفتم: داستان مسلمان شدن کعب بن زهیر	347
درس پنجاه و هشتم: داستان مسلمان شدن سلمه بن قیس جرمی و قومش جرم.....	354
درس پنجاه و نهم: داستان مسلمان شدن عدی بن حاتم طائی	358
درس شصتم: داستان مسلمان شدن کنده و تشریف فرمایی هیئت آنها.....	363
درس شصت و یکم: داستان مسلمان شدن بنی منتفق و تشریف فرمایی نماینده آنها.....	368
درس شصت و دوم: داستان مسلمان شدن حمیر و تشریف فرمایی هیئت آنها.....	373
درس شصت و سوم: داستان مسلمان شدن جابر بن سلیم تمیمی	377
درس شصت و چهارم: داستان مسلمان شدن قیس بن عاصم سعدی تمیمی و تشریف فرمایی او همراه با هیئت تمیم.....	381
درس شصت و پنجم: داستان مسلمان شدن اشعریها و تشریف فرمایی هیئت آنها.....	388
درس شصت و ششم: داستان مسلمان شدن ضمام بن ثعلبه و قومش بنی سعد بنی بکر.....	393
درس شصت و هفتم: داستان مسلمان شدن معاویه بن حیده قشیری.....	399
درس شصت و هشتم: داستان مسلمان شدن زهیر بن اقیس و تشریف فرمایی هیئت آنان.....	404

درس شصت و نهم: داستان مسلمان شدن صفوان بن قدامه... 407

درس هفتادم: داستان مسلمان شدن حصین بن عبید خزاعی و
پسرش عمران... 412

داستان هفتاد و یکم: داستان مسلمان شدن بنی عامر و بنی
اسد و تشریف فرمایی هیئت آنها... 415

درس هفتاد و دوم: داستان مسلمان شدن مزینه و آمدن هیئت
آنها... 421

درس هفتاد و سوم: داستان مسلمان شدن بنی حنیفه و آمدن
هیئت آنها و ماجرای مسیلمه کذاب... 425

درس هفتاد و چهارم: داستان مسلمان شدن جماعتی از بنی
حنیفه و مردی از بنی ضبیعه و آمدن آنها... 429

درس هفتاد و پنجم: داستان آمدن طارق محارب و یارانش که
مسلمان و مطیع شده بودند... 432

درس هفتاد و ششم: داستان مسلمان شدن وائل بن حجر و آمدن
او... 437

درس هفتاد و هفتم: داستان مسلمان شدن حکم بن حزن کلفی و
جماعتی از قومش بنی کلفه و آمدن آنها... 441

درس هفتاد و هشتم: داستان مسلمان شدن جماعتی از زنان و
بیعت آنها... 446

درس هفتاد و نهم: داستان مسلمان شدن مادر ابوهریره... 450

درس هشتادم: داستان مسلمان شدن ضرار بن ازورس... 454

درس هشتاد و یکم: داستان مسلمان شدن یک نفر اعرابی که
بیعت کرده بود، سپس خواست که بیعتش فسخ گردد... 459

درس هشتاد و دوم: داستان مسلمان شدن دو مرد از مذحج... 463

درس هشتاد و سوم: داستان مسلمان شدن جریر بن عبدالله بجلیس
... 467

درس هشتاد و چهارم: داستان مسلمان شدن قبیلہ همدان... 472

درس هشتاد و پنجم: داستان مسلمان شدن قبیلہ بجیلہ و
آمدن آنها و مسلمان شدن کسی که در یمن با تیرها، فال
می‌گرفت... 476

درس هشتاد و ششم: داستان مسلمان شدن آل دیلم از فرزندان پادشاهان یمن و آمدن هیئت آنها.....	480
درس هشتاد و هفتم: داستان مسلمان شدن مردی که بلافاصله بعد از مسلمان شدنش فوت کرد.....	483
درس هشتاد و هشتم: داستان مسلمان شدن یکی از قبایل مشرکان.....	487
درس هشتاد و نهم: داستان مسلمان شدن بنی جذیمه و عبادة الضبی.....	493
درس نود: داستان مسلمان شدن یکی از مشرکان در میدان جنگ آن وقت که مسلمانی شمشیرش را بالای سرش گرفت.....	496
درس نود و یکم: داستان مسلمان شدن تمیم داری و داستان جساسه.....	500
درس نود و دوم: داستان زنی سیه چرده که دارای گردنبندی چرمی بود.....	507
درس نود و سوم: داستان مسلمان شدن هرمزان (یکی از فرماندهان ایران).....	512

درس اول

داستان مسلمان شدن ام المؤمنین خدیجه^ل و پسر عمویش
ورقة بن نوفل

1- از عروة بن زبیرم روایت است که گفت: یکی از همسایه‌های خدیجه بنت خویلد^ك برای من تعریف کرد که او از پیامبر **ص** شنیده در حالیکه به خدیجه **ك** می‌گفت: «ای خدیجه! به الله قسم لات را نمی‌پرستم و به الله قسم که هیچگاه عزی را نمی‌پرستم.» زبیر گفت: آنگاه خدیجه **ك** گفت: لات را رها کن! عزی را رها کن! ¹ (راوی) گوید: لات و عزی بت آنها بودند که آنها را عبادت می‌کردند، سپس دراز می‌کشیدند. ²

2- از عایشه^ل نقل است که گفت: اولین چیزی که با آن وحی بر پیامبر **ص** آغاز گشت، رؤیای صادق در خواب بود. پیامبر **ص** هر خوابی که می‌دید، مان‌ند سپیده صبح به وقوع می‌پیوست، سپس خلوت گزینی در نظرش خوشایند جلوه داده شد. او در غار حرا خلوت می‌کرد و تحنث می‌نمود - یعنی چند شب مشخص و معینی را عبادت می‌نمود - قبل از آنکه به میان اهلش باز گردد و برای این کار

(1) به احتمال زیاد این مقوله قبل از بعثت بوده باشد. نگا: حاشیه السندي علي المسند 29 / 467.

(2) روایت از امام احمد (17947) و اسنادش صحیح است، رجالش، رجال صحیحین است جز همسایه خدیجه که صحابی مجهول است و مجهول بودنش مشکلی ایجاد نمی‌کند.

توشه و زاد بر گى‌رد، سپس به سوي خديجه باز مي-
گشت و براي مانند آن، توشه بر مي گرفت، تا
اينکه حق به سوي او آمد¹ و او در غار حرا بود.
آنگاه فرشته (يعني جبرئيل ×) به سوي او آمد و
گفت: بخوان! پیامبرص فرمود: من خواندن بلد
نیستم! پیامبرص گفت: مرا گرفت و فشار داد، تا
چاييکه اذیت شدم، سپس مرا رها کرد و گفت:
بخوان! گفتم: من خواندن بلد نیستم، آنگاه
دوباره مرا گرفت و فشار داد، تا جاييکه اذیت
شدم، سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان! گفتم: من
خواندن بلد نیستم، آنگاه مرا گرفت و براي بار
سوم فشار داد، سپس مرا رها کرد² و گفت:

﴿اقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ (علق:

1- 3)

«(اي محمد! بخوان چيزي را که به تو وحي مي‌شود.
آن را بياغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که
(همه جهان را) آفریده است. انسان را از خون
بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو
بزرگوارتر و بخشنده‌تر است.»

رسول خدا ص با اين حالت بازگشت در حالیکه

1) تا اينکه وحي براي او فرود آمد.

2) نووي در شرح مسلم گفته است: « علما گفته اند: حکمت در
فشار دادن پیامبر اين است که وي سرگرم التفات نشود و کارش
را جدي بگيرد، آنگونه که قلبش را براي آنچه که جبرئيل به
او مي‌گويد، کاملاً آماده نمايد. و اين امر را سه بار تکرار
کرد تا در يادآوري مبالغه نمايد، همچنين اين امر بيانگر
اين است که بر استاد و معلم لازم است، در يادآوري به متعلم
و دستور دادن به حاضر کردن قلبش، احتياط نمايد. و الله اعلم.

قلبش می‌لرزید و بر خدیجه ك دختر خویلد وارد شد و گفت: مرا بپوشان! مرا بپوشان! آنگاه او را پوشاندند، تا اینکه ترس و وحشت از او رخت بربست، جریان را به خدیجه ك گفت و گفت: من از خودم می‌ترسم.

آنگاه خدیجه ك گفت: نه بخدا، هرگز الله تو را خوار و زبون نمی‌سازد، زیرا تو صله رحم بجا می‌آوری و سخن راست می‌گویی و بار ناتوانان را به دوش می‌کشی، (یعنی هرکسی را که از ناحیه فقر یا کثرت عیال یا یتیم‌ی تحت فشار باشد، بوسیله انفاق ك ردن بر آنها، او را یاری می‌بخشی.) و به فقرا کمک می‌کنی (و این بدینگونه است که بدون چشمداشت به آنها مال می‌دهی) و از میهمانان پذیرایی می‌نمایی و در راه حق، مشکلات را تحمل می‌نمایی. آنگاه خدیجه او را نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالمعزی برد. او شخصی بود که در جاهلیت مسیحی شده بود، او به زبان عربی می‌نوشت و انجیل را به زبان عربی درآورد و او پیرمردی سالخورده و نابینا بود. خدیجه ك به او گفت: ای پسر عمو! از برادرزاده‌ات بشنو که چه می‌گوید.

ورقه به پیامبر ص فرمود: ای برادرزاده! چه شده؟ آنگاه پیامبر ص آنچه را که دیده بود، برای او تعریف کرد. ورقه به او گفت: این همان ناموسی¹ است که الله تعالی آن را بر موسی نازل

1) ناموس در لغت: صاحب سر خیر است و در مقابل ناموس، جاسوس قرار دارد و آن صاحب سر شر است و مراد در اینجا،

کرد. ای کاش، در آن زمان (که می‌آیی) جوانی قوی بودم (تا بتوانم تو را یاری فراوان دهم) کاش زنده می‌بودم آن هنگام که جمعی تو را از شهر بیرون می‌کنند. آنگاه پیامبر^ص به او گفت: آیا مرا بیرون می‌کنند؟ گفت: آری. پیامی را که تو آورده ای، هیچ پیامبری نیاورده است، مگر اینکه با او دشمنی شده است.

اگر من تا آن زمان زنده بمانم، با تمام وجود تو را یاری خواهم کرد. سپس دیری نپائید که ورقه فوت کرد و وحی برای مدت زمانی قطع شد. روایت از بخاری و مسلم.¹

3- از جابر بن عبدالله م روایت است که گفت: در مورد ابوطالب از پیامبر^ص سؤال کرده شد که آیا پیامبری تو هیچ نفعی به او می‌رساند؟ فرمود: «آری، او را از غلیان جهنم به جای کم عمق آن خارج کرده است.»

و در مورد خدیجه هم از او سؤال شد — زیرا وی قبل از فرائض و احکام قرآن فوت کرده است — پیامبر^ص فرمود: «او را بر روی یکی از روده‌های بهشت دیدم، در خان ه زربافتی که هیچ هیاهو و خستگی و مرارتی در آن وجود ندارد.» در مورد ورقه بن نوفل از او سؤال شد. گفت: «

جبرئیل است، بدین علت بدین نام نامگذاری شده که الله تعالی او را به وحی اختصاص داده است.

(1) صحیح البخاری، بدء الوحي 3، التفسیر (4953) و صحیح مسلم: الایمان (160)

او را در بطنان¹ بهشت دیدم که لباسی ابریشمی
بر تن داشت.»

در مورد زید بن عمرو بن نفیل از او سؤال شد،
گفت: « او در روز قیامت بعنوان يك امت
جداگانه در بین من و عیسی زنده می شود.»²

نکته ها و عبرتها:

- 1- فضیلت خدیجه ك و خونسردی و درست اندیشی و
هوشمندی او. از پیامبر ص ثابت شده که فرمود:
«خير نساء اهل الجنة اربع: مریم بنت عمران، فاطمه بنت محمد، خدیجه بنت خویلد
و آسیه امراءه فرعون»³ « بهترین زنان بهشتی چهار زن
هستند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خدیجه
دختر خویلد و آسیه زن فرعون.» و نیز از او ثابت
شده که فرموده: «بهترین زنان آن – یعنی زنان
این امت – خدیجه دختر خویلد است.» متفق علیه.⁴
- 2- کسی که متصف به اخلاق فاضله باشد و حریص و
علاقمند به یاری دادن برادران محتاجش باشد،

(1) بطنان جمع بطن است و وسط یا اصل آن چیز می باشد. و
منظور این است که او از راهیافتگان به بهشت است. نگا:
النهايه ماده بطن.

(2) روایت از ابویعلی (2047) و در سندش مجالد است که ضعیفی
در او وجود دارد. و هیثمی (416/9) گفته است: « در آن مجالد
وجود دارد و این چیزی است که از حدیث مجالد مورد مدح و
تعریف قرار گرفته است. و بقیه رجالش، صحیح هستند.» و هر
فقره از فقرات آن دارای شواهدی است. پس این روایت هم با
شواهدش صحیح است. نگا: صحیح البخاری (1792، 3816، 3820،
6208) و صحیح مسلم (209، 2432، 2434) و مسند ابویعلی (973).

(3) روایت از امام احمد در فضائل الصحابة (1136 – 1339) با
اسنادی صحیح، و حافظ ابن حجر آن را در فتح الباری 7 / 135
صحیح دانسته است.

(4) صحیح البخاری (3865) و صحیح مسلم (2430).

شایسته است که به خیرت و فایده داده شود. در حدیث از پیامبر ص روایت شده که فرموده است: «والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه» «الله تعالی در یاری بنده است مادام که بنده در یاری برادرش باشد.» روایت از مسلم.¹

به همین خاطر، بر مسلمانان لازم است که بر یاری دادن محتاجان و دادن صدقه به بر مسکینان و یتیمان و بیوه زنان - خواه با مال یا با تأمین نیازهای آنها یا با یاری دادن آنها بر تأمین نیازها - حریص باشد.

3- فضیلت همسر عاقل و صالح و اینکه او - بعد از الله تعالی - بر تحمل سختی‌ها و مشکلات بهترین مددیار شوهرش است.

4- بر انسان مسلمان لازم است که در امور مهم به مشورت و نظر خواهی دیگران علاقمند باشد.

5 - بر او لازم است که به مشاوره با کسانی علاقمند باشد که نیک اندیش بوده و کارشناس و مصلحت خواه هستند، همان کسانی که خیر و مصلحت کسانی را می‌خواهند که با آنها مشورت می‌کنند و نکاتی را به آنها یاد آور می‌شوند که هم برای او و هم برای مسلمانان خیر و منفعت است.

در مقابل، نباید با کسی مشورت کند که از الله تعالی نافرمانی کرده و هم ه هم و غم خود را دنیا قرار داده است - زیرا اگر او رأی و نظر درستی می‌داشت هرگز دنیای فانی را بر آخرت جاوید و

(1) صحیح مسلم (2699).

پایدار ترجیح نمی داد - و در کارهایی که موجب نجات او از احوال سرسام آور آن هستند، اندیشه نکرده است. این فرد مشابه کسانی است که الله تعالی در مورد آنها فرموده است:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾ (انسان: 27)

« این (کافران و مشرکان) زندگی زودگذر دنیا را دوست می دارند ، و روز سخت و دشوار آخرت را پس پشت خود می افکنند. »
گذشته از این ، اگر فرد عاصی دارای نظر درستی می بود ، هرگز نافرمانی و معصیت الله تعالی را نمی - کرد در حالیکه خوب می داند معصیت ، علت سوزاندن او با آتش و محروم کردن او از بهشت است . در صحیح بخاری از پیامبر ص آمده است که فرمود : «كل امتی يدخلون الجنة الا من ابى» « هم امتم وارد بهشت می - شود مگر کسی که امتناع ورزد . » گفتند : چه کسی امتناع می ورزد ای رسول خدا ؟ فرمود : «من اطاعنی دخل الجنة ومن عصانی فقد ابى » « هرکس که از من اطاعت کند ، وارد بهشت می شود و هرکس از من سرپیچی کند ، در حقیقت ابا و امتناع نموده است. »¹

چنانکه احتمال دارد فرد عاصی در اثر فسق و فجوری که دارد ، نسبت به کسی که با او مشورت کرده ، حسادت بورزد ، یا در اثر همین فسق بی آنکه مصلحت وی را در نظر بگیرد ، هر نظری را که به فکرش خطور کند ، به او بگوید ، یا خیری را به او اشاره کند که مایه زیان دیگران است ،

(1) صحیح البخاری (7280) .

یا نوعی معصیت الله تعالی است.

بدینسان فرد احمقی که کارها را در جای خود قرار نمی‌دهد، نباید مورد مشاوره و نظرخواهی قرار بگیرد، زیرا در حالیکه خیر و منفعت او را می‌خواهد، موردی زیان آور را به او پیشنهاد می‌نماید.

6- فضل ورق ه بن نوفل و اینکه او از جمله مؤمنان موحد است که به بهشتی بودن او، شهادت و گواهی داده شده است.

7- یکی از سنت‌های خداوند در این جهان، وجود نبرد میان حق خواهان و باطل خواهان و پیامبران و دشمنان آنها از مشرکان، میان پیروان پیامبران از مبلغان و مصلحان و دشمنان آنها از کفار و فساق و منافقان، می‌باشد؛ لذا، هرکسی که به سوی الله دعوت می‌کند، لازم است که به زیور صبر و حکمت آراسته گردد و (بداند) که اجرش با خداست.

8- بر انسان مسلمان لازم است؛ بر یاری دادن پیامبران حریص باشد، بدینگونه که دیگران را به راه آنها دعوت کند و نیز لازم است که داعیان الی الله و آمران به معروف و ناهیان از منکر را یاری دهد، آنهم با انواع وسایلی که می‌تواند از آنها استفاده کند و شدیداً از این بر حذر باشد که بخواهد راه کفار و منافقان و فساق را برای اذیت کردن داعیان الی الله در پیش بگیرد، خواه این کار با قول باشد یا با غیر

آن.¹ و الله اعلم

9- فضل زید بن عمر و بن نفیل و اینکه او از جمله موحدان است و در روز قیامت بعنوان يك امت برانگیخته خواهد شد.

10- فضل و برتری با نسب نیست بلکه با ایمان و تقوی است.

11- هدایت به دست الله تعالی است، آن را به هرکس که بخ واهد می بخشد، به همین خاطر است که پیامبرص نتوانست عمویش ابوطالب را به اسلام هدایت نماید؛ زیرا الله تعالی آن را برایش مقدور نفرموده است.²

12- اثبات شفاعت پیامبرص برای عمویش ابوطالب در روز قیامت؛ که بخاطر شفاعت او، عذاب بر او تخفیف داده می شود، اما از آتش خارج نمی شود.



1) در رابطه با شرح داستان اسلام آوری ورقه و بیان بعضی از فواید آن نگاه کنید به شرح مسلم اثر نووی 197/2 - 204، جامع الاصول، الوحي 279/11، 278، فتح الباري 22/1 - 27 و 716/8 - 721، الفتح الرباني: السيرة 207/20 - 208.

2) نگا: سخن حافظ ابن قیم که در اثناي بیان نکته ها و عبرتهای داستان مسلمان شدن حضرت سلمان فارسي ط ان شاء الله می آید.

درس دوم

داستان مسلمان شدن بهترین این امت بعد از

پیامبر ص یعنی ابوبکر صدیق

4- ابو درداء میگوید: من نزد پیامبر ص نشسته بودم، که ناگهان حضرت ابوبکر را در حالیکه گوشه لباسش را گرفته بود تا جاییکه زانویش را نمایان ساخته بود، پیدا شد. آنگاه پیامبر ص فرمود: «این دوست و یار شما دعوا کرده است.» حضرت ابوبکر سلام کرد و گفت: ای رسول خدا! میان من و ابن خطاب نزاعی روی داد و من او را عصبانی کردم و سپس پشیمان شدم و از او خواستم که مرا ببخشد، اما او از این کار امتناع ورزید، لذا پیش شما آمدم، آنگاه پیامبر ص فرمود: «یغفر الله لک یا ابابکر» «خدا تورا ببخشد ای ابوبکر» پیامبر ص سه بار این جمله را تکرار نمود، سپس حضرت عمرا پشیمان شد و به منزل حضرت ابوبکر آمد و پرسید: آیا ابوبکر اینجاست؟ گفتند: نه، آنگاه پیش پیامبر ص آمد و به او سلام کرد، آنگاه صورت پی امبر ص از خشم و ناراحتی سرخ شد، تا جایی که حضرت ابوبکر ترسید که از ناحیه پیامبر ص چیزی ناخوشایند به عمر برسد لذا بر روی زانوهایش نشست و گفت: ای رسول خدا، بخدا من ظالم تر بودم! وی دوبار این گفته را تکرار کرد، آنگاه پیامبر ص فرمود: «ان الله بعثنی الیکم فقلتم: کذبت و قال ابوبکر صدق و واسانی بنفسه و ماله فهل انتم تارکون لی صاحبی؟» «الله تعالی مرا بسوی شما

فرستاد، آنگاه شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر
مرا تصدیق کرد و با جان و مالش مرا یاری و
حمایت نمود. پس آیا، شما یارم را بخاطر من
رها می‌کنید؟» پیامبرص دوبار این جمله را
تکرار فرمود. حضرت ابوبکر، بعد از آن دیگر،
اذیت نشد.¹ روایت از بخاری.

5 - از ابن عباس روایت است که از او پرسیده
شد چه کسی بعنوان اولین نفر به پیامبر
ایمان آورد؟ وی گفت: اولین کسی که به او
ایمان آورد، حضرت ابوبکر بود. مگر قول حسان
را نشنیده‌ای که گفته است:

اذا تذكرت شجواً من اخي فاذا ذكر اخاك ابابكر بما فعلا
ثقه

خير البريه اوفاهها و اعدلها بعد النبي و اولاهها بما حملا
والتالي الثاني المحمود و اول الناس منهم صدق الرسلا
مشهده

عاش حميداً لامر الله متبعاً بامر صاحبه الماضي و ما
انتقلا

1) صحيح البخاري (3661) حافظ ابن كثير در البدايه 71-69/4 گفته است: «و این مانند نص بر این است که او اولین کسی است که مسلمان شده است و این همان (قول) مشهور از جمهور اهل سنت است.» سپس اقوالی از بعضی از اهل علم را در این رابطه ذکر نمود، سپس در 73/4 گفته است: «در حقیقت ابوحنیفه با جمع در بین این اقوال جواب داده، اولین کسی که از میان مردان آزاد ایمان آورد، ابوبکر ط بود، و از میان زنان، خدیجه ل و از میان خدمتکاران و بردگان زید بن حارثه ط و از میان پسر بچه ها علی بن ابی طالب ط بوده است.» نگا: فتح الباری 7/ 24 - 170.

« اگر غم و اندوهی را از برادر مورد اعتمادی یادآوری، پس برادرت ابوبکر را با آنچه که انجام داده، بیاد بیاور! او بعد از پیامبر ص وفادارترین و عادلترین و شایسته‌ترین کس نسبت به چیزی که بر او تحمیل شد (خلافت) است! بعد از پیامبر ص آمده (یعنی جانشین او شده، و نفر دوم (غار است) و کسی است که مشهود و حیات و قابل ستایش است. و از میان مردم اولین کسی است که رسولان را تأیید نموده است.

بگونه‌ای پسندیده زندگی کرد، دنباله رو فرمان الله تعالی بود، با فرمان و امر صاحبش (پیامبر ص) به پیش رفت و از آن کناره نگرفت.¹

6- از عمار بن یاسر روایت است که گفت: پیامبر را دیدم که فقط پنج برده و دو زن و ابوبکر همراه او بودند. روایت از بخاری.²

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- حضرت ابوبکر برترین صحابه ی می‌باشد!
- 2- بر انسان مسلمان لازم است از کسی که نسبت به او خطا کرده، فوراً عذرخواهی کند و در این رابطه امروز و فردا نکند. و مشابه چنین شخصی، کسی است که در دام یکی از معصیتهای الله تعالی

(1) یعنی وی سنت و روش پیامبر ج را ترك نگفته است. و این اثر را ابن ابی شیبہ (18433) و یعقوب در 263/3 و طبری در تاریخش 314/2 از دو طریق که یکی از آنها دیگ ری را تقویت می‌کند، از ابن عباس، روایت کرده اند. پس این حدیث حسن لغیره است.

(2) صحیح البخاری، مناقب الانصار، باب اسلام ابوبکر (3857)

- گرفتار شده است، یعنی بر او واجب است که فوراً از آن توبه کند.
- 3- کسی که دارای سوابق درخشان و خوب، فراوانی است، لازم است لغزشهای جزئی و ناچیز او مورد بخشایش قرار بگیرد.
- 4- گذشت و اغماض از خطای دیگران يك اخلاق والا و ارزشمند اسلامی است که اصحاب پیامبر ج به آن متصف گردیده اند.
- 5- اعتراف مسلمان به خطا و اشتباهش و درخواست عفو و گذشت از کسی که نسبت به او خطا کرده، یکی از ارزشها و اخلاقی بزرگ منبشانه است که فقط و فقط عادلان و منصفان بدان متصف می شوند.
- 6- وقوع خطا از انسانهای بزرگ و با فضیلت چیزی از ارزش آنها نمی کاهد، زیرا تمام انسانها خطا می کنند و بهترین خطاکاران، توبه کاران می باشند!
- 7- برای همنشینی، مستحب است، حال و موقعیت همنشین و مخاطب خود و تغییراتی که بر روی چهره وی پدیدار می شود، اعم از خوشحالی یا غم یا خشم را ملاحظه و مراعات نماید و بهمین خاطر حضرت ابوبکر را تغییر چهره پیامبر را ملاحظه نمود و کوشش کرد تا مسئله ای را که موجب خشم و تغییر چهره پیامبر شده، توضیح دهد.
- 8- زانو جزو عورت نیست، بلکه پایان عورت است؛ زیرا عورت مرد که نمایان ساختن آن در مقابل دیگران بر او حرام است، از ناف تا زانو است.
- 9- جواز تعریف روبروی انسان اگر در این کار مصلحتی باشد و بیم آن نرود که فرد تعریف شده

مغرور و مفتون شود.¹

(1) نگا: فتح الباري 7 / 26.

درس سوم

داستان مسلمان شدن خلیفه راشد عمر بن خطاب

عمر یکی از صنادید¹ قریش بود و در آغاز امر، از اسلام بیزار و متنفر بود و پیامبر ج و مسلمانان را اذیت می‌کرد.

7- این خود عمر بن خطاب است که برخی از اذیتهای دوران جاهلیت خود را که نسبت به رسول خدا ص و بعضی از مسلمانان اعمال داشته است، بازگو می‌کند. او می‌گوید: من از سرسخت‌ترین مردمان نسبت به رسول خدا ص بودم! در یک نیمروز گرم تابستانی در یکی از راههای مکه می‌رفتم، ناگهان مردی از قریش با من برخورد کرد و گفت: کجا می‌خواهی بروی ای ابن خطاب؟!

گفتم: می‌خواهم چنین و چنان کنم (یعنی محمد را بکشم).² گفت: از تو تعجب می‌کنم ای ابن خطاب که می‌بینم این امر وارد خانواده‌ات شده، حال تو می‌گویی³ چنان می‌کنم؟!

گفتم: جریان چیست؟ گفت: خواهرت مسلمان شده است. حضرت عمر ط گفت: خشمناک بازگشتم و در را

(1) در دوران جاهلیت به کسی که دارای شجاعت و ثروت همزمان بود، صندید می‌گفتند.

(2) در یکی از روایتهای این داستان آمده است که حضرت عمر بمنظور کشتن پیامبر از خانه خارج شد.

(3) یعنی از تو تعجب می‌کنم که می‌گویی می‌خواهی محمد را بکشی، در حالیکه او از بنی هاشم است و خویشاوندان خود را که بر دین او هستند، وا می‌نهی؟!

کوبیدم و این در حالی بود که هنگامی يك یا دو نفر مسلمان می شدند و نادار و فقیر می بودند، پیامبر ص آنها را به آن مردی می سپرد که وضعیت مالی بهتری داشت و آن دو نفر از مازاد طعام وی بهرمند می شدند. و پیامبر ص دو مرد را به شوهر خواهرم پیوست داده بود.

هنگامی که در را کوبیدم، گفتند: کیست؟ گفتم: عمر بن خطاب.

آنگاه آنها سریعاً خود را از من مخفی کردند و خواهرم برخاست و در را برویم باز کرد.

گفتم: ای دشمن جان خودت، آیا از دین خودت منحرف شده ای؟ و با چیزی که در دستم بود، بر سرش کوبیدم.

آنگاه خون جاری شد، هنگامی که خواهرم آن خون را دید، گریه کرد و گفت: ای ابن خطاب آنچه را که انجام می دهی، انجام ده، من از دین شما منحرف شده ام!¹

1) روایت از امام احمد در فضائل الصحابة (376) و روایت از غیر او. در اسناد آن اسحاق حنینی و اسامة بن زید بن اسلم وجود دارد که در هر دوی آنها ضعفی لحاظ می شود. و از حدیث مرسل محمد بن زید بن عبدالله بن عمر شاهی بر آن وجود دارد که ابن عائذ در کتاب غزوات خودش آن را روایت کرده، چنانکه در السيرة ابن سيد الناس 1/ 162 هم بچشم می خورد و اسنادش حسن است و از حدیث مرسل زهري دارای شاهد دومی است در نزد عبدالرزاق (9718) با اسنادی صحیح و دارای شاهد سومی هم هست از حدیث انس در نزد ابن سعد 3/ 267 و رجالش ثقه هستند، جز قاسم بن عثمان که او «ضعیف» است چنانکه در المیزان و اللسان آمده است. و دارای شواهد فراوان دیگری است. نگا: السيرة الذهبية شماره (419). در کل این خبر، با توجه به شواهدی که دارد، حسن است و آن را با تمامیتش ذکر نکردم؛ زیرا آنچه که از اسلام آوردن فوری حضرت عمر ط بعد از

8 - این داماد وی و پسر عمویش سعید بن زید است که بعضی از اذیت‌هایی را که حضرت عمر به او و خواهرش، دختر خطاب کرده است، بازگو می‌کند.

او می‌گوید: ای کاش می‌دیدي که عمر من و خواهرش را بخاطر اسلام آوردن چگونه اذیت می‌کرد، آنگاه که هنوز مسلمان نشده بود. روایت از بخاری.¹

بخاطر عداوت شدید حضرت عمر با اسلام و مسلمانان و اذیت وی نسبت به آنها، مسلمانان بعید می‌دانستند که وی مسلمان شود.

9- از عبدالله بن عامل بن ربیعہ از مادرش لیلی، روایت شده است او گفت: حضرت عمر بن خطاب، از همه مردم به مراتب با ما - بخاطر مسلمان شدنمان - دشمن‌تر بود! وقتی آماده شدیم به سرزمین حبشه هجرت کنیم، حضرت عمر بن خطاب آمد، در حالیکه من بر روی شترم بودم و می‌خواستم به جانب حبشه حرکت کنم گفت: کجا می‌روی ای مادر عبدالله؟ گفتم: شما در ارتباط با دینمان ما را اذیت کردید، لذا هم اکنون به سرزمینی می‌رویم که در آنجا اذیت نشویم. گفت: خدا همراهتان باشد! سپس رفت. آنگاه همسر عمر بن

زدن خواهرش در آن وجود دارد، با سخن سعید که بعد از آن می‌آید، در تضاد است و شاید به همین خاطر است که ذهبی در «المیزان» در بیوگرافی قاسم بن ع ثمان گفته که او «جداً منکر است» و از جمله چیزهایی که تأیید می‌کند آخر این روایت ثابت نشده است، این است که زهری در حدیث مرسل سابق خود آن را روایت نکرده است.

(1) صحیح البخاری، مناقب الانصار (3862، 3867).

ربیعہ آمد و من آنچه را که از نرم شدن عمر دیده بودم، برایش تعریف کردم، گفت: آیا امید داری که او مسلمان شود. بخدا مسلمان نمی شود تا هنگامی که الاغ خطاب مسلمان شود.¹ گذشته از این، پیامبر ص برای عمر بن خطاب دعا نمود:

10- از ابن عمر م روایت است که او گفت: پیامبر ص فرمود: «اللهم اعز الاسلام باحب هذين الرجلين الیک: بأبی جهل أو بعمر بن الخطاب» «خدا یا اسلام را با محبوب ترین این دو مرد در نزد خودت، قوی و عزتمند ساز: با ابوجهل یا با عمر بن خطاب» پس محبوب ترین آنها در نزد خدای عزوجل حضرت عمر بن خطاب بود.

علاوه بر این، وضعیتی برای حضرت عمر ا پیش آمد که در آن آیاتی از قرآن را شنید. آنگاه مبهور بلاغت و اعجاز آن شد و دانست که قرآن کلام الله تعالی است و قول هیچ انسانی نیست و بعد از شنیدن آن، مسلمان شد:

11- از حضرت عمر ا روایت است که می گوید: «یک بار قبل از آنکه مسلمان شوم، به منظور تعرض به رسول خدا از خانه ب یرون شدم. دیدم که ایشان قبل از من به مسجد الحرام آمده است. پشت

1) روایت از ابن اسحاق، اسلام آوردن عمر ص 160 و از طریق او، روایت از ابن هشام 2/ 342 و طبرانی 25/ 29 و رجال حدیث آنها از درجه حسن پایین تر نمی آید، جز عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر که فقط ابن حبان او را موثق دانسته و نگاهش شود به: لسان المیزان و تعجیل المنفعه و هیثمی این اثر را در المجمع 24/6 صحیح دانسته و دکتر وصی الله در شرح و تعلیقش بر فضایل صحابه 1/ 279 آن را حسن دانسته است.

سرش ایستادم. قرائت سوره حاقه را آغاز کرد :
آنگاه کم کم از تألیف و پدیدآوری قرآن متعجب
شدم و گفتم : بخدا این شاعر است همانگونه که
قریش، گفته است. آنگاه پیامبر ص آیات زیر را
تلاوت کرد :

﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ﴾

» این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری
است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (به نام
محمد ، پخش و تبلیغ می شود) . و سخن هیچ
شاعری نیست (چنان که شما گمان می برید. اصلاً)
شما کمتر ایمان می آورید (و به دنبال حق و
حقیقت می افتید)

گفتم : کاهن است فرمود : ﴿ وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا نَذْكُرُونَ ﴾ ﴿٤٢﴾ نَزِيلٌ

مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾ وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ

الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِنَّهُ لَنَذِكُرُ الْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ (حاقه : 40-

48) تا آخر سوره .

» و گفته هیچ غیبگو و کاهنی نیست. اصلاً شما
کمتر پند می گیرید (و یادآور حق و حقیقت
می گردید ، و درست و نادرست را فرق می نهید) .
(بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان
نازل شده است. اگر پیغمبر پاره ای سخنان را
به دروغ بر ما می بست. ما دست راست او را
می گرفتیم . سپس رگ دلش را پاره می کردیم . و
کسی از شما نمی توانست مانع (این کار ما در

باره) او شود (و مرگ را از او باز دارد).
 مسلماً قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است.»
 حضرت عمر گوید: آنگاه اسلام کاملاً در دلم جای
 افتاد.¹

12- از عبدالله بن عمر بن خطاب روایت است که او
 می‌گوید: هنگامی که عمر مسلمان شد، گفت: چه
 کسی از قریش، از همه آن‌ها بیشتر سخنان را
 انتقال می‌دهد؟ به او گفته شد: جمیل بن معمر
 جمحی، لذا حضرت عمر صبحگاه پیش او رفت.² عبدالله
 گوید: و من هم صبحگاه دنبال او افتادم و آنچه
 را که انجام می‌داد، نگاه می‌کردم، این در حالی
 بود که من پسر بچه ای بودم که هر آنچه را که
 می‌دیدم، می‌فهمیدم.

1) روایت از امام احمد در مسندش 1/ 17-18، از ابو شریح از
 عمر و اسنادش صحیح و مرسل است نگا: المجمع 62/9، و این
 روایت شاهی مانند خودش را دارد که ابن ابی شیبہ در مصنفش
 در کتاب الأوائل 103/14 شماره 17728 آن را روایت کرده و
 اسنادش ضعیف است. و از حدیث مرسل زهری دارای شاهد دیگری
 در نزد عبدالرزاق (9718) با اسناد صحیح است، و دارای شاهد
 سومی است به مانند آن که ابن اسحاق آن را روایت کرده است
 چنانکه در سیره ابن هاشم 346/2 آمده است. و امام احمد در
 فضائل الصحابه (374) از طریق او، آن را روایت کرده است.
 ابن اسحاق گفته است: عبدالله بن ابی نجیح مکی از یارانش عطاء
 و مجاهد یا از کسی که این را روایت نموده، برای من
 بازگفته که اسلام عمر دربار ه آنچه که بدان سخن گفته اند،
 این بود که می‌گفت... و آن را ذکر کرده است.
 در کل، ضعف روایت اول، قوی نیست و با روایتهای بعدی تقویت
 می‌یابد.

1) یعنی حضرت عمر ط هنگامی که مسلمان شد، خواست که اسلام
 آوردنش را آشکار کند، لذا دنبال کسی می‌گشت که از همه قریش
 بیشتر حرفها و خبرها را اعلان می‌کرد. آنگاه او را به جمیل
 راهنمایی کردند. و این بود که حضرت عمر ط صبحگاه به سوی او
 رفت و اسلام خود را به او خبر داد.

تا اینکه نزد او آمد و به او گفت : ای جمیل! آیا دانسته ای که من مسلمان شده ام، و وارد دین محمد ص گشته ام؟!

گوید: بخدا جمیل به او پاسخی نداد تا اینکه برخاست و ردایش را کشید و به راه افتاد و عمر هم دنبالش افتاد و من هم دنبال او افتادم. هنگامی که به در مسجد رسید، با بلندترین صدایش فریاد زد: ای جماعت قریش! - در حالیکه آنها پیرامون کعبه در انجمنهای خود بودند - آگاه باشید که ابن خطاب از دین شما منحرف شده است.

عبدالله گوید: عمر هم از پشت سرش می گفت: دروغ می گوید. اما من مسلمان شده ام. و شهادت داده ام که هیچ خدایی نیست جز الله و اینکه محمد رسول الله تعالی است و آنها بر حضرت عمرا هجوم آوردند، پیوسته با هم زد و خورد کردند تا اینکه خورشید بالای سرشان ایستاد - تا ظهر- (راوی) گوید: حضرت عمر بخته شد و نشست و آنها در کنارش ایستادند، در حالیکه او می گفت: هرچه که به نظرتان می آید، انجام دهید، به الله تعالی سوگند می خورم که اگر ما سیصد نفر می بودیم، یا آن (کعبه) را برای شما رها می کردیم، یا شما آن را برای ما ترک می کردید.

(راوی) گوید: در حالیکه آنها در آن وضعیت بودند، ناگهان پیرمردی قریشی که عبایی بلند و پیراهنی رنگارنگ به تن داشت، پیدا شد، تا اینکه بالای سر آنها ایستاد. و گفت: شما چه کار به او دارید؟ گفتند: عمر منحرف شده است.

گفت: از او چه می خواهید؟ مردی است که چیزی برای خود انتخاب نموده، شما چه می خواهید؟ بنظر شما بنی عدی (که تیره و عشیره عمر بن خطاب هستند) شما را به حال خود وا می گذارند اگر شما به او آسیبی برسانید یا بخواهید او را بکشید؟

کاری به این مرد نداشته باشید!¹

13- از ابن مسعود روایت است که می گوید: از زمانی که حضرت عمر ا مسلمان شد، ما پیوسته عزتمند بودیم، قبل از اینکه عمر مسلمان شود، ما حتی نمی توانستیم در کعبه نماز بخوانیم، هنگامی که عمر مسلمان شد، با آنها مبارزه کرد، تا جایی که ما را رها کردند تا نماز بخوانیم.²

نکته ها و عبرتها:

1- بر انسان مسلمان واجب است از اماکنی که فتنه های زیاد در آنجا روی می دهند، دوری نماید و بر او واجب است از مکانی که در آن نمی تواند عبادت پروردگار را

(1) روایت از ابن اسحاق (ص 164) و از طریق او، روایت از امام احمد در فضائل الصحابة (372)، و ابن حبان (الاحسان، 6879) گوید: نافع از ابن عمر برای تعریف کرد. و اسنادش حسن است. و ابن کثیر هم در السيرة 31/2 آن را حسن و بی نقص دانسته است. و روایت زهری که در نزد عبدالرزاق (9718) قرار دارد، بر مسلمان شدن حضرت عمر ط، به ترتیبی که سابقاً ذکر شد، دلالت دارد.

(2) روایت از ابن سعد 270/3 با اسناد صحیح، بر شرط بخاری. و بخاری جزء اول آن را روایت کرده (3863).

انجام دهد، به مکانی که در آن می تواند الله تعالی را عبادت کند و شعایر اسلام را در آن ظاهر و نمایان سازد، هجرت کند.

2- بر انسان مسلمان واجب است، در راه الله تعالی اذیت را تحمل کند و در این راستا، پیامبر ص و یارانش را بعنوان الگو و سرمشق خود قرار دهد و از حال و وضعیت بسیاری از افراد ضعیف الایمان خود داری کند. همان کسانی که با کوچکترین اذیت و ناراحتی بعضی از واجبات شرعی مانند امر به معروف و نهی از منکر را کنار می-گذارند و چه بسا، بخاطر آن، بعضی از کارهای حرام را هم انجام دهند.

3- دعا کردن از الله تعالی بزرگترین سلاحی است که انسان مسلمان بدان پناه می برد، لذا بر انسان مسلم آن واجب است که علاقمندانه بکوشد تا اسباب اجابت را فراهم آورد و از موانع آن اجتناب ورزد، مانند خوردن مال حرام، و ترك امر به معروف و نهی از منکر؛ زیرا از پیامبر ص ثابت شده که فرمود: «مروا بالمعروف وانهوا عن المنکر قبل ان تدعوا فلا يستجاب لکم»¹ «قبل از اینکه دعا کنید و دعایتان مستجاب نشود، به معروف و نیکی امر کنید و از منکر و بدی باز دارید.» به همین خاطر هنگامی که پیامبر ص و یارانش این اسباب را فراهم آوردند و از آن موانع دوری گزیدند، الله تعالی دعای آنها را قبول فرمود.

(1) روایت از ابن ماجه در سننش (4004) و در مجموعه احادیث صحیح آلبنی است.

اما امروزه که مردم در کسب و کارهای حرام تساهل بخرج می دهند و از امر به معروف و نهی از منکر قصور و کوتاهی نموده اند - مگر کسانی که مورد مرحمت الله تعالی قرار گرفته اند و این کار را انجام می دهند - دعای بسیاری از آنها قبول نشده و نمی شود.

4- بر دعوتگر لازم است، در رابطه با کسانی که آنها را دعوت می دهد هم صبر و حوصله داشته باشد و هم در این کار استمرار و تداوم ورزد و از هدایت آنها نا امی د نشود و در عین حال، در مقام دعا از الله تعالی بخواهد که آنها را به راه درست و حق هدایت دهد.

5- در این جریان عظمت این قرآن و اعجاز آن نمایان شده است. همان اعجازی که پ یشوایان فصاحت و بیان را مبهوت و متحیر ساخته و کاری کرد که لجوج ترین دشمنان اسلام با قناعت و رضایت تمام عیار به این دین وارد شوند.

چنانکه در این جریان، قوت و صداقت ایمان عمرا و آزمایش او در راه دین الله و قوت و توان وی در حق، ظاهر و نمایان است. و البته که این مورد، موجبات عصبانیت دشمنان صحابه - کسانی که افضل این امت هستند - از رافضه و دیگران را فراهم می سازد. و با این خصوصیات و دیگر خصوصیات عمرا استحقاق آن را یافت که بعد از ابوبکرا افضل و برتر این امت شود!

درس چهارم

داستان مسلمان شدن خلیفه راشد عثمان بن عفان^۱

14- از عبید بن عدی بن خیاری: روایت است که مسُور بن مخرمه و عبدالرحمن بن اسود بن عبد یغوث به او گفتند: چرا درمورد ولید بن عقبه^۱ - برادر عثمان - با او صحبت نمی کنی، چون سر و صدای مردم بلند شده است؟!

گوید: من هم هنگامی که عثمان برای نماز خارج شد، آهنگ او کردم. گفتم: من کاری با تو دارم و آن نصیحتی برای توست. گفت: ای مرد! از تو به الله پناه می برم! من هم بازگشتم و بعد از اینکه نمازم را ادا کردم، در کنار مسور و ابن عبد یغوث نشستم، گفتگویی که میان من و عثمان روی داد را برای آنها، باز گفتم. آنها گفتند: تو وظیفه خودت را انجام دادی. در حالیکه من با آن دو نشسته بودم، ناگهان فرستاده عثمان پیش من آمد، من هم پیش عثمان آمدم. و گفت: نصیحت تو چیست؟ گفتم: الله تعالی حضرت محمد ص را به حق مبعوث فرمود و تو از جمل ه کسانی بودی که به الله و

(1) او برادر مادری عثمان ط است و عمر بن خطاب ط وی را والی الجزیره در سرزمین عراق کرده بود. سپس عثمان وی را از آنجا به کوفه انتقال داد و در حالیکه امیر آنجا بود، شراب نوشید. عثمان هم اقامه حد بر او را به تأخیر انداخت تا از عدالت شهود مطمئن شود. نگا: فتح الباری 56/7.

رسولش پاسخ مثبت دادی و دو هجرت انجام دادی و همدم رسول خدا ص شدی و هدایت او را دیدی، سر و صدای مردم در باره ولید بن عقبه بلند شده است، بر تو لازم است که حد شرعی را در حق او اجرا کنی! گفت: آیا پیامبر ص را دیده‌ای؟ گفتم: نه، ولی از علم و دانش وی به من رسیده است.

عثمان گفت: الله تعالی محمد ص را به حق مبعوث فرمود و من از جمله کسانی بودم که دعوت الله و رسولش را پذیرفتم و به نبوت وی ایمان آوردم و دو هجرت انجام دادم - همانگونه که گفتم - و همدم رسول خدا ص شدم و با او بیعت کردم. بخدا قسم که از او نافرمانی نکردم و با او ناراست نبوده‌ام تا زمانی که الله تعالی وی را قبض روح فرمود. با ابوبکر و عمر هم همچنین بودم، سپس بعنوان خلیفه تعیین شدم، آیا حقی که آنها دارند، من هم ندارم؟ گفتم: چرا.

گفت: پس این سخنانی که در باره شما به من می‌رسد، چیست؟¹ درباره وضعیت ولید هم که ذکر کردی، ان شاء الله حق را در مورد وی پیاده خواهیم کرد. سپس علی را فراخواند و به او دستور داد که وی را شلاق بزند. آنگاه علی 80 ضربه شلاق به او زد. روایت از بخاری.²

نکته‌ها و عبرتها:

- (1) ابن حجر در فتح الباری 57/7 گفته است: «گویی آنها در رابطه با سبب تأخیر وی در اقامه حد بر ولید سخن می‌گفتند.»
- (2) صحیح البخاری: فضائل الصحابه (3695) و مناقب الانصار (3872) نگا: المصنف ابن ابی شیبہ: الفضائل 53/12.

1- فضل و برتری خلیفه راشد، عثمان بن عفان¹ و بیان عدل وی و اقامه حدود الله تعالی و اینکه او از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای متأثر نمی شود و در این رابطه از کسی حمایت و پشتیبانی نمی کند.

2- فضیلت صحابه بر کسانی که بعد از آنها می آیند.

3- بر انسان مسلمان لازم است که اگر موردی ببیند که حاکم در مورد آن نیاز به نصیحت داشته باشد او را نصیحت بکند. البته باید به تنهایی آن نصیحت را به او گوشزد کند، همانگونه که این ت ابعی گرانقدر انجام داد. و بر او حرام است که در مقابل عموم آن را آشکار کند، تا آتش خشم و کینه مردم نسبت به او، در دل آنها شعله ور نشود، چه اگر شعله ور شود، ضرر و زیان از آن ناشی می شود، چنانکه در آخر خلافت خلیفه راشد، عثمان بن عفان واقع شد، آن هنگام که بعضی از مردم به خود جرأت دادند که در مقابل مردم دربار او سخن بگویند و آتش کینه و خشم سینه های مردم را نسبت به او شعله ور ساختند و یکی از بزرگترین زیانهای این کار، کشتن وی بود. چیزی که تا به امروز امت اسلامی از آثار و نتایج آن می نالد.¹

این در حالی است که از پیامبرص ثابت شده است که وی فرموده است:

(1) نگا: شرح ریاض الصالحین، اثر شیخ ما، محمد بن عثیمین، باب امر **ولاه** امور بالرفق ب رعایا هم (شرح حدیث معلق بن یسار: ما من عبد یسترعیه الله....).

« من كان عنده نصيحة لذي سلطان فليأخذ بيده فليخل به فان قبلها قبلها و ان ردها كان قداً الذي عليه »¹ « هرکس برای صاحب مقامی نصیحتی دارد، پس دستش را بگیرد و با او تنهایی صحبت کند، اگر قبول کند که هیچ و اگر قبول نکند، او وظیفه خود را انجام داده است.»

4- بر حاکم لازم است که حدود را همانگونه که الله تعالی مشروع کرد، اقامه نماید و در این راستا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای متأثر نشود و آن را بر هرکس که اقامه حد بر او واجب است، اقامه نماید، هرکس که باشد، زیرا تفاوت قایل شدن در این باره، یا تساهل بخرج دادن در آن از اسباب هلاک شدن امتهاست. بخاری و مسلم بصورت مرفوع از عایشه روایت کرده اند که: «ایها الناس انما اهلك الذين قبلکم انهم كانوا اذا سرق فيهم الشريف تركوه و اذا سرق فيهم الضعيف اقاموا عليه الحد و ايم الله لو ان فاطمه بنت محمد سرقت لقطعت يدها»² «ای مردم، کسان قبل از شما صرفاً به این دلیل هلاک شدند که هرگاه انسانی بزرگ و قوی در میان آنها دزدی می کرد، او را رها میکردند و اگر انسانی ضعیف در میان آنها دزدی می کرد، حد را بر او اجرا می کردند. به خدا قسم که اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع می کنم.»

1) روایت از امام احمد (1533)، و ابن ابی عاصم فی السنه، باب چگونگی نصیحت رعیت به حاکمان (1098-1096) و روایت از بخاری در الکبیر 19-18/7، و روایت از حاکم 290/3 و سندش حسن است.

2) صحیح البخاری: الحدود (6788) و صحیح مسلم: الحدود (1688).



درس پنجم

داستان مسلمان شدن خلیفه راشد علی بن ابی طالب^۱ و
جماعتی از سابقین در گرویدن به اسلام

15- بریده بن حصی با می‌گوید: ابوذر و پسر عموی
ابوذر، نعیم و من به راه افتادیم، در جستجوی
پیامبر ص بودیم. و او در کوهی مخفی شده بود.
ابوذر گفت: ای محمد نزد تو آمده ایم تا آنچه
را که می‌گویی بشنویم و بفهمیم که به چه چیزی
دعوت می‌دهی. پیامبر ص فرمود: «می‌گویم هیچ
خدایی غیر از الله نیست و من فرستاده الله تعالی
هستم.» ابوذر و دوستش به او ایمان آوردند و
من هم به او ایمان آوردم. و علی سرگرم انجام
دادن کاری بود که پیامبر وی را به انجام آن
فرستاده بود. در روز دوشنبه به پیامبر ص وحی
شد و علی در روز سه شنبه نماز خواند.¹

16- عمار بن یاسر می‌گوید: پیامبر ص را دیدم
که فقط پنج برده² و دو زن³ و ابوبکر همراه او

(1) روایت از حاکم 3 / 112، و آن را صحیح دانسته، و سندش حسن
است. و از حدیث انس در نزد حاکم در جای سابق شاهی دارد،
و شواهد دیگری که برای اطلاع از آنها به سیره ابن اسحاق ص
119، الفتح الربانی 20 / 213 - 214، و السیره الذهبیه شماره
370.

(2) آنها عبارتند از: بلال، زید بن حارثه، عامر بن فهیره،
ابوفکیه.

(3) آن دو زن عبارتند از خدیجه و ام ایمن. نگا: فتح الباری
24 / 7.

بود.

17- عقیف کندي ط میگوید: در دوران جاهلیت به مکه آمدم و میخواستم که برای خا نواده ام از لباس و عطر مکه بخرم. لذا پیش عباس بن عبدالمطلب رفتم. گفت: من در کنار او بودم و به کعبه نگاه می کردم. در حالیکه خورشید حلقه زده و بالا آمده بود.¹ ناگهان جوانی از راه رسید تا اینکه به کعبه نزدیک شد، سرش را بطرف آسمان بلند کرد و نگاه کرد، سپس ایستاده به قبله رو کرد، آنگاه پسر بچه ای آمد و در طرف راست وی ایستاد، سپس دیری نپائید که زنی هم آمد و پشت سر آن دو ایستاد، سپس آن جوان خم شد و آن پسر بچه و زن هم خم شدند و رکوع بردند، سپس آن جوان سرش را بلند کرد و آن پسر بچه و آن زن هم سرشان را بلند کردند، سپس آن جوان سجده کنان بر زمین افتاد و آن پسر بچه و آن زن هم سجده کنان بر زمین افتادند، (راوی) گوید: گفتم: ای عباس من دارم مسئله بزرگی را مشاهده می کنم. عباس گفت: مسئله بزرگ، آیا می دانی که این جوان کیست؟ گفتم: نه، نمی دانم. گفت: این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب برادر زاده ام است. آیا می دانی که این پسر بچه کیست؟ گفتم: نه نمی دانم. گفت: علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب برادر زاده ام است. گفت: می دانی این زن کیست؟ گفتم: نه نمی دانم.

(1) در یکی از روایتهای این حدیث آمده است. « به خورشید نگاه کرد، پس هنگامی که آن را دید متمایل شده بود.»

دائم. گفت: این خدیجه دختر خویلد، همسر این برادرزاده ام است که می بینی. به ما گفته که پروردگار آسمانها و زمین به ای ن دینی که هم اکنون بر سر آن است، به او دستور داده است، به همین خاطر، بر سر آن دین است. و به خدا قسم به غیر از این سه نفر، کس دیگری را که بر این دین باشد، بر روی زمین سراغ ندارم. عقیف گوید: بعد از آن آرزو کردم که من نفر چهارم آنها می‌بودم.¹

(1) روایت از ابن سعد 17/8-18، نسائی در خصایص علی (5)، و طبری در تاریخش 311/2، و دیگران از طریق اسد بن عبدالله از ابن یحیی بن عقیف، از پدر بزرگش - و در نزد بعضی از آنها از یحیی بن عقیف از پدرش عقیف - روایت کرده اند و در اسد مقداری نرمش و انعطاف وجود دارد. چنانکه در التقریب آمده است و ابن یحیی مجهول است و پدرش را جز ابن حبان کسی موثق ندانسته است، اما یحیی از تابعین بزرگ است. و بعید نیست که پدرش هم همینگونه باشد و بسیاری از علماء، حدیث کسی از آنها را که جرح نشده است، قوی می دانند. روایت از امام احمد (1787)، و حاکم 3/183، و عقیلی 1/80 و غیر آنها از طریق یحیی بن اشعث، از اسماعیل بن ایاس بن عقیف، از جدش روایت کرده اند.

و فقط ابن حبان، یحیی را موثق دانسته است و اسماعیل موثق دانسته نشده است و بخاری گفته است: «در حدیث او جای بحث است» و بخاری در باره پدرش گفته است: «در او هم جای بحث است.» و حاکم گفته است: «این حدیث صحیح الاسناد است و آن دو آن را استخراج نکرده اند (یعنی مسلم و بخاری) و دارای شاهد معتبری است از اولاد عقیف» و احمد شاکر در تعلیقش بر مسند امام احمد 220/3، آن را صحیح دانسته است و در الاستیعاب 163/3 درباره این حدیث آمده است: «این حدیث جداً حسن است (و مشکلی ندارد)» سپس حدیث را از دو طریق که دارد روایت نموده و حسن دانستن آن را در الاصابه نقل کرده و نسبت به آن اعتراض و انتقادی نکرده است. و آلبانی در صحیح السیره ابن کثیر ص 115-117 آن را ذکر کرده است و از حدیث ابن مسعود شاهی دارد، که طبرانی (10317) آن را روایت کرده، و در سندش بشر بن مهران قرار دارد و او ضعیف است و

نکته‌ها و عبرتها:

1- حق با کثرت مردان شناخته نمی شود، بلکه اکثر خلق از حق بیزارند و با آن مبارزه می کنند. الله تعالی فرموده است:

﴿ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴾ (زخرف: 78)

« ولی اکثر شما حق را نپسندیدید و آن را دشمن داشتید. »

دشمن ما شیطان رانده شده — همانگونه که الله تعالی از او حکایت کرده — گفته است:

﴿ فِيمَا أَعْوَيْنِي لَا أَقْدُنْ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا تَبْنِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ

﴿ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴾ (اعراف: 16-17)

« بدان سبب که مرا گمراه داشتی ، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هرگونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم) . سپس از پیشرو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حق منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت. »

به همین خاطر ، امروزه می‌بینیم که اکثر اهل

ابوحاتم روایت حدیث او را ترك گفته و در كل شاید این حدیث به رتبه حدیث حسن نزدیک باشد. نگا: المجمع 9 / 103 ، 222.

زمین در باتلاق گمراهی دست و پا می زنند و کسانی که منسوب به اسلام هستند ، تنها يك ششم یا کمتر از آن را تشکیل می دهند. و اگر در این يك ششم هم دقت کنیم ، می بینیم که اکثر آنها مانند کف سیل هستند، بلکه بسیاری از آنها نماز نمی خوانند، روی این حساب ، آنها در شمار کفار گمراه هستند . چون مسلم از پیامبر ص روایت نموده که وی فرمود:

« بین الرجل و بین الکفر و الشرک، ترک الصلاة»¹

« میان مسلمان و کفر و شرک ، ترک نماز فاصله است.»

و بعضی از آنها با عبادت قبرها یا غلو در مورد صالحان و غیره ، در دام شرک گرفتار شده - اند.

2- پیروان انبیاء - بویژه در آغاز دعوتشان - تنها فقرا بوده اند و درباره هرقل پادشاه روم ثابت شده که او به ابوسفیان ط گفت: آیا اشراف مردم از او پیروی می کنند یاضعفای آنها؟ ابوسفیان گفت : افراد ضعیف از او پیروی می کنند. سپس هرقل در پایان سخنش گفت : از تو سوال کردم که اشراف از او تبعیت می کنند یا ضعفا و تو گفتی : ضعفا و آنها پیروان و اتباع پیامبران می باشند. روایت از بخاری² و این بدین خاطر است که مقام داران و ثروتمندان

(1) صحیح مسلم (82) .

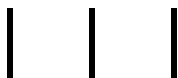
(2) صحیح البخاری (7) .

بخاطر تکبر یا از ترس اینکه مقام و مالشان را از دست بدهند، از حق پیروی نمی‌کنند، در نتیجه شیطان آنها را به بازی می‌گیرد و آنها پیرو او می‌شوند، بجای آنکه بیایند بنده خالق رازق خود بشوند.

3- بر دعوتگر لازم است، بر مشکلات و موانعی که بر سر راه دعوتش پیش می‌آید، صبر پیشه کند و از اسباب مخفی و غیرمخفی که دعوتش را حمایت می‌کنند، استفاده کند.

4- بر دعوتگر لازم است، از هر وسیله و روشی که به نظر او جهت قانع کردن کسانی که آنها را به دین اسلام یا به تمسک به تعالیم آن دعوت می‌کند مفید است و کارآیی دارد، استفاده نماید و شاید به همین خاطر باشد که ابوذر اسلام خود را از بریده و نعیم - هنگامی که او را نزد پیامبرص آوردند - مخفی ساخت، سپس قبل از آنها شهادتین را تلفظ کرد، گویی در همان لحظه مسلمان شده، تا آن دو به او اقتدا کنند، در حالیکه قبلاً مسلمان شده بود.

5- بر شخص عاقل لازم است که حق را بپذیرد، اگرچه اکثر مردم از آن روی گردانند، تا از جمله پیشگامان و سابقان به سوی خیر باشد و تا اجل یکباره او را غافلگیر نکند، در حالیکه وی از آن حق روی گردان است، و (خدای ناکرده) بدبخت دنیا و آخرت شود.



درس ششم

داستان مسلمان شدن سعد بن ابی وقاص ط

- 18- سعد بن ابی وقاص ط میگوید: روزی که من مسلمان شدم، کسی مسلمان نشد. و من هفت روز صبر کردم و من سومین نفری هستم که مسلمان شدم. روایت از بخاری.¹
- 19- باز هم سعد بن ابی وقاص میگوید: هنگامی که اهل کوفه عراق از من به عمر شکایت کردند، گفتند: او خوب نماز نمیخواند و بعضی از طایفه بنی اسد هم از جمله شاکیان بودند، گفت: «من اولین عربی هستم که تیری در راه الله تعالی انداخته ام، و ما همراه پیامبر صجهاد می کردیم در حالیکه طعامی جز برگ درختان نداشتیم. تا جاییکه وقتی که قضای حاجت می کردیم، چیزی همانند آنچه که شتر یا گوسفند بیرون می اندازد، بیرون می انداختیم، سپس بنو اسد به گونه ای در آمده اند که از من عیب گرفته می گویند، من خوب نماز نمی خوانم - سعد گوید: «در این صورت ناکام شده ام و عمل ضایع و تباه

1) صحیح البخاری، مناقب الانصار، باب اسلام سعد، (3858) و این بر حسب علم و اطلاع وی می باشد و گرنه به اجماع اهل علم چهار نفر قبل از او مسلمان شده بودند و صحابه در آن برهه اسلام خود را مخفی می کردند، البدایه و النهایه 80/5، فتح الباری 7/ 84، 170.

گشته است.» روایت از بخاری.¹

20- باز هم سعد بن ابی وقاص ط میگوید: آیاتی از قرآن درباره من نازل شد. گفت: مادرم سوگند خورد که هرگز، با من حرف نزنند تا زمانی که به اسلام کافر شوم. و سوگند خورد که نخورد و نیاشامد... مادرم گفت: گمان می‌بری که الله تعالی در مورد پدر و مادرت به تو سفارش نموده است. و من مادر تو هستم و من این را به تو دستور می‌دهم.

گفت: سه روز صبر کردم تا اینکه از فرط ناراحتی از حال رفت. یکی از پسرهایش به نام عُمّاره برخاست و به او آب داد، او هم شروع کرد به دعا کردن علیه سعد. آنگاه الله تعالی در قرآن این آیه را نازل فرمود:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَمَيْنِ أَنْ

أَسْكُرْ لِي وَلِوَلَدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ

بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا ﴿١٥﴾﴾ (لقمان: 14-15)

» ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده ایم (که در حق ایشان نیک باشد و نیکی کند، به ویژه مادر، چرا که) مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (و در این دو سال نیز، کودک شیر، یعنی شیرۀ جان

(1) صحیح البخاری (3728).

مادر را می‌نوشت. مادر در این مدت 33 ماهه حمل و شیرخوارگی، مهمترین خدمات و بزرگترین فداکاری را مبذول می‌دارد. لذا به انسان توصیه ما این است) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش، و (بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است (و نیکان را جزا و بدان را سزا می‌دهم). هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و (کوچکترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. (چرا که در مسأله عقائد و کفر و ایمان همگامی و همراهی جائز نیست، و رابطه با خدا، مقدم بر رابطه انسان با پدر و مادر است، و اعتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است. ولی در عین حال) با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته‌ای رفتار کن.»

گفت: رسول الله ص غنیمت زیاد و بزرگی بدست آورد. در آن غنیمت شمشیری بود که من آن را برداشتم و آن را پیش رسول خدا آوردم و گفتم: این شمشیر را به من بده! زیرا من کسی هستم که وضعیت آن را دانسته‌ام. پیامبر ص فرمود: «آن را به جایی که برگرفته‌ای، بازگردان» به راه افتادم و خواستم که آن را به جایی که در آنجا غنایم جمع می‌شوند، بیندازم، اما نفسم سرزنش کرد و به سوی او بازگشتم. و گفتم: آن را به من بده! (راوی) گوید: پیامبر ص صدایش را بر من بلند کرد و گفت: «آن را به جایی که از آن گرفته‌ای، برگردان.» (راوی) گوید: آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ (انفال: 1) «از تو درباره

غنائم می‌پرسند»

(راوی) گوید: بیمار شدم، کسی را دنبال پیامبر ص فرستادم، او هم نزد من آمد. گفتم: بگذار هر چقدر و هر کجا که دلم می‌خواهد، مال را تقسیم کنم. گوید: پیامبر ص امتناع ورزید. گفتم: نصف آن را می‌بخشم. گفت: نه، گفتم: یک سوم آن را می‌بخشم، پیامبر ص سکوت اختیار نمود و بعد از آن بخشیدن یک سوم مال جایز شد.

می‌گوید: پیش جماعتی از انصار و مهاجران آمدم. آنها گفتند: بیا شراب بخور. و این زمانی بود که هنوز شراب حرام نشده بود. گوید: در بوسستانی پیش آنها آمدم دیدم که سرگوسفند بریان شده ای و مشکی از شراب در کنار آنها وجود دارد. گفت: همراه با آنها خوردم و نوشیدم.

(راوی) گوید: در نزد آنها یادی از مهاجرین و انصار کردم. و گفتم: مهاجران بهتر از انصار هستند.

گوید: آنگاه مردی دو استخوان فکی را گرفت و مرا با آن زد، و بینیم با آن زخمی شد. آنگاه نزد رسول خدا آمدم و جریان را برایش تعریف کردم. آنگاه الله تعالی آیه زیر را در مورد شراب نازل کرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

﴿فَاجْتَنِبُوهُ﴾ (مائده: 90)

« ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیبگوئی به کار می‌برید ، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید.»
روایت از مسلم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- فضیلت مسلمانان نخستین و سابق ؛ الله تعالی فرموده است:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلِ أَوْلِيَّكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا

مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (حدید : 10)

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه ، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند ، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه ، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال ، خداوند به همه ، وعده پاداش نیکو می‌دهد ، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.»

فضیلت کسی که در گرایش به سوی خیر، گوی سبقت را از (دیگران) ربوده و دیگران به او اقتدا کرده‌اند.

1) صحیح مسلم (1748) .

- 2- فضیلت سعد بن ابی وقاصط.
- 3- حق با کثرت عدد نیست، بلکه با موافقت شرع الله تعالی است.
- 4- نیکی به والدین و بجا آوردن صله ارحام حقی واجب است، اما حق الله تعالی واجب تر است، بنابراین اگر حق الله تعالی با رضایت و خشنودی غیر او در تعارض قرار گرفت، مقدم ساختن حق الله تعالی واجب است. پیامبر ص فرموده است: «لا طاعة فی معصية الله عزوجل انما الطاعة فی المعروف» متفق علیه.¹ «در معصیت الله تعالی هیچ طاعتی نیست، بلکه اطاعت و فرمان پذیری فقط در کار خوب و پسندیده است.»
- 5- ضرورت ثبات و استحکام بر دین الله تعالی و صبر و پایداری بر اذیتهایی که بخاطر آن صورت میگیرد.
- 6- امانتداری عظیم صحابه ش به همین خاطر سعد ط قبل از تقسیم کردن غنیمت چیزی از آن را بر نگرفت، زیرا این جزء خیانت حرام در غنایم است، به همین خاطر بر انسان لازم است که از افتادن در هر نوع خیانتی بر حذر باشد و از این جمله است اینکه انسان بیاید مالی از بیت المال مسلمانان، را به ناحق برگیرد - و این همان چیزی است که عموم مردم آن را مال حکومت نام می نهند - این از بزرگترین خیانتی است که در رابطه با آن تهدید و انذار شدید وارد شده

(1) صحیح البخاری (7257) و صحیح مسلم (1840).

است.

7- بر انسان حرام است که در مالش به گونه ای
دخل و تصرف کند که مخالف با شرع الله تعالی
باشد.

8 - بیان ضررهای شراب (و مشروبات الکلی).



درس هفتم

داستان مسلمان شدن عمرو بن عبسه سلمی ط

21- عمر بن عبسه سلمی ط میگوید: من در دوران جاهلیت گمان می بردم که مردم بر سر گمراهی هستند و بر سر چیزی (عقیده ای) نیستند، در حالیکه آن بتها را می پرستیدند، شنیدم که مردی در مکه اخبار (غیب) ی بیان می کند.¹ لذا بر روی شترم سوار شدم و پیش او آمدم، دیدم که رسول خدا است و در حالت خفا و پنهانی بسر می برند و قوم او نیز در پی آزار او هستند و با جرأت تمام علیه او نقشه می کشند، با زیرکی خاصی خود را در مکه به رسول خدا رساندم و بر او وارد شدم. به او گفتم: تو کیستی؟ فرمود: من پیامبر هستم. گفتم: پیامبر چیست؟ فرمود: «الله تعالی مرا فرستاده است.» گفتم: برای چه چیزی تو را فرستاده است؟ فرمود: «مرا فرستاده به اینکه صله ارحام بجای آورده شود و بتها شکسته شود و الله، یگانه دانسته شود و چیزی شریک او قرار داده نشود.» گفتم: چه کسی بر سر این دین همراه توست؟ فرمود: یك آزاد و یك برده. گوید: در آن روز ابوبکر و بلال با او و از جمل

(1) منظور از پیامبر است، یعنی وی خبرهایی را می دهد که در عصر وی کسی غیر از وی آن خبرها را نمی دهد. و مراد از چیزی است که ذکر کرده دایر بر اینکه الله تعالی او را فرستاده و آنچه که از قرآن می خواند، و آنچه که از توحید به سوی آن دعوت می کند.

ایمان آورندگان بودند. گفتم: از شما پیروی می-کنم (و در اینجا می-مانم). پیامبرص فرمود: تو نمی-توانی دینت را در مکه اظهار نمایی ، (چون قریش به هرکس که مسلمان شود ، آسیب می-رساند) آیا حال من و حال مردم را نمی-بینی؟ اما به سوي اهل و عشیره ات برگرد و هنگامی که شنیدی که من پیروز شده ام و کفر شکست خورده است، نزد من بیا. عمرو بن عبس ه سلمی گوید: پیش خانواده ام رفتم و پیامبرص به مدینه تشریف فرما شد، در حالیکه من در میان عشیره ام بودم و اخبار را دنبال می-کردم و هنگامی که پیامبرص وارد مدینه شد، از مردم پرس و جو می کردم، تا اینکه جماعتی از اهل مدینه بر من وارد شدند ، گفتم: این مردی که وارد مدینه شده ، چه کار کرد؟ گفتند: مردم سریعاً وارد دین او شده و پیرو او می-شوند. این در حالی است که قومش می-خواستند او را بکشند ، ولی نتوانستند . آنگاه به مدینه آمدم ، به خدمت آن حضرت رسیدم و گفتم: ای رسول خدا آیا مرا می شناسی؟ ایشان فرمود: تو همان کسی هستی که در مکه با من ملاقات کردی؟ گفتم: آری، گفتم: ای پیامبر خدا ، آنچه را که الله به تو آموخته و من از آن بی اطلاع ، برای من بازگو. درباره نماز برای من بگو. گفت: نماز صبح را ادا کن ، سپس از نماز دست بکش¹ تا اینکه خورشید طلوع می-کند و ارتفاع

(1) یعنی نماز را در این وقت که وقت نهی از نماز است، رها کن! و منظور این است که در آن وقت نوافلی که هیچ سببی ندارند، خوانده نمی-شوند.

می‌گیرد، زیرا هنگامی که طلوع می‌کند، در بین دو شاخ شیطان طلوع می‌کند¹ و در آن هنگام کفار برای آن سجده می‌برند.² سپس نماز بخوان زیرا آن نماز، نمازی است که ملایکه در آن حضور می‌یابند و آن را مشاهده می‌نمایند. تا اینکه سایه نیزه کم می‌شود،³ سپس از نماز دست بکش، زیرا در آن وقت جهنم برافروخته می‌شود و هنگامی که سایه رو به طرف مشرق - بعد از زوال خورشید - رو به ازدیاد نهاد، نماز بخوان. چه ملایکه در این نماز هم حضور می‌یابند و آن را می‌نگرند. تا اینکه نماز عصر را می‌خوانی، پس از نماز عصر، از نماز دست بکش، تا اینکه خورشید، غروب می‌کند، زیرا خورشید در بین دو

1) گفته شده: شیطان شاخ‌های خود را به هنگام طلوع خورشید، به آن نزدیک می‌نماید، تا خورشید در بین دو شاخ او طلوع کند، بدین خاطر کسی که برای خورشید سجده می‌برد، برای شیطان نماز خوانده باشد.

2) یعنی کفاری که خورشید را عبادت می‌کنند، در این وقت برای خورشید سجده می‌برند و نماز می‌خوانند.

3) یعنی هنگامی که سایه کم شود و آن اینکه، به هنگام طلوع خورشید، سایه چیز ایستاده ای مانند نیزه، از جهت مغرب طولانی می‌شود و هر اندازه که ارتفاع خورشید بالا رود، سایه آن کم می‌شود. سپس هنگامی که وقت استوا - یعنی وجود خورشید در وسط آسمان - نه متمایل به شرق و نه متمایل به مغرب - آمد، سایه آن چیز ایستاده، به کوتاهترین اندازه خود می‌رسد، سپس بعد از آن خورشید زوال می‌یابد و به جهت غروب متمایل می‌شود و سایه به طرف مشرق رو به ازدیاد می‌گذارد، روی این حساب، وقت استواء که در آن سایه به کمترین حد خود رسیده است، وقت نهی از خواندن نماز است. و جایز نیست که نماز نافله‌ای بی‌سبب در آن خوانده شوند و آن همان وقتی است که جهنم در آن برافروخته می‌شود. خدا ما را از آن محفوظ بدارد. و آن وقت قلیلی است، پنج دقیقه یا چیزی کمتر از آن.

شاخ شیطان غروب می کند و در آن هنگام کفار برای آن سجده می‌برند.»
 (راوی) گوید: گفتم: ای پیامبر خدا، درباره وضو هم برایم سخن بگو! گوید: بقیه حدیث را ذکر نمود و در آن آمده است که پیامبرص، فضیلت وضو را ذکر نمود سپس بعد از آن فرمود: اگر شخصی که اینچنین وضو گرفته، برخیزد و پس از حمد و ثنا و تمجید الله تعالی به گونه باید وشاید، و خالص کردن قلبش برای الله، (نماز بخواند) از خطاهایش پاک می شود مانند آن روزی که مادرش او را به دنیا آورده است.¹ روایت از مسلم.²

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر شخص مؤمن و دعوتگر لازم است که از اظهار حق و پیروی کردن مردم از آن، نا امید نشود، زیرا نصر و یاری الله تعالی نزدیک است و هرکس که الله تعالی را یاری دهد، الله تعالی او را یاری می‌دهد، همانگونه که فرموده است:

﴿إِنْ تَصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد: ۷)

«اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند (و بر دشمنانتان پیروز می‌گرداند) و

1) نگا: شرح الفاظ این حدیث: التمهید 6/4-12، شرح نووی بر مسلم 6/ 115-118، طرح التثریب 2/ 195-196 شرح الابی و السنوسی 2/ 437-439 اغاثة اللفان 1/ 185، 362.

2) صحیح مسلم، صلاة المسافرین، باب اسلام عمرو بن عبسه (832).

گامهایتان را استوار می‌دارد (و کار و بارتان را
استقرار می‌بخشد.)»

این پیامبر ص بود که در آغاز دعوتش، جز یک
شخص آزاد و یک برده، کس دیگری همراه وی بر سر
دین اسلام نبوده است و آنها خود را مخفی
می‌کردند و نمی‌توانستند دینشان را ظاهر سازند
و به سویی آن دعوت دهند و

قومش خواستند که او را بکشند و حتی بعضی از
یارانش را هم کشتند، اما آن حضرت و یارانش
صبر نمودند و در راه گسترش و انتشار این دین
عظیم مقاومت نمودند، تا اینکه بالاخره فقط الله
تعالی عبادت و پرستش شد و توحید و ایمان
گسترش و انتشار یافت و شرک و بت پرستی در
بسیاری از نواحی زمین از بین رفت و قلمرو
دولت اسلام توسعه یافت و ح د و مرزهای آن در
شرق به چین و در غرب به اقیانوس اطلس رسید و
در شمال از دریای سیاه به دریای عرب در جنوب
رسید و دعوت به سویی این دین، به همه نقاط آباد
جهان رسید، همانگونه که پیامبر ص فرموده است:
«لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر ولا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام بعز عزیز
او ذل ذلیل» «بر روی زمین چادر نشین و آبادی نشینی
باقی نمی‌ماند مگر اینکه الله تعالی کلمه اسلام را
بوسیله عزت شخصی عزیز یا ذلت شخصی ذلیل وارد
آن می‌سازد.»¹

2- بر بنده لازم است که در مسیر حق حرکت کند،

(1) روایت از احمد 6/ 4، ابن حبان (6701، 6699) و سندش صحیح
است.

اگرچه اکثریت مردم از آن روی گردانند ، تا به سعادت دنیا و نجات آخرت نایل آید.

3- دشمنان حق ، از کفار و منافقان گرفته تا فاسقان و فاجران در هم ه زمانها از هیچ تلاشی جهت مبارزه با این دین صحیح - دین اسلام - و جلوگیری از اجرای آن در زمین و مبارزه با کسانی که به سوی آن دعوت می دهند و ایجاد ممنوعیت برای دعوتگران از نشر آن و از امر به معروف و نهی از منکر ... ، فروگذاری نمیکنند. همان گونه که الله تعالی در حق کافران و منافقان فرموده :

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُوْثِرَهُ وَلَوْ

كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (توبه : 32)

» آنان میخواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمیخواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین ، آن را گسترده تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند.»

همانگونه که الله تعالی در حق عموم عاصیان و فاسقان فرموده است:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن تَمِيلُوا مِيلًا

عَظِيمًا﴾ (نساء : 27)

« خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد (و به سوي طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند ، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوي باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید) . »

4- بر انسان مسلمان لازم است احکام دینی مورد نیاز خود را فرا بگیرد، همانگونه که بر او لازم است از اهل علم درباره مواردی که از دین الله نمی‌داند سؤال نماید ، تا از روی آگاهی و بصیرت پروردگارش را عبادت نماید و از فتن ه شبهات و شهوات - به اذن الله تعالی - در امان بماند.

5- در نهي پیامبر ص از نماز خواندن در این اوقات، فواید و احکام فراوانی وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

اولاً: بستن راهها و دستاویزهایی که منجر به شرك می‌شوند. (سد ذریعه)
ثانیاً: تحریم مشابَهت پیدا کردن با کفار در عبادت‌هایشان و مانند آن است عاداتی که مخصوص آنهاست، خواه این مشابَهت جویی در لباس باشد یا در قیافه و شکل. و در حدیث آمده است:
« مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ »¹ « هرکس خود را به قومی شبیه

1) روایت از بزار، چنانکه در « الكشف » ص 144 آمده، با سندی که احتمال تحسین دارد، اما گفته : « آن را بعنوان مسند از حذیفه نمی‌شناسیم مگر از این وجه، و بعضی از آنها، آن را در حذیفه متوقف ساخته اند. » و نگا: المجمع 271/10 و

نماید، از جنس آنان می‌باشد.» همانگونه که در مشابَهت پیدا کردن مسلمانان به آنان، نشانه‌ای بر ضعف شخصیتی او و احساس وی نسبت به نوعی کمبود و نقص وجود دارد و اینکه آنها از او افضل و برتر هستند، به همین خاطر راضی شده که تابع و پیرو آنها باشد و این اشتباهی آشکار و روشن است؛ زیرا انسان مسلمان از همه کفار برتر است و نگارش صحیح به کفار همان چیزی است که پروردگار عزوجل ما از آن خبر داده است:

﴿يَتَمَنَّوْنَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ﴾ (محمد: 12)

«(چند روزی از نعمتهای زودگذر جهان بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند، و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است.»

روایت از امام احمد (5114) با اسنادی که احتمال تحسین را دارد و روایت از ابن ابی شیبہ 322/5 از حدیث مرسل طاووس و در سندش سعید بن جبلة هست، بعضی از آنها در باره او سخن گفته و موقوف دانسته نشده است، نگا: اللسان 25/3، و حافظ ابن حجر آن را در فتح الباری 98/6 حسن دانسته است و روایت از سعید (2370) از مرسل حسن و در کل می‌توانیم بگوئیم که این حدیث با مجموع این سندها به درجۀ حسن لغیره، می‌رسد. نگا: فیض القدیر 2/ 104 - 105، الارواء (1269).

درس هشتم

داستان مسلمان شدن عبدالله بن مسعودؓ

22- عبدالله بن مسعودؓ می‌گوید: من نوجوانی نزدیک به سن بلوغ بودم که در مکه ، گله گوسفندی را برای عقبه بن ابی محیط می چراندم. پیامبرص و حضرت ابوبکرؓ که از دست مشرکان فرار کرده بودند، نزد من آمدند . و فرمود : «ای پسر بچه ، آیا شیری داری که بما بدهی تا آن را بیاشامیم؟» گفتم: من امانتدار هستم ، و نمی-توانم آن را به شما به دهم . آن دو گفتند : «آیا بز ماده ای در نزد تو هست که هنوز بز نری با آن جفت گیری نکرده باشد ؟» گفتم: آری. آن را برای آنها آوردم ، حضرت ابوبکرؓ آن را گرفت و پیامبرص پستانش را گرفت، آنگاه دعا کرد و پستان پر از شیر شد و حضرت ابوبکرؓ سنگی کنده شده را برای او آورد ، (و پیامبرص روی آن نشست) و آن بز مادینه را دوشید. سپس او و حضرت ابوبکر از آن شیر دوشیده شده نوشیدند ، سپس به من هم نوشاندند، سپس به پستان گفت : «فروکش!» و آنگاه پستان فروکاست (و دیگر شیری در آن وجود نداشت) بعدها وقتی نزد رسول خدا ص آمدم ، مسلمان شدم و گفتم : از این سخن پاک – یعنی قرآن – به من هم یاد بده. آنگاه رسول خدا ص فرمود: « تو پسر بچه ای آموزش دیده هستی!» آنگاه از دهان ایشان هفتاد سوره را

فرا گرفتم که کسی درباره آنها با من اختلاف و
منازعه نمی‌کرد.¹ (یعنی همه را درست یادگرفته
بودم.)

23- باز هم ابن مسعود می‌گوید: من ششمین نفر
مسلمانان بودم، به غیر از ما، مسلمانی در روی
زمین وجود نداشت.²

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- بر شخص امانت‌دار لازم است از امانتی که به
او سپرده‌اند، محافظت نماید.
- 2- قبول سخن حق واجب است از کسی که آن را
گفته، ولو کافر باشد.
- 3- در این حدیث معجزه‌ای از معجزات پیامبر ص
مشاهده می‌شود.
- 4- قرآن پاک‌ترین سخن و زیباترین سخن است و
علاوه بر مسلمانان، کفار نیز به این گواهی
داده‌اند. بیهقی روایت کرده است که ولید بن
مغیره، قرآن را شنید، گویی نسبت به آن نرم شد
و از آن متأثر گشت، به همین خاطر قوم مش رکش
او را مورد سرزنش قرار دادند، آنگاه او به

(1) روایت از طیالسی (353) و احمد (3598، 4412) و ابن ابی
شبهه 51/7، و ابویعلی (5096) و ابن حبان (6504) و یعقوب
537/2 با اسناد حسن، و ذهبی در سیر النبلاء 465/1 اسناد آن
را صحیح دانسته است.

(2) روایت از طبرانی (8406)، و حاکم 313/3، با سند صحیح،
رجالش ثقه هستند، رجالش صحیح می‌باشند و حاکم آن را صحیح
دانسته، و ذهبی با او موافقت نموده است.

آنها گفت: « به خدا در میان شما مردی وجود ندارد که نسبت به اشعار از من آگاهتر باشد! و از رجز و قصیده اش از من آگاهتر و داناتر باشد! و نسبت به اشعار جن از من عالمتر باشد! بخدا، آنچه که او می گوید، به چیزی از اینها مشابهت ندارد، بخدا این سخنی که او می گوید، دارای شیرینی و جذابیت خاصی است و زیبایی و گیرایی (از هر سو) بر آن می بارد. و سخنان او همانند درخت باروری است که بالای آن میوه دارد و پایین آن سرسبز و خرم است. و این سخن برتری می یابد و مغلوب نمی شود و هر آنچه را که در زیرش است، در هم می شکنند و نابود می نماید.»¹

5- اهمیت حفظ قرآن و سایر نصوص مهم مانند سنت و متون علمی. بنابراین حفظ دانش موجب عمل کردن بدان و سبب یادآوری نص به هنگام تعلیم، دعوت و ارشاد است.

6- اهمیت اخذ علم از اهلش و قرائت قرآن نزد کسی که قرائت آن را خوب می داند، تا متعلم از اشتباه و لغزش در امان بماند و به همین خاطر بعضی از اهل علم گفته اند: « علم و دانش را از صحفی (کسی که به منابع غیر معتبر مراجعه می کند) و از مصحفی (کسی که قرآن را بدون استاد یادگرفته) بر نگیرید!»

و دیگری گفته است:

«هرکس که معلمش کتابش باشد، لغزشهایش بیشتر

(1) روایت از بیهقی در شعب الایمان (134) و اسناد آن احتمال تحسین را دارد و حافظ عراقی در تخریج الاحیاء گفته است: «اسنادش خوب است و مشکلی ندارد.»

از صوابهایش می‌شود.»

7- فضیلت ابن مسعود ط و علم وافر او. بخاری از ابن مسعود روایت کرده که او گفته است: «قسم به آن خدایی که هیچ خدایی جز او وجود ندارد، سوره‌ای از کتاب الله تعالی نازل نشده مگر اینکه من می‌دانم که کجا نازل شده و آیه‌ای از کتاب الله تعالی نازل نشده مگر اینکه من می‌دانم که درباره چه کسی نازل شده است. و اگر می‌دانستم که احادی از من نسبت به کتاب الله آگاه‌تر است و شترم به او می‌رسد، سوار بر شتر، به سوی او می‌رفتم!»¹ و روایت از مسلم از طریق شقیق بن سلمه، سپس شقیق گفته است: در حلقه‌های اصحاب محمد نشستم، نشنیدم که کسی این مطلب را از او رد کند، یا بر او عیب بگیرد.²



(1) صحیح البخاری (5002).

(2) صحیح مسلم (2462) و بخاری این روایت را هم استخراج کرده (5000) البته کوتاه‌تر از روایت مسلم.

درس نهم

مسلمان شدن ابوذرؓ و قومش (غفار)

24- ابوذر غفاریؓ می‌گوید: از میان قوم خودمان غفار خارج شدیم، آنها در ماه حرام جنگ و قتال را حلال و جایز می‌شمردند.¹ این بود که من و برادرم انیس به همراه مادرمان از میان آنها بیرون آمدیم و نزد یکی از دایی‌هایمان فرود آمدیم. دایی‌مان به ما احترام گذاشت و نسبت به ما نیکی کرد. اما قومش نسبت به ما حسادت ورزیده، گفتند: هنگامی که تو خانواده ات را تنها می‌گذاری و آنها را ترک می‌کنی، انیس به نزد آنها می‌آید (و با آنها زنا می‌کند) و دایی‌مان آمد و اتهامی را که قومش به انیس زده بودند، برای ما بازگفت. من گفتم: همه‌ی خوبی‌های را که در حق ما کرده بودی هیچ کردی، دیگر بعد از این سخن، با تو در منزلت نمی‌مانیم. گله شتر خود را (که به 30 عدد می‌رسید) نزدیک کردیم و بر روی آنها سوار شدیم و دایی‌مان لباسش را بر خودش انداخت و شروع کرد به گریه کردن. آنگاه به راه افتادیم و مسافرت کردیم تا اینکه در نزدیکی مکه فرود آمدیم. آنگاه

(1) اهل جاهلیت کسی را که در ماه‌های حرام نبرد و قتال می‌کرد، مورد سرزنش و عیب قرار می‌دادند و ماه‌های حرام عبارتند از: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم، و رجب. و اهل علم در این باره اخ‌تلاف دارند دایر بر اینکه آیا حرمت قتال در آنها نسخ شده است یا نه؟

انیس با شاعر دیگری بر سر این گله شتر و گل ه شتری به مانند آن بر سر اینکه کدامیک در شعر برتر است، باهم شرط بندی کردند. نزد کاهنی رفتند تا میان آنها داوری نماید. آنگاه کاهن حکم کرد که انیس از دوستش برتر است، به همین خاطر انیس هر دو گله شتر را برگرفت.

(راوی) گوید: ای برادرزاده، سه سال قبل از اینکه با رسول الله ملاقات کنم، نماز خوانده ام. گفتم: برای چه کسی؟ گفت: برای الله، گفتم: به کجا رو می کردی؟ گفت: به هرجا که پروردگارم مرا به آنجا روکن د. نماز عشاء را می خواندم و تا آخر شب فرا می رسید آنرا ادامه می دادم، آنگاه از فرط خستگی می افتادم گویی لباسی هس تم تا اینکه خورشید بالای سرم می آمد (یعنی تا زمان طلوع خورشید و گرمای آن از خواب نمی پریدم). انیس گفت: من در مکه حاجتی دارم، مواظب (گله ها و بار و بنه ام) باش! انیس به راه افتاد، تا اینکه به مکه رسید، سپس با تأخیر پیش من برگشت، گفتم: چه کردی؟ گفت: با مردی در مکه ملاقات کردم که بر سر دین توست¹ و گمان می برد که الله او را فرستاده است. گفتم: مردم چه می گویند: می گویند: شاعر است، کاهن است، جادوگر است... (البته انیس، خود یکی از شعرا بود). انیس گفت: من قول کاهنان را شنیده ام، اما سخن

1) بدانگونه بوده است که حضرت ابوذر (قبلاً) در حالی با پیامبر ملاقات کرده بود که ایشان موحد بود. و فقط خدا را عبادت می کرد. و این همان دین ابوذر بوده است.

او سخن آنها نبود و سخن او را از ناحیه شعری و انواع آن و قوافی آن مورد بررسی قرار دادم ، اما بعد از من هم بر زبان هیچ کسی جور در نمی-آید که بگوید سخن او شعر است، به خدا قسم او صادق و راستگوست و آنها دروغ می‌گویند.

(راوی) گوید: گفتم: مواظب (گله‌ها و بار و بنه‌ام) باش تا بروم ببینم . ابوذر گوید: به مکه آمدم . به مردی از اهل مکه نگاه کردم دیدم که ضعیف است ، گفتم : آن کسی که او را صابی¹ (یعنی بی دین) می‌خوانید کجاست ؟ به من اشاره کرد و گفت: این بی دین است.

با شنیدن سخن آن مرد ، اهل مکه ، گل و لای خشک شده و استخوانها را به سوی من پرتاب کردند تا جاییکه از حال رفتم و بر زمین افتادم . گوید: هنگامی که بلند شدم گویی به مانند آن سنگ های خونینی بودم (که اهل جاهلیت آنها را نصب می-کردند و بر روی آنها قربانی می‌کردند و از فرط خون سرخ می‌شدند).

ابوذر گوید: نزد آب زمزم آمدم . و خونی را که بر من بود ، شستم ، و از آب آن نوشیدم . ای برادرزاده حدود 30 شبانه روز ماندگار شدم در حالیکه طعامی جز آب زمزم نداشتم . به گونه ای چاق شدم که شکم لایه لایه بر روی هم سوار شده بود و بر روی کبدم ضعف و لاغری مشاهده نمی -

(1) یعنی به مردی نگاه کردم که در میان اهل مکه ضعیف است، در مورد پیامبر از وی سؤال کردم، اهل مکه در آنوقت به پیامبر صابی می‌گفتند. و صابی یعنی کسی که دینش را ترک می‌گوید. و به این دلیل از آن انسان ضعیف سؤال کرد چون معمولاً نمی‌تواند آسیبی به او برساند یا نیتش را بفهمد.

کردم.

ابوذر گوید در حالیکه اهل مکه يك شب كاملاً مهتابی را می‌گذرانند، ناگهان به خواب رفتند، کسی دور کعبه طواف نمی‌کرد، مگر دو زن که دو بت را به نامه ای اسف و نائله در مقام دعا می‌خواندند، گوید: در حالیکه آنها به من برخورد کردند، گفتم: آیا این دو بت یکدیگر را عقد کرده‌اند (و این خود دشنامی به دو بت است)، گوید: باز هم به دعا کردن از آن دو بت ادامه دادند... گوید: باز هم از کنار من گذشتند، گفتم: «هن¹ مثل الخشب غیر ائی لا اکنی» «آلتی مانند چوب من کاملاً صریح و بی‌کنایه سخن می‌گویم». آنگاه آن دو زن وای وای کنان حرکت کردند و می‌گفتند: اگر یکی از اصحاب و یاران ما اینجا می‌بود، ما را بر او یاری می‌کرد!

گوید: آنگاه رسول خدا ص و حضرت ابوبکر صدیق ط در حالیکه پایین می‌آمدند² با آنها برخورد کردند، پیامبر ص فرمود: شما را چه شده؟ گفت: آن شخص بی‌دین در بین کعبه، در پشت پرده کعبه پنهان شده است. پیامبر ص فرمود: او به شما چه گفت؟ گفت: او به

(1) هن، لفظی است که جهت کنایه از هر چیز بکار می‌رود. و بیشتر در مورد آلت تناسلی مرد، به کنایه استعمال می‌شود. ابوذر در اینجا آلت تناسلی را برای آن دو زن به صراحت نام برده، و از کنایه خودداری نموده و با این کار خواست که به آن دو بت دشنام بدهد، چنانکه در سخن اول خودش گفت: آیا یکدیگر را به عقد در آورده‌اند؟

(2) در بعضی از روایات آمده «و آن دو از کوه پایین آمدند.»

ما سخنی گفت که دهان را پر می‌کند.¹

رسول خدا ص آمد، تا جاییکه حجارالاسود را لمس کرد و همراه با حضرت ابوبکر به دور کعبه طواف نمود، سپس نماز خواند، هنگامی که نمازش را به پایان رساند، ابوذر گوید: من اولین کسی بودم که به او سلام اسلامی کردم و گفتم: سلام عليك اي رسول خدا! او هم فرمود: «وعلیک و رحمة الله» سپس فرمود، تو کیستی؟ گفتم: از قبیل ه غفار هستم. گوید: دستش را دراز کرد و انگشتانش را روی پیشانی قرار داد، آنگاه با خودم گفتم: از اینکه من از قبیل ه غفار هستم، خوش نیامده! من هم جلو آمدم و دستش را گرفتم، اما حضرت ابوبکر دستم را گرفت و گذاشت که دست پیامبر ص را بگیرم، و او بیشتر از من از او آگاه بود. سپس سرش را بلند نمود و گفت: «از چه وقت اینجا هستی؟» گفتم: 30 روز و شب است. گفت: «چه کسی به تو طعام می داد؟» گفتم: طعامی جز آب زمزم نداشتم. آنقدر آب زمزم خوردم که چاق شدم و لایه های بر روی هم سوار شده گوشتهای شکم شکستند. و به روی کبد و شکم ضعف و لا غری مشاهده نکردم.

پیامبر ص فرمود: «این آب، مبارک است و نوشنده اش را سیر می نماید (همانگونه که طعام او را سیر می نماید)».

حضرت ابوبکر گفت: ای رسول خدا، به من اجازه

1) یعنی سخن عظیم گفته مانند چیزی که چیزی را پر می کند، یا اینکه آن سخن بخاطر قباحتی که دارد، زبان نقل کننده اش را مسدود می کند و آن را پر می نماید.

بده که امشب او را طعام دهم. آنگاه من همراه رسول خدا و حضرت ابوبکر به راه افتادم. ابوبکر دري را باز کرد و مقداري از کشمش طائف براي ما آورد. اين اولین غذايي بود که من آن را خورده بودم. سپس مدتي ماندگار شدم، (مرادش اين است که مدتي از پیامبر ص غایب شد) سپس پيش رسول خدا آمدم، وي فرمود: «سرزميني به من نشان داده شده که داراي نخلستان است و من آن را فقط يثرب مي‌بينم،¹ پس آيا تو، اگر به میان قومت بازگشتي، از طرف من، آنها را به سوي اسلام دعوت مي‌نمايي؟² امید است که الله تعالی بوسیله تو آنها را منفعت بخشد و در ارتباط با آنان، تو را پاداش دهد!»³

آنگاه نزد انیس آمدم، گفت: چه کار کردی؟ گفتم: من مسلمان شدم و (رسالت پیامبرص) را تصدیق نمودم.

گفت: من از دین تو تنفري ندارم، بلکه من هم مسلمان شدم و رسالت پیامبرص را تصدیق نمودم.

آنگاه نزد مادرمان آمديم. گفت: من هم از دین

(1) بخاري (4081) و مسلم (2272) از پیامبرج روايت کرده از که او فرمود: «در خواب دیدم که من مکه را به مقصد سرزميني که داراي نخلستان است، ترك مي‌کنم، تصور کردم که يمامه یا هجر است، اما دیدم که يثرب است.»

(2) اين مطلب و امري از ناحیه پیامبرج به ابوذر است که قومش را به سوي اسلام دعوت دهد.

(3) يعني شايد الله تعالی با دعوت تو از آنها به اسلام، بواسطه تو، به آنها سود ببخشد، آنگاه وارد اسلام شوند و خداوند بخاطر اين کار تو را پاداش دهد؛ زیرا کسی که به هدايت و حق دعوت دهد، مانند پاداش کسی را دارد، که از او پیروي نموده است.

شما متنفر نیستم و بلکه مسلمان می‌شوم و رسالت پیامبرص را تصدیق و تأیید می‌نمایم. بارمان را بر روی شترها قرار دادیم و خود نیز سوار شدیم و پیش قوممان «غفار» بازگشتیم. نیمی از آنها مسلمان شدند و ایماء بن رضه الغفاری که بزرگ آنها بود، برای آنها امامت می‌کرد. و نصف دیگر گفتند: هنگامی که رسول خدا ص به مدینه بیاید، مسلمان می‌شویم و هنگامی که رسول خدا ص وارد مدینه شد، آن نصف باقی هم ایمان آوردند. و قبیل ه اسلم آمدند، آنگاه گفتند: ای رسول خدا قبیل ه غفار برادران ما هستند، طبق آنچه که آنها مسلمان شده اند، ما هم مسلمان می‌شویم. آنگاه مسلمان شدند. رسول خدا ص فرمود: «غفار غفرالله لها و اسلم سالمها الله»¹ غفاری که الله تعالی آنها را ببخشاید و اسلمی که الله تعالی با آنها آشتی نموده است. «روایت از مسلم»².

این حدیث را بخاری و مسلم از حدیث ابن عباس روایت کرده اند که در قسمتی از آن آمده است: ابوذر از قول و سخن و پیامبر ص شنید و فوراً مسلمان شد، آنگاه پیامبر ص به او گفت: «به سوی قومت بازگرد و آنها را به اسلام دعوت کن، تا اینکه فرمان من به سوی تو می آید.» ابوذر گوید: «قسم به آن کسی که جانم در دست اوست!

(1) این جمله یا برای دعا برای مسلمان شدن این دو قبیله بدون قتال است یا اینکه پیامبر ج می‌خواهد بگوید که، الله تعالی آنها را بخشیده و با آنها آشتی نموده است.

(2) صحیح مسلم، الفضائل، (2474).

می‌روم و جریان مسلمان شدنم¹ را در حضور آنها فریاد کنان اعلان می‌کنم.» آنگاه خارج شد، تا اینکه به مسجد الحرام آمد. آنگاه با بلندتری ن صدایش فریاد زد که: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و اینکه محمد فرستاده الله است. سپس مشرکان بر سرش ریختند و او را کتک زدند، تا جایی که او را انداختند. آنگاه عباس آمد و خودش را بر روی او انداخت و گفت: وای بر شما، آیا نمی‌دانید که او از طایفه غفار است و راه تجارتی شما به سوی شام از کنار آنهاست، سپس ابوذر فردای آن روز دوباره این کار را تکرار کرد، آن قوم باز هم بر سر و رویش ریختند و او را کتک زدند، آنگاه عباس خودش را بر روی او انداخت و او را از دست آنها نجات داد.²

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- دشمنی و خصومت کفار با اهل حق و اتهام زدن به آنها به چیزی که اهل حق از آن بری هستند، تا مردم را نسبت به اهل حق متنفر سازند.
- 2- گمراهی و حماقت کفار، به طوری که بتهایی را می‌خوانند که نه نفعی دارند و نه ضرری.
- 3- فضیلت آب زمزم.

(1) یعنی صدایم را به کلمه توحید « لا اله الا الله محمد رسول الله » در بین مشرکان بالا می‌برم.

(2) صحیح البخاری، الفضائل (2522، 3861) و صحیح مسلم، الفضائل (2474) و برای شرح الفاظ این حدیث نگاه کنید: المعلم 154/3، 155، المفهم 2/ 390-402، اکمال المعلم 503/7-508، شرح مسلم نووی 34-27/16، فتح الباری 549/6، 307-301/7.

4- مشروعیت دعوت به سوی الله برای هر مسلمان، اگرچه عملش کم باشد، در صورتیکه آگاهانه دعوت نماید.

5- بیان پاداش عظیمی که الله تعالی برای کسی که به راه او دعوت

می‌دهد و الله تعالی بر دستان او ولو يك نفر را هدایت داده، در نظر گرفته است. زیرا برای او مانند پاداش هم ه کسانی است که الله تعالی بر دستان او آنها را هدایت داده است.



درس دهم

مسلمان شدن ضماد بن ثعلبه ازديط

25- ابن عباس می‌گوید: ضماد به مکه آمد و از طایفه ازد شنوئه بود و هرکس را که دچار جن‌گرفتگی می‌شد، بوسیله رقیه (افسون) معالجه و درمان می‌کرد. از انسانهای سفیه و احمق از اهل مکه شنید که می‌گفتند: محمد مجنون و دیوانه است. آنگاه او گفت: چه خوب می‌شد که من این مرد را می‌دیدم، شاید الله او را بر دستان من شفا دهد. ابن عباس گوید: وی با پیامبر ص ملاقات کرد و گفت: ای محمد، من از این جن‌گرفتگی که تو به آن مبتلا شده‌ای، رقیه و افسون می‌کنم و الله هرکس را که بخواهد، بر دستان من شفا می‌دهد. آیا می‌خواهی برای تو افسون کنم و تو را معالجه نمایم؟

رسول خدا ص فرمود: «حمد براي خدا است، او را ستايش مي كنيم و از او طلب ياري مي نمائيم، هر كس كه الله تعالي او را هدايت دهد، گمراه كننده اي ندارد و هر كس كه الله تعالي او را گمراه نمايد، هدايت دهنده اي ندارد. و گواهي مي دهم كه هيچ خدائي جز الله وجود ندارد، يگانه است و بي شريك و محمد بنده و رسول اوست، اما بعد...»

ابن عباس گوید: ضماد گفت: اين سخنان را دوباره براي من بازگو، آنگاه پيامبر ص سه بار آن كلمات را براي او تکرار نمود. ابن عباس گوید: ضماد گفت: سخن كاهنان و سخن ساحران و سخن شاعران را شنیده ام، نشنیده ام كه آنها چنين كلماتي كه تو مي گويي، آن را گفته باشند. در حاليكه آنها به ناعوس¹ دريا رسیده اند. ابن عباس گوید: ضماد گفت: «دستت را بياور تا با تو بر سر اسلام بيعت نمايم.»

ضماد گوید: با پيامبر ص بيعت نمودم. آنگاه رسول خدا ص فرمود: «بر قومت هم با من بيعت كن.»² ضماد گفت: و بر قوم هم با تو بيعت كردم.

(راوي) گوید: پيامبر ص سريه اي را فرستاد. آنها از کنار قوم ضماد گذشتند. فرمانده آن

(1) ناعوس قعر يا وسط درياست و در بعضي نسخه ها ناموس و در بعضي ديگر قاموس است كه معنای همگي يكي است. نگاه: شرح مسلم توسط نووي ج 6 ص 157، 158.

(2) يعني از طرف قومت هم با من بيعت كن، و بدينگونه كه حضرت ضماد آنها را به اسلام دعوت كند، تا اينكه وارد اسلام شوند.

سریه گفت: آیا از اینها چیزی بدست آورده اید؟
مردی از آن جماعت گفت: آفتابه‌ای از آنان بدست
آورده‌ام. وی گفت: آن را به آنها باز پس ده که
آنها قوم ضداد هستند. روایت از مسلم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- در اتهام جنون و دیوانگی مشرکان به
پیامبرص - با آنکه وی ج به لحاظ عقلانی از هم ه
آنها ارجح تر و به لحاظ اندیشه و نظر از هم ه
آنها نیک اندیش‌تر است- سلوک و روشی از آنها
برای یکی از شیوه‌های اهل کفر و نفاق و فسق در
مانع تراشی بر سر دین راستین الله تعالی وجود
دارد و این بدینگونه است که آنها می آیند هر
تهمتی که دعوت مبلغان و دعوتگران را در نظر
عوام الناس که از تبلیغات شوم و دروغین متأثر
می‌شوند، قبول ناپذیر جلوه دهد ، به آنها می -
زنند؛ یکبار درباره پیامبرص گفتند که او یک
کاهن است و یکبار گفتند : شاعر است و یکبار
گفتند: ساحر است و یکبار گفتند : مجنون و
دیوانه است و آری، در هر عصر و دوره ای داعیان
باطل همینگونه هستند . و این چیزی است که ما
در این عصر از آنها می شنویم، یکبار داعیان
الی الله را توصیف می کنند به اینکه : «دیوانه»
هستند یا «وسوسه زده و وهم زده » و بار دیگر
در توصیف آنها می‌گویند که آنها اهل «ترور و
فساد پراکنی در زمین » هستند. و امام و طلایه -
دار آنها در این رابطه همان فرعون است که

(1) صحیح مسلم. الجمعة باب تخفیف الصلاة و الخطبة (868).

درباره پیامبر خدا حضرت موسی؛ گفت:

﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ (غافر:

(26)

« من از این می‌ترسم که آئین شما را تغییر دهد ، یا این که در زمین فساد را گسترش دهد و پراکنده سازد.»

2- بر شخص دعوتگر لازم است که این تهمتها را با صبر و بردباري و اغماض و گذشت پاسخ دهد و در دعوتش موردي را ذکر کند که م بطلات دعوت آنها را بیان می‌کند. همانگونه که نباید این تهمتها و امثال آنها از اذیتها و ناراحتیها شخص دعوتگر را از پیگیری دعوت و امر به معروف و نهی از منکرش باز دارند ؛ چرا که الله ت عالی وقتی که در سوره عصر « سفارش کردن یکدیگر به حق » را که همان دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، ذکر نموده ، به دنبال آن « سفارش کردن یکدیگر به صبر » را آورده است.

این رویه ای است که پیامبر ص در دعوتش آن را در پیش گرفته است.

3- این دین، دین فطرت است، همین که بر کسی که در جستجوی حق است، عرضه شود، غالباً سریع وارد آن می‌شود، اگر چه سیمای این دین در نزد او زشت شده باشد.

4- هرچند که مانعان سد راه دین خدا بشوند و مکرکنندگان به منظور دور ساختن مردم از حق نقشه بکشند، باز هم از مکر الله تعالی در امان

نمی‌مانند، چه اینها که تهمت دیوانگی به پیامبرص زدند، یکی از مکرهای الله تعالی نسبت به آنها این بود که از جمله کسانی که در نخستین روزهای دعوت وارد دعوت او می‌شود، را کسی قرار دهد که درد جن‌گرفتگی را درمان می‌کند، بلکه او آمده بود تا کسی را معالجه کند که مردم به دروغ و بهتان گفته بودند او مجنون است. این بود که الله تعالی او را هدایت داد و در دین الله تعالی وارد شد. و این همانند حال فرعون است، از ترس جان خودش پسران بنی اسرائیل را می‌کشت و یکی از تلافی‌های خدا نسبت به او این بود که کسی را که قرار است از پسران بنی اسرائیل بزودی او را بکشد، در خانه خود فرعون بزرگ کرد و پرورش داد. بلکه کاری کرد که فرعون بر او انفاق کند و به مادرش مالی بدهد تا او را شیر دهد. و او همان موسی؛ است.

5 - بر مسلمان واجب است، به سوي دين الله تعالی دعوت نماید و باید به مسئله اي دعوت کند که به لحاظ دینی نسبت به آن آگاهی دارد و اینکه به شبهه‌پراکنی‌های شیطان مبني بر اینکه او هیچ علمی ندارد، یا اینکه دعوت تنها یکی از وظایف علماء و دانشمندان دینی است، وقعی ننهد و تسلیم آن نشود.

زیرا بدیهی است که دعوت الي الله و امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه است، که اگر افرادی پیدا نشوند که بطور کفایت آن را انجام دهند، همه مسلمانان گناهکار می‌شوند؛ پس کسی که اصل دین را بداند، بر او لازم است، به سوي آن دعوت

دهد و کسی که احکام دیگری را بداند ، بر او لازم است، به سوی آنها دعوت نماید ، مثلاً همین صحابه هنگامی که پیامبرص با او بیعت نمود، بر او شرط گرفت که قومش را به سوی دین الله تعالی دعوت دهد، با اینکه او تازه مسلمان شده بود.



درس یازدهم

داستان مسلمان شدن عثمان بن مظعون جمحي ط

26_ عبدالله بن عباس می‌گوید: در حالیکه رسول خدا در مقابل خانه اش در مکه نشسته بود، ناگهان عثمان بن مظعون از کنار او گذشت. آنگاه اخم و تخمی به رسول خدا ص کرد، رسول خدا ص به او فرمود: آیا نمی‌نشینی؟ گفت: چرا.

عبدالله گوید: پیامبر ص روبروی او نشست. و با او سخن گفت. پیامبر ص چشمش را به آسمان دوخت ، لحظه‌ای به آسمان نگاه کرد، سپس کم کم چشمش را پایین آورد تا اینکه آن را به طرف راستش در زمین دوخت، آنگاه پیامبر ص از همنشینش عثمان، به جایی که به آن چشم دوخته بود، متمایل و کج شد. و شروع کرد به تکان دادن سرش ، گویی آنچه را که به او گفته می‌شد، می‌فهمید.¹ و این در حالی بود که ابن مظعون نگاه می‌کرد. وقتی که پیامبر ص کارش تمام شد و آنچه را به او گفته شد، خوب فهمید، چشمش را به آسمان دوخت ، همانگونه که او بار اول بالا برد، چشمان رسول خدا (پیک وحی) را دنبال کرد تا اینکه (پیک وحی) در آسمان متواری شد. آنگاه رو به عثمان کرد و مانند اول نشست. عثمان گفت: ای محمد!

(1) یعنی حالت وی به حالت کسی شبیه است که دارد با دیگری صحبت می‌کند و از سخن این کسی که طرف گفتگوی اوست، کسب اطمینان می‌کند.

در همه دفعاتی که با تو نشسته بودم، ندیده بودم که چنین کاری را که این دفعه انجام دادی، انجام دهی؟!

پیامبرص فرمود: دیدی که من چه کار کردم ؟ گفت: دیدم که چشمت را به سوی آسمان دوختی ، سپس آن را به طرف راست خودت پایین آوردی ، آنگاه به آنجا رفتی که چشم دوخته بودی و مرا ترك كردي و سپس شروع كردي به تكان دادن سرت ، گویی چیزی را می فهمیدی که به تو گفته می شود . رسول خدا ص گفت: آیا متوجه این شدي ؟ عثمان گوید: آری، رسول خدا ص فرمود: فرستاده خدا (جبرئیل) پیشم آمد در حالیکه تو نشسته بودی . گفت: فرستاده خدا؟! پیامبرص گفت: آری، گفت: چه به تو گفت؟ گفت:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ

وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (نحل: 90)

» خداوند به دادگری ، و نیکوکاری ، و نیز بخشش به نزدیکان دستور می دهد ، و از ارتکاب گناهان بزرگ (چون شرك و زنا) ، و انجام کارهای ناشایست (ناسازگار با فطرت و عقل سلیم) ، و دست درازی و ستمگری نهی می کند. خداوند شما را اندرز می دهد تا این که پند گیرید (و با رعایت اصول سه گانه عدل و احسان و ایتاء ذی القربی ، و مبارزه با انحرافات سه گانه فحشاء و منکر و بغی ، دنیائی آباد و آرام و خالی از هرگونه بدبختی و تباهی بسازید) . «

عثمان گوید: در آن هنگام ایمان در قلبم جای

گرفت و دوستدار محمد شدم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر شخص داعی لازم است، نسبت به اذیت‌هایی که در حال دعوت از ناحیه افراد دعوت شده برای او حاصل می‌شود، به زیور صبر و شکیبایی آراسته گردد و این همان حال داعیانی است که از زیان و خسارت نجات یافته اند همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿وَالْعَصْرِ ۝۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾

﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ (عصر: 1 - 3)

« سوگند به زمان (که سرمایه زندگی انسان ، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است) !
انسانها همه زیانمندند. مگر کسانی که ایمان می‌آورند ، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند ، و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند ، و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمل سختیها و دشواریها و دردها و رنج‌هایی)

1) روایت از امام احمد (2922) و روایت از بخاری در ادب المفرد (893) و ابن ابی حاتم در تفسیرش (12634) و طبرانی در الکبیر (8322) با اسنادی که احتمال تحسین را دارد . رجال حدیث اینها از درجه حسن تنزل نمی‌یابد، جز شهر، که در او کمی ضعف هست، اما کسی که در اینجا از او روایت می‌کند عبد الحمید بن بهرام است و احادیث وی از شهر، قوی هستند چنانکه چندین حافظ حدیث گفته اند و حافظ ابن کثیر در تفسیر آیه سابق گفته است: « دارای اسنادی خوب و متصل و حسن است و در آن سماع متصل بیان شده است. » و احمد شاکر گفته است: « اسنادش صحیح است. »

توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد) . «

اما مسلم‌انان غیر اینها و کسانی که در یکی از این امور چهارگانه قصور و کوتاهی کرده اند، این خسارتی که در این آیه از آن یاد شده ، بیم آن می‌رود که دامنگیر آنها شود.

2- دعوتگری که در دعوتش موفق و پیروز است، از استجابت کسانی که آنها را دعوت می‌دهد، نا امید نمی‌شود، بلکه دعوت را تکرار می‌کند و به آن ادامه می‌دهد تا اینکه دعوت شده‌ها دعوتش را می‌پذیرند، یا او در دعوتش معذور می‌شود. آنگاه به اجر عظیمی از ناحیه الله تعالی، دست می‌یابد.

3- قرآن، بزرگترین معجزه‌ای است که به پیامبر ما حضرت محمدص داده شده و قرآن معجزه جاودان وی است. بخاری و مسلم از پیامبرص روایت کرده‌اند که او فرمود: «مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٍّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ أَمِنْ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرُهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»¹ «به هر یک از پیامبران، معجزه‌ای عطا شده است که مردم به آن، ایمان بیاورند. و آنچه به من عنایت شده است، وحیی است که خداوند بسوی من فرستاده است. پس امیدوارم که روز قیامت، از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم.»

این، تنها یکی از آیات این کتاب بزرگ است که با اعجاز لفظی و معنوی خود فصحا و سخنوران عرب

(1) صحیح البخاری (4981) و صحیح مسلم (152) در جامع الأصول 532/8 گفته است: «از کتابهای نازل شده از طرف خدا چیزی معجزه نبوده جز قرآن.»

را مبهوت کرده است و شامل بر امر به بزرگترین خصال خیر و نهی از بزرگترین خصال شر در الفاظی کم و جامع، می‌باشد.

بی‌هقی روایت نموده که ولید بن مغیره این آیه را از پیامبرص شنید گویی وقتی که آن را شنید، تحت تأثیر قرائت قرآن قرار گرفت و دلش نرم شد، آنگاه قومش او را سرزنش نموده و او به آنها گفت: « بخدا در میان شما کسی وجود ندارد که نسبت به اشعار و رجز و قصید ه، از من آگاه‌تر باشد. هیچیک از شما نسبت به اشعار جن از من آگاه‌تر نیست، بخدا آنچه را که می‌گوید، به هیچ کدام از اینها شبیه نیست. بخدا، این سخنی که او می‌گوید، دارای حلاوت و شیرینی و از زیبایی و تازگی مخصوصی برخوردار است، سخنان او مانند درخت باروری است که بالای آن میوه دارد و پایین آن سرسبز و خرم است. و این گفته برتری می‌یابد و مغلوب نمی‌شود و آنچه را که در زیرش است، نابود می‌سازد.»¹

بخاری در ادب المفرد از عبدالله بن مسعود روایت کرده که او گفت: «در قرآن آیه ای جامع‌تر از این آیه وجود ندارد که حلال و حرام و امر و نهی را با هم جمع کرده باشد.»²

(1) روایت از بی‌هقی در شعب الایمان (134) و اسنادش، احتمال تحسین را دارد. و عراقی در تخریج الأحياء 323/1 گفته است: «اسناد آن خوب است.»

(2) الادب المفرد، باب الظلم (489) نگا: الدرر المنثور 158/5-163 و آنچه که در فضل الله الصمد نقل کرده 340/2-341 از حافظ

درس دوازدهم

داستان مسلمان شدن حمزه بن عبدالمطلب عموی
پیامبرص و رکانه بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب
بن عبد مناف

27- یعقوب بن عتبہ : میگوید: ابوجهل در کوه
صفا سد راه رسول خدا شد و او را اذیت کرد .
این در حالی بود که حمزه شکارچی بود و آن روز
به شکار رفته بود . هنگامی که بازگشت ، زنش که
اذیت شدن پیامبرص توسط ابوجهل را دیده بود ،
به او گفت : ای ابو عماره ، اگر می دیدی كه
ابوجهل با برادرزاده ات چه کرد؟

حمزه ا خشمگین شد و به خانه داخل نشد و در
حالی که کمانش را به گردنش آویخته بود ، به راه
افتاد ، تا اینکه وارد مسجد شد ، دید که ابوجهل
در یکی از انجمنهای قریش نشسته است ، با او
حرفی نزد تا اینکه با کمانش ، ضربه ای به سر او
زد و آن را شکست ، آنگاه مردانی از قریش
برخاستند و حمزه را گرفتند ، آنگاه حمزه گفت :
دین من ، دین محمد است ، گواهی می دهم که او
رسول خدا است ، بخدا از این دین دست بر نمی -
دارم و اگر شما راست می گوئید بیایید و مرا از

آن منع کنید.¹

هنگامی که حمزه مسلمان شد ، رسول خدا و مسلمانان با او عزتمند شدند و بعضی از امورشان استقرار یافت و قریش از او ترسیدند و دانستند که حمزه از او محافظت خواهد کرد.

28- سعید بن جبیر / میگوید: رسول خدا ج در بطحاء بود. یزید بن رکنه یا رکنه بن یزید در حالی که ماده بزی به همراه داشت پیش وی آمد. و به او گفت: ای محمد آیا حاضری با من کشتی بگیری؟ پیامبرص فرمود: اگر تورا به زمین زدم، و برنده شدم، چه به من می دهی؟ گفت: یکی از گوسفندانم را به تو می دهم.

آنگاه با هم کشتی گرفتند و پیامبرص او را به زمین زد و برنده شد و گوسفندی را برگرفت، رکنه گفت: آیا حاضری دوباره کشتی بگیریم؟ پیامبرص فرمود: اگر من برنده شوم، چه به من می دهی؟ گفت: گوسفندی دیگر. و رکنه این مورد را چندین بار ذکر کرد.² و گفت: ای محمد؛ بخدا

1) روایت از طبرانی (2925، 2926) از حدیث مرسل یعقوب بن عتبّه و از حدیث مرسل محمد بن کعب و رجال سند آنها ان شاء الله از درجه حسن پایین نمی آیند و روایت از حاکم 192/3 با اسناد حسن و بدون مشکل از ابن اسحاق، که گفته: «حدیثی رجل من اسلم - و کان واعیة...» (مردی از طایفه اسلم که کاملاً باهوش بود، برای من بازگفته که...) و حدیث را ذکر نموده، در کل این حدیث با مجموع این مرسلها به درجه حدیث حسن نزدیک می شود، و هیثمی در 267/9 درباره اولی روایت کرده که «رجال آن ثقات می باشند» و در باره دومی گفته: «رجال آن، رجال صحیح می باشند» و روایت سوم را ابن هشام 291/1، 292 نیز روایت کرده است.

2) منظور این است که رکنه چندین بار از پیامبر خواست که با او کشتی بگیرد و آنها چندین بار با هم کشتی گرفتند و

ای محمد، کسی پهلوی مرا به زمین نزده و این تو نیستی که مرا به زمین می‌زنی،¹ آنگاه رکانه مسلمان شد و رسول خدا ص گوسفندش را به او پس داد.²

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر کسی که به سوی الله دعوت می‌کند، لازم است که در راه الله تعالی اذیت و ناراحتی‌ها را تحمل نماید و اذیتهایی کلامی و بدنی و مالی و دیگر

در هر دفعه پیامبر ج او را به زمین می‌زد و گوسفندی از او می‌گرفت.

1) یعنی رکانه دانست که پیامبر آن کسی نیست که با نیروی معمولیش او را به زمین می‌زند، بلکه این الله تعالی است که در این ارتباط او را یاری می‌دهد و با این عمل به این نتایج رسید که وی رسول الله تعالی است و الله تعالی وی را تأیید و حمایت می‌کند.

2) روایت از ابو داود در المراسیل (299) و از طریق وی بیهقی در السنن 18/10، با اسنادی صحیح از حماد بن سلمه از عمرو بن دنیار از سعید بن جبیر. و روایت از خطیب، چنانکه در الاصابه 618/3 آمده و روایت از ابو شیخ چنانکه در التخلیص 299/4 آمده، با دو سند که یکی از آنها صحیح و دومی از حماد بن سلمه از عمرو از سعید از ابن عباس ضعیف است، و اسناد این مرسل قوی‌تر است، و برای این مرسل شاهی است که بیهقی آن را در الدلائل 250/6 از طریق محمد بن عبدالله بن یزید بن رکانه از جدش رکانه، روایت کرده است، و این روایت هم مرسل است چنانکه بیهقی به این اشاره کرده، یعنی منقطع است. و بنده بر بیوگرافی این محمد اطلاع نیافته ام. و برای این دو مرسل شواهد فراوانی هستند که در رابطه با داستان کشتی‌گیری مزبور و اینکه وی مسلمان شده، متصل و مرسل می‌باشند. و این روایت متصل را ابن کثیر در البدایه 256/4 و ابن قیم در الفروسیه ص 202 خالی از نقص پنداشته و آل‌بانی هم در الارواء (1503) آن را حسن دانسته است. در رابطه با شواهد این روایات نگا: الاصابه 506/1، و السیره الذهبیه 569-568/2.

اذیتها و آزارهایی را که از نا حیه مدعوان به او می‌رسد، بر دوش خود هموار سازد.

2- الله تعالی گاهی اوقات نسبت به دشمنانش مکر اندیشی نموده و کید و حقه آنها را از بین می‌برد و عملی را که آنها بمنظور جلوگیری از دین الله تعالی انجام می‌دهند، به عنوان سببی برای هدایت بعضی از افرادی که هدایت آن‌ها را می‌خواهد، قرار می‌دهد، چنانکه این مسأله برای حمزه روی داد و مهمتر و بزرگتر از آن، اتفاقی است که برای حضرت موسی روی داد، چه الله تعالی کید فرعون را بعنوان سببی در تربیت پیامبرش موسی؛ در قصر وی قرار داد و قتل و نابودی وی را بر دستان موسی قرار داد.

3- گاهی بنده بدون هیچ اخلاصی و بلکه بخاطر یک هدف دنیایی مانند تعصب یا منفعت مادی یا مانند این دو، وارد دین الله تعالی می‌شود یا عمل صالح انجام می‌دهد، اما دیری نمی‌پاید که ایمانش قوی می‌شود و در اعمالش برای الله تعالی اخلاص پیدا می‌نماید، چنانکه این حال حمزه است.

4 - در داستان رکانه - چنانکه بر می‌آید - یکی از دلایل نبوت وجود دارد و به همین خاطر، علت مسلمان شدن وی آن بود که مطمئن شد علت زمین خوردن او توسط پیامبر ص در هر دفعه، مایه گرفته از تأیید و حمایت الله تعالی نسبت به پیامبرش می‌باشد.

5- جواز کُشتی‌ای که زیانی برای دو کشتی‌گیر در بر ندارد، اما کشتی‌هایی که برای یکی از آنها زیان در بر دارد، همانگونه که در کشتی‌ها و مشت زنی‌های عصر حاضر روی می‌دهد، قطعاً حرام

هستند، زیرا پیامبرص فرموده: «لا ضرر ولا ضرار»¹
 «در دین هیچ ضرری وجود ندارد و نباید ضرر را با
 ضرر پاسخ داد.» و بقیه بازیهای دیگر هم مانند
 کشتی هستند، آنهایی که فاقد ضرر هستند و هیچ
 ممنوعیت و محظوریت شرعی ندارند، جایز می‌باشند
 و آنهایی که ضرر رسان هستند و ممنوعیت شرعی
 دارند، حرام می‌باشند.

6- جواز گرفتن مال توسط کسی که در کشتی و
 مانند آن برنده می‌شود، در صورتیکه یکی از
 کشتی‌گیران آن را داوطلبانه پیشنهاد کند و
 اگر طرف سومی هم آن را بدهد، خالی از اشکال
 است، اما اگر طرف شکست خورده مال را بپردازد،
 در نظر بسیاری از اهل علم، این کار از نوع
 قمار است که حرام می‌باشد.²



(1) روایت از امام مالک 745/2 و امام احمد (2865) و ابن ماجه (2340) و دارقطنی 228/4 و غیر اینها از طرقی که یکدیگر را استحکام می‌بخشند، پس این حدیث با مجموع طریقه‌های حسن می‌باشد و در رساله «الاجل فی القرض» ص 91-92، در تخریج آن مفصلاً سخن گفته‌ام.

(2) در رابطه با مسایل کشتی‌ها و مانند آنها نگاه کنید به: الفروسیه، اثر ابن قیم، و تعلیق محققش بر آن و «المسابقات» اثر دکتر سعد شثری.

درس سیزدهم

داستان مسلمان شدن بعضی از جن‌ها در آغاز بعثت

29- ابن عباس¹ می‌گوید: حضرت رسول ص قرآن را بر جن‌ها نخواند و آنها را مشاهده نکرد. رسول خدا ص به همراه گروهی از یارانش به قصد بازار عکاظ¹ حرکت نمودند. این در حالی بود که بین شیاطین و خبر آسمان، مانع و پرده‌ای ایجاد شده بود و شهاب سنگه¹ ا بر سر آنها فرستاده شده بود. به همین خاطر شیاطین به سوی خودشان بازگشتند و گفتند: شمارا چه شده؟ گفتند: میان ما و خبر آسمان مانع ایجاد شده و ما سنگ باران شده ایم.

گفتند: این‌کار فقط بخاطر چیزی است که روی داده است. بروید هم ه نقاط جهان را بگردید و ببینید چه چیزی میان ما و خبر آسمان مانع ایجاد کرده است.

آنها هم حرکت کرده، مشارق و مغارب زمین را در نوردیدند، تعدادی از جنیانی که به جانب تهامه رفته بودند، از کنار رسول خدا ص گذشتند. در حالیکه وی در نخله (مکانی بین مکه و طائف) بود و می‌خواست به بازار عکاظ برود. وی در آن هنگام نماز صبح را به امامت برای اصحابش ادا

(1) بازاری است که در شمال شرقی شهر طائف قرار دارد، در نزدیکی حویه، نگاه به فرهنگ اماکنی که ذکر آنها در صحیح بخاری آمده است اثر جنیدل ص 329.

می‌کرد. هنگامی که آنها قرآن را شنیدند ، به آن گوش دادند و گفتند: ای قوم ما ، ما قرآنی را شنیدیم که شگفت انگیز بود . و به سوي رشد و راه یافتگی هدایت می‌کند پس به آن ایمان آوردیم و هیچ کسی را ب رای پروردگارمان ش ريك قرار ن می‌دهیم . آنگاه الله تعالی به پیامبرش وحی فرستاد که :

﴿قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ (جن: 1)

» (ای محمد! به امت خود) بگو : به من وحی شده است که گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش فرا داده‌اند» روایت از بخاری و مسلم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- ایمان به عالم جن و اینکه عده ای از آنها مؤمن هستند و عده ای کافر، لذا بر انسان مسلمان لازم است که به همه اینها ایمان بیاورد، چون در قرآن و سنت ثابت شده اند و کسی که این را انکار نماید ، قرآن و سنت را انکار نموده و آنها را تکذیب کرده است و این کفري است كه موجب خروج از دین می‌باشد.
- 2- رسالت پیامبرص عام و کلی و برای ثقلین، یعنی جن و انس می‌باشد.
- 3- سرعت پذیرش و استجابت بعضی از جنی‌ها نسبت به حق و اینکه آنها از بعضی از انسانهایی که حق را قبول نمی‌کنند، یا در رابطه با پذیرش آن، شك و تردید به خود راه می‌دهند، بهتر می‌-

1) صحیح البخاری، التفسیر (4921) و صحیح مسلم (449) .

باشند! این در حالی است که بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که او گفته است: تعدادی از انسانها گروهی از جن ها را عبادت کردند، آنگاه، آن گروه از جن ها مسلمان شدند و آن انسانها به عبادت آنها تمسک نمودند، آنگاه آیه زیر نازل شد:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ (اسراء: 57)

« آن کسانی را که به فریاد می خوانند (و خداگونه هایشان می دانند) آنان که از همه مقربترند (به درگاه یزدان، همچون عیسی و عزیر و فرشتگان) برای تقرب به پروردگارشان وسیله می جویند (که طاعات و عبادات است) »¹

4- اثبات استراق سمع جن ها از اخبار آسمان، بخاری از طریق سفیان ثوری از عمرو از عکرمه از ابوهریره روایت کرده که پیامبرص فرمود: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَ أَنَّهُ سَلْسَلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ فَإِذَا فُرَّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا : مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا : لِلَّذِي قَالَ : الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُّ السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُّو السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ، وَوَصَفَ سَفِيَانٌ بِكَفِّهِ فَحَرَفَهَا وَبَدَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَسْمَعُ الِ كَلِمَةً فَيَلْقَاهَا إِلَىٰ مِنْ تَحْتِهِ حَتَّىٰ يَلْقَاهَا عَلَىٰ لِسَانِ السَّاحِرِ أَوِ الْكَاهِنِ فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشَّهَابُ قَبْلَ أَنْ يَلْقَاهَا وَرُبَّمَا أَلْفَاها قَبْلَ أَنْ يَدْرِكَهَ فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةً كَذِبَةٍ، فَيَقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا : كَذَا وَكَذَا؟ فَيَصْدُقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ .

« هنگامی که الله تعالی مسئله ای را در آسمان

1) صحیح البخاری (4715) و صحیح مسلم (3030) .

فیصله نماید¹ فرشتگان به نشان ه اطاعت از او بالهایشان را بهم می زنند، گویی کلام الله مانند صدای زنجیری است که بر روی تخته سنگی می افتد² و پس از آنکه اضطراب از دلهایشان برطرف گردد، می پرسند: پروردگارتان چه فرموده ؟ (فرشتگان مقرب) می گویند: خداوند حق گفته³ و او بلند مرتبه و بزرگ است ، سپس کسانی که استراق سمع می کنند (شیاطین) آن را می شنوند و بعضی از آنها بالای دیگری قرار دارد . سفیان ثوری از طریق بسط کف دستان و فاصله انداختن میان انگشتها و اینکه جنیان ك لمه را می شنوند و آن را به ماتحت خود القا می کنند مسئله را توصیف کرده است تا اینکه آن شیاطین آن سخن را بر زبان ساحر یا کاهنی⁴ می اندازند. چه بسا شنونده را شهاب در می یابد و قبل از آنکه آن را به

(1) یعنی هنگامی که الله تعالی به وحی تکلم می کند، آنها سجده کنان فرو می افتند و به نشان ه اطاعت از او، بالهایشان را به هم می زنند.

(2) در حدیث ابن مسعود آمده ك ه پیامبر فرمود: «هنگامی که الله تعالی به وحی تکلم می کند، اهل آسمانها، طنین و صدایی را می شنوند که به صدای زنجیری که بر روی تخته سنگی می افتد، شبیه است، آنگاه می ترسند.»

(3) در حدیث نواس بن سمعان آمده، اولین کسی که از میان فرشتگان سرش را بلند می کند، جبرئیل است، آنگاه الله تعالی به دلخواه خود از وحی خود به او تکلم می کند، او هم آن را به ملایک می رساند، از هر آسمانی که بگذرد ملایکه از او می پرسند، پروردگار ما چه گفت؟ گوید: حق، آنگاه به جایی که الله تعالی به او دستور داده، آن وحی را می رساند.

(4) یعنی جنی هایی که استراق سمع می کنند، بر بالای یکدیگر قرار دارند، بالاترین آنها کلام ملایکه را در مورد سخن آسمان می شنود، و به زیر دست خود منتقل می کند، تا جایی که آخرین آنها آن را به کاهن منتقل می سازد.

دوستش برساند، می‌سوزاند و گاهی هم شهاب او را در نمی‌یابد و او آن سخن را به شخص بعدی منتقل می‌کند. سپس ساحر صد دروغ به آن می‌افزاید و مورد تأیید مردم قرار می‌گیرد و آنها می‌گویند: مگر فلان و فلان روز به ما نگفت که چنین و چنان می‌شود و سخن‌اش، درست بود. این در واقع همان سخنی است که از آسمان، شنیده شده است.¹

بسیاری از افراد ضعیف الایمان، هنگامی که کاهن در مورد چیزی به آنها خبر می‌دهد و آنها می‌بینند که آن مورد اتفاق افتاده است، گمان می‌برند که وی علم غیب را می‌داند و همه پیش‌گویی‌های وی را در مورد آینده مورد تأیید قرار می‌دهند و این پناه بر خدا، کفري است که موجب خروج از دین می‌شود. زیرا امام احمد با سند صحیح از پیامبر ص روایت کرده که او فرموده: «**مَنْ اتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَفَ أَفَّا فُصِّدَ بِهِ يَفْقَدُ كُفْرًا بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ**»² ص» هرکس نزد کاهن یا عرافی برود و گفته او را باور کند، به قرآنی که بر محمد ص نازل شده است، کافر شده است. «از همین روی، بر انسان مسلمان لازم است که از رفتن پیش کاهنان و فالگیران و تصدیق و تأیید کردن آنها خودداری ورزد تا خدای ناکرده دانسته یا ندانسته در حیطه کفر وارد نشود

(1) صحیح البخاری، التفسیر (4800) و برای شرح عبارات این حدیث نگا: جامع الاصول 2/328، فتح الباری 528، 529.

(2) مسند امام احمد 2/429.

| | |

درس چهاردهم

داستان مسلمان شدن اصحابه نجاشی پادشاه حبشه

30- ابوموسی اشعری میگوید: حضرت رسول ص به ما دستور داد که همراه جعفر بن ابی طالب به سرزمین نجاشی هجرت کنیم . (ما هم هجرت کردیم...) این خبر به گوش قوم ما رسید ، به همین خاطر عمرو بن عاص و عمار ؓ بن ولید را همراه با هدایایی به حبشه فرستادند . ما و آن دو پیش نجاشی آمدیم ، آنها هدایا را به نجاشی داده و او آنها را پذیرفت و آنها (برای نجاشی) سجده بردند. سپس عمرو بن عاص به نجاشی گفت: جماعتی از ما که هم اکنون در سر زمین تو هستند، از دین ما منحرف شده اند. نجاشی گفت: در سرزمین من ؟ گفتند: آری. آنگاه دنبال ما فرستاد و جعفر به ما گفت : کسی از میان شما سخن نگوید، من امروز سخن ران شما هستم ، (راوی) گوید: پیش نجاشی آمدیم و او در جایگاه خود نشسته بود و عمرو بن عاص در ط رف راستش و عمار ؓ در طرف چپش بود . و کشیشها¹ و راهبان هم به صف نشسته بودند . این در حالی بود که عمرو بن عاص و عمار ؓ به نجاشی گفته بودند که آن جماعت بی دین برای تو سجده نخواهند برد.

(راوی) گوید: وقتی که در پیش او حاضر شدیم ،

(1) یعنی کشیشان - که دانشمندان مسیحی بودند - و راهبان - که زاهدان و عابدان آنها بودند - به صف نشسته بودند.

کشیشان و راهبانی که در کنار او حضور داشتند ، سرزنش کنان به ما گفتند ، برای پادشاه سجده ببرید. جعفر گفت: ما فقط برای الله تعالی سجده می‌بریم. هنگامی که به نجاشی رسیدیم ، گفت: چرا سجده نمی‌بری؟ گفت: ما فقط برای الله سجده می‌بریم. نجاشی به او گفت : مسئله چیست ؟ جعفر گفت: الله تعالی پیامبرش را به میان ما فرستاده و او همان پیامبری است که عیسی بن مریم به او مژده داده است:

﴿رَسُولٌ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ (صف: ۶) « و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است ، مژده می‌دهم . »

پس او به ما دستور داده که الله را عبادت کنیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و نماز را بر پای داریم و زکات بدهیم و ما را به معروف امر نموده و از منکر نهی کرده است.

(راوی) گوید: نجاشی از این سخن جعفر خوش آمد، هنگامی که عمرو بن عاص این را دید، گفت: خدا پادشاه را صالح گرداند ، آنها در رابطه با عیسی بن مریم با تو اختلاف دارند . آنگاه نجاشی به جعفر گفت: پیامبر شما درباره ابن مریم چه می‌گوید: گفت: در باره او همان سخن خدا را می‌گوید که: او روح الله و ك ل م ه اوست¹ که او را از

(1) به این علت عیسی روح الله نامیده شده که الله تعالی جبرئیل را فرستاد و در زیرپوش مریم دمید، آنگاه او به عیسی حامله شد و این نسبت دادن به الله، به جهت تفضیل است وگرنه هم ه ارواح از آفرینش و خلق خداوند هستند و بدین جهت کلم ه الله

دختري بتول¹ و باکره که هیچ بشري با او نزديکی نکرده است، به دنيا آورده است.

راوي گوید: آنگاه نجاشي تکه چوبي را از زمین برداشت و گفت: «اي جماعت کشیشان و راهبان آنچه را که اينها دربار ه عیسی مي‌گویند (کاملاً درست است) چه میان آنچه که شما مي‌گوئيد، حتي به اندازه اي اين تکه چوب هم از سخني که اينها در اين باره مي‌گویند تفاوت نیست! پس مرحبا به شما و مرحبا به کسي که از طرف او آمده ايد، من گواهي مي‌دهم که او رسول الله است و همان کسي است که عیسی بن مریم به آمدن او مژده داده است و اگر کار و بار پادشاهي نمی‌بود، نزد او مي‌آمدم تا کفش‌هايش را برايش بردارم. هرچقدر که مي‌خواهيد در سرزمين من باقي بمانيد.»

دستور داد که به ما طعام و لباس بدهند. و گفت: هديه اين دو نفر را باز پس دهيد، گوید: عمرو بن عاص مردی کوتاه قد و عماره بن ولید مردی زیبا روی بود. گوید: هنگامي که آنها از راه دریا به سوي نجاشي حرکت کردند، شراب نوشيدند، گوید: و همراه با عمرو بن عاص زنش هم بود، هنگامي که آن دو شراب را نوشيدند، عماره، به عمرو گفت: به زنت دستور بده که مرا ببوسد. عمرو به او گفت: آيا خجالت نمی‌کشي؟ آنگاه عماره او را گرفت و به دریا انداخت،

نامیده شده که الله تعالی او را با کلمه «کن» آفریده، پس او بشري بدون پدر است.

(1) زن بتول، همان زني است که از مردان بریده و ازدواج نکرده است و به اين خاطر مریمي نامیده شده، چون ازدواج را ترک نموده است.

آنگاه عمرو شروع کرد به سو گند دادن و یاری خواستن از وی، تا اینکه او را وارد کشتی ساخت. عمرو کینه این کار او را به دل گرفت، به همین خاطر، عمرو بعد از آنکه پیش نجاشی آمدند، به او گفت: هنگامی که تو بیرون می‌روی، این مرد به تو خیانت می‌کند و پیش زنت می‌رود... نجاشی، عماره را خواند و در آلت تناسلی او دمید و باد کرد. (و به جزیره ای در دریا انداخت) در نتیجه او (دیوانه شد) و با وحشی‌ها همنشین گشت.^{1 و 2}

1) در روایت موسی بن عقبه بر این داستان - چنانکه بیهقی در الدلائل 296/2 آورده، آمده است: «عمرو به عماره حقه زد و گفت: ای عماره، تو مردی زیبا هستی، پس برو پیش زن نجا شی، سپس هنگامی که شوهرش خارج شد، با او حرف بزن، این کار به رفع نیازی که ما داریم، کمک می‌کند. عماره با آن زن مکاتبه کرد، تا اینکه بر آن زن وارد شد. هنگامی که بر آن زن وارد شد، عمرو به سویی نجاشی رفت و به او گفت: این رفیق من، زن دوست است، و او زن تو را می‌خواهد. این را بدان! آنگاه نجاشی کسی را فرستاد و او دید که عماره نزد زن اوست، لذا دستور داد که در آلت تناسلیش باد کنند. سپس در جزیره ای در دریا انداخته شد. آنگاه با وحشی‌ها دیوانه و وحشی شد. و عمرو به مکه بازگشت، در حالیکه، الله رفیقش را هلاک ساخته و او را ناکام ساخته بود.»

2) روایت از ابن ابی شیبہ در مصنفش در المغازی باب آنچه که درباره حبشه و مسئله نجاشی و داستان مسلمان شدن وی آمده است 346/14، و روایت از بیهقی 299/2 و حاکم 309/2-310، با سندی صحیح، و حاکم و بیهقی آن را صحیح دانسته اند و دارای شاهی به مانند آن است از حدیث ابن مسعود - که در آن داستان عماره وجود ندارد، - که احمد در 361/1 با سندی صحیح آن را روایت نموده و ابن حجر در فتح الباری 179/7 آن را حسن دانسته، و ابن کثیر در البدایه 124/4 گفته است: «اسناد خوبی دارد و از سیاق خوب و بی نقصی هم برخوردار است.» و از حدیث ام سلمه دارای شاهد سومی است که امام احمد در 290/5، 291 آن را مفصلاً با سند حسن روایت کرده است.

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- کفار هر وسیله ای را که برای مبارزه با اسلام و مسلمانان پیدا کنند ، حتماً آن را بکار می‌گیرند، مثلاً این مسلمانان به سرزمین دور دست در پشت دریاها هجرت کردند و هیچ اذیتی از ناحیه آنها به مشرکان نرسید، مع الوصف کفار کوشیدند که در راه دینشان برای آنها ایجاد مشکل و مانع نمایند.
- 2- سجده بردن جز برای الله تعالی جایز نیست ، خواه سجده عبادت باشد یا سجده تحیت و سلام . و مانند سجود ، رکوع بردن و خم شدن نیز جایز نیست. در شریعت اسلام جایز نیست که انسان مسلمان جز برای الله تعالی سجده یا رکوع انجام دهد. این در حالی است که پیامبرص فرموده است: «ما ینبغي لاحد ان یسجد لاحد»¹ « شایسته و سزاوار نیست که کسی برای دیگری سجده ببرد.»
- از آن حضرت در مورد مردی که با برادر یا دوستش ملاقات می‌کند سؤال کردند که آیا درست است برای او خم شود یا نه؟ فرمود: «خیر»²
- 3- یکی از وسایل دعوت به سوی الله، یادآوری حقیقتی برای شخص دعوت شده است که به آن ایمان دارد. تا این کار - به مشیت الله تعالی - سببی برای قبول دعوت، از ناحیه او بشود.

(1) روایت از ابن حبان در صحیحش (4162) و روایت از غیر او با اسناد حسن.

(2) روایت از امام احمد 198/3 و ترمذی (2728) و آن را حسن دانسته است.

4- احساس غیرت بر (زنان) محرم از اخلاق مردانی است که بر آن سرشته شده اند و بجز شخص دیوث، کسی از این غیرت شانه خالی نمی‌کند یا در مورد آن کوتاهی نمی‌کند.

5- هدایت، هدیه و فضیلتی از ناحیه الهی است، گاهی الهی کسی را توسط مسلمانانی که از ناحیه قرابت و مکان از او خیلی دور است، هدایت می‌دهد در حالی که هدایت نزدیکترین خویشانش را توسط او نمی‌نویسد.

6- خبثات و کثیفی شراب؛ شراب سرچشمه خبثات و ناپاکیها است و سبب فساد دین و عقل و مال و باعث پیدایش دشمنی‌ها در بین مردم می‌شود. همانگونه که الهی فرموده است:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ

اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوُونَ ﴾ (مائده: 91)

«اھریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دو چیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همه عبادات، به ویژه نماز که مهمترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟!»

7- الهی گاهی اوقات عقوبت کافر و هر کسی را که با شرع الهی بارزه می‌کند و مسلمانان را اذیت می‌نماید، به پیش می‌اندازد. و گاهی اوقات

به منظور استدراج و مهلت دادن به او، عقوبت او را به تأخیر می‌اندازد تا در هنگام غفلت او را بگیرد، بی آنکه بتواند توبه نماید. چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ

فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾ (ابراهیم : 42)

« (ای پیغمبر!) گمان مبر که خدا از کارهایی که ستمگران می‌کنند بی‌خبر است. (نه، بلکه مجازات) آنان را به روزی حواله می‌کند که چشمها در آن (از خوف و هراس چیزهایی که می‌بینند) باز می‌ماند. »



درس پانزدهم

داستان مسلمان شدن ایاس بن معاذ

31- محمود بن لبیدا می‌گوید: وقتی که ابوالحیسر انس بن رافع به همراه تعدادی از جو انان بنی عبد الاشهل به مکه آمدند و ایاس بن معاذ در میان آن جوانان بود، خواستند که قریش را بر ضد قومشان خزرچ هم پیمان خود سازند،¹ پیامبرص از آمدن آنها آگاه شد و نزد آنها آمد و با آنها نشست. و به آنها گفت: «آیا شما می‌خواهید به چیزی بهتر از آنچه که برای آن آمده اید، دست یابید؟» به او گفتند: آن چیست؟ گفت: «من رسول الله هستم که الله مرا به سوی بندگان فرستاده است، آنها را به اینکه الله را عبادت کنند و چیزی برای او شریک قرار ندهند، دعوت می‌کنم و کتابی را بر من نازل کرده است.» (راوی) گوید: سپس اسلام را برای آنها ذکر کرد و آیاتی از قرآن را برای آنان تلاوت کرد. گوید: ایاس بن معاذ که نوجوانی بیش نبود، گفت: ای قوم من، بخدا این بهتر از آن چیزی است که بخاطر آن آمده اید.

(راوی) گوید: آنگاه ابولحیسر انس بن رافع مشتی از خاک بطحاء برداشت و آن را به صورت

(1) یعنی آنها آمده اند و از قریش می‌خواهند که در جنگی که میان آنها با پسر عموهایشان از خزرچ درگرفته است، آنها را یاری دهند.

ایاس بن معاذ زد و گفت: کاری به ما نداشته باش، به جان خودم سوگند که برای کار دیگری آمده ایم.

(راوی) گوید: ایاس ساکت شد. و رسول خدا ص از میان آنان برخاست و آنگاه به مدی نه بازگشتند و جنگ بعث میان اوس و خزرج روی داد.

(راوی) گوید: دیری نپائید که ایاس بن معاذ از دنیا رخ بر بست. محمود بن لبید گوید: جماعتی از قومش که هنگام وفاتش در نزد او بودند، برای من بازگفتند که: آنها پیوسته از او می شنیدند که لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله. می گفت، تا اینکه وفات نمود. آنها شکی نداشتند در اینکه بر مسلمانی وفات کرده است. زیرا وی اسلام را در آن مجلس احساس کرده بود، هنگامی که آن حرفها را از رسول خدا شنید.¹

نکته ها و عبرتها:

1- یکی از وسایل دعوت، رفتن به مجالس و اماکن حضور کسانی است که می خواهیم آنها را دعوت دهیم، تا بتوانیم دعوت و خیر را به آنها برسانیم.

2- بر شخص دعوتگر لازم است که در دعوت به سوی

(1) روایت از ابن اسحاق چنانکه در سیره ابن هشام 2/ 427-428 و روایت از احمد 5/ 427 و بخاری در تاریخ الکبیر 1/ 442 و حاکم 3/ 180-181 با اسناد حسن. و حافظ بن حجر در الاصابه 1/ 120، آنرا صحیح دانسته است.

توحید و پرهیز از هر آنچه که ضد آنست یا آن را نقص می‌کند، اهتمام نماید.

3- تذکر و یادآوری به قرآن و استناد به نصوص آن و نصوص سنت مصطفی ص از مهمترین وسایل دعوت می‌باشد. الله تعالی فرموده است:

﴿ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴾ (ق: ۴۵)

4- پیروی از شریعت الله و یاری دینش از بزرگترین عوامل پیروزی است. همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ (حج: 40)

«و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است.»
بدون شك این امر از بستن معاهده و پیمان با انسانها برتر است و به همین خاطر است که رسول الله ص - چنانکه در این حدیث آمده است - فرمود: «آیا شما می‌خواهید به چیزی بهتر از آن چه که برای آن آمده‌اید، دست بیابید؟»

5- تحمل اذیت بخاطر الله تعالی یکی از اخلاق ایمانداران و دعوتگران صابر و شکیبا و یکی از اسباب ثبات و پایداری بر دین الله تعالی است.

6- هرکس که بر دین الله تعالی ثابت و استوار بماند و بسوی آن فرا بخواند و بر اذیتهایی که در راه آن حاصل می‌شود، صبر کند، شایسته است که عاقبت به خیر باشد، چنانکه ایاسا به این خاتمہ نیک دست یافت.



درس شانزدهم

داستان مسلمان شدن غَداَس

32- محمد بن کعب قرظی می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ص به طائف رسید، پیش گروهی از طایفه ثقیف رفت. آنها آن روز، اشراف و بزرگ ثقیف بودند. و آنها سه برادر بودند: عبد یالیل بن عمرو بن عمیر، مسعود بن عمرو بن عمیر و حبیب بن عمرو بن عوف بن عقدۀ بن غیرۀ بن عوف بن ثقیف. آنگاه رسول خدا در کنار آنها نشست و آنها را به سوی الله دعوت کرد و از آنها خواست که بعد از مسلمان شدن شان وی را حمایت کنند و خود به اسلام دعوت نمایند و با قریشیانی که م سلمان نشده‌اند و با پیامبر ص به مخالفت برخواسته - اند، برخورد کنند. یکی از آنها گفت: غلاف کعبه را دزدیده باشم اگر خدا تو را ارسال کرده باشد¹ و دیگری گفت: آیا خدا کس دیگری را نیافت که مبعوث کن د؟² و سومی گفت: بخدا هرگز با تو سخن نمی‌گوییم، اگر تو رسولی از ناحیۀ اله باشی

(1) این تکذیب و رد رسالت پیامبر از طرف اوست.

(2) این پاسخ و ردی بدتر از پاسخ و رد سابق است.

همانگونه که می گویی، بسیار از این خطرناک تر هستی که من این کلام را بر تو بازپس دهم و اگر بر الله دروغ ببندی، باز هم شایسته من نیست که با تو سخن بگویم.¹

آنگاه رسول خدا ص در حالیکه از مسلمان شدن ثقیف نا امید شده بود، برخاست. آنها افراد احمق و سفیه و بردگان خود را تشویق کردند که به او دشنام بدهند و بر او فریاد بکشند، این کار را هم کردند تا اینکه مردم بر سر او جمع شدند، و پیامبر ص را وادار کردند که به باغ عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع که خودشان در آنجا بودند، پناه ببرد. آنگاه افراد سفیه و احمق ثقیف که وی را دنبال می کردند، (همین که دیدند وی وارد آن باغ شده) بازگشتند و او را رها کردند. پیامبر ص در زیر سایه درخت خرمايي نشست، در حالیکه دو پسر ربیع به او نگاه می کردند. و می دیدند که چه اذیت و آزاری از ناحیه سفیهان اهل طائف به او رسیده است. با دیدن این منظره، احساس خویشاوندی آنها نسبت به پیامبر ص تحریک شد، لذا غلام مسیحی خود را به نام عداس صدا زدند و به او گفتند: خوشه-ای از این انگور را بگیر و آن را در ظرفی قرار بده و برای آن مرد ببر و به او بگو که از آن بخورد، هنگامی که عداس بسوی وی آمد،

(1) این رد و پاسخی که نفر سوم داده، به لحاظ قباحه و بدی از پاسخ و رد دو دوستش، کمتر است، و این خود یکی از انواع کفر اعراض است، چه وی از این اعراض کرده که به آنچه که پیامبر ص وی را به آن دعوت داده است، اندیشه نماید.

پیامبرص فرمود: از چه دیار و بلادی هستی ای عداس؟ گفت: اهل نینوا¹ هستم. پیامبرص فرمود: از شهر آن مرد صالح یعنی یونس بن متی... عداس گفت: تو از کجا می دانی که یونس بن متی کیست؟ گفت: او برادر من است، او پیامبر بود و من هم پیامبر هستم، آنگاه عداس خود را بر پیامبرص انداخت، و شروع به بوسیدن سر و دست و پاهایش کرد.

آنگاه یکی از پسران ربیع به برادرش گفت: این غلامت را هم خراب و فاسد کرد. هنگامی که عداس پیش آنها آمد، به او گفتند: وای بر تو ای عداس! چرا سر و دست و پای این مرد را بوسیدی؟ گفت: ای سرور من! بر روی زمین کسی بهتر از این (شخص) وجود ندارد، موضوعی را به من گفته که فقط یک پیامبر آن را می داند. آن دو به او گفتند: وای بر تو ای عداس، نگذار که تو را از دینت باز دارد؛ زیرا دین تو — که مسیحیّت است — از دین او برتر و بهتر است.²

(1) نینوا یکی از شهرهای عراق است.

(2) روایت از اسحاق چنانکه در سیره ابن هشام 419/2 از یزید بن ابی زیاد، از محمد بن کعب آمده است. و در اسناد آن ضعف ناچیزی بخاطر یزید وجود دارد و این روایت مرسل است. و از مرسل زهری دارای شاهد دیگری است که شاگردش موسی بن عقبه در المغازی آن را روایت نموده است، چنانکه در سیره ابن کثیر 135/2 آمده است، و از طریق ابن عقبه که بیهقی آن را در الدلائل 415-417/2 روایت نموده است و این روایت هم مرسل و صحیح است و شاهد دیگری از مرسل سلیمان التیمی در المغازی دارد چنانکه در الروض الأنف 234/2 و الاصابة 459/2 آمده است. و برای بخشهای زیادی از این حدیث، شواهد دیگری هست، نگا: الاصابة، طبقات ابن سعد 211/1، و المجمع 35/6 و

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- ضرورت تحمل اذیتها و آزارها در راه دعوت
الی الله و اجرای شریعت وی.
- 2- بر شخص داعی لازم است، نسبت به کسانی که طرف
دعوت وی هستند و به او بدی می کنند، به زیور
صبر و عفو و گذشت آراسته گردد ، زیرا بخاری و
مسلم در صحیح خودشان¹ از عایشه^ل روایت کرده اند
که وی از پیامبرص سؤال کرد: آیا روزی بر شما
آمده که از روز (جنگ) احد سخت تر باشد؟!
پیامبرص فرمود: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ مَا لَقِيتُ وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ
الْعَقَبَةِ إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلَ بْنِ عَبْدِكَلَالٍ فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ فَأَنْطَلَقْتُ وَأَنَا
مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي
فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جَبْرِيلُ فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ وَقَدْ بَعَثَ
إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ
ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ إِنَّ شِئْتَ أَنْ أُطَبِّقَ عَلَيْهِمُ الْأَخْشَبِينَ فَقَالَ النَّبِيُّ p: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ
أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» «از سوی قومت، سختیهای
زیادی را متحمل شده ام. اما شدیدترین مشکلی که
از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود.
یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدلیل بن
عبدکلال، عرضه کردم (وخواسته ام را به او
گفتم). آنرا نپذیرفت. غمگین شدم و ناخود
آگاه، به سویی که چهره ام به آن طرف بود، براه

در بعضی این شواهد آمده است که عداس گفت: «شهادت می‌دهم
که تو بنده و رسول الله هستی.» در کل ضعف این شواهد زیاد
نیست و بوسیله آنها، حدیث مرسل کعب به درجه حسن لغیره می -
رسد. والله اعلم.

(1) صحیح البخاری، بدء الخلق (3231) و صحیح مسلم الجهاد
(1795).

افتادم. هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب¹ هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا خداوند، سخنان قوم و پاسخشان را شنید. هم اکنون، فرشته کوهها را بسوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشته کوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! هر چه می خواهی، انجام می دهی. اگر می خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می آورم.² نبی اکرم p فرمود: «بلکه من امیدوارم که خداوند از نسلهای آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط خدا را عبادت کنند و چیزی را با او شریک ن سازند».

3- در رد بی ادبانه عبدیاللیل بیان سفاهت کفار و گمراهی آنها و بازی کردن شیطان با آنها وجود دارد و این وضعیت هرکسی است که از فرمان الله تعالی سرپیچی نماید، در واقع شیطان با او بازی می کند و بر او تسلط حاصل می نماید، تا باطل را به عنوان حق و حق را به عنوان باطل به او نشان دهد. به همین خاطر، بر هر شخص عاقلی لازم است که از شرع الله تعالی پیروی کند،

(1) قرن کوه کوچکی است که از کوه بزرگ ی جدا شده است، و مراد قرن منازل است که میقات اهل نجد است.

(2) اخشبان دو کوه در مکه است یکی از آنها ابوقبیس و کوهی دیگر که مقابل آنست، برای شرح عبارت این حدیث نگاه کنید به: شرح صحیح مسلم از نووی 155/12، فتح الباری 315/6، المرقاة 11/5.

همان شرعی که خالق بشر که مصلحت امر آنها را در کوتاه مدت و دراز مدت می داند، نازل کرده است. و لازم است که از معصیت الله دوری کند؛ زیرا معصیت عنوان سفاهت است و همین کافی است که فرد عاصی نفس خود را از دخول به بهشت منع نماید و بخاطر معصیتهایی که هیچ استفاده ای از آنها نمی برد، آن را در معرض آتش جهنم قرار می دهد و این معصیت، تنها طاعت و فرمان بری از دشمنش شیطان است که هم ه غم و هم او این است که بنی آدم همراه با او وارد جهنم شوند، از الله تعالی سلامت و تندرستی را خواستاریم.

4- بی نیازی و مقام و منصب و رفاه گاهی اوقات یکی از بزرگترین اسبابی است که جلوی پیروی کردن از حق و حرکت کردن بر صراط مستقیم را می گیرد، چه، الله تعالی بوسیله این مقامها و خوش گذرانیها و زینتها بندگان را در بوت ه آزمایش قرار می دهد تا ببیند که آیا آن را بر طاعت الله مقدم می دارند یا نه ؟ همانگونه که فرموده است:

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴾ (کهف: 7)

« ما همه چیزهای روی زمین را زینت آن کرده ایم (و جهان پرزرق و برق، و پر نعمتی را برای انسانها آراسته ایم) تا ایشان را بیازمائیم (و ببینیم از آنان) کدام يك کار نیکوتر می کند. » این شهوات بر بسیاری از مردم، غلبه پیدا می کنند، در نتیجه در برابر حق گردن نمی نهند و به همین خاطر است که در این حدیث آمده که ثروتمندان اهل طائف و رؤسای آن تسلیم حق

نشند و بدینسان عتبه و شیبه دو پسر ربیعہ هم تسلیم حق نشدند و در مقابل می‌بینیم که عداس این برده به خدمت گرفته شده ، برای اعتراف به حق و تصدیق نبوت پیامبر ص عجله کرد و تأخیر ننمود.

| | |

درس هفدهم

داستان مسلمان شدن اولین افراد انصار به سبب
استفتاح یهود بر آنها و خبر دادن آنها به اینکه
بعثت پیامبر ص نزدیک است

33- عاصم بن عمر بن قتاده از بعضی مردان قومش
روایت می‌کند که آنها گفته اند: موردی که ما را
به اسلام دعوت کرد، علاوه بر رحمت و هدایت الله
تعالی که شامل حال ما شد، این بود، هنگامی که
ما از مردان یهود می شنیدیم - در حالیکه ما
اهل شرك و بت پرست بودیم - و آنها اهل کتاب
بوده و دانشی در اختیار داشتند¹ که ما آن را
نداشتیم و میان ما و آنها پیوسته شرارتهایی
صورت می‌گرفت و اگر ما آنها را اذیت می کردیم
به ما می گفتند: زمان پیامبری که هم اکنون
مبعوث می‌شود، نزدیک شده، به همراه وی، شما را
همچون قوم عاد² و ارم می‌کشیم.
ما چه بسیار این سخن را از آنها می شنیدیم،
هنگامی که الله تعالی پیامبرش را مبعوث فرمود،
هنگامی که او ما را به سوی الله دعوت کرد، به او

(1) یعنی یهود دارای علمی بودند که مشرکان عرب آن علم را
نداشتند، زیرا یهود اهل کتاب هستند از این رو علمی دارند
اما بدان عمل نکرده اند، سپس آنها مغضوب علیهم می‌باشند چون
به علم خود عمل نکرده اند.

(2) گفته شده: ارم، عاد اولیه بوده و بنا به قولی خان ه
سرزمین عاد می‌باشد، نگا: تفسیر ابن کثیر در رابطه با آی ه
7 سوره فجر، و لسان العرب 12/ 15.

جواب دادیم و آنچه را که یهودیان بوسیله آن به ما هشدار می دادند، شناختیم. پس قبل از یهودیان، سریعاً به سوی او شتافتیم و به او ایمان آوردیم و یهودیان به او کافر شدند به همین خاطر آیاتی از سوره بقره در مورد ما و آنها نازل شد:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ

عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

(بقره: 89)¹

«و هنگامی که از طرف خداوند کتابی (به نام قرآن توسط پیغمبر اسلام) به آنان رسید که تصدیق کننده چیزهایی (همچون توحید و اصول دین و مقاصد آن) بود که با خود (از تورات) داشتند ، و (از روی تورات) آن را شناختند و (به صدق محتوایش) پی بردند ، ولی (به سبب حسادت و عناد) بدان کفر ورزیدند (زیرا ، پیغمبری آن را آورده بود که از بنی اسرائیل نبود. گرچه قبلاً (هنگامی که با مشرکان به جنگ و یا نزاع لفظی برمی خاستند ، می گفتند که خدا ایشان را با فرستادن آخرین پیامبری که کتابشان بدان نوید داده است ، یاری خواهد داد و) امید فتح و پیروزی بر کافران را داشتند. پس لعنت

1) روایت از ابن اسحاق در السیره، قصة الاحبار، ص 63، و از طریق وی روایت از ابن جریر در تفسیر آی ه 89 بقره، با سندی صحیح. و انش شاء الله این روایت بزودی بصورت مطول ذکر خواهد شد.

خداوند بر کافران (چون ایشان) باد.»

34- سلمه بن سلام ه اشهلي انصاري ا که یکی از شرکت کننده ها در جنگ بدر است ، میگوید: در بني عبدالاشهل¹ ما يك همساي ه يهودي داشتيم . گويد: کمی قبل از بعثت پیامبر ص از خانه اش خارج شد و پیش ما آمد . و در یکی از انجمنهای بني عبدالاشهل ایستاد ، سلمه گوید: من در آن روز از همه کسانی که در آنجا بودند ، جوانتر بودم ! و ردایی بر تن داشتم که پیشگاه خانه ام روی آن حک شده بود . آن یهودی زنده شدن و قیامت و حساب و میزان و بهشت و جهنم را ذکر نمود، اینها را به قومی گفت که اهل شرک و بت پرست بودند و معتقد نبودند که بعد از مرگ زنده شدنی است. آنگاه به او گفتند: وای بر تو ای فلانی ، تو بر این باوری که مردم پس از مرگشان دوباره زنده می شوند و به سرایی می روند که در آن بهشت و جهنم است و در آن برابر با اعمالشان سزا داده می شوند؟ گفت: «آری و سوگند به کسی که به او سوگند خورد² که او دوست دارد در عوض نصیبش از آن آتش،³ برای او بزرگترین

(1) بنو عبدالاشهل تیره ای از انصار هستند که در مدینه بودند.

(2) یعنی آن یهودی قسم یاد کرده که دوست دارد و سلمه امری را که یهودی به آن سوگند خورده ذکر نکرده است.

(3) یکی از عقاید یهود این است که هریک از آنها مدت کمی وارد آتش جهنم می شود، سپس از آن خارج می گردد، همانگونه که الله تعالی در این رابطه خبر داده: ﴿وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّ الْكَافِرُ إِلَّا أَكْبَامًا مَّعْدُودَةً﴾ (بقره: 80)

(80) بنابراین در نظر یهود، آنها تنها ایام معدودی را وارد آتش جهنم می شوند، گفته شده: آن ایام، ایامی است که در آن

تنور دنیا در نظر گرفته شود که او را داغ و گرم می‌کنند، سپس او را در آن می‌اندازند و اینکه فردا از آن آتش نجات یابد!»

گفتند: وای بر تو، نشانه این چیست؟¹
گفت: «پیامبری که از این بلاد، برانگیخته می‌شود.» و با دستش به ناحی ه مکه و یمن اشاره نمود. گفتند: به نظرت چه وقتی می‌آید؟ راوی گوید: به من نگاه کرد در حالیکه من از هم آنها جوان‌تر بودم و گفت: «اگر این پسر بچه بزرگ شود و نمیرد، بعثت این پیامبر را ملاحظه خواهد کرد.»

سلمه گوید: به الله قسم مدتی بیش سپری نشد تا اینکه الله تعالی آن پیامبر را مبعوث فرمود، در حالیکه آن یهودی در میان ما بود و ما به پیامبرص ایمان آوردیم و او از سر حسادت و کینه توزی به او ك افر شد، آنگاه ما گفتیم: وای بر تو ای فلانی! مگر تو همانی نبودی که آن حرفها را به ما می‌زدی؟ گفت: چرا، ولی نمی‌توانم به او ایمان بیاورم.² «¹

گوساله را می‌پرستیدند و قولی غیر از این هم وجود دارد. و گمان می‌برند که آنها بعد از این ایام معدود از آن خارج خواهند شد، حال آنکه حقیقت این است که هرکس از آنها، بعد از بعثت پیامبر یا قبل از آن بر عقیده ی شرك بمیرد در حالیکه علم دارد، او در آتش جهنم برای همیشه باقی می‌ماند. خدا ما را از آن پناه دهد.

(1) یعنی علامت صحت وجود زنده شدن و بهشت و جهنم و سزا و پاداش چیست؟

(2) در روایت دیگری آمده است: سلمه بن سلامه گوید: خداوند مقدر فرمود که پیامبر ص را به مدینه بیاورد، گفتم: این

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- بر انسان مسلمان لازم است که همواره نعمت الله تعالی را با هدایت دادنش به اسلام به یاد بیاورد و ب خاطر این نعمت، با قلب و زبان و اندامش، الله تعالی را شکر گوید.
- 2- دشمنی و کینه، مسلمان را از این منع نمی کند که به دانش یا فضل ی که دشمنش در اختیار دارد، اعتراف نماید.
- 3- یهود مغضوب علیهم می باشند، چون علمی دارند که به آن عمل نکرده اند، و به همین خاطر الله تعالی در آیه سابق، درباره آنها فرموده است:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ (بقره: ۸۹)

و این دلالت بر خباثت و سنگدلی یهود می نماید، بلکه نشان دهنده بی شعوری و کم عقلی آنها می باشد، زیرا چگونه یکی از آنها از يك سو نبوت پیامبرص را می داند و از سوي دیگر اگر به او ایمان نیاورد و بمیرد، هیزم جهنم شده و برای همیشه در آن باقی می ماند، مع الوصف بر کفر به او پافشاری و اصرار می ورزد و بر دین منسوخ

پیامبر آمده است. آن یهودی گفت: بخدا این همان پیامبری است که من در باره او به شما خبر دادم، سلمه گوید: گفتم چرا مسلمان نمی شوی؟ گفت: به خدا یهودیت را ترك نمی گویم. نگا: المجمع 230/8 و آن را به طبرانی نسبت داده، و با بلوغ الامانی 18/21، مقایسه شود.

1) روایت از اسحاق در السیره، قصة الاحبار، 63-64، شماره 64، و از طریق امام احمد 3/467 با اسناد صحیح روایت شده است.

و منحرف یهود باقی می ماند؟

4- بر انسان مسلمان لازم است، از آنچه که یهود در آن افتاده، از عدم عمل به حقیقتی که آن را دانسته اند، بر حذر باشد و نیز از افتادن در آنچه که بعضی از گروه های منتسب به اسلام، از مشابَهت جستن به یهود در این باره، افتاده اند، مانند بعضی از صوفی های افراطی که علم را به قول خودشان فقط برای برکت می آموزند، برحذر باشد.

5- یکی از اسلوب های دعوت یادآوری و تذکیر طرف دعوت به حق یقینی است که بدان ایمان دارد و بدان معتقد است و بدان قانع می شود؛ شاید این سببی بشود برای پذیرش او در وارد شدن به اسلام یا التزام وی به هم ه احکام وی اگر از مسلمانان باشد.



درس هیجدهم

داستان مسلمان شدن بعضی از انصار و بیعت عقبه اول

35- عاصم بن عمرو بن قتاده از شیخهایی از قومش روایت می‌کند که آنها گفته اند: هنگامی که رسول خدا ص با آنها ملاقات نمود، به آنها گفت: «از چه قبیله ای هستید؟» گفتند: جماعتی از خزرج هستیم. فرمود: آیا از همپیمانان یهود می‌باشی؟ گفتند: «آری، فرمود: آیا نمی‌نشینید تا با شما سخن بگویم؟» گفتند: چرا. (راوی) گوید: همراه با پیامبر ص نشستند، آنگاه پیامبر ص آنها را به سوی الله دعوت کرد، و اسلام را بر آنها عرضه نمود، و آیاتی از قرآن را بر آنها خواند، و یکی از کارهایی که الله تعالی در رابطه با اسلام با آنها کرد این بود که یه و د با آنها در سرزمینشان بودند، و آنها اهل کتاب و علم بودند، و اوس و خزرج مشرک و بت پرست، هنگامی که میان آنها چیزی رُخ می‌داد، یهودیان می‌گفتند: هم اکنون پیامبری مبعوث می‌شود که زمان بعثت او نزدیک شده است؛ آنگاه به دنبال او می‌افتیم و همراه با او به گونه قتل عاد و ارم شما را می‌کشیم. هنگامی که رسول خدا ص با آن جماعت صحبت کرد و آنها را به سوی الله عزوجل دعوت نمود، به یکدیگر گفتند: ای جماعت، بدانید که بخدا، این همان پیامبری است که یهود آن را به شما وعده داده است، نگذارید که قبل از شما به او ایمان بیاورند، لذا، هنگامی که پیامبر ص آنها را به

سوی الله تعالی دعوت نمود، به او جواب دادند، و اسلامی را که به آنها عرضه نموده بود، از پیامبرص قبول کردند، و به او گفتند: ما قوم خودمان و قومی را ترك گفتیم که عداوت و دشمنی میان آنها وجود دارد، و امید است که الله تعالی بوسیله تو آنها را با هم متحد گرداند، و ما پیش آنها می رویم و آنها را به سوی امر و فرمان تو دعوت می دهیم و این دینی را که پذیرفته ایم، بر آنها عرضه می کنیم. اگر الله تعالی آنها را برای تو جمع نماید، مردی با عزت-تر از تو پیدا نخواهد شد!

سپس رسول خدا را ترك گفته و با مسلمانی و ایمان داری به سرزمین خود بازگشتند، و بنا به آنچه که گمان می برند آنها شش نفر از خزرچ بودند، که در میان آنها از قبیلہ ی بنی نجار وجود داشتند: اسعد بن زرارہ که همان ابو امامه است، عوف بن مالک بن رفاعه، رافع بن مالک بن عجلان، قطبه بن عامر بن حدیده، عقبه بن عامر بن زیاد و جابر بن عبدالله، (راوی) گوید: هنگامی که به پیش قومشان در مدینه بازگشتند، رسول خداص را برای آنها ذکر نمودند و آنها را به اسلام دعوت کردند، تا جایی که اسلام در میان آنها اشاعه پیدا کردند، بطوریکه خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند مگر اینکه در آن از رسول خداص صحبت شد. تا اینکه در سال بعدی، دوازده نفر از انصار به موسم حج آمدند و در عقبه با رسول خداص ملاقات کردند، و آن عقبه همان عقبه اول است، آنها بر سر مسایلی که زنان با پیامبرص بیعت می‌کردند بیعت

کردند آنهم قبل از آنکه جنگ و جهاد فرض شود.¹

(1) روایت از بیهقی در الدلائل 433/2-435، و ابونعیم در الدلائل ص 253 و سندش حسن است و این بیعت، بیعتی است که بحثی از جنگ در آن بمیان نیامده است و آن همان بیعتی است که زنان بر سر آن معمولاً بیعت می کنند، چون جهاد بر آنان واجب نیست. و این را الله تعالی اینگونه بیان فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعَصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَابْيَعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (ممتحنه: 12) « ای پیغمبر! هنگامی که زنان مؤمن، پیش تو بیایند و بخواهند با تو بیعت کنند و پیمان بندند بر این که: چیزی را شریک خدا نسازند، و دزدی نکنند، و مرتکب زنا نشوند، و فرزندانشان را نکشند، و به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که زاده ایشان نیست، و در کار نیکی (که آنان را بدان فرامی خوانی) از تو نافرمانی نکنند، با ایشان بیعت کن و پیمان ببند و برایشان از خدا آمرزش بخواه. مسلماً خدا آمرزگار و مهربان است (و مغفرت و مرحمت خود را شامل چنین بانوانی می گرداند). »

نکته‌ها و عبرتها:

1- در این حدیث یکی از دلایل و نشانه های نبوت پیامبر ما حضرت محمد بن عبدالله ص وجود دارد که عبارت است از خبر دادن یهود به وقت بعثت وی ص. 2- یهود مغضوب علیهم می‌باشند؛ چون آنها حق را می‌دانند، ولی بدان عمل نمی‌کنند. آنها بر مشرکان نوید پیروزی می‌دادند و این نوید پیروزی همان چیزی است که در این حدیث ذکر شده است. و هنگامی که پیامبر ص از نژاد عرب بود - مبعوث شد و یهودیان به دیده تحقیر به عرب می‌نگریستند، از سر حسادت و کینه‌توزی به او ایمان نیاوردند ، الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ

عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

(بقره: 89)

«و هنگامی که از طرف خداوند کتابی (به نام قرآن توسط پیغمبر اسلام) به آنان رسید که تصدیق‌کننده چیزهایی (همچون توحید و اصول دین و مقاصد آن) بود که با خود (از تورات) داشتند ، و (از روی تورات) آن را شناختند و (به صدق محتوایش) پی بردند ، ولی (به سبب حسادت و عناد) بدان کفر ورزیدند (زیرا ، پیغمبری آن را آورده بود که از بنی‌اسرائیل نبود. گرچه) قبلاً (هنگامی که با مشرکان به جنگ و یا نزاع لفظی برمی‌خاستند، می‌گفتند که خدا ایشان را با فرستادن آخرین پیامبری که کتابشان بدان نوید

داده است، یاری خواهد داد و) امید فتح و پیروزی بر کافران را داشتند. پس لعنت خداوند بر کافران (چون ایشان) باد. »

به همین خاطر مسلمان در هم ه نمازها به هنگام قرائت سوره فاتحه، دعا می‌کند که الله تعالی او را از راه و روش یهود بدور بدارد.

3- کفر و شرک و معصیت الله تعالی و عدم تمسک به اخلاق اسلامی سبب حصول جدایی و حصول اختلاف است.
4- تمسک به اسلام و التزام به احکام و اخلاق آن به عنوان يك التزام صحیح، سبب الفت و از بین رفتن کینه و جدایی و دشمنی می‌باشد.
5- کسی که چیزی از امور اسلام را بداند و نسبت به آن آگاهی کامل داشته باشد، برای او مشروع است به این چیزی که از آن آگاه است، دعوت دهد. و در شخص دعوتگر شرط نیست که از علماء باشد؛ زیرا این یکی از شبهاتی است که شیطان بوسیله آن بسیاری از مسلمانان را از دعوت الی الله دلسرد می‌نماید، صحیح و درست این است کسی که مسئله‌ای را بداند، واجب است که به سویی آن دعوت دهد. و به همین خاطر است که این انصار که تازه مسلمان بودند، بعنوان مبلغان و دعوتگرانی به میان قوم خود و اهل دیارشان بازگشتند. الله تعالی فرموده است:

﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾

(یوسف: 108)

« بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم). »

«

بنابراین هرکسی که از پیامبر تبعیت نموده ، بر او واجب است که در رابطه با مسئله ای که آگاهانه آن را می داند، به سوی الله تعالی فرا بخواند.

| | |

درس نوزدهم

داستان مسلمان شدن اسید بن حضیر و سعد بن معاذ و قومشان بنی عبدالاشهل

36- عبدالله بن ابی بکر بن حزم و عبدالله بن مغیرة بن معقیب می‌گویند: حضرت رسول ص مصعب بن عمیر را همراه با آن دوازده نفری که در عقب ه اول با او بیعت کردند ، به مدینه فرستاد تا مردم آنجا را نسبت به مسایل و تعالیم اسلام آگاه سازند و قرآن خواندن را به آنها یاد بدهند . آن دو می‌گویند: مصعب بن عمیر میهمان اسعد بن زرارۀ شد که مقرئ مدینه خوانده می‌شد. يك روز اسعد بن زرارۀ او را به محله بنی عبدالاشهل برد و او را وارد یکی از باغهای بنی ظفر نمود - و آن دهکده متعلق به بنی ظفر بود و با دهکده و منطق ه بنی عبدالاشهل تفاوت داشت - و این دو باهم پسر عمو بودند و در کنار چاهی به نام « مَرَق » نشستند. سعد بن معاذ که پسر خاله اسعد بن زرارۀ بود، از این موضوع مطلع شد ، به همین خاطر به اسید بن حضیر گفت : پیش اسعد بن زرارۀ برو، او را از این کار بازدار تا از آنچه که ما آن را نمی‌پسندیم، دست بردارد ، به من خبر رسیده که او این مرد غریبه را آورده ، دارد افراد ساده لوح و ضعیف را گول می‌زند، اگر من با اسعد بن زرارۀ نسبت خویشاوندی نداشتم ، خودم این کار را انجام می‌دادم .

اسید بن حضیر نیز ه خود را برداشت و به سراغ

آن دو رفت . هنگامی که اسعد بن زرارۀ او را دید، به مصعب بن عمیر گفت : «بخدا این بزرگ قومش است که نزد تو آمده ، پس در دعوت کردن وی کوشش کن ! » مصعب بن عمیر گفت : اگر بنشیند، با او سخن می‌گویم .

آنگاه اسید ناسزاگویان بر سر آنها ایستاد و گفت: ای اسعد! چرا این مرد غریب را پیش ما می‌آوری تا افراد ساده لوح و ضعیف ما گول او را بخورند؟ اسعد گفت: ممکن است چند لحظه بنشیني و حرفهای ما را بشنوي، اگر آنها را پسندیدی، آن را قبول می‌کني و اگر مورد قبول شما واقع نشد، ما سخني بر خلاف میل شما نمی‌گوئیم . اسید گفت: سخني منصفانه گفتي . سپس نیزه اش را در زمین فرو برد و نشست . آنگاه مصعب بن عمیر با او صحبت کرد و اسلام را بر او عرضه نمود و آیاتی از قرآن را بر ای او خواند ، (این دو بزرگوار می‌گویند) بخدا قبل از اینکه سخني بر زبان آورد ، ما از درخشش چهره و آرامش او متوجه شدیم که اسلام را خواهد پذیرفت . سپس گفت: این اسلام چقدر زیبا و خوب است . و هنگامی که شما وارد این دین می‌شوید، چه کار می‌کنید؟ گفتند: باید غسل کني و لباس را پاک نمایی و شهادت حق را بر زبان جاری سازی و دو رکعت نماز بخواني . او هم این کارها را انجام داد . سپس به آن دو گفت: پشت سر من مردی هست که اگر مسلم‌ان شود ، کسی از قومش با او مخالفت نمی‌کند، او سعد بن معاذ است که هم اکنون او را نزد شما می‌فرستم .

سپس پیش سعد بن معاذ بازگشت ، هنگامی که سعد

دید که اسید دارد به سوی او می آید، گفت: به الله سوگند می خورم که اسید با چهره ای متفاوت با چهره ای که رفته بود، پیش شما بازگشته، چه کار کردی؟ گفت: آنها را بازداشتیم. به من خبر رسیده که بنی حارثه می خواهند به منظور تحقیر تو اسعد بن زرارۀ را بکشند، چون او پسر خاله توست. آنگاه سعد خشمناکانه برخاست و نیزه را از دست اسید گرفت و گفت: بخدا می بینم که کاری از پیش نبرده ای، سپس خارج شد.

هنگامی که اسعد بن زرارۀ او را دید که دارد به سوی آنها می آید، به مصعب گفت: بخدا این سرور و رئیس قوم خودش است، اگر او مسلمان شود و تابع تو گردد، کسی از قومش با تو مخالفت نخواهد کرد. پس در دعوت وی کوشش کن!

آنگاه مصعب بن عمیر گفت: اگر به حرفهایم گوش دهی، با او سخن می گویم. هنگامی که بالای سر آنها ایستاد، گفت: ای اسعد! — در حالیکه ناسزا می گفت — چرا مرا با امری احاطه کرده ای که آن را دوست ندارم، بخدا اگر رابطۀ خویشاوندی میان ما نمی بود، هرگز این برخورد را از ناحیه من مشاهده نمی کردی، آنگاه مصعب گفت: ممکن است چند لحظه بنشیني و حرفهای ما را بشنوي، اگر آنها را پسندیدی، که قبول می کنی و اگر آنها را پسندیدی، از آنچه که مورد اکراه توست، دست بر می دارم. گفت: سخنی منصفانه گفتی. سپس نیزه اش را در زمین فرو برد و نشست، آنگاه مصعب با او سخن گفت و اسلام را بر او عرضه کرد

و آیاتی از قرآن را بر ای او خواند ، (آن دو بزرگوار گفتند :) بخدا قبل از آنکه سخنی بگوید ، به خاطر آرامش و درخشش چهره اش ، دانستیم که اسلام را قبول خواهد کرد .

سپس گفت : این اسلام چقدر خوب است ! هنگامی که شما وارد این دین می شوید ، چه کار می کنید ؟ به او گفتند : باید غسل کنی و لباس را پاک نمایی و شهادت حق را بر زبان جاری سازی و دو رکعت نماز بخوانی ، او هم برخاست و این کارها را انجام داد .

سپس نیزه اش را گرفت و به سوی قومش حرکت کرد . هنگامی که مردانی از بنی عبدالاشهل او را دیدند ، گفتند : به الله قسم می خوریم که سعد با چهره ای متفاوت از چهره ای که با آن از پیش شما رفت ، بازگشته است . هنگامی که بالای سر آنها ایستاد ، گفت : ای بنی عبدالاشهل ! مرا چگونه مردی در میان خودتان

می شناسید ؟ گفتند : به الله قسم که تو را به عنوان بهترین خود می شناسیم ، شما در میان ما بهترین و برترین نظر را دارید ! او گفت : سخن گفتن با زنان و مردان شما بر من حرام است تا زمانی که به الله که یگانه است ، ایمان بیاورید و رسالت محمد را تصدیق نمایید .

راوی گوید : بخدا قبل از غروب آفتاب ، تمام مردان و زنان قبیله بنوعبدالاشهل مسلمان شدند.¹

(1) این دو روایت مرسل را بیهقی در الدلائل 2 / 438-440 با سندی حسن روایت نموده است و این دو روایت دارای شاهی به مانند خودشان از مرسل عروقه بن زبیر هستند که ابونعیم در

نکته‌ها و عبرتها:

1- ضرورت ارسال دعوتگران به شهرها و اقلیمها جهت آموزش دادن دین الله تعالی به مردم و جهت دعوت غیر مسلمانان به وارد شدن به دین اسلام ، به منظور خارج کردن آنها از تاریکی ها به سوی نور و روشنایی.

2- بر دعوتگر لازم است که به زیور صبر و بردباری آراسته گردد ، تا بتواند اذیت‌هایی احتمالی اشخاص دعوت شده را تحمل نماید. همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ (عصر: 3)

«و همدیگر را به تمسك به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمل سختیها و دشواریها و دردها و رنج‌هایی) توصیه می‌نمایند.»

3- اهتمام به رؤسای قبایل و کسانی که در اجتماع جایگاه (مقبولی) دارند، زیرا با مسلمان شدن آنها امید مسلمان شدن قومشان می‌رود.

4- بر هر مسلمانی لازم است از جایگاه خود در بین قوم و جامعه‌اش، در راستای دعوت الی الله ،

الدلائل ص 261-266 با سندی که نزدیک به حسن است، آن را روایت نموده است و دارای شاهد دیگری هم به مانند خودشان از مرسل زهري هستند که بیهقی در الدلائل 430/2-433 با سندی حسن آن را روایت نموده است، این خبر، با مجموع این مرسلها، حسن لغیره است.

استفاده و بهره برداری نماید.

| | |

درس بیستم

داستان مسلمان شدن بسیاری از انصار در بیعت عقبه

دوم

37- جابر بن عبدالله ب می‌گوید: حضرت رسول ص ده سال در مکه ماندگار شد که در طی آن مدت ، به دنبال مردم در محل اتراقشان در عکاظ¹ و مجنه² راه می‌افتاد و هرساله در مراسم حج در منی می - گفت:

«چه کسی به من پناه می‌دهد؟ چه کسی مرا یاری می‌دهد تا بتوانم رسالت پروردگارم را ابلاغ نمایم و او در عوض این کار ، بهشت بگیرد؟» (تحدیر از وی بجایی رسیده بود) که شخصی از یمن یا از مَضَر به قصد حج به مکه می آمد، آنگاه قومش نزد او می آمدند و می گفتند: مواظب آن جوان قریشی باش، تو را گول نزند. و پیامبر در بین کاروانهای آنها راه می رفت و مشرکان (در آن بازارها و مراسم حج) با انگشتان به او اشاره می‌کردند (تا مردم از او برحذر باشند) تا اینکه الله تعالی ما را از یثرب³ به سوی او فرستاد. ما به او پناه دادیم و او را باور کردیم، مردی از میان ما خارج می شد و پیش او

(1) عکاظ: بازاری در بین مکه و طائف است که عرب هر ساله در آن گرد هم می‌آمدند، نگا: معجم البلدان 4/142.

(2) مجنه همچنین بازاری است برای عرب که در پائین مکه قرار دارد، نگا: معجم البلدان 5/57، 58.

(3) یثرب همان مدینه منوره است.

میرفت و به او ایمان می آورد و پیامبرص هم به او قرآن را می آموخت، آنگاه او پیش اهلش باز می گشت و آنها با مسلمان شدن او ، مسلمان می شدند تا جاییکه خانه ای از خانه های انصار باقی نماند مگر اینکه جماعتی از مسلمانان در آن بودند و اسلام را ظاهر می ساختند، سپس همگی با هم مشورت کرده و به توافق رسیدند (که پیامبرص را یاری دهند) گفتیم: تا کی رسول خدا را ترک کنیم که در کوههای مکه تعقیب و طرد و ترسانده شود؟ این بود که هفتاد نفر از ما به سوی او حرکت کردند تا اینکه در موسم حج به خدمت او رسیدند، در دره عقبه با او قرار ملاقات گذاشتیم و یک نفر یک نفر و دو نفر دو نفر آمدیم تا اینکه همگی در آن دره جمع شدیم، آنگاه گفتیم: ای رسول خدا ، بر سر چه چیزی با شما بیعت کنیم؟ فرمود: « اطاعت از من در سرحالی و تنبلی و خرج کردن مال در سختی و آسانی و بر امر به معروف و نهی از منکر و اینکه خدا محورانه سخن بگوئید و در راه الله، از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نترسید¹ و بر اینکه مرا یاری دهید و هنگامی که پیش شما آمدم ، آنگونه که از جان و همسر و پسرانتان محافظت می کنید، از من محافظت کنید و در عوض این کارها، بهشت می گیرید.»

آنگاه به سوی او برخاستیم و اسعد بن زرا ء که از همه آنها سن کمتری داشت ، دست پیامبرص را گرفت و گفت: صبر کنید ای اهل یثرب! ما سوار

1) یعنی از ترس مردم، سخن حق را ترک نکنید.

بر شترها این همه مسافت طولانی را طی نکرده ایم مگر بدین خاطر که برای ما معلوم شده که او رسول الله تعالی است. و اگر ما او را با خود به مدینه ببریم، باید بدانیم که با این کار از همه عرب جدا شده ایم و بهترین های شما کشته خواهد شد و از هر سو شمشیرها شما را قطعه قطعه خواهند کرد.¹ اگر شما جماعتی هستید که می‌توانید این مصایب و مشکلات را تحمل کنید، پس او را با خود بردارید، که اجرتان با الله تعالی است و اگر ترس از جان خود دارید، این را بگوئید؛ زیرا، به این صورت عذر شما نزد خداوند بیشتر قابل قبول خواهد بود. گفتند: ای سعد! دستت را که با آن دست پیامبر ص را گرفته‌ای، کنار ببر، زیرا ما هرگز این بیعت را ترك نخواهیم کرد و از پیامبر ص هم نخواهیم خواست که ما را از آن معاف نماید. جابر گوید: به سوي پیامبر ص برخاستیم و با ایشان بیعت نمودیم و با ایشان بیعت نمودیم و پیامبر تعهداتی را از ما گرفت، و در رابطه با این بیعت، شروطی را برای خود، تعیین کرد. و

1) یعنی این بیعتی که آنها با پیامبر نمودند - منظور بیعت عقبه دوم است - و اینکه پیامبر ص، خواست که به سوي آنها در مدینه برود، تا آنها زمین ه حمایت و دفاع از او در مقابل دشمنانش را فراهم آورند، همه اینها به مثابه دشمنی با تمام عرب است؛ زیرا هم عرب مشرك با پیامبر ص دشمن هستند، و این بیعت این خطر را هم با خود دارد که میان آنها و هم اعراب جنگهایی روی دهد که در نتیجه آنها، انصار افراد برجسته و بزرگ خود را از دست می دهند، و در این جنگها، بوسیله شمشیرها قطعه قطعه می‌شوند.

در عوض این کارها، بهشت را به ما وعده داد.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر شخص داعی لازم است در ارتباط با کسی که با دعوتش دشمنی کرده، دنبال یاور و مدافعی نگردد؛ کسی که بتواند او را در راستای انتشار عقیده صحیح و مبارزه با شرک یاری دهد، همانگونه که پیامبر ص چنین کرد. این در حالی است که ائمّه بزرگوار اسلام در این زمینه از وی پیروی نموده‌اند و به او اقتدا کرده‌اند. یکی از واضح‌ترین نمونه‌ها در این باره کاری است که امام مجدد شیخ محمد عبدالوهاب انجام داده است، وی برای اینکه کسانی را پیدا کند که وی را در زمینه دعوت به سوی کنار نهادن خرافات و ترک قبر پرستی‌ها، کند، کوشش‌های فراوانی نمود، تا اینکه الله تعالی امام محمد بن سعود را برای تقویت و یاری دادن به این دعوت توفیق عنایت فرمود، الله تعالی آن دو را بر دشمنان یاری داد و به وسیله آن دو و حکومتشان شرک را سرکوب نمود و توحید را گسترش داد و اگر امروز می‌بینیم که توحید و عقیده صحیح در این جزیره و دیگر سرزمینهای مسلمانان و غیر مسلمانان ادامه دارد، باید بگوئیم که این دنباله و

(1) روایت از امام احمد 322/3، 323، و ابن حبان (6275، 7012) با اسنادی حسن. و حافظ ابن حجر در فتح الباری، فضائل انصار باب هیئت نمایندگی انصار 222/7، اسناد آن را حسن و خالی از اشکال دانسته است، و حافظ ابن کثیر هم در البدایة 399/4 گفته: «طبق شرطی که مسلم تعیین کرده، اسناد این حدیث خوب است.»

امتداد این دعوت مبارك است.

2- یکی از سنتهای الله تعالی در این هستی، وجود درگیری و نبرد میان حق گرایان و باطل گرایان است و اینکه حق ستیزان اعم از کافران و فاسقان و ظالمان هرچه را که در توان دارند، برای مبارزه با دعوت صحیح مبذول می دارند از جمله می آیند شهرت و آوازه داعیان الی الله را زشت و ناپاک جلوه می دهند و به مردم نسبت به آنان تحذیر و هشدار می دهند و ادعا می کنند که داعیان الی الله هوا پرست بوده و در صدد فتنه جویی می باشند.

3- بر انسان مسلمان و بویژه بر شخص دعوتگر لازم است قبل از اینکه بخواهد یکی از امور و شئون دعوت را به پیش ببرد، خوب آن را بررسی کند و ببیند که آیا می تواند آن کار را انجام دهد یا نه و آیا وقت و مکان فعلی مناسب این کار هستند یا نه و دیگر بازبینی هایی که بدینگونه، صلاحیت این امر و عدم صلاحیت آن را رقم می زنند.

4- فضیلت انصارش به جهت آنکه آمدند طاعت الله تعالی و رفتن به بهشت را بر همه چیزهای غیر این دو، ترجیح دادند و مال و جان بر کف نهاده، آماده نصرت و یاری رسول خدا ص شدند.



درس بیست و یکم:

داستان مسلمان شدن عبدالله بن عمرو بن حرام و ماجرای
بیعت عقبه دوم بطور مفصل

38- کعب بن مالک انصاری که در عقبه حضور داشت و با رسول خدا ص بیعت نمود، میگوید: همراه با حجاجی از قوم مشرک خودمان بیرون شدیم. این در حالی بود که ما نماز می خواندیم و آن را خوب فهمیده و بلد بودیم. بزرگ و سرور ما یعنی براء بن م عرور هم با ما بود. داشتیم دنبال رسول خدا می گشتیم. این در حالی بود که ما او را نمی شناختیم و قبلاً هم او را ندیده بودیم، با مردی از اهل مکه برخورد کردیم، درباره رسول خدا ص از وی پرسیدیم. گفت: آیا شما دو نفر او را می شناسید؟ گفتیم: نه، گفت: آیا عمویش عباس بن عبدالمطلب را می شناسید؟ کعب گوید: گفتیم آری، گوید: ما قبلاً عباس را می شناختیم؛ زیرا او همواره در کسوت یک بازرگان پیش ما می آمد. آن مرد گفت: هنگامی که شما وارد مسجدالحرام شدید، او همان مردی است که در کنار عباس نشسته است. کعب گوید: وارد مسجد شدیم، دیدیم که عباس نشسته و پیامبر ص هم همراه با او نشسته است، سلام کردیم، سپس در کنار وی نشستیم. آنگاه رسول خدا ص به عباس گفت: ای ابوالفضل آیا تو این دو مرد را می شناسی؟ گفت: آری این براء بن معرور بزرگ قومش است و

این هم کعب بن مالک است. کعب گوید: بخدا هرگز این سخن رسول خدا ص را فراموش نمی‌کنم که گفت: منظورت همان کعب "شاعر" است؟ گفت: آری. گوید: به قصد حج بیرون شدیم و در شب دوازدهم ذی الحجه با رسول خدا ص قرار گذاشتیم که در عقبه یکدیگر را ملاقات کنیم.

کعب گوید: وقتی که حج را تمام کردیم، (دیدیم) که همان شبی است که با رسول خدا ص قرار ملاقات گذاشته‌ایم. لذا در حالیکه عبدالله بن حرام ابو جابر، یکی از بزرگان ما همراه ما بود، او را با خود بردیم و حرکت کردیم. البته ما این مسئله را از مشرکانی که با ما بودند، پنهان می‌کردیم، لذا به او گفتیم: ای جابر، تو یکی از بزرگان و شریفان قوم ما هستی و ما دوست نداریم که فردای قیامت بخاطر پرستش بته، یکی از هیزم‌های جهنم شوی،¹ سپس او را به اسلام دعوت کردیم و به او گفتیم که با رسول خدا ص در دره عقبه قرار ملاقات داریم.

کعب گوید: جابر مسلمان شد و همراه ما در حالیکه یکی از سردسته‌ها بود، حضور یافت.

کعب گوید: آن شب همراه با قوممان در اقامتگاهمان خوابیدیم، وقتی که (تقریباً) یک سوم شب سپری شد، جهت ملاقات با رسول خدا ص از

(1) یعنی ما دوست داریم و می‌خواهیم که تو از چیزی که معصیت خدا با پرستش بته، تورا به سوی آن می کشاند، نجات یابی، چون هرکس بر پت پرستی بمیرد، در روز قیامت، جهنم انتظارش را می‌کشد.

اقامتگاهمان بیرون شدیم . همچون مرغ قطا دزدانه و مخفیانه راه می رفتیم، تا اینکه در دره عقبه همگی جمع شدیم در حالیکه 73 مرد بودیم و دو زن از زنانمان را با خود داشتیم . کعب گوید: در دره عقبه جمع شدیم و منتظر رسول خداص شدیم، تا اینکه همراه با عمویش عباس بن عبدالمطلب پیش ما آمدند . عباس در آن وقت بر سر دین قومش بود.¹ ولی دوست داشت که در جریان کار برادرزاده اش باشد و از هیئت مدینه پیمان محکمی برای او بگیرد و از یاری و کمک آنان به وی اطمینان یابد، هنگامی که رسول خداص نشست، اولین کسی که سخن گفت ، عباس بن عبدالمطلب بود، او گفت : ای جماعت خزرج - عربها این طایفه از انصار را خزرج میخواندند چه اوس و چه خزرج - میدانید که محمدص از خاندان ماست، ما از او در مقابل مخالفان قوم خودمان که مثل ما میاندیشیند، دفاع کرده ایم، بنابراین او در میان قوم خودش، با عزت و سربلندی زندگی می کند و در شهر خودش از امنیت برخوردار است . اما او اصرار دارد که به جانب شما بیاید و به شما ملحق شود ، پس اگر شما تصور می کنید که می - توانید به آنچه که شما را به سوی آن دعوت کرده وفا نمایید و در برابر مخالفانش از او دفاع کنید، پس او می تواند در میان شما زندگی کند، اما اگر معتقدید ، وقتی پیامبر به میان شما آمد (در لحظات سخت) او را رها کرده و

1) یعنی بر سر دین کسانی که به نبوت محمدص اقرار نکرده، و بر دین قومشان باقی مانده بودند.

حواله دشمن می‌کنید، پس هم اکنون از او دست بردارید؛ زیرا او در میان قوم و دیار خود با عزت و عظمت زندگی می‌کند و مورد حمایت است.

کعب گوید: به او گفتیم: ای عباس، سخنان را شنیدیم، پس ای رسول خدا! شما هم سخنی بگو، و هرچه را برای خودت و پروردگارت دوست داری، از ما درباره آن عهد و پیمان بگیرید.

کعب گوید: آنگاه رسول خدا سخن گفت و آیاتی از قرآن را تلاوت فرمود و به سوی الله تعالی دعوت نمود و آنان را تشویق کرد که مسلمان شوند، سپس فرمود: «با شما بیعت می‌کنم بر سر اینکه همانگونه که از فرزندان و زنان خودتان حمایت و دفاع می‌کنید، از من حمایت و دفاع کنید.»

کعب گوید: آنگاه براء بن معرور دستش را گرفت، سپس گفت: آری، قسم به آن کسی که به حق تو را به عنوان پیامبر فرستاده است، ما از شما مانند زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنیم، لذا ای رسول خدا ص! با ما بیعت بفرما، به خدا ما اهل نبردیم و جنگ و مبارزه را از نیاکان و بزرگان خود به ارث برده ایم.

کعب گوید: هنوز سخنان براء تمام نشده بود که ابوالهیثم گفت: ای رسول خدا ص! میان ما و یهودیان معاهداتی وجود دارد و ما هم اکنون آنها را نادیده می‌گیریم و با آنها قطع رابطه می‌کنیم، آیا اگر این کارها را انجام دهیم، سپس الله تعالی شما را چیره و غالب ساخت، به سوی قومت باز می‌گردد، و ما را ترک می‌گویی، کعب گوید: رسول خدا ص تبسمی زد، سپس گفت: «بلکه خون من، خون شماست (ذمه من ذمه شماست) و حرمت

من حرمت شماست، (و سرنوشت من، سرنوشت شماست)¹
 من از شمايم و شما از من هستيد، با هرکس که
 شما بجنگيد، من با او مي جنگم و با هرکس که
 صلح کنيد، من نيز با او صلح مي کنم.» و رسول
 خدا ص گفت: «شما دوازده سرکرده و نماينده از
 ميان خود انتخاب کنيد که (در مشکلات) نظر آنها
 بر شما حجت باشد.» آنها نيز دوازده نفر
 سرکرده از ميان خود انتخاب کردند، نه نفر از
 آنها خزرجي و سه نفر ديگر اوسي بودند.

کعب گويد: اولين کسي که بر دست رسول خدا ص زد
 و با او بيعت کرد، براء بن معرور بود، سپس آن
 جماعت بعد از وي با رسول خدا ص بيعت کردند،
 هنگامي که با رسول خدا ص بيعت کرديم، از سر
 عقبه شيطان با بلندترين صدائي که آن را مي -
 شنيديم نهيبت زد: اي اهل منازل! آيا نمي آييد
 کار اين پيامبر مذموم و بي دينان همراه با او
 را، تمام کنيد، زيرا با هم جمع شده، مي خواهند
 با شما بجنگند!

آنگاه رسول خدا ص فرمود: « اين ازب عقبه²
 است، اين پسر ازيب است، آيا مي شنوي اي دشمن
 خدا، بخدا به تو هم خواهم پرداخت.»³
 سپس رسول خدا ص فرمود: «حال متفرق شويد و به
 اقامتگاههاي خودتان برويد.»

(1) اين مثال معروفی است که به هنگام بستن پيمانها و
 قراردادها زده مي شود.

(2) ازب عقبه، نام شيطاني است.

(3) در روايت مرسل طبراني همانگونه که در المجمع 47/6 مي -
 بينيم، آمده است: « اي جماعت قریش، اين اوس و خزرج هستند
 که بر سر جنگ با شما با محمد بيعت مي کنند.»

کعب گوید: عباس بن عبادۀ بن نضلہ به او گفت: قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث داشته است، اگر بخوای، فردا با شمشیرهای خود بر اهل منی یورش می‌بریم! کعب گوید، آنگاه رسول خدا ص فرمود: «ما به چنین کاری امر نشده ایم، لذا به اقامتگاههای خود برگردید.»

کعب گوید: ما هم به رختخوابهای خودمان بازگشتیم و تا صبح خوابیدیم. گوید: هنگامی که صبح کردیم، بزرگانی از قریش به اقامتگاههای ما آمدند و گفتند: ای جماعت خزرج، به ما خبر رسیده که پیش این دوست ما (پیامبر) آمده‌اید و می‌خواهید او را از میان ما با خود بردارید و ببرید. و بر سر جنگ با ما با او بیعت کرده - اید. به خدا در میان قبایل عرب این تنها شما هستید که دوست نداریم با شما جنگ کنیم. کعب گوید: (با شنیدن این سخنان) مشرکانی که از قوم ما در آنجا بودند، تحریک شده و سوگند یاد کردند که از این جریان هیچ اطلاعی ندارند. گوید: البته راست هم گفتند، چیزی از آن جریان نمی‌دانستند. گوید: ما به یکدیگر نگاه می‌کردیم، سپس آن جماعت برخاستند.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1) روایت از ابن اسحاق همانگونه که در سیر ه ابن هشام 443-440/2 آمده، و روایت از طیالسی (منجۀ 93/2-94) و احمد 462-460/3 و ابن حبان (7011) و حاکم 441/3 و اسنادش حسن و خالی از مشکل است و رجالش صحیح می‌باشند و دارای شواهد کثیری است نگا: الدلائل بیهقی 455-450/2، و السیرة الذهبية 421-420/2.

1- پنهان کردن اقداماتی که اگر دشمنان از آنها مطلع شوند، بیم آن می‌رود که برای مسلمانان ایجاد مشکل و زیان نمایند، کاری مطلوب است و یکی از اسباب پیروزی مسلمانان بر دشمنانشان بشمار می‌رود.

2- بر انسان مسلمان لازم است، بر دعوت دادن نزدیکان و اقاربش به سوی تمسک جستن به دین اسلام و دوری جستن از معصیت الله تعالی حریص باشد و اهتمام خاصی به آن بدهد، تا این کار - پس از رحمت الله تعالی - سبب نجات آنها از آتش جهنم شود.

3- اهمیت این بیعت در اسلام؛ این بیعت خشت اول در تأسیس ساختمان حکومت اسلامی و برپایی وجودی مستقل برای مسلمانان بود. وجودی که آغازگر حرکت آنها برای دعوت الی الله و جهاد در راه وی و بیرون آوردن مردم از تاریکی های کفر به سوی نور اسلام بود.

4- اهمیت بکارگیری افراد متعهد و کارشناس از بزرگان عشایر و رؤسای قبایل، تا مسئول اجرای مطالباتی باشند که از قومشان انتظار می‌رود و بدین وسیله کارها به رشته نظم و ترتیب در می‌آیند و مسئولیتها م عین و مشخص می‌شوند و دیگر مسئولیتها شناور و پراکنده نشده، (به دایره نظم در می‌آیند) اینها همه از بزرگترین اسباب موفقیت کارهای مهم و ادای مسئولیت هر فرد در ارتباط با آن کارها، می‌باشند.

5- عداوت و دشمنی شیطان با حق و اهل حق.

6- الله تعالی مؤمنان را یاری می‌دهد و کید شیطان

و همدستانش را از آنها باز می دارد، زمانی که
مؤمنان صادقانه بر الله توکل نمایند و او را
یاری دهند.



درس بیست و دوم

داستان مسلمان شدن يك بادیه نشین و داستان مسلمان
شدن چوپانی در روز هجرت

39- شداد بن هائل می گوید: مردی از اعراب پیش
پیامبرص آمد، به او ایمان آورد و پیرو وی شد،
سپس گفت: همراه با تو هجرت می کنم، آنگاه
پیامبرص به یکی از یارانش در مورد او
سفارشات فرمود.

هنگامی که غزو ه خیبر روی داد، پیامبرص
غنایمی را از آن بدست آورد، آن غنایم را در
بین مسلمانان تقسیم کرد و سهمی را هم برای آن
مرد در نظر گرفت. لذا آنچه را که برای او در
نظر گرفته بود، به یارانش داد تا آن را به او
بدهند. او در آن وقت شترهای باری آنها را می-
چراند. هنگامی که نزد آنها آمد، آن غنیمت را
به او دادند. گفت: این چیست؟ گفتند: این سهمی
است که پیامبرص برای تو در نظر گرفته است،
آنگاه آن غنیمت را برداشت و آن را پیش
پیامبرص آورد و گفت: بخاطر این از تو پیروی

نکردم، بلکه بخاطر این پیرو تو شدم که اگر تیری به اینجایم - و به گردنش اشاره کرد - زده شود، آنگاه بمیرم، وارد بهشت شوم. آنگاه پیامبرص فرمود: «اگر در گفته‌ات راستگو باشی، خداوند راستگویی تو را آشکار خواهد کرد.» اصحاب کمی ماندگار شدند، سپس جهت مبارزه با دشمن حرکت کردند. آنگاه اصحاب در حالیکه جسد آن مرد را به دوش داشتند و تیری به گردنش خورده بود، او را پیش پیامبرص آوردند. پیامبرص فرمود: آیا او خودش است؟ گفتند: آری، گفت: «این شخص اخلاص داشت و با خدا راست گفت، خداوند نیز راستگویی و اخلاص او را آشکار کرد.»

سپس پیامبرص او را در جبهه‌ای کفن کرد و جلو آمد و بر او نماز خواند. و یکی از دعاهايش در نمازش این بود: «خدایا این بنده دوست، بعنوان مهاجر در راه تو خارج شد و به عنوان شهید کشته شد و من گواه بر آن هستم.»¹

40- قیس بن نعمان سکونی می‌گوید: رسول خدا ص به همراه حضرت ابوبکر ا مخفیانه و به دور از دید قریش مکه را ترک گفتند. آنها در راه خود

1) روایت از نسائی در الجنائز: نماز بر شهیدان 362/4، حدیث 1952 (دار المعرفه) و عبدالرزاق در جهاد، باب نماز بر شهید، 276/5، شماره 9597، و روایت از حاکم در ذکر (شداد بن هاد) 596-595/3 و مزی در تهذیب الکمال ص 800، و بیهقی در الکبری، الجنائز، باب فی المرتث 15/4، 16 از ابن جریج، که گفته عکرمه بن خالد به من خبر داده که ابن عماره از شداد بن هاد به او خبر داده... بدین ترتیب آن را ذکر کرده است و اسنادش صحیح است، رجالش ثقه و رجال مسلم هستند جز شداد بن هاد که صحابی است.

از کنار چوپانی گذشتند. پیامبرص به او فرمود: «آیا گوسفندی هست که گوسفند نری با او جفت گیری کرده باشد؟» گفت: خیر، اما در اینجا گوسفندی هست که به خاطر شدت ضعفی که دارد، نتوانسته همراه با بقیه گوسفندان به چرا بیاید.

پیامبرص فرمود: آن را برای من بیاور!

آنگاه چوپان آن گوسفند را برای ایشان آورد، پیامبرص دستی بر پستان آن کشید و دعا کرد که در آن برکت بیفتد. آنگاه آن را دوشید و شیر دوشیده را به ابوبکر نوشاند، باز هم آن را دوشید و شیر دوشیده را به آن چوپان نوشاند، سپس دوباره دوشید و این بار خود آن شیر را نوشید. آنگاه آن چوپان به پیامبرص گفت: به خدا قسم تا به حال مانند تو را ندیده ام، تو کیستی؟ پیامبرص فرمود: «اگر به تو بگویم که من کی هستم، آن را به کسی نمی گویم؟» گفت: آری، فرمود: «من محمد، رسول خدا هستم.» گفت: تو همان کسی هستی که قریش گمان می برد بی دین هستی؟ گفت: «آنها این را می گویند.» آن چوپان گفت: من گواهی می دهم که تو رسول الله تعالی هستی و کاری که تو انجام دادی، تنها از عهد یکه رسول بر می آید. سپس به او گفت: دنبالت می آیم. آنگاه پیامبرص به او فرمود: «امروز دنبالم نیا، اما وقتی شنیدی ما پیروز و غالب شده ایم، پیش ما بیا!»

لذا، وقتی که پیامبر در مدینه پیروز شد، آن چوپان نزد وی آمد.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- هرکس که در طلب خیر و نیکی صادق باشد، الله تعالی توفیق انجام آن را به او عنایت خواهد فرمود.

2- قوت ایمان، بنده را وادار می‌کند که بر خیر و نیکی حریص باشد و از شرارت و بدی اجتناب ورزد و از چیزهای پوچ و بی‌بهای این دنیا، دوری نماید، چنانکه وضعیت این صحاب را چنین بوده است. و برعکس ضعف ایمان، فرد را وادار می‌کند که از خیر و نیکی دوری کند و به دنیا و چیزهای پوچ آن دل ببندد و حتی او را وادار می‌کند که از طریق کار حرام مانند ربا یا کلاهبرداری در معامله یا فروختن چیزهای حرام یا از طریق گرفتن مال به ناحق از بیت المال مسلمانان - یعنی همان خیانت حرام - دنیا و مافیهای آن را طلب نماید و نیز او را بر آن می‌دارد که در دام بسیاری از کارهای حرام گرفتار شود.

3- فضیلت هجرت و شهادت در راه الله تعالی.

4- بکارگیری اسباب و وسایل، منافی توکل نیست،

(1) روایت از طبرانی در الکبیر 343/18-344، و روایت از حاکم 3/8-9 و اسنادش حسن و خالی از مشکل است، و حافظ ابن حجر آن را در الاصابة 250/3 صحیح دانسته است.

مثلاً همین پیامبر ص و یارش ابوبکر را می بینیم که در راه هجرتشان ، مخفی شده و مسئله خود را کتمان نمودند ؛ چون از عداوت و دشمنی قریش آگاه بودند ، این در حالی است که عمرو بن امیه الضمری روایت کرده که مردی به پیامبر ص فرمود: شترم را آزاد می گذارم و آن را نمی بندم و توکل می کنم؟ پیامبر ص به او فرمود : «اعقلها و توکل» «آن را ببند بعد توکل کن!»¹

5- بر انسان مسلمان و داعی الی الله لازم است در صورت نیاز ، روش پنهان کاری را بکار بگیرند و این هنگامی ضرورت پیدا می کند که ببینند يك مصلحت آشکار در این کار وجود دارد ، به همین خاطر است که پیامبر ص و دوستش کار خود را مخفی نموده و پیامبر ص به آن چوپان اشاره کرد که در این سفر دنبال آنها نرود و این مرافقت و همراهی را تا زمانی که دعوتش پیروز می شود و الله تعالی او را بر دشمنانش پیروز می گرداند ، به تأخیر بیندازد .

6- در حدیث مسلمان شدن آن چوپان ، یکی از معجزات پیامبر ص و یکی از دلایل نبوت وی ص ملاحظه می شود .

(1) روایت از ابن حبان (731) و حاکم 623/3 ، و در شواهد ، سندهای این حدیث حسن است ، و در نزد طبرانی این حدیث دارای طریقی است که با آنها تقویت می یابد . نگا: مجمع الزوائد 303-291/10 .

| | |

درس بیست و سوم

داستان مسلمان شدن دانشمند (یهودی) عبدالله بن سلام^۱

41- عبدالله بن سلام می‌گوید: وقتی که رسول خدا ص به مدینه تشریف فرما شدند، مردم همگی به سوی او شتافتند^۱ و گفته شد: رسول خدا تشریف آوردند، رسول خدا تشریف آوردند، رسول خدا تشریف آوردند... من هم همراه با مردم نزد او آمدم تا به او نگاه کنم. هنگامی که چهره رسول خدا را مورد بررسی قرار دادم، دانستم که چهره وی چهره شخصی کذاب نیست و اولین چیزی که به آن تکلم فرمود این بود که: «ایها الناس افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا باللیل و الناس نیام تدخلون الجنة بسلام» «ای مردم! سلام کردن را در میان خود رواج دهید، (و به فقرا) طعام بدهید و در حالیکه مردم خوابیده اند، نماز بخوانید، تا با سلامت وارد بهشت شوید.»^۲

42- انس بن مالک می‌گوید: پیامبر ص که پشت سر ابوبکرا سوار بود، به جانب مدینه آمدند.

(1) نگا: الترغیب، منذری 477/1، 713.

(2) روایت از امام احمد 451/5 و دارمی در نماز شب (1460) و ترمذی در صفة القیامة (2485) و ابن ماجه در اقامه نماز (1334) و فسوی در 264/1، و حاکم در هجرت 13/3، و بیهقی در السنن 502/2، و در دلائل النبوة 531/2 از طرق فراوانی، از عوف بن ابی جمیل از زرارة بن اوفی، از عبدالله بن سلام روایت کرده‌اند و اسنادش صحیح است، رجالش ثقه هستند، و رجال شیخین می‌باشند، و ترمذی و حاکم آن را صحیح دانسته‌اند، و ذهبی و محمد ناصرالدین آل‌بانی در الأرواء (777) و الأرئوط در تعلیقش بر سیر اعلام النبلاء 414/1 با آن موافقت کرده‌اند.

ابوبکر پیرمرد و شیخی شناخته شده بود و پیامبر جوانی گمنام.¹ مردی به ابوبکر رسید و گفت: ای ابوبکر این مرد که در کنار توست چه کسی است؟ ابوبکر می‌گفت: این مرد مرا به راه هدایت و راهنمایی می‌کند. انس گوید: آن فرد گمان می‌کرد که مقصود ابوبکر خود جاده و راه است در حالیکه مقصودش راه خیر است. آنگاه ابوبکر نگاهی به پشت سرش انداخت، ناگهان دید که سوارکاری آنها را تعقیب می‌کند² گفت: ای رسول خدا! این سوارکار ما را تعقیب کرده، آنگاه پیامبر ص به پشت سر خود نگاهی کرد و گفت: «اللهم اصرعه» «خدایا او را بر زمین بزن!» آنگاه آن اسب او را بر زمین زد، سپس برخاست و شیهه کشید. آنگاه او گفت: ای پیامبر خدا، هرچه که می‌خواهی به من دستور بده! پیامبر ص فرمود: «سر جایست بایست و نگذار کسی ما را تعقیب کند.»

انس گوید: او در ابتدای روز در پیکار با رسول خدا بود و در آخر روز مدافع وی شده و او را

1) بدینگونه بوده است که آثار پیری در ابوبکر نمایان شده بود و آثار پیری در پیامبر ص نمایان نشده بود. وگرنه حضرت ابوبکر بیشتر از دو سال از پیامبر ص کوچکتر بوده و گذشته از این مردم مدینه او را می‌شناختند چون در سفرهای تجارتي از کنار آنها می‌گذشت و بر خلاف پیامبر ص که دیر زمانی بود از مکه به مدینه مسافرت نکرده بود. نگا: فتح الباری 250/7-251.

2) او سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی، همان صحابی مشهور است و در آن وقت، مشرک بود.

از دشمنانش محافظت می‌کرد.¹

آنگاه رسول خدا در ناحیه حره فرود آمد، سپس دنبال انصار فرستاد² آنها هم نزد پیامبرص و ابوبکرص آمده و به آن دو سلام کرده و گفتند: در نهایت امنیت سوار شوید که مردم همه از شما اطاعت می‌کنند. آنگاه پیامبرص و ابوبکرص سوار بر مرکبشان شدند و انصار با اسلحه دور و بر آنها را احاطه کردند. آنگاه در مدینه گفته شد: پیامبر خدا آمد، پیامبرص کمی حرکت کرد تا اینکه در کنار خان ه ابویوب انصاری فرود آمد، پیامبر با خانواده اش³ مشغول صحبت کردن بود که عبدالله بن سلام - در حالیکه داشت از درخت خرمايي که متعلق به آنها بود، برای خانواده اش خرما می‌چید - خبر آمدن او را شنید. لذا زود سبدي را که خرماها را در آن می‌گذاشت، بر زمین گذاشت و همراه با زنش آمد. سخنانی را از پیامبرص شنید، سپس به سوي خانواده اش بازگشت، آنگاه پیامبر خداص فرمود: کدام يك از خانه‌های فامیل‌های ما⁴ نزدیک تر است؟ ابو ایوب گفت: من

(1) نگا: جامع الأصول 7 / 602، و داستان سراقه در این روایت مختصر شده است.

(2) در این روایت داستان اقامت وي در قباء و ساختن مسجد قبا توسط آن حضرت، ذکر نشده است.

(3) نگا: الفتح 251/7.

(4) منظور از خانه‌های دایی هایش از بنی نجار است، چون مادر بزرگش - مادر عبدالمطلب - از آنها است، و در حدیث براء از ابوبکر آمده است: «انصار بر سر اینکه کداميك میزبان رسول خدا بشود، با هم اختلاف پیدا کردند، آنگاه پیامبرص فرمود: من بر دایی‌های عبدالمطلب فرود می‌آیم و با

ای پیامبر خدا، این خانه من است و این در من است. پیامبر ص فرمود: «برو جای خوابی را برای ما آماده کن!» (آنگاه ابو ایوب رفت و جایی را برای استراحت و خواب آنها فراهم کرد سپس آمد و) گفت: بر برکت خ دا بلند شوید! هنگامی که پیامبر ص آمد، عبدالله سلام هم آمد و گفت: شهادت می‌دهم که تو رسول خدا هستی و تو به حق آمده‌ای و یهود می‌دانند که من سرور و پسر سرور آنها هستم و نیز می‌دانند که من از هم ه آنها عالم‌تر و پسر عالم‌ترین آنها می‌باشم، پس آنها را فرا بخوان و در باره من از آنها سؤال کن، البته این سؤال باید قبل از آن باشد که بدانند من مسلمان شده‌ام؛ زیرا اگر بدانند که من مسلمان شده‌ام، حرفهایی درباره من می‌زنند، که اصلاً در شأن من نیست.

آنگاه پیامبر ص دنبال آنها فرستاد. یهودیان هم آمدند و بر پیامبر ص وارد شدند. رسول خدا به آنها گفت: «یا معشر الیهود! ویکم اتقوا الله، فوالله الذی لایله إلا هو انکم لتعلمون انی رسول الله حقاً و انی جئتکم بحق فأسلموا» «ای جماعت یهود! وای بر شما! از الله بترسید، قسم به الله که هیچ خدایی جز او وجود ندارد، شما می‌دانید که من واقعاً رسول الله تعالی هستم و حقیقت را برای شما آورده‌ام، پس مسلمان شوید!» گفتند: ما از این امر بی‌اطلاعیم. آنها این جمله را سه بار به پیامبر ص گفتند. آنگاه پیامبر ص فرمود:

این کار آنها را اکرام می‌کنم.» نگا: فتح الباری 116/7، 246، 251.

عبدالله بن سلام در میان شما چگونه مردی است ؟ گفتند: او سرور ما و پسر سرور ما و از هم ه ما عالم تر و پسر عالم ترین ما می باشد!

پیامبر ص فرمود: اگر او مسلمان شود ، شما چه می گوئید؟ گفتند: هرگز امکان ندارد که او مسلمان شود.¹ پیامبر ص فرمود: اگر او مسلمان شود، شما چه می گوئید؟ گفتند: هرگز امکان ندارد که او مسلمان شود . پیامبر ص باز هم فرمود: اگر او مسلمان شود ، شما چه می گوئید؟ گفتند: هرگز امکان ندارد که او مسلمان شود .

پیامبر ص فرمود: «ای پسر سلام ، بیا بیرون و خودت را به اینها نشان بده !» آنگاه عبدالله بیرون آمده و گفت : ای جماعت یهود ، از الله بترسید، قسم به الله که هیچ خدایی جز او وجود ندارد، شما می دانید که او واقعاً رسول خدا است و حق را برای شما آورده است. گفتند: دروغ گفتی، آنگاه رسول خدا ص آنها را بیرون کرد . روایت از بخاری.²

نکته ها و عبرتها:

1- در حدیث اول یکی از دلایل نبوت پیامبر ما

- (1) یهودیان بعید می دانستند که عبدالله بن سلام مسلمان شود و گمان می بردند که اوهم مانند آنها عمل خواهد کرد، یعنی بسان آنها - برغم آنکه می دانند محمد رسول واقعی الله تعالی است - بر سر دین باطلشان باقی خواهد ماند همانگونه که الله تعالی فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ و به همین خاطر است، همانگونه که در این حدیث آمده است پیامبر ص سوگند یاد کرد که آنها می دانند که او واقعاً رسول خداست و با حق نزد آنها آمده است.
- (2) صحیح البخاری، مناقب انصار (3911) .

حضرت محمد ص وجود دارد که عبارت است از ظهور نشانه‌های صداقت و راستی در چهره مبارک آن حضرت ص.

2- بر انسان مسلمان لازم است، علاقمند به انجام اعمال صالحه‌ای باشد که باعث داخل شدن به بهشت می‌شوند و یکی از مهمترین این اعمال صالحه نماز - به خصوص نماز شب - و صدقه و افشای سلام می‌باشد.

3- در حدیث دوم، دلیل دیگری از دلائل نبوت پیامبر ما حضرت مح مدص وجود دارد - که عبارت است از گواهی دادن علمای یهود به نبوت وی - اگرچه بسیاری از آنها از سر حسادت و کینه و حقیر دانستن عرب این نکته را کتمان می‌کنند.

4- در تعریض‌ها¹ می‌توان از دروغ گفتن پرهیز کرد، به همین خاطر حضرت ابوبکر هنگامی که درباره پیامبر ص از او سؤال شد، اصل قضیه را پنهان ساخت و وانمود کرد که او راهنمای راه است.

5- حفاظت و پاسداشت الله تعالی از پیامبرش ص؛ در حقیقت خدای لأ از او در برابر کسی که خواست او

1) تعریض یکی از انواع کنایه است و در لغت به معنای خلاف تصریح و صراحت گویی

می‌باشد و در اصطلاح عبارتست از اینکه کلام بطور مطلق و مَصَرّ گفته شود ولی بواسطه آن به معنای دیگری اشاره گردد که از سیاق کلام معلوم شود. مثل اینکه به مردم بگویی: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده» تا تعریض و کنایه‌ای باشد بر مسلمان نبودن شخص مردم آزار. به نقل از کتاب جواهر البلاغة، تألیف احمد هاشمی، قسمت کنایه ص 352 ترجمه دکتر محمود خورسندی و حمید مسجدسرایي. « مترجم »

را اذیت کند ، دفاع کرد ، بلکه وی را پس از آنکه می‌خواست او را اذیت کند ، بعنوان مدافع وی قرار داد.

6- یهود دارای علم هستند ، اما بدان عمل نمی‌کنند ، بهمین خاطر آنها « مغضوب علیهم » می‌باشند ، همان گونه که پروردگار ما در پایان سوره فاتحه خبر داده است.

7- یهودیان نسبت به غیر خودشان افترا زن و تهمت زن می‌باشند ، آنها به دروغ به غیر خودشان اتهاماتی می‌زنند ، که آنها از آن بری می‌باشند.

درس بیست و چهارم

داستان مسلمان شدن سلمان فارسی^۱

42- عبدالله ابن عباس می‌گوید: سلمان فارسی شرح حال خودش را اینچنین برای من تعریف کرد: من يك مرد ایرانی از اهالی اصفهان ، ساکن یکی از روستاهای آن به نام « جي »^۱ بودم. پدرم کدخدای آن روستا بود و مرا از همه کس بیشتر دوست داشت، تا جاییکه این عشق و علاقه او را وادار کرده بود که مرا در خانه اش - همچون يك کنیز - زندانی و حبس نماید. من بر سر آئین مجوسیت بودم و بدان خیلی اهتمام ورزیدم تا جاییکه به عنوان خدمتکار و خازن آن آتشی که معبود مردم بود در آمدم و پیوسته ملازم آن بودم و از آن جدا نمی - شدم. سلمان گوید: پدرم يك مزرعه بزرگ داشت ، وي يك روز که سرگرم ساخت و ساز بود ، نتوانست که سري به مزرعه بزند ، لذا به من گفت : پسر من امروز سرگرم این ساخت و ساز هستم و نمی - توانم به مزرعه ام بروم و به شئونات آن بپردازم ، تو برو و به آن نگاهی بیانداز! (سلمان گوید) پدرم در عین حال، کارهایی را در رابطه با آن مزرعه از من خواست که آنها را

(1) در سال 21 هجری مسلمانان این روستا را در زمان حضرت عمر بن خطاب فتح نمودند. نگا: فتوح البلدان ص 308، و البدایة و النهایة 114/7.

انجام دهم. من هم به قصد سرکشی به مزرعه اش از خانه بیرون آمدم، در راه از یکی از کلیساهای مسیحیان عبور کردم، صداهای آنها را شنیدم، آنها داشتند در آنجا نماز می خواندند. چون پدرم مرا در خانه اش زندانی کرده بود، من قبلاً هیچ اطلاعی از شئون مسیحیان نداشتم. لذا، همین که از کنار آنها عبور کردم و صداهای آنها را شنیدم، پیش آنها رفتم و کارهای آنها را ملاحظه نمودم. سلمان گوید: وقتی که آنها را دیدم، نماز آنها مورد پسندم واقع شد و اشتیاق پیدا کردم که کار آنها را انجام دهم.

گفتم: بخدا این بهتر از دینی است که ما داریم. به خدا تا غروب آفتاب آنها را ترک نکردم و مزرعه پدرم را فراموش نمودم و به سراغ آن نرفتم، به آنها گفتم: اصل و منشأ این دین در کجاست؟ گفتند: در شام.

سلمان گوید: سپس پیش پدرم بازگشتم، حال آنکه کسی را دنبال من فرستاده بود و بخاطر من اصلاً به کارش توجهی نکرده بود. حضرت سلمان گوید: هنگامی که پیش او آمدم، گفت: پسر، کجا بودی؟ مگر قرار نبود که به مزرعه بروی و آن کارهایی را که به تو گفته بودم انجام دهی؟

سلمان گوید: گفتم: پدر جان، سر راه با مردمی برخورد کردم که در یکی از کلیساهای خودشان نماز می خواندند (و دعا و نیایش می کردند) دین آنها در نظرم خوشایند آمد، به خدا تا غروب آفتاب همچنان در نزد آنها بودم.

گفت: پسر، در این دین هیچ خیری نیست و دین تو و دین نیاکانت از آن بهتر است! سلمان

گوید: گفتم: نه بخدا، این دین از دین ما بهتر است، حضرت سلمان گوید: پدرم ترسید که من دینم را ترک گویم، به همین خاطر آمد و زنجیری به پایم کشید و مرا در خانه اش حبس و زندانی کرد. سلمان گوید: من هم کسی را دنبال مسیحیان فرستادم (و آنها آمدند) و من به آنها گفتم: اگر یکی از کاروانهای بازرگانان شام به اینجا آمد، به آنها خبر دهید که من می‌خواهم با آنها بروم.

سلمان گوید: یکی از کاروانهای بازرگانان شام پیش آنها آمد و آنها مسئله مرا برای آن بازرگانان بازگو کردند. سلمان گوید: به بازرگانان گفتم: اگر کارهایتان تمام شد و خواستید به شام بازگردید، به من هم اطلاع دهید. سلمان گوید: وقتی که تصمیم گرفتند به سرزمینشان بازگردند، به من خبر دادند، من هم زنجیر پایم را باز کرده، با آنها همراه شدم. تا اینکه سرانجام به شام رسیدم. هنگامی که وارد آن شدم، پرسیدم: برترین و بهترین مسیحی چه کسی است؟ گفتند: (فلان) اسقف که در کلیسا است. سلمان گوید: پیش او آمدم و گفتم: من به این دین علاقه پیدا کرده‌ام و می‌خواهم در این کلیسا همراه با تو باشم و به تو خدمت نمایم و مسایلی را از تو یاد بگیرم و همراه با تو نماز بخوانم و نیایش کنم.

گفت: بیا تو، من هم همراه او وارد شدم. سلمان گوید: او مرد بدی بود، مردم را به صدقه دستور می‌داد و آنها را تشویق می‌کرد که خیرات کنند، هنگامی که مردم (تحت تأثیر سخنان وی) چیزهایی

را براي او مي آوردند، او آنها را براي خود نگه مي داشت و ذخيره مي نمود و به مسکينان و فقيران نمي داد، تا جايي که توانست هفت کوزه طلا و نقره جمع آوري نمايد.

سلمان گوید: وقتي که مي ديدم چنين کاري را مي کند، بشدت از او بيزار شدم بالاخره مُرد و مسيحيان براي دفن کردن او جمع شدند. من به آنها گفتم: او مرد خوبی نبود، به شما دست ور مي داد که صدقه بياوريد و شما را (شدیداً) به اين کار تشويق مي کرد، حال آنکه صدقات جمع آوري شده شما را براي خودش ذخيره مي کرد و چيزي از آنها را به فقرا و مسکينان نمي داد، گفتند: تو از کجا اين را مي داني؟ سلمان گوید: گفتم: من جاي گنج او را به شما مي گويم. گفتند: بگو!

سلمان گوید: جاي آن گنج را به آنها نشان دادم، سلمان گوید: آنها هفت کوزه پر از طلا و نقره را از آنجا بيرون کشيدند، سلمان گوید: هنگامي که آن راديدند، گفتند: به خدا هرگز او را دفن نمي کنيم، آنگاه او را به دار آويختند و سنگباران نمودند، سپس شخص ديگري را آوردند و بجاي او قرار دادند.

سلمان گوید: به خدا فردي را نديدم که نماز پنج گانه را بخواند¹ از او بهتر و برتر باشد و

(1) کسي نمازهاي پنجگانه را نمي خواند، مسلمان نيست. زيرا نمازهاي پنجگانه تنها در شريعت حضرت احمد ص مشروع و تدوين شده است و منظور وي اين است که او شخص غير مسلماني را بهتر از او ندیده است.

بیشتر از او به زهد و دوری از دنیا علاقمند باشد و بیشتر از او به آخرت اشتیاق داشته باشد و در شب و روز بیشتر از او عبادت نماید! سلمان گوید: به همین خاطر، وی را طوری دوست داشتم که در گذشته کسی را آنطور دوست نداشته ام. زمانی را با او سپری کردم، سپس در شرف مرگ قرار گرفت. به او گفتم: ای فلانی، من با تو بودم و تو را به گونه ای دوست داشته ام که قبل از تو، کسی را آنطور دوست نداشته ام. می‌بینی که هم اکنون در شرف مرگ قرار گرفته‌ای، پس مرا به چه کسی سفارش می‌کنی و چه فرمانی به من می‌دهی؟

او گفت: پسر! مردم هلاک شده اند و بیشتر دینشان را تغییر و تحریف کردند، به همین خاطر، بخدا تنها يك نفر بر سر دین من مانده، که او فلان شخص در موصل¹ است. او درست بر سر دین و عملی است که من بر سر آن بودم، پس به او ملحق شو!

سلمان گوید: پس از درگذشت و دفن وی، پیش دوست او در موصل رفتم و به او گفتم: ای فلانی، فلان شخص به هنگام مرگش به من وصیت نموده که پیش تو بیایم و به تو ملحق شوم و به من خبر داده که تو هم بر سر دین و عمل او هستی. سلمان گوید: او به من گفت: پیش من بمان! من هم در کنار او ماندم. به خدا دیدم که او

(1) موصل شهری در عراق است که در اطراف دجله قرار دارد. معجم البلدان 5/ 339، بلوغ الامانی 263/22.

بهترین مردی است که بر روش و سیرت دوستش گام
بر می‌دارد (و مانند او زیاد عبادت می‌کند و در
دنیا زاهد است)

دیری نپائید که او هم درگذشت. هنگامی که در
آستانه مرگ قرار گرفت، به او گفتم: ای فلانی،
فلان شخص مرا سفارش کرد تا به سوی شما بیایم و
به من دستور داد که به شما ملحق شوم، حال می-
بینی که به فرمان الله تعالی وقت مرگت فرا رسیده
است، پس مرا به چه کسی سفارش می‌کنی که پیش او
بروم و چه فرمانی به من می‌دهی؟ گفتم: پسر! به
خدا می‌دانم که از میان مردم، تنها مردی در
نصیبین¹ بر سر دین ماست و او فلان شخص است، پس
پیش او برو!

سلمان گوید: پس از وفات و دفن وی، پیش دوست
وی در نصیبین رفتم، جریان خودم و گفتم دوستم
را برایش بازگو کردم. او گفت: در کنارم بمان!
در کنار او ماندم. دیدم مردی است که بر طریق
و روش دو دوست سابقش گام بر می‌دارد، لذا باید
بگویم که در کنار بهترین مرد ماندگار شدم، به
الله قسم دیری نپائید که مرگ او را درنوردید.
هنگامی که در آستانه مرگ قرار گرفت، به او
گفتم: ای فلانی، فلان شخص به من سفارش کرد که
پیش فلان شخص بروم، فلان شخص هم به من سفارش
کرد که پیش شما بیایم، حال شما مرا به چه کسی
سفارش می‌کنی که پیش او بروم و چه فرمانی به
من می‌دهی؟ گفتم: پسر! بخدا تنها يك نفر بر سر

(1) نصیبین شهری در عراق است که بر روی ساحل فرات قرار
دارد، معجم البلدان 223/5، بلوغ الامانی 263/22.

راه و روش ما باقی مانده است ، او در عموریه¹ است، به تو دستور می‌دهم که پیش او بروی؛ زیرا او تفاوتی با ما ندارد ، اگر می‌خواهی پیش او برو! زیرا او هم بر سر روش و طریق ماست! سلمان گوید: پس از مرگ و دفنش ، پیش آن دوستش در عموریه رفتم ، جریان خودم را برایش تعریف نمودم ، او گفت: پیشم بمان! به این ترتیب پیش مردی ماندم که هدایت و روش دوستان سابقش را داشت.

سلمان گوید: البته به کسب و کار هم مشغول شدم تا اینکه صاحب چند گاو و گوسفند شدم. سلمان گوید: سپس به فرمان الله مرگ او را احاطه کرد، هنگامی که در آستانه مرگ قرار گرفت ، به او گفتم: ای فلانی ، من پیش فلانی بودم ، به من سفارش کرد که پیش فلانی بروم ، او هم به من سفارش کرد که پیش فلان شخص بروم ، او هم من را سفارش کرد که پیش شما بیایم ، حال شما سفارش می‌کنید که پیش چه کسی بروم ، و به بنده چه دستور می‌دهی؟ گفت: پسر! بخدا تا جایکه من می‌دانم دیگر کسی از میان مردم باقی نمانده که بر سر دین و عمل ما باشد و من بخواهم تو را پیش او بفرستم . ولی زمان بعثت پیامبری نزدیک شده است.² او به دین ابراهیم مبعوث خواهد شد ، او از سرزمین عرب (مکه) هجرت می‌کند و به

(1) عموریه: شهری در سرزمین شام است. به دست خلیفه عباسی « معتمد » در سال 223 هجری فتح شد. معجم البلدان 4/158.

(2) بلوغ الامانی 22/264.

سرزمینی می‌رود که در بین دو حره¹ قرار دارد و میان آن دو حره، نخلستان است. او دارای نشانه‌هایی است که واضح هستند، هدیه را می‌پذیرد و از آن می‌خورد و مالی را که از طریق صدقه (زکات) آمده باشد، نمی‌پذیرد و در بین شانه‌های مهر نبوت بچشم می‌خورد.² اگر توانستی به آن سرزمین بروی، حتماً برو!

سلمان گوید: پس از مرگ و دفن وی، به اندازه‌ای که الله تعالی مقدر کرده بود، در عموریه ماندم، سپس جماعتی بازرگان از قبیله کلب از کنار من گذشتند، به آنها گفتم: آیا حاضرید در ازای این گاوها و گوسفندها که آنها را به شما بدهم، مرا با خود به سرزمین عربها ببرید؟ گفتند: آری.

من آن گاوها و گوسفندها را به آنها دادم و آنها مرا با خود بردند، همین‌که به وادی القری³ رسیدیم، به من ستم کردن و به عنوان

(1) حرة: زمینی دارای سنگهای سیاه است، گویی با آتش سوزانده شده‌اند و مدینه منوره در بین دو حره قرار دارد و دارای درخت خرما است. بلوغ الامانی 264/22.

(2) مهر نبوت: بخش کوچکی و واضحی به اندازه تخم کبوتر یا بزرگتر است. رنگ آن، به رنگ بدن آن حضرت ص است و کمی مایل به سرخی است، موهایی بر روی آن قرار دارد و در بالای پشت مبارك است، در کنار استخوان نازک سر کتف چپ است، نگا: الفتح 562/6_563.

(3) وادی میان خیبر و مدینه که روستاهای بسیاری در آن قرار دارد که به همین دلیل وادی القری نامیده شده است معجم البلدان 338/4.

برده به يك نفر يهودي فروختند . من در نزد او بودم که درخت هاي خرما را مشاهده کردم و آرزو کردم که آن همان شهري باشد که دوستم براي من توصيف کرده . ولي مطمئن نشدم که خودش باشد . در حالیکه من در نزد او بودم ، يکي از پسر عموهايش از قبيله بني قريظه ، از ناحيه مدینه ، پيش او آمد و من را از او خريد و مرا با خود به مدینه ب رد ، به الله قسم همین که مدینه را دیدم ، با توجه به تعريفی که دوستم براي من کرده بود ، آن را شناختم ، در آنجا ماندگار شدم و الله تعالی پیامبرش را مبعوث فرمود ، ایشان در مکه اقامت داشت ، جایی که من در آنجا نبودم و چیزی درباره او نمی شنیدم ، گذشته از این ، کار و بار بردگی هم مانع آن شده بود که من بتوانم خبری درباره او کسب کنم . و این بود که دست آخر به مدینه هجرت نمود

ان شاء الله نکته ها و عبرتهای این درس هم بعد از پایان یافتن داستان سلمان ذکر خواهد شد .



درس بیست و پنجم

ادامه داستان مسلمان شدن سلمان

سلمان می‌گوید: من از یکی از درخت های خرمای اربابم بالا رفته بودم و داشتم بعضی از کارهای مربوط به آن را انجام می‌دادم و اربابم نشسته بود که ناگهان یکی از پسر عموهایش آمد و بالای سرش ایستاد و گفت: ای فلانی! خدا بنی‌قیله¹ را بکشد! به خدا قسم هم اکنون آنها در قبا در کنار مردی که از مکه آمده جمع شده اند، آنها گمان می‌برند که او پیامبر است.

سلمان گوید: وقتی این خبر را شنیدم، لرزشی² مرا فرا گرفت، تا جایی که گمان کردم بر اربابم خواهم افتاد، به همین خاطر از آن درخت خرما پایین آمدم. و به پسرعمویش گفتم: چه می‌گویی؟ چه می‌گویی؟ سلمان گوید: اربابم بشدت عصبانی شد و مشتی محکم به من زد، سپس گفت: تو را با این چه کار؟! برو کارت را انجام بده! سلمان گوید: گفتم، هیچی. فقط خواستم از گفته او مطمئن و خاطر جمع شوم.

من طعمی را جمع کرده بودم، شب هنگام آن را به خدمت پیامبر ص که در قبا تشریف داشتند، بردم. به خدمت آن حضرت رسیدم و به او گفتم:

(1) بنو قیله، اوس و خزرج دو قبیل ه انصار هستند و قیله مادر بزرگ آنها می‌باشد. النهایة 4/134.

(2) النهایة 3/226.

به من خبر رسیده که شما مرد صالحی هستی و به همراه شما افرادی هستند که یاور شما می‌باشند و در عین حال غریبه و نیازمند. این طع‌امی که بنده آورده‌ام، به منظور صدقه است و دیدم که شما از دیگران به آن سزاوارتر می‌باشید. سلمان گوید: آن را به ایشان نزدیک ساختم، آنگاه رسول خدا ص به یارانش فرمودند: «بخورید!» و خودش دستش را به سوی آن طعام دراز نکرد. و از آن میل نفرمود. حضرت سلمان گوید: با خودم گفتم: این یکی از نشانه‌ها و صفاتی است که (آن دوست یهودی در عموریه به من گفته بود).

سپس بازگشتم و چیزی را جمع کردم و پیامبر ص به مدینه تشریف آوردند، سپس آن چیز را آوردم و به ایشان گفتم: من دیدم که شما صدقه را نمی‌پذیرید و نمی‌خورید و این هدیه ای است که بوسیله آن می‌خواهم شما را مورد اکرام قرار دهم. سلمان گوید: رسول خدا ص از آن خورد و به دستور ایشان یارانش هم همراه با او از آن خوردند.

سلمان گوید: با خودم گفتم: این دو نشانه از نشانه‌هایی که دوست یهودی به من گفته بود. سپس در حالیکه رسول خدا در گورستان بقیع بودند، پیش وی آمدم. سلمان گوید: ایشان بخاطر تشییع جنازه یکی از یارانش به آنجا آمده بودند و دو قطیفه پوشیده و در میان یارانش نشسته بودند، بر ایشان سلام کردم. سپس چرخیدم و شروع به نگاه کردن به پشتش نمودم تا بلکه مهر نبوتی را که دوست یهودی برایم گفته بود،

ملاحظه کنم.

هنگامی که رسول خدا ص چرخیدن مرا دید، دانست که دنبال چیزی می گردم که برایم توصیف شده است. سلمان گوید: از همین روی، ردایش را از پشتش انداخت و من آن مهر نبوت را بر روی شان ه ایشان ملاحظه کردم. آنگاه خودم را بر روی پیامبر ص انداختم و شروع به بوسیدن ایشان و گریستن کردم. رسول خدا ص به من گفت: بیا جلو، من هم جلو آمدم. ای ابن عباس! داستانم را آنگونه که برای تو تعریف کردم، برای آن حضرت تعریف نمودم.

سلمان گوید: پیامبر ص چنین پسندید که یارانش هم این داستان را بشنوند. سپس بردگی سلمان را به خود مشغول کرد تا جای ی که جنگ بدر و احد را با رسول الله ص از دست داد و نتوانست در آنها شرکت کند.¹

سلمان گوید: بعد از آن، رسول خدا ص به من فرمودند: ای سلمان! با اربابت مکاتبه² کن! من هم با اربابم اینگونه مکاتبه کردم که در عوض آزادیم، سیصد نهال خرما برای اربابم فراهم کنم و برای هر یک از آنها حفره ای ایجاد کنم و آنها را در آن حفره ها بکارم و آنها را آب دهم

(1) یعنی سلمان ص بعد از آنکه مسلمان شد، جهت کار در نزد ارباب یهودیش بازگشت. و بردگی او را از جهاد بازداشت؛ زیرا برده به خدمت کردن اربابش و انجام دادن کارهایش مشغول می شود.

(2) یعنی خودت را از صاحب یهودیت بخر.

تا اینکه به ثمر برسند. و همچنین 40 اوقیه¹ به او بپردازم. با شنیدن این خبر رسول خدا ص به یارانش فرمودند: «برادران را یاری کنید!» آنها هم با آوردن نهال درخت خرما مرا یاری نمودند، یکی 30 نهال می‌آورد و دیگری 20 نهال و آن یکی 15 نهال و دیگری 10 نهال، هرکس به اندازه‌ای که در توان داشت به من کمک می‌کرد. تا اینکه 300 نهال برای من جمع آوری شد. آنگاه رسول خدا ص فرمودند: «برو سلمان، برای هر نهال حفره‌ای ایجاد کن، وقتی که حفره‌ها را کنی، پیش من بیا، من آنها را با دست خودم می‌کارم.» با کمک یارانم حفره‌های لازم را کنیم و پس از اتمام کار، پیش ایشان آمدم و به ایشان گفتم که حفره‌ها آماده است. آنگاه رسول خدا ص همراه من به کنار آن حفره‌ها آمدند. ما یکی یکی نهالها را به ایشان می‌دادیم و ایشان با دست مبارکشان آنها را می‌کاشتند. قسم به کسی که جان سلمان در دست اوست، حتی یکی از آن نهالها تباه نشد (و این مایه گرفته از برکت آن حضرت می‌باشد). بدین ترتیب از زیر بار مسئولیت آن خرماها بیرون آمدم، ولی همچنان آن پولی را که باید به اربابم می‌پرداختم، بر من باقی ماند. اصحاب از یکی از غزوه‌ها يك چیزی شبیه تخم مرغ طلا به عنوان غنیمت به خدمت آن حضرت آوردند،

(1) هر اوقیه چهل درهم است و درهم 118 گرم است و مجموع این اوقیه‌ها 4752 گرم می‌شود. یعنی بیش از 4 کیلوگرم و نیم طلا. المصباح 669/2، المقادیر الشرعية اثر کردی ص 117.

ایشان فرمودند: «آن شخص ایرانی ای که با اربابش مکاتبه کرده بود، کجاست؟» سلمان گوید: اصحاب من را فراخواندند که پیش او بروم. من هم خدمت آن حضرت رسیدم. ایشان فرمودند: «ای سلمان! این مقدار طلا را بگیر و با آن قرضت را ادا کن!» گفتم: ای رسول خدا ص این کجا و آن پولی که من بدهکارم کجا؟¹ حضرت فرمود: «آن را بگیر! زیرا الله تعالی بوسیله آن، قرض تو را پرداخت خواهد کرد.»

سلمان گوید: آن تخم طلائی را گرفتم و آن را برای اربابم وزن کردم، - قسم به آن کسی که جان سلمان در دست اوست - به اندازه آن چهل اوقیه در آمد. بدین ترتیب من دینم را به او ادا کردم. و آزاد شدم و در جنگ خندق با رسول خدا ص شرکت کردم. سپس هیچ غزوه ای را همراه با ایشان از دست ندادم.²

(1) منظور سلمان س این بود که بگوید این تخم طلا به نسبت چهل اوقیه که او بایستی به ارباب یهودیش بدهد، اندک است و کفایت نمی‌کند.

(2) روایت از ابن اسحاق در السیره: اسلام سلمان ص 66 - 70، و روایت از امام احمد از طریق او 444_438/5، و روایت از ابن سعد ص 75 - 80، و طبرانی در الکبیر 222/6 - 226 شماره (6065)، و خطیب در تاریخش 169_164/1، و ابونعیم در دلائل النبوة باب آنچه در رابطه با اخبار راهبان و اخبار آمده 98_92/2، و ذهبی در سیر اعلام النبلاء 506/1 - 511، از عاصم بن عمر بن قتله، از محمود بن لبید از ابن عباس به او. و اسنادش حسن است. ابن اسحاق «راستگو و مدلس است» و به حدیث گویی تصریح کرده است، و شیخ او «ثقه» و از رجال شیخین است و محمود بن لبید صحابی صغیری است (یعنی در دوران کودکی پیامبر ص را دیده است). و بیهقی در 336/9 گفته: «رجال آن رجال صحیح هستند، به غیر از ابن اسحاق و

نکته‌ها و عبرتها:

1- در این حدیث یکی از دلایل و نشانه‌های نبوت پیامبرص ما وجود دارد؛ زیرا که بقایای علمای یهود در رابطه با صفت آن حضرت خبر داده‌اند و گفته‌اند که به کجا هجرت خواهد کرد. و جالب اینکه آن صفت و آن مکانی که آنها بدان اشاره کرده‌اند، هر دو محقق شدند.

2- هدایت به دست الله تعالی است، آن را به هرکس که بخواهد

می‌بخشد، کسی که الله می‌داند که او لیاقت هدایت را دارد، از این رو اسباب هدایت را برایش فراهم می‌نماید و او را به درپیش گرفتن راهی که به سوی هدایت منتهی می‌شود، توفیق عنایت می‌فرماید، اگرچه او در سرزمینهای دوردست باشد. و الله تعالی هدایت را برای کسی که لیاقت آن را نداشته باشد، فراهم نمی‌کند ولو نزدیکترین مردم به پیامبران و رسولانش باشد!¹

او به سماع تصریح کرده است «روایت دیگری برای این حدیث وارد شده‌اند، که برای دانستن آنها، علاوه بر اکثر مراجع سابق، می‌توانید به الدراية اثر ابن حجر و کتاب «الکراهية» 240/2-241 شماره 979، مراجعه نمایید.

¹ علامه ابن القيم در الفوائد ص 73 - 76 گفته است: «بهترین‌ها و گزیده‌هایی که برای نجات و کامیابی انتخاب شده‌اند، برای رسیدن به مقصد و مراد آماده شده‌اند و پاهای طرد شده بوسیله زنجیرها بسته شده‌اند، تند بادهای قدر و سرنوشت در صحرائی هستی وزیدند، هستی و ستار ه خیر را دگرگون ساختند، هنگامی که بادهای آرام شدند، ناگهان دیدیم که ابوطالب در گرداب هلاکت غرق شده و سلمان به ساحل سلامت و امنیت رسیده و ولید بن مغیره پیشاپیش قومش در بیابان سرگردانی حرکت می‌کند و صهیب رومی قافل ه روم را می‌آورد و نجاشی در سرزمین حبشه (مسلمان می‌شود) و به ندای الله لبیک می‌-

- 3- این داستان بیانگر ظلم یهود و انکار آنها نسبت به حق است.
- 4- لازم است مسلمانان، مسلمانی را که می خواهد از یوغ بردگی نجات یابد، یاری و مساعدت دهند.
- 5- برکت عظیم پیامبرص.

گوید. و بلال ندا می زند: نماز بهتر از خواب است! « الصلاة خير من النوم » نماز بهتر از خواب است « و ابوجهل هم در خواب مخالفت و دشمنی فرورفته است.

چون دست تقدیر از قبل سابقه سلمان را رقم زده بود، الله تعالی به او توفیق عنایت کرد که در رابطه با روش نیاکان و اجدادش در آتش پرستی درنگ و توقف کند و بیاید با پدرش در رابطه با آن آئین شرك آمیز مجادله نماید و چون با دلیل و حجت بر او چیره شد، پدرش جوابی پیدا نکرد جز اینکه باید او را به زنجیر بکشد و این جوابی است که اهل باطل از همان روزی که به آن پی برده اند، آن را دست به دست کرده، بکار برده و می برند... » سپس ابن قیم به بیان گوشه هایی از اذیت هایی که اهل باطل نسبت به اهل حق روا داشته اند، پرداخته، سپس بقیه داستان سلمان را با شیوه ادبی و زیبا و مختصری ذکر کرده، گفته است: « ای محمد تو ابوطالب را می خواهی و ما سلمان را می خواهیم، هنگامی که از ابوطالب درباره نامش می پرسند، می گوید: عیدمناف و هنگامی که خود را به آباء و اجداد خود نسبت دهد، افتخار می کند و هنگامی که سخنی از مال و ثروت بمیان می آید، شترها را به عنوان مال حساب می کند و به آنها می نازد و هنگامی که از سلمان درباره نامش می پرسند، می گوید: عبدالله، و درباره نسبش جواب می دهد: ابن الاسلام (پسر اسلام) و درباره مالش جواب می دهد: فقر و نیازمندی و درباره دکانش می گوید: مسجد و درباره کسب و کارش جواب می دهد: صبر، درباره لباسش جواب می دهد: تقوا و تواضع و درباره بالشش می گوید: بیداری است و در ارتباط با افتخار و بالندگی اش جواب می دهد: « سلمان منا » « سلمان از ماست » (یعنی به این حدیث پیامبر اشاره می کند) و در رابطه با قصد و هدفش جواب می دهد: ﴿ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ﴾ (انعام: 52) و درباره حرکتش جواب می دهد: به سوی بهشت حرکت می کنم. و درباره راهنمای راهش جواب می دهد: امام خلق و هدایت دهند ه ائمه است...»

درس بیست و ششم

داستان مسلمان شدن ابوطلحه انصاری^۱

44- انس بن مالک^۱ می‌گوید: ابوطلحه به قصد خواستگاری از ام سلیم پیش او آمد. ام سلیم در پاسخ گفت: من نباید با مشرکی ازدواج کنم، ای ابوطلحه آیا نمی‌دانی بتهایی را که شما عبادت می‌کنید، عبد آل فلان النجار آنها را می‌تراشد و اگر شما در زیر آن بتها آتش روشن کنید، خواهند سوخت؟

انس گوید: ابوطلحه از پیش ام سلیم بازگشت، حال آنکه، سخنان او در ابوطلحه تأثیر کرده بود. انس گوید: هربار که ابوطلحه به خواستگاری ام سلیم می‌رفت، این جواب را از او می‌شنید، يك روز که پیش او آمد، گفت: با پیشنهاد تو موافق هستم و مسلمان می‌شوم. حضرت انس گوید: ام سلیم مهریه ای جز مسلمان شدن ابوطلحه دریافت نکرد.¹

45- ثابت از انس بن مالک^۱ روایت می‌کند که او می‌گوید: ابوطلحه از ام سلیم خواستگاری کرد. ام سلیم در پاسخ گفت: به خدا که شخصی مانند تو رد شدنی نیست، اما تو مردی کافر هستی و من

(1) روایت از ابن سعد 426/8_427 با اسناد صحیح، رجالش، رجال صحیحین هستند.

زنی مسلمان می باشم. و برای من جایز و حلال نیست که با تو ازدواج بکنم. اگر مسلمان بشوی، اسلامت را به عنوان مهری ه خودم قرار می دهم و چیز دیگری از تو نمی خواهم. این بود که او مسلمان شد و مسلمان شدن وی به عنوان مهری ه ام سلیم تعیین شد. ثابت می گوید: هیچ زنی را نشنیده ام که مهریه اش از مهری ه ام سلیم که اسلام است، گرامی تر باشد. و این بود که ابوطلحه با ام سلی م ازدواج کرد و ام سلیم برای او بچه ای به دنیا آورد.¹

نکته ها و عبرتها:

1- اسلام همواره برتری و پیروزی می یابد و برتری و غالبیت بر آن حاصل نمی شود، به همین خاطر برای کافر جایز نیست که بیاید با زنی مسلمان ازدواج کند، الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا﴾ (بقره: 221)

«و با زنان مشرک (غیر اهل کتاب) تا ایمان نیاورند، ازدواج نکنید»

و الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء: 141)

«هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.»

(1) روایت از نسائی در النکاح (3341) با اسنادی حسن.

2- انسان مشرك كودن است ، زیرا چیزی را می - پرستد که هیچ نفع و ضرری به او نمی رساند، در عین حال عبادت خالق رازقی را که از همه کس و همه چیز بی نیاز است ترك می گوید، همه کافران مثل انسان مشرك هستند ، الله تعالی در باره آنها فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَنِعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ (محمد :

(12)

« در حالی که کافران (چند روزی از نعمتهای زودگذر جهان) بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است.»

البته نباید فراموش کنیم که شخص فاسقی که زیاد معصیت خدا را انجام می‌دهد و بر آن پافشاری می‌کند، به مشرك و کافر نزدیک است . الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ

لَا يَبْصُرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: 179)

« ما بسیاری از جئیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هائی دارند که بدانها (آیات رهنمون

به کمالات را) نمی‌فهمند و چشمهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند. «

و از پیامبر ثابت شده که ایشان فرموده اند: «**ما من يوم تستقل شمس الا و يسبح الله فيه كل شيء الا الشياطين و اغبياء بني آدم**»¹ «هر روزی که خورشیدش می‌رود، حتماً در آن روز همه چیز تسبیح خداوند را می‌کند جز شیطانها و انسانهای ابله و کودن»

3- بر هر مرد و زن مسلمانی لازم است، از همه وسایل ممکن و مباح در راه دعوت الی الله استفاده کند.

4- بزرگی پاداش کسی که یکی از مشرکان بر دست او مسلمان شود، بطوریکه امید می‌رود پاداش هم اعمالی که این مشرک مسلمان شده توسط او انجام داده، به او هم برسد. به این دلیل و دلایل دیگر است که مهری ه ام سلیم از گرامی ترین مهریه‌ای است که در تاریخ شناخته شده است.

(1) روایت از طبرانی در مسند شامیین (960) و ابونعیم در حلیه 111/6. و اسنادش حسن است. نگا: سلسلة الصحیحة (2224).

| | |

درس بیست و هفتم

داستان مسلمان شدن دو نفر از مشرکان شجاع

36- عایشه¹ می‌گوید: حضرت رسول ص قبل از جنگ بدر بیرون شدند. هنگامی که ایشان به حره و بره¹ رسیدند، مردی خود را به وی رساند که گفته می‌شد، شخصی شجاع و قوی است.

یاران رسول خدا ص هنگامی که او را دیدند، خوشحال شدند. وی وقتی که به پیامبر ص رسید، به رسول خدا ص گفت: آمده‌ام که دنبال شما بیایم و بسان شما از غنایم برخوردار شوم. پیامبر ص به او گفت: آیا به الله و رسول وی ایمان داری؟ گفت: خیر، پیامبر ص فرمود: «پس برگرد، زیرا من هرگز از شخص مشرکی کمک نمی‌خواهم.»

عایشه گوید: آن شخص رفت. ما در کنار درختی اُتراق کرده بودیم که آن شخص دوباره به پیامبر ص رسید. باز هم حرفهای سابق را تکرار کرد. پیامبر ص هم همان جواب نخستین را به او داد. یعنی گفت: «پس برگرد، زیرا من هرگز از شخص مشرکی کمک نمی‌خواهم.»

عایشه گوید: سپس آن مرد بازگشت، و دوباره در بیابان خود را به پیامبر ص رساند، آنگاه پیامبر مانند دفعه اول به او گفت: آیا به الله و

(1) آن حره ای (زمین سنگلاخی) است که به مدینه نبوی نزدیک می‌باشد.

رسول او ایمان می‌آورد؟ گفت: آری، آنگاه رسول خدا ص گفت: حرکت کن! روایت از مسلم.¹

47- و نافع باهلی: می‌گوید: علاء بن زیاد عدوی به انس بن مالک گفت: ای ابو حمزه هنگامی که پیامبر ص مبعوث شد، چند سال سن داشت؟ گفت: 40 سال. گفت: بعد از آن چه روی داد؟ گفت: بعد از آن 10 سال در مکه و 10 سال در مدینه ماندگار شد، روی این حساب 10 سال را تمام کرد، سپس الله تعالی ایشان را به سوی خود قبض روح فرمود.² گفت: او در آن روز که وفات کرد، در سن و سال چگونه مردانی بود؟ گفت: مانند جوان ترین و زیباترین و پرگوشتترین مردم بود! گفت: ای ابو حمزه، آیا همراه با رسول خدا ص غزوه‌ای انجام داده‌ای؟ گفت: آری، در جنگ حنین همراه با ایشان جهاد کردم، تعداد مشرکان خیلی زیاد بود، آنها در یک حمله غافلگیرانه بر ما یورش آوردند تا جاییکه دیدیم اسبهایمان پشت سرمان هستند.³ در میان مشرکان مردی مشاهده می‌شد که به ما حمله می‌کرد که (دلیرانه) با شمشیرش ما را می‌کوبید و درهم می‌شکست. وقتی که رسول خدا ص این منظره را مشاهده کرد، پایین

(1) صحیح مسلم: الجهاد: (1817).

(2) معروف این است که پیامبر ص بعد از بعثت سیزده سال در مکه باقی مانده است، روی این حساب سنش به هنگام وفاتش 63 سال خواهد بود.

(3) یعنی وقتی مشرکان، مسلمانان را غافلگیر کردند و به سوی آنها تیراندازی کردند، اسبهای مسلمانان عقب کشیدند تا جایی که پشت سر پیاده نظامها قرار گرفتند.

آمد¹ و سرانجام الله تعالی آنها را شکست داد و آنها از ساحت معركة گریختند. هنگامی که رسول خدا ص پیروزی و فتح را مشاهده نمود، برخاست و به دستور وی امیران را یکی یکی نزد او می آوردند و آنها با او بر اسلام بیعت می نمودند. در همین اثنا مردی از یاران پیامبر ص برخاست و گفت: من نذر کرده ام که اگر آن مردی را بیاورند که آن روز ما را درهم می کوبید، گردنش را بزنم.

گوید: رسول خدا ص ساکت شد و آن مرد را آوردند، وقی که او پیامبر ص را دید گفت: ای پیامبر خدا، من به سوی الله توبه کردم، ای پیامبر خدا، من به سوی الله توبه کردم، گوید: رسول خدا ص دست خود را نگاه داشت و با او بیعت نکرد، تا آن شخصی که نذر کرده بود، به نذرش وفا کند.

گوید آن شخص پیوسته به رسول خدا ص نگاه کرد تا بلکه به او دستور دهد که او را بکشد، ولی از پیامبر ترسید که او را بکشد، هنگامی که دید آن مرد هیچ کاری نمی کند، با آن شخص شجاع بیعت کرد، آن گاه آن صحابی که نذر کرده بود گفت: رسول خدا پس نذر من چي؟ پیامبر ص گفت: از آن روز که او را اسیر کرده ایم، با او بیعت

(1) در صحیح مسلم (1776) و حدیث براء آمده است که: «آن جماعت رو به رسول خدا ص کردند و ابوسفیان لگام ماده استر او را کشید، این بود که ایشان پائین آمدند و دعا کردند، و از الله طلب یاری نمودند، گفت: من پیامبر هستم، دروغ نمی گویم، من پسر عبدالمطرب هستم، خدایا یاری خودت را نازل بفرما!»

نکردم فقط برای اینکه تو به نذر خود وفا کنی.
او گفت: ای رسول خدا ص نمی‌شد يك اشاره ای به
من می‌کردی؟ پیامبر ص فرمود: «**إنه ليس لنبی أن یومض**»
«هیچ پیامبری حق ندارد که اشاره کند.»¹

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- بیان شجاعت پیامبر ص.
- 2- بر مسلمانان لازم است، در حالت جهاد و غیر
آن بر الله تعالی توکل نمایند و مفتون کثرت و
قوت آمادگی رزمی و سلاحی خود نشوند، چرا که
این غرور و مفتونی یکی از اسباب شکست
ناکامی است و به همین خاطر است هنگامی که
مسلمانان در این غزوه - غزوه حنین - به کثرت
خود مغرور شدند، در آغاز امر شکست خوردند،
ولی هنگامی که پیامبر ص و یارانی که با او
بودند، ثابت قدم شدند و بر الله تعالی توکل
نمودند، الله تعالی آنها را یاری داد.
- 3- معصیتها - که یکی از آنها تکبر و خودپسندی
است - از عوامل تأخیر نصرت و یاری الله تعالی به
مسلمانان است و عاملی است که موجب شکست آنها
می‌باشد. لذا بر مسلمانان واجب است از همه
معصیتهایی که عقوبتهای دنیوی و اخروی الله تعالی
را در پی دارند، دوری نمایند.

- 4- احترام صحابه به پیامبر ص و وقار و ارزشی

(1) روایت از امام احمد 151/3، با سند صحیح و روایت از
ابوداود (3194) با کم و زیاد. و سندش صحیح است، نگا:
السلسلة الصحيحة (1722).

که برای ایشان قایل بودند.

5- بر مسلمان لازم است در صورت توانایی به نذرش وفا کند و بر دیگر برادران مسلمانانش لازم است که وی را در راستای عملی کردن نذرش یاری دهند.

6- بر انسان مسلمان لازم است که به زیور برترین اخلاق و آداب آراسته شود و از هر عملی یا اخلاقی - هرچند مباح - که موجب کاهش شخصیت مسلمانی وی است، یا به نحوی آبروی او را زیر سؤال می‌برد، اجتناب ورزد.

درس بیست و هشتم

داستان مسلمان شدن جبیر بن مطعم^۱

48- جبیر بن مطعم بن عدي^۱ میگوید: رسول خدا ص در (نماز) مغرب سوره طور را میخواند، هنگامی که به آیات زیر رسید:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا

يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ ﴿۳۷﴾ (طور: 35 - 37)

» آیا ایشان (همین جوری از عدم سر بر آورده اند و) بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده اند؟ و یا این که (خودشان خویشان را آفریده اند و) خودشان آفریدگارند؟ یا این که آنان آسمانها و زمین را آفریده اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند. آیا گنجینه های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است (تا هر گونه که بخواهند قضاوت کنند و نبوت را به این بدهند و به آن ندهند؟) یا این که ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند (و ارباب و فرمانده کل کائنات هستند؟) . «

نزدیک بود که قلبم (بدر آید) و پرواز کند . روایت از بخاری و مسلم^۱ و بخاری در روایت

1) صحیح البخاری (4854) و صحیح المسلم (463) و این لفظ اضافه « هنگامی که به آیات زیر رسید ... » در نزد مسلم وجود ندارد، بلکه فقط بخاری آن را از حمیدی، از سفیان

دیگری افزوده « و این اولین وقتی بود که ایمان در قلبم جای گرفت.»¹

49- همچنین جبیر را می‌گوید: پیامبرص در مورد اسیران جنگ بدر فرمودند: «اگر مطعم بن عدي زنده می‌بود و درباره این گنبدیده‌ها با من سخن می‌گفت، بخاطر او آنها را آزاد می‌کردم.»² روایت از بخاری و مسلم³ و روایت از طبرانی و او افزوده: در آن هنگام جبیر مسلمان شد.⁴

نکته‌ها و عبرتها:

1- یکی از صورتهای اعجاز قرآن این است که شنوندگان و خوانندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مثلاً همین جبیر بن مطعم که آمده بود در رابطه با افرادی از فامیلش که در جنگ بدر اسیر شده بودند، پا درمیانی کند و فدیة بدهد و در عین حال کینه زیادی نسبت به اسلام و مسلمانان داشت، می‌بینیم به محض شنیدن آیاتی از قرآن

روایت کرده، او گفته: از زهری، از محمد بن جبیر و او از پدرش برای من تعریف کرده و حدیث را بدین ترتیب ذکر نموده است، سپس گفته: سفیان گوید: من فقط از زهری شنیدم که از محمد بن جریر و او از پدرش روایت کرده که از پیامبر شنیدم که در نماز مغرب طور را می‌خواند. من آن زیادت را که به من گفته‌اند، نشنیده‌ام.

(1) صحیح البخاری (4023).

(2) در جامع الاصول 8/ 205 گفته است: «مراد از گنبدیده‌ها آن اسیران است. چون آنها کافر و مشرک هستند و مشرکان نجس می‌باشند. لذا پیامبرص بصورت استعاره مجازی لفظ گنبدیده‌ها را برای آنها بکار گرفت.»

(3) صحیح البخاری (4024).

(4) المعجم الکبیر (1507) و در اسناد آن ضعفی وجود دارد و هیثمی در المجمع 377/9 گفته است: «اسنادش حسن است.»

ایمان در قلبش جای می گیرد و این یکی از صورتهای فراوان اعجاز قرآن می باشد. بعضی از علماء صورتهای اعجاز قرآن را به بیش از 45 صورت برشمرده اند و این کتاب عزیز بزرگترین معجزه پیامبر ما حضرت محمد ص بوده و از سوی دیگر، معجزه جاودان او می باشد. از پیامبر ص ثابت شده که وی فرموده است: «مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٍّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ أَمِنْ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «به هریک از پیامبران معجزاتی عطا شده که مردم بخاطر آنها ایمان بیاورند و آنچه به من عنایت شده است وحیی است که خداوند به سوی من فرستاده است پس امیدوارم که در روز قیامت از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم.» روایت از بخاری و مسلم.¹

2- یکی از اخلاقیهای مورد پسندی که شرع پاک و مطهر مسلمانان را تشویق کرده که به آن آراسته شوند، پاداش دادن به کسی است که به ما نیکی کرده و به همین خاطر پیامبر ص در مورد مطعم بن عدي - پدر جبیر - مطلب سابق الذکر را عنوان کرد، زیرا او خدمات زیادی به پیامبر ص کرده بود.²

3- همه کافران و مشرکان نجس معنوی هستند چون به الله یا به رسولان یا به کتابهایش کفر ورزیده

(1) صحيح البخاري (4981) و صحيح مسلم (152) بخاري در جامع الاصول 523/8 گفته است: «به جز قرآن، هیچ يك از كتابهاي نازل شده خداوند معجزه نبوده است.»

(2) در نزد طبرانی این مطلب در بعضی از روایتهای این حدیث آمده است (1506، 1508).

و بر الله و بر پیامبران‌ش دروغ می‌گویند و با دین حق الله تعالی مبارزه می‌کنند؛ یا بدین خاطر که دیگر مخلوقات را شریک الله تعالی قرار می‌دهند. چنانکه این مورد در حدیث اسیران بدر واضح و صریح است و چنانکه در این گفته الله تعالی روشن است:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾

(توبه: 28)

«بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان ، از لحاظ عقیده) پلیدند ، لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند.»

درس بیست و نهم

داستان مسلمان شدن عمیر بن وهب

50- عروه بن زبیر میگوید: چند روز بعد از فاجعه ای که در جنگ بدر برای کفار پیش آمد ، عمیر بن وهب جُمحی با صفوان بن امیه در حجر (نام مکانی در کعبه) دور هم نشستند.

عمیر بن وهب یکی از شیطانهای قریش بود و از جمله کسانی بود که رسول خ داص و صحابه را بسیار اذیت می کرد، مسلمانان مکه از دست او به ستوه آمده بودند ، پسرش وهب بن عمیر هم در زمره اسیران بدر قرار داشت ، عمیر ماجرای قلیب بدر و فاجعه ای را که بر سر آنها آمده بود ، مطرح کرد . (قلیب نام همان چاهی است که مسلمانان در جنگ بدر حدود هفتاد نفر از کشته شدگان مشرکین را در آن انداختند) صفوان (بعد از شنیدن این مصایب) گفت: « قسم به خدا بعد از آنها هیچ خیر و لذتی در زندگی وجود ندارد .

»

عمیر به او گفت: «تو کاملاً راست می گویی، بخدا اگر من مقروض نمی بودم ، آن هم قرضی که اینک توان پرداخت آن را ندارم و اگر از این نمی ترسیدم که خانواده ام بعد از من تلف شوند، فوراً به سراغ محمد می رفتم تا او را بکشم . من برای

رفتن پیش او نیز بهانه ای دارم و آن اینکه
پسرم به دست آنها اسیر شده است.¹

زبیر گوید: « صفوان این فرصت را غنیمت شمرد
وگفت: پرداخت قرضهایت را من به عهده می گیرم.
خانواده ات را هم پیش خانواده خودم می آورم و
تا زمانی که زنده باشند، از آنها نگهداری می-
کنم و به آنها می رسم و هیچ چیزی نمی تواند مرا
از سرپرستی و نگهداری از آنها ناتوان سازد. »
آنگاه عمیر به او گفت: پس این راز بین من و
تو باشد و کسی را از این جریان مطلع مکن!
صفوان گفت: « بسیار خوب، حتماً این کار را
خواهم کرد. »

زبیر گوید: بعد از این گفتگوها عمیر دستور
داد تا شمشیرش را تیز کردند و آن را به سم
آلوده ساختند، سپس عمیر به سوی مدینه حرکت
نمود و خود را به آنجا رساند.

در حالیکه حضرت عمر س همراه با تني چند از
صحابه درباره جنگ بدر صحبت می کردند و اینکه الله
تعالی با پیروزي در آن، چگونه آنها را مورد
اکرام قرار داد و دشمنان را خوار و ذلیل
ساخت، ناگهان چشمش به عمیر بن وهب افتاد که
شترش را در کنار در مسجد خوابانده و مسلح به
شمشیر است، حضرت عمر فوراً گفت: این سگ، دشمن
خدا عمیر بن وهب است، حتماً تصمیم بدی دارد،

(1) منظور از این است که پیامبر ص و یارانش می دانند که او به
چه هدفی پیش آنها می رود، مگر نه این که پسرش در دست آنها
اسیر است و آنها گمان می برند که او آمده تا جهت آزاد کردن
پسرش فدیة بپردازد.

این همان کسی است که ما را به جان هم انداخت و تعداد ما را در جنگ بدر برای دشمن تخمین زده بود.

سپس حضرت عمر ص به خدمت پیامبر ص آمد و گفت: ای پیامبر خدا! این دشمن خدا عمیر بن وهب است که مسلح به شمشیر آمده است.

پیامبر ص فرمود: او را پیش من بیاورید! زبیر گوید: حضرت عمر آمد و بند شمشیرش را که بر گردنش آویزان بود، گرفت و او را کشید. سپس به چند تن از انصار که پیرامون او بودند گفت: بروید و کنار رسول خدا ص بنشینید و کاملاً مواظب این خبیث باشید؛ چرا که قابل اعتماد نیست. سپس او را پیش رسول خدا ص آورد، هنگامی که پیامبر ص او را دید در حالیکه حضرت عمر بند شمشیر و گریبانش را گرفته است، فرمود: «ای عمر او را آزاد کن! ای عمیر نزدیک بیا!» «صبح عمیر نزدیک شد، سپس گفت: «انعموا صباحاً» «صبح بخیر!» - در دوران جاهلیت مردم اینگونه سلام می‌دادند - آنگاه رسول خدا ص فرمود: ای عمیر الله تعالی با سلامی ما را مورد اکرام قرار داده که از سلام تو بهتر است و آن «السلام علیک» است که سلام بهشتیان می‌باشد. عمیر گفت: بخدا ای محمد این سخنان برای من تازه و جدید هستند.

پیامبر ص فرمود: «ای عمیر! چرا به اینجا آمده‌ای؟» گفت: بخاطر این اسیری که در دست شماست آمده‌ام. پس در حق او لطف و احسان کنید! پیامبر ص فرمود: «پس این شمشیر در گردنت چکار می‌کند؟» گفت: خداوند این شمشیرها را رسوا

کند، آیا ما را از چیزی بی نیاز کرده اند؟
پیامبر ص فرمود: « راستش را بگو ، چرا به
اینجا آمده ای؟ »
گفت: فقط برای این منظور آمده ام.

پیامبر ص فرمود: « خیر، اینطور نیست که تو
می گویی، بلکه تو همراه با صفوان بن امیه در
حجر کعبه نشستید و درباره کشته شدگان قریش در
قلیب، با هم گفتگو کردید . سپس تو گفתי: اگر
من مقروض نمی بودم و مسئولیت خانواده بر عهد
من نمی بود، به سراغ محمد می رفتم و او را می -
کشتم . آنگاه صفوان مسئولیت قرضها و خانواده ات
را بر عهده گرفت ، مشروط بر اینکه تو مرا
بکشی، ولی الله تعالی نمی گذارد که تو این تصمیمت
را عملی سازی.»

عمیر گفت: شهادت می دهم که تو رسول خدا هستی ،
ای رسول خدا ما در گذشته اخ باری که شما آن را
از آسمان برایمان می آوردی و وحی و سروش
آسمانی ای که بر تو نازل می شد را تکذیب می -
کردیم، ولی در این جریان به جز من و صفوان بن
امیه کس دیگری حضور نداشته است . قسم به خدا
حالا برای من ثابت شده که فقط الله تعالی تو را
از این جریان باخبر ساخته است. پس حمد و
ستایش برای الله که مرا به اسلام هدایت داده و
مرا به اینجا آورد . سپس کلمه شهادت را بر
زبان آورد.

آنگاه رسول خدا ص فرمود: « برادران (عمیر)
را به خوبی با دین آشنا سازید و قرآن را به
او یاد بدهید و اسیرش را آزاد نمایید . »

صحابه هم این کار را کرد ند. بعد از آن عمیر گفت: من قبلاً تلاش می کردم که نور الله تعالی را خاموش سازم و در عین حال برای کسانی که بر دین الله تعالی بودند، ایجاد مزاحمت و اذیت فراوانی می کردم. حال دوست دارم که شما به بنده اجازه دهید که به مکه بروم. و اهالی آنجا را به سوی الله و رسولش و به سوی اسلام دعوت نمایم، شاید الله تعالی آنها را هدایت دهد. در غیر این صورت، چنانکه قبلاً یارانت را بخاطر دینشان اذیت می کردم، این بار آنها را بخاطر دینشان اذیت نمی نمایم.

عروۀ بن زبیر گوید: پیامبرص به او اجازه داد و او خود را به مکه رساند.

و در آن سوی صفوان بن امیه پس از خروج عمیر بن وهب (جهت کشتن پیامبرص) به مردم می گفت: ای مردم من شما را به حادثه ای خوش خبر می دهم که چند روز دیگر اتفاق می افتد. با شنیدن آن حادثه رویداد بدر را فراموش خواهید کرد.

صفوان پیوسته از مسافرانی که از مدینه به مکه می آمدند در باره عمیر سؤال می کرد تا اینکه مسافری از راه رسید و جریان مسلمان شدن عمیر را برای او بازگو کرد. آنگاه صفوان سوگند خورد که هیچ وقت با او حرف نزند و به نفع او هرگز کاری نکند.¹

(1) روایت از ابن اسحاق - چنانکه در سیره ابن هشام 1/661-663 آمده می گوید محمد جعفر از عروۀ بن زبیر برای تعریف کرد که... و اسنادش صحیح و مرسل می باشد و چنانکه در الاصابۀ آمده، موسی بن عقبه از ابن شهاب آن را بطور مرسل روایت

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- ضرورت پرهیز از ترفند و کید دشمنان اعم از مشرکان و غیر آنها.
- 2- دشمنان اسلام و مسلمانان بی هیچ تردیدی جهت خاموش کردن نور الله تعالی از هیچ وسیله ای فروگذار نکرده، حتماً آن را بکار می‌بندند.
- 3- در این حدیث یکی از معجزات پیامبر ما حضرت محمدص و یکی از دلایل دال بر نبوت ایشان وجود دارد.
- 4- حفاظت الله تعالی از اولیائش و یاری دادن آنها.
- 5- ضرورت اهتمام به وارد شدگان به دین اسلام با یاد دادن قرآن و احکام اسلام به آنها، جهت ترسیخ ایمان در قلوب آنها و عبادت کردن آگاهانه و با بصیرت توسط آنها و جهت سالم ماندن آنها - بنا به مشیت الله تعالی - از کافر شدن دوباره و محفوظ ماندن آنها از جریانهای بدعت آمیز و خرافاتی که هواپرستان و گروههای گمراه و تیره بخت مردم را به سوی آنها فرا می‌خوانند.
- 6- مستحب است در راستای بدست آوری قلب کسی که

کرده و اسنادش صحیح است و طبرانی در الکبیر / 61-62 روایتی به مانند آن را با اندکی تفاوت در الفاظ از طریق ابوعمران جونی نقل کرده و گفته: آن را فقط از طریق انس می‌شناسم و اسناد آن حسن است اگر در مورد ابو عمران شک نمی‌داشت. و این روایتها یکدیگر را تقویت می‌کنند. روی این حساب، این حدیث با مجموع طرق روایتش حسن لغیره است.

تازه وارد اسلام شده، فعالیت بشود تا ایمانش قوی شود و این کار باعث می شود که دیگران هم خود به خود به سوی اسلام دعوت شوند.

7- بر انسان مسلمان لازم است بر بکارگیری الفاظ احوالپرسی اسلامی مُصَرِّ باشد و از طرز و شیوه تحیت و سلام اهل کفر اجتناب ورزد ، همانگونه که بر انسان مسلمان حرام است در رابطه با چیزهایی که به کافران اختصاص دارد، خود را به آنها تشبیه کند و خطر ای ن شباهت جویی زمانی شدیدتر می شود که مسلمان بخواهد در رابطه با یکی از شئون دینی کافران ، از آنها تقلید کند.¹

8 - سخنی که حضرت عمر س درباره عمیر گفت ، بیانگر حقارت مشرک است ، لذا کسی که مسلمان نیست، در پایین ترین درجات قرار دارد و کسی که الله تعالی با مسلمان شدن و تمسک جستن به تعالیم اسلام او را مورد لطف و اکرام قرار دهد به بالاترین درجات صعود می کند همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۖ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۗ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۝٩﴾ وَقَدْ خَابَ

مَنْ دَسَّاهَا ﴿ (شمس: 7 - 10)

» و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است

(1) مثلاً صلیب به گردن بیاندازد. مترجم

(! سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است). (قسم به همه اینها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترك معاصی و منهیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرك و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.»

بنابراین هرکسی که از الله تعالی اطاعت کند در حقیقت نفس خود را تزکیه نموده است — یعنی بوسیله طاعت و فرمان‌پذیری آن را پاک ساخته و ارتقاء داده است — و هرکس از الله تعالی نافرمانی کند، در حقیقت نفس خود را کثیف و آلوده ساخته است — یعنی آن را گمراه ساخته و به بی‌راهه کشانده است و در باتلاق رذالت و پستی درانداخته است — و هنگامی که این عصیان و نافرمانی به درجه کفر کردن برسد — خواه کفر او اصلی باشد یا ارتداد و از دین برگشتگی ای باشد که بوسیله ترك نماز یا غیر آن حاصل می‌شود — به پایین‌ترین منازل و درجات رسیده، بلکه تا بدانجا سقوط می‌کند که حال و روز چهارپایان خیلی از حال و روز او بهتر است!! چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَنَّوْنَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ (محمد:

(12)

» در حالی که کافران (چند روزی از نعمتهای

زودگذر جهان) بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند ، و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است.»

و چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

سَكِيلًا﴾ (فرقان: 44)

» آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنان که باید) می‌شنوند یا می‌فهمند؟! (نه! آنان تفکر و تعقل ندارند). ایشان همچون چهارپایان هستند ، و بلکه گمراه‌تر. «

و درود و سلام خداوند بر پیامبر ما حضرت محمدص و آل و اصحاب وی باد.



درس سیام

داستان مسلمان شدن زید بن سعه^۱

51- عبدالله بن سلام می گوید: وقتی الله تعالی خواست که زید بن سعه را هدایت دهد ، زید بن سعه گفت: هنگامی که به پیامبرص نگاه کردم ، تمام علایم نبوت را در چهره ایشان ملاحظه کردم جز دو علامت که دقیقاً برای من مشخص نشدند که در نزد او وجود دارد . (این دو علامت عبارتند از اینکه:) بردباری و حلمش بر خشم و غضبش پیشی می گیرد و دوم اینکه هرکس با جهالت با ایشان برخورد کند، حلم و بردباری او افزایش می یابد. از همین روی بنده با نرمی و مهربانی و کاملاً دوستانه با ایشان برخورد می کردم تا اینکه بتوانم با ایشان صحبت کنم و بردباریش را از خشم و غضبش باز شناسم.

زید بن سعه می گوید: تا اینکه یکی از روزها پیامبرص از حجره خود بیرون آمد. حضرت علی ابن ابی طالبس هم همراه ایشان بود. در همان لحظه مردی عرب، سوار بر شترش به خدمت آن حضرت رسید و گفت: « ای رسول خدا! قبیله بنی فلان مسلمان شده و وارد اسلام شده اند و من به آنها گفته ام که اگر مسلمان شوند، بی هیچ دغدغه ای رزقشان به سراغشان می آید، ولی اکنون منطقه را خشکسالی فرا گرفته و اصلاً باران نمی بارد، ای رسول خداص

من می‌ترسم همانگونه که از روی آز و طمع وارد اسلام شده‌اند، از روی طمع از اسلام خارج شوند.¹ اگر مناسب می‌بینی برای تعاون و کمک به آنان چیزی بفرستیم.»

آنگاه پیامبرص به مردی که در کنارش بود، نگاه کرد. به نظر من آن مرد حضرت علی بود. آنگاه او گفت: «ای رسول خدا، چیزی از مال باقی نمانده است.»² زید بن سعه می‌گوید: به پیامبرص نزدیک شدم و گفتم: ای محمد، اگر بخواهید من حاضریم هم اینک پولی به شما بدهم و شما در عوض از خرمای باغ فلان قبیله به همان مقدار، در فلان وقت، به من بدهید.

پیامبرص فرمود: «نه ای یهودی، ولی من خرمای معلومی را به تو می‌فروشم تا فلان وقت و ضمناً تو نباید این شرط را بگذاری که ه از باغ بنی فلان باشد.»

گفتم: اشکالی ندارد، می‌پذیرم. پس آن را به من بفروش! و سپس کیسه پولم را باز کردم و هشتاد مثقال طلا در مقابل مقدار معینی از خرما برای مدت معلومی به پیامبر دادم. پیامبرص نیز آنها را به آن مرد داد و گفت: «پیش آنها برو و با این پولها به یاری و کمک آنها بشتاب!»

(1) وی ترسید که آنها گمان برند که این خشکسالی به سبب مسلمان شدن آنهاست. در نتیجه از اسلام برگردند و به شرک باز آیند.

(2) یعنی پیامبرص به حضرت علی‌س نگاه کرد تا بفهمد که آیا چیزی از مال در نزد او باقی مانده است یا نه؟ گویا مقداری از مال فیء در اختیار مسلمانان بود که به افراد نیازمند داده می‌شد و حضرت علی مسئول آن بوده است.

زید بن سعه می گوید: دو یا سه روز قبل از موعد مقرر پیش رسول خدا ص آدمم و گریبانم را گرفتم و با عصبانیت به ایشان نگاه کردم و به او گفتم: ای محمد! چرا حقم را پرداخت نمی کنی. به خدا قسم شما فرزندان عبدالمطلب - تا جایی که من می دانم - جز تأخیر در ادای وام چیز دیگری یاد نگرفته اید. و من در اثر معاشرت و مخالفت با شما این را دریافته ام.

در همین لحظه نگاهم به حضرت عمر س افتاد، دیدم که از شدت خشم و غضب چشمانش در حدقه همانند چرخش فلک می چرخید. و با نگاه تندی که به من انداخت، گفت: ای دشمن خدا! این چه حرفهایی است که به رسول خدا می گویی؟ و این چه رفتاری است که از تو می بینم؟ قسم به آن کسی که پیامبر را به حق مبعوث فرموده است، اگر رعایت حال مجلس پیامبر ص نمی بود، با همین شمشیر سر از تنت جدا می کردم.

رسول خدا با نگاهی توأم با آرامش و محبت مرا می نگرید. سپس فرمود: «ای عمر! من و او به چیز دیگری نیازمندتر هستیم و آن اینکه مرا سفارش کنی که تا وام او را زودتر بپردازم و او را نصیحت کنی تا با رفتاری نیکو و امش را طلب نماید. ای عمر! او را با خود ببر و حقش را به او بده و علاوه بر آن، در مقابل تهدیدی که به او کردی بیست صاع (یعنی هشتاد و چند کیلو) دیگر نیز به آن اضافه کن!»

زید گوید: حضرت عمر مرا با خود برد و حقم را به من داد و 20 صاع خرما هم به من اضافه داد، آنگاه من گفتم: این خرماي اضافي چیست ای عمر؟

او گفت: پیامبرص به من دستور داده که در مقابل تهدید و وحشتی که ب رای تو ایجاد کردم، این مقدار را هم اضافه کنم. گفتم: آیا مرا می-شناسی ای عمر؟ گفت: نه، تو کیستی؟ گفتم: من زید بن سعه می باشم. گفت: همان دانشمند (معروف یهودی) گفتم: آری، خودم هستم.

گفت: به چه علت آن رفتار ناشایست را با رسول خدا کردی و چرا آن سخنان ناپسند را به او گفتی؟!

گفتم: ای عمر، هنگامی که به صورت پیامبر ص نگاه کردم، همه علایم نبوت را در صورت ایشان ملاحظه کردم به جز دو علامت که از وجود آنها در او مطمئن نشدم. یکی از آنها این است که شکیبایی و حلمش بر خشم و غضبش غلبه می کند و دیگری اینکه برخورد جاهلانه با آن حضرت، به چیزی جز بردباری و شکیبایی ایشان اضافه نمی نماید.

حالا من از وجود این دو نشانه هم مطمئن شدم، پس ای عمر! شاهد باش که من به الله به عنوان پروردگارم و به اسلام به عنوان دینم و به محمد به عنوان پیامبرم ایمان آوردم و راضی شدم و تو شاهد باش که من نصف ثروتم را - که از ثروت همه اهل مدینه بیشتر است - بر امت محمد وقف می کنم.

آنگاه حضرت عمرس گفت: بهتر است که ثروت بر را بعضی از مسلمانان وقف نمایی، چون گنجایش همه را ندارد. گفتم: باشد، نصف مالم را بر بعضی از مسلمانان وقف می کنم.

آنگاه حضرت عمرس و زید پیش رسول خدا بازگشته و زید گفت: شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز «الله» وجود ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست.

بدین ترتیب زید بن سعه به پیامبر ص ایمان آورد و او را تأیید و تصدیق کرد و با او بیعت نمود و در جنگهای فراوانی با وی شرکت نمود، سپس وی در جنگ تبوک در حالی که به سوی تبوک در حرکت بود، وفات یافت. الله تعالی او را مورد رحمت و لطف خود قرار دهد.¹

1) روایت از ابوداود چنانکه در الدلائل النبوة اسماعیل بن محمد تیمی (341) آمده است و طبرانی در الکبیر (5147) و از طریق او مزی در تهذیب الکم ال در بخش بیوگرافی حمزة بن یوسف، صفحہ (334 - 335) از عبدالوهاب بن نجدہ حوطی، ولید بن مسلم از محمد بن عبدالله بن سلام از پدرش، از جدش از عبدالله بن سلام روایت کرده است. و رجال آن ثقه هستند، جز محمد بن حمزه که «راستگو» است و جز (حمزه بن یوسف) که مقبول است و مزی گفته است: «این حدیث، حدیث حسن و مشهور در دلائل النبوة است» و هیثمی در المجمع 240/8 گفته است: «روایان آن ثقه می‌باشند» و این حدیث را ابن حبان در صحیحش روایت کرده، چنانکه در الإحسان فی البر و الإحسان، باب الصدق (288) آمده است. و طبرانی (5147)، و حاکم در معرفة الصحابة 604/3 - 605 و ابونعیم در دلائل النبوة ص 52 - 53، و بیهقی در دلائل النبوة باب بررسی حالات پیامبرص توسط زید بن سعه 278/6 - 279 از طریق محمد بن متوکل - که ابن ابوالسری است - از ولید به او، روایت کرده است، و ابن متوکل «راستگو است و دارای اوام فراوانی است» و حافظ ابن حجر در الاصابة 549/1 گفته است: «رجال اسناد این حدیث همگی موثق هستند و ولید در آن به حدیث گفتن تصریح کرده، مدار آن بر محمد بن ابی سري می‌باشد.» و حاکم گفته است: «این حدیث صحیح الاسناد است و (شیخین) آن را روایت نکرده‌اند و جزو غرر الحدیث است.» و این حدیث دارای دو شاهد مرسل است که یونس بن بکیر آنها را روایت کرده است چنانکه در

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- در این حدیث یکی از دلایل نبوت پیامبر ما حضرت محمدص وجود دارد.
- 2- بخشش و شکیبایی نسبت به اشتباهات دیگران يك اخلاق والا و یکی از صفات پیامبرص می‌باشد.
- 3- بر صاحب حق مانند طلبکار و امثال او، لازم است که در اثنای درخواست و طلب حقش از شخص مقروض، به نحو خوبی رفتار کند و به هنگام گرفتن حق خود، آسانگیر باشد.
- 4- بر شخص بدهکار و هرکس که حق دیگران را برعهده دارد، لازم است صادقانه نیت پرداختن را داشته باشد و به هنگام پرداخت، رفتار خوبی از

سیره ابی اسحاق (به تحقیق محمد حمید الله 272، 273) از عبدالرحمن بن امین کنانی آمده است که او گفته است: حدیثی محمد بن علی ابن الحسین بن علی، و حدیثی الزهري قال... و آن را به مانند حدیث فوق ذکر کرده است، ولی سخنی در رابطه با کشته شدن او در غزوه تبوك بمیان نیاورده و نیز نام آن یهودی را که مسلمان شد، ذکر نکرده است. و عبدالرحمن بن امین «ضعیف است چنانکه در اللسان 3/ 422 آمده است. و ابن سعد، حدیث مرسل زهري را در ذکر صفت رسول خدا در تورات و انجیل 361/1 از یزید بن هارون اینگونه روایت کرده که: خبرنا جریر، حدیثی من سمع الزهري... و حدیث را به مانند حدیث مرسل سابق روایت کرده و اسناد آن ضعیف است. چون نام شیخ و استاد جریر ذکر نشده است، و این در حالی است که حافظ ابن حجر آن را در الاصابه به عنوان شاهد بر روایت عبدالله بن سلام روایت کرده است. و این حدیث دارای شواهدی در رابطه با صفات پیامبرص در تورات می‌باشد. (نگاه: روایت ابن اسعد در منبع قبل) و در نزد بیهقی هم دارای شاهی است (280/6) و در آن کسی وجود دارد که من او را شناخته‌ام. در کل روایت ضعیف عبدالله بن سلام، قوی نیست، و با شواهد مذکور تقویت می‌یابد، جز آنچه که مربوط به وفات زید بن سعه در غزوه تبوك است. و ذهبی در التلخیص، این جمله را مردود دانسته است.

خود نشان دهد.

5- قوت ایمان این صحابی - زید بن سعه - در اثنای مسلمان شدنش؛ به همین خاطر بود که نیمی از مال خود را داوطلبانه وقف مسلمانان کرد.



درس سی و یکم

داستان مسلمان شدن قبیله « عبدالقیس » و تشریف
فرمایی هیئت آنها

52- ابوسعید خدری می‌گوید: مردمی از عبدالقیس به خدمت رسول خدا ص آمدند و گفتند: ای رسول خدا، ما قبیله ای از ربیعه هستیم و کافران قبیله مضر سد راه میان ما و شما شده اند و تنها در ماههای حرام (ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب) می‌توانیم خدمت شما برسیم (چون در این ماهها کافران جنگ نمی‌کنند) به همین خاطر ما را به مسئله ای فرمان دهید که آن را به افراد قبیله خودمان دستور دهیم که با تمسك به آن وارد بهشت شویم. آنگاه رسول خدا ص فرمودند: « شما را به چهار چیز دستور می‌دهم و از چهار چیز باز می‌دارم: الله را عبادت كن نید و چیزی را برای او شريك قرار ندهید و نماز را بر پای دارید و زكات بدهید و رمضان را روزه بگیرید و از غنایمی که بدست می‌آورید، خمس آن را بپردازید و شمارا از چهار چیز منع می‌کنم (و

آن اینکه در این چهار کاسه نبیذ درست نکنید):
 دُبَا (که از کدو ساخته می شود) حَنتم (کوزه سبز
 رنگی که از گل ساخته می شود و در آن شراب حمل
 می کردند) مُزَفَت (ظرفی که به آن قیر مالیده شده
 است) و نَقیر (تنه درخت خرمایی که سوراخ می شود
 و بعنوان ظرف برگرفته می شود و در آن شراب
 می ریزند).¹

آنها گفتند: ای پیامبر خدا! شما درباره نقیر
 چه می دانید؟

فرمود: «آری، چوبی است که شما آن را سوراخ
 می کنید و در آن قطیعا² می ریزید. یا فرمود: در
 آن خرما قرار می دهید سپس در آن آب می ریزید و
 هنگامی که غلیان و جوشش آن فروکش کرد، شما آن
 را می نوشید. (و آنقدر مست می شوید) که یکی از
 شما - یا یکی از آنها - با شمشیر پسر عموی
 را می زند.»³

ابوسعید گوید: اتفاقاً در میان آن جماعت شخصی
 وجود داشت که زخمی شده بود و من از شرم رسول

(1) نگا: جامع الاصول 146/5 و فتح الباری 134/1 و مراد از نهی
 از این چهار چیز، نهی از قرار دادن نبیذ در آنها می باشد.
 و نبیذ این است که در ظرفی که در آن آب وجود دارد انگور
 یا خرما یا جو یا گندم بری زند، سپس بگذارند برای مدتی در
 آن باقی بماند، سپس قبل از آنکه تخمیر شود، آن را بنوشند.
 (2) نبیذی معروف است که از گندم گرفته می شود جامع الاصول
 149/5.

(3) یعنی آن نبیذ را مدت طولانی تری به حال خود وا می گذارند،
 در نتیجه به شراب تبدیل می شود و یا به سبب این است که
 ظروف (مذکور) سرعت بیشتری به تبدیل شدن نبیذ به شراب می
 بخشند. و در نتیجه چون نبیذ موجود در آن ظرفها به شراب
 تبدیل شده، مست کننده خواهد شد.

خدا ص آن را فاش نکردم . من گفتم : پس در چه ظرفهائی آب بیاشامیم ای رسول خدا ؟ فرمود : « در مشکهائی که از چرم ساخته می شوند و با مشک بند دهان آنها بسته می گردد . » گفتند : ای رسول خدا ص ناحیه ای که ما در آن زندگی می کنیم آکنده از موشهائی صحرایی بزرگی است ، آنها هیچ مشکي چرمي را برای ما باقی نخواهند گذاشت .

آنگاه پیامبر خدا ص فرمود : « اگرچه موشهائی بزرگ صحرایی آنها را بخورند ، اگرچه موشهائی بزرگ صحرایی آنها را بخورند ، اگرچه موشهائی بزرگ صحرایی آنها را بخورند ، (باز هم باید از آنها استفاده کنید) »

ابوسعید گوید : پیامبر خدا ص به اشج عبدالقیس فرمود : « در تو دو ویژگی وجود دارد که الله تعالی آن دو را دوست دارد : شکیبایی و حوصله و خویشن داری . » روایت از مسلم.¹

نکته ها و عبرتها :

1- ضرورت عبادت برای الله تعالی و تحریم شرك، که بزرگترین گناهان است ، زیرا بخاری و مسلم از ابن مسعود¹ روایت کرده اند که گوید : گفتم : ای رسول خدا، چه گناهی در نزد الله از هم ه گناهان²

(1) صحیح مسلم (18) و دارای شاهی مختصرتر است از حدیث ابن عباس که بخاری آن را در (53، 4368) و مسلم در (97) روایت کرده است.

(2) گناهان کبیره گناهانی هستند که در رابطه با آنها حد یا لعن یا تهدید شدید آمده باشد و گناه صغیره ماعدای اینها هستند . « مترجم »

بزرگتر است؟ فرمود: «ان تجعل لله ندا و هو خلقك» اینكه تو بیایي براي الله شريك قرار دهی در حالیکه ایشان تو را آفریده است.¹

1) صحیح البخاری (6861)، و صحیح مسلم (86) در توضیح این حدیث باید بگویم كه شرك مأخوذ از شركت است و معنایش این است كه بنده بیاید از میان مخلوقات كسی را به عنوان ندو شريك براي الله تعالی قرار دهد و عبادت را به او اختصاص دهد یا قسمتی از آنها را، و عبادت نام جامع و فراگیرنده ای برای همه اقوال و اعمالی است كه الله تعالی آنها را دوست دارد و می‌پسندد مانند نماز و روزه و حج و نذر و سوگند، و استغاثه (طلب یاری از وی) و توكل و ذبح و ركوع و سجده بردن و طواف و بیم و امید و دیگر عبادتها. روی این حساب، كسی كه چیزی از این عبادتها را برای یکی از پیامبران یا صالحان انجام دهد، مشرك می‌شود و مشرك شدن او به طریق اولی است اگر یکی از این عبادتها را برای افراد دیگری انجام دهد. بنابراین هر كس برای مخلوقی اعم از زنده یا مرده سجده ببرد، یا برای او ذبح كند (حیوان سر ببرد) یا به دور قبرش طواف كند، یا برای او نذر كند، یا از مرده ای یا شخصی زنده كه خیلی دور است (در منطقه ای دیگر است) و یا از شخص زنده ای كه نزدیک است ولی از توانایی او خارج است و فقط الله قادر به انجام آن است، استغاثه كند (فریادری بطلبد) مانند اینکه بگوید: بیم‌ارم را شفا ده، یا باران برایم نازل فرما، با این عقیده و گفتار در دام شرك اكبر گرفتار می‌شود. و اگر خدای نكرده توبه نكند، به شركی مرده، الله تعالی او را مورد بخشایش قرار نمی‌دهد. و شرك دو نوع است: اكبر و اصغر. اكبر كه ذكر شد، آیات فراوانی از شرك به الله بر حذر داشته و فرد مشرك را به جهنم هشدار داده اند مانند آیات زیر:

﴿ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۖ ﴾ (٧٢)

(مائده: 72)

« بیگمان هر كس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یآوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند) »

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ۖ ﴾ (نساء: 48)

« بیگمان خداوند (هرگز) شرك به خود را نمی‌بخشد

- 3- ضرورت اقامه نماز، و دادن زکات، و روزه رمضان، و دادن يك پنجم (خمس) غنیمت.
- 4- تحریم نبیذ درست کردن در ظرفهایی که نبیذ موجود در آنها به سرعت به شراب تبدیل می‌شود.
- 5- شراب اصل پلیدیهاست. و ضررهای فراوانی

، ولي گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.»

اما کارهایی چون ریا و سوگند به غیر الله تعالی (در صورتیکه فردی که به آن سوگند خورد نیت تعظیم آن مخلوقی را که بدان سوگند خورده بسان تعظیم خداوند نداشته باشد) (شُرک اصغر هستند. (و اگر چنین قصدي داشته باشد، شرک اکبر است)

الله تعالی فرموده است: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (کهف: 110) «هرکس که به لقای پروردگارش امیدوار است، پس باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک او قرار ندهد» و در حدیث قدسی که مسلّم آن را در کتاب الزهد و رقایق (2985) و ابن ماجه در کتاب الزهد (4202) باب ریا و سمعه از حدیث ابوهریرها روایت کرده اند، آمده است که الله تعالی فرموده است: «أَنَا أُغْنِي الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرِكِ فَمَنْ عَمِلَ لِي عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ، وَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ» ترجمه: «من بی‌نیازترین شریکان از شریک هستم. هرکسی کاری را برای من انجام دهد، و غیر مرا در آن شریک قرار دهد، پس من از او بری هستم، و به کسی که او را شریک قرار داده واگذار می‌شود.» روایت از ابن ماجه و لفظ متعلق به اوست، و ابن خزیمه در صحیحش و روایت از بیهقی او راویان این حدیث ثقه هستند)

واقعیت این است که اکثر امت اسلامی در سایر ممالک اسلامی در دام شرک اکبر گرفتار شده اند و این بدین خاطر است که آنها آمده اند بسیاری از عبادتها را برای قبرهای پیامبران و اولیاء و صالحان انجام می دهند مانند سوگند و نذر و استغاثه از آنها و طواف قبرهای آنها، بلکه کار بجایی کشیده شده که می بینیم برای درختها و غارها و سوراخها هم عبادت می‌کنند به این بهانه که فلان درخت، متعلق به فلان ولی و شیخ است!! خدا ما و آنها را به راه راست هدایت دهد. به نقل از کتاب «السبع الموبقات» اثر استاد احمد بن حجر آل بوطامی، قاضی دادگاههای شرعی مکه «مترجم»

برای اجتماع و برای عقل و بدن انسان در پی دارد. یکی از زیانهای آن بر اجتماع اذیت و مزاحمتی است که از ناحیه شارب الخمر (مست) می-رسد مانند تجاوز و سوء قصد به بدنها ، مالها و یا ناموس دیگران که در پیرامونش هستند . چون شارب الخمر عقلش را از دست می دهد و بسا ن دیوانه در می آید. همانگونه که شاعر گفته است:

جانب الخُمرة و احذر كيف يسعي في جنون من
وقعها عقل

« از شراب دوری کن! و مواظب باش که در دام آن گرفتار نشوی / آخر چگونه کسی که فهم دارد ، برای دیوانه شدن تلاش می کند. »

5- بر انسان مسلمان لازم است که حلال را طلب کند و از حرام اجتناب ورزد ، اگرچه در این راه مجبور بشود مقداری از مالش را خرج کند ، یا بدنش را خسته نماید.

6- یکی از اخلاقیهای مورد پسندی که الله تعالی آن را دوست دارد، شکیبایی و عجله نکردن است.



درس سی و دوم

بقیه داستان هیئت « عبدالقیس »

53- ابوالقموص زید بن علی : میگوید: یکی از هیئتهای عبدالقیس که به خدمت پیامبر ص رسیدند برای من تعریف کردند که: طبق (عادت خودمان در دادن هدیه) نوط¹ (نوعی سبد بزرگ) یا نوعی از خرما به نام تغ ضوض یا بر نی² به ایشان هدیه دادیم. ایشان فرمودند: « این چیست؟ » گفتیم: این هدیه‌ای است که تقدیم شما می‌کنیم. ابوالقموص گوید: به گمانم پیامبر ص به خرمایی از آن نگاه کرد و سپس آن را سر جایش گذاشت و گفت: « آن را به آل محمد برسانید. »³ ابوالقموص گوید: آن جماعت در ارتباط با چیزهایی از پیامبر ص سؤال کردند و درباره شراب⁴ نیز سؤال کردند، ایشان در جواب فرمودند: « در ظرف دبء (کدو) و حنتم (کوزه سبز رنگی که از گل ساخته

(1) نوط: نوعی ظرف است که از برگ درخت خرما ساخته می‌شود (آن را به هم می‌بافند و به شکل سبد در می‌آورند) و خرما را در آن قرار می‌دهند، تا در آن ذخیره شود. و جُله هم نامیده می‌شود. اللسان (ماده نوط، و ماده جلل).

(2) تغضوض نوعی از خرما است. برنی هم مانند آن است. اللسان ماده (نوط).

(3) یعنی پیامبر ص به آنها دستور داد که این هدیه را برای خانواده اش بفرستند.

(4) یعنی آنها از پیامبر ص سؤال کردند که چه نبیذی را بیاشامند؟ و نبیذ آن است که خرمای جو یا کشمش را در آب بیندازند و برای مدتی آن را به حال خود باقی بگذارند، سپس قبل از آنکه به شراب تبدیل شود، آن را بیاشامند.

می‌شود و در آن شراب حمل می‌کنند) و نقیر (چوبی که سوراخ می‌شود و بعنوان ظرف برگرفته می‌شود و در آن شراب می‌ریزند) و مزفت (ظرفی که به آن قیر مالیده شده است) نیاشامید (یعنی نبیذ درست نکنید) بلکه ظروفی را مورد استفاده قرار دهید که حلال بوده و با مشک بند (یا ریسمان) دهان آنها بسته می‌شود.¹

سخن گوی ما به پیامبرص فرمود: ای رسول خدا، شما از کجا می‌دانید که دباء و حنتم و نقیر و مزفت چیستند؟ پیامبرص فرمود: من آنها را خوب می‌شناسم (شما بگوئید ببینم) کدامیک از قلعه‌های هجر (که همان احساء است) برتر و محکم‌تر است؟ گفتیم: قلعه مشقر. پیامبرص فرمود: به الله قسم وارد آن قلعه شده‌ام و کلید آن را برگرفتم و بر روی چشمه دهکده زاره (که در بحرین قرار دارد) ایستاده‌ام. «

سپس فرمود: «خدا یا اگر قبیله عبدالقیس داوطلبانه و بی‌هیچ اجباری مسلمان شوند و نخواهند با ما جنگ کنند و دچار تلفات و کشت و کشتار بشوند، آنها را مورد بخشایش خودت قرار بده! چون بعضی از قوم ما تا با آنها جنگ نشود و خوار و ذلیل نگردند، مسلمان نمی‌شوند. «

ابوالقموص گوید: سپس پیامبرص تضرع کنان رو به قبله نموده و برای عبدالقیس دعا کرد و سپس

1) یعنی در ظرفهای پوستینی که دهان آنها با ریسمان بسته می‌شود، نبیذ درست کنید.

گفت: «بهترین اهل مشرق عبدالقیس هستند!»¹

54- هانیء بن یزید ا میگوید: هنگامی که همراه با قوم خودم به خدمت رسول خدا رسیدم ، رسول خدا شنید که آنها مرا با کنیه ی ابوالحکم صدا میزنند. آنگاه پیامبر ص مرا زد و گفت: «تنها الله تعالی حکم است و حکم هم فقط از آن اوست، پس چرا تو را با کنیه ابوالحکم صدا میزنند؟» گفتم: هنگامی که قوم م بر سر چیزی با هم اختلاف پیدا می کنند، نزد من می آیند و من میان آنها قضاوت و داوری می کنم و جوری قضاوت می کنم که هر دو طرف را ضی می شوند. (به همین خاطر است که به من ابوالحکم می گویند)

آنگاه پیامبر ص فرمود: «این کار چقدر خوب است! آیا تو فرزندی داری؟» گفتم: (آری سه پسر) به نامهای شریح و مسلم و عبدالله. فرمود: «کدام يك از آنها از همه بزرگتر است؟» گفتم: شریح. گفت: «پس تو ابوشریح هستی.»²

نکته ها و عبرتها:

- 1- مستحب بودن دادن هدیه از ناحی ه انسان مسلمان به برادر مسلمانش و مست حب بودن پذیرش آن.
- 2- تحریم هرچیز مست کننده ای.
- 3- تحریم هرچیزی که به مفسده ای منتهی می شود و

(1) روایت از امام احمد (17829) با اسناد صحیح، و روایت از ابوداود (3695) و غیر او بصورت مختصر.

(2) روایت از ابوداود (4955)، و نسائی (5402) با سند صحیح.

این همان چیزی است که در شرع به «سد ذریعه» معروف است. بنابراین هر وسیله‌ای که منجر به کار حرامی شود، از نوع تحریم وسایل و ابزار، حرام و قدغن است و به همین خاطر است که پیامبرص از آشامیدن آن نبیذی که در ظرف‌هایی قرار داده می‌شود که سریعتر آن را به شراب تبدیل می‌سازند، نهی و جلوگیری نموده، تا خدای نکرده مسلمانان نا آگاهانه چیزی را ننوشند که مست کننده است.

4- پذیرش اسلام و پذیرش حق در وهل ه اول، از سوی کسی که به سوی آن دعوت نموده می‌شود، نشان دهنده فضیلت و بزرگواری آن کس است که آن را قبول می‌نماید، است و او خیلی از کسی که در وهله اول در پذیرفتن آن متردد و دو دل است، بهتر و برتر است!

5- شایسته نیست که کسی به یکی از نام‌های الله تعالی نامگذاری شود یا به عنوان ك نیه بدان خوانده شود، بویژه اگر معنای این اسم به هنگام نامگذاری مورد اهتمام واقع شود.

6- مستحب است که مرد یا زن هرکدام با نام بزرگترین فرزندشان، به کنیه خوانده شوند.

درس سی و سوم

داستان مسلمان شدن فرات بن حیان عجل و داستان
مسلمان شدن حرمله انصاری بعد از نفاقش

55- فرات بن حیان عجل می‌گوید: پیامبرص دستور داد که مرا بکشند. چون من هم پیمان و جاسوس ابوسفیان بودم. از کنار جماعتی از انصار گذشتم. به آنها گفتم من مسلمان هستم. یکی از مردان انصار گفت: ای پیامبر خدا، او می‌گوید که مسلمان است. آنگاه پیامبرص فرمود: «در میان شما افرادی هستند که (می‌گویند ما مسلمان هستیم) و ما این مسلمان شدن آنها را می‌پذیریم و آنها را به ایمانشان واگذار می‌کنیم. یکی از آنها فرات بن حیان است.»¹

56- عبدالله بن عمر ب می‌گوید: من کنار پیامبرص بودم که حرمله بن زید خدمت آن حضرت رسید و در مقابل ایشان نشست. گفت: ای رسول خدا، ایمان در اینجاست (و با دستش به زبانش اشاره کرد) و نفاق در اینجاست (و با دستش به سینه اش اشاره کرد) و انسان منافق تنها به مقدار اندکی الله را یاد می‌کند و به ذکر او می‌پردازد. پیامبرص حرفی نزدند، حرمله این حرفها را دوباره تکرار کرد و سپس ساکت شد، آنگاه پیامبرص گوشه زبان

(1) روایت از امام احمد (18965) و ابوداود (2652) و روایت از غیر این دو و سند آن صحیح است.

حرمه را گرفت و فرمود: «اللهم اجعل له لساناً صادقاً و قلباً شاكراً و ارزقه حبي و حب من يحبني و صير امره الي خير» «بار الها، زباني راستگو و قلبي شکرگذار به او عطا فرما و محبت من و محبت دوستداران مرا نصیب او بفرما و کار و بار وي را به سوي خير و نيکي سوق ده!»
حرمه گفت: اي رسول خدا من دوستان منافقي داشتم که روي من خيلي حساب مي کردند و از من حرف شنوي داشتند، آيا شما را به آنها معرفي نکنم (نام آنها را پيش شما بازگو نکنم؟)
پیامبر ص فرمود: «هرکس که پيش ما بيايد - چنانکه تو نزد ما آمدي - براي او طلب آمرزش ميکنيم همانگونه که براي تو طلب آمرزش نموديم. و هرکس که بر گناهش پافشاري نمايد، (ما به او کاري نداريم) و الله تعالی نسبت به او شايسته تر است (يعني حسابش با خداست) و حق نداري که سرّ هيچ کس را فاش کنی!»¹

نکته ها و عبرتها:

1- کسي که اسلام خود را ظاهر کند، لازم است که ظاهر امر وي را قبول کنيم و نيت و باطن وي را به کسي که نيتها و باطن ها را مي داند - يعني الله

1) روايت از طبراني در الكبير (3475)، و ابونعيم در معرفة الصحابة (2248) و رجال حديث آنها، از درجه حسن پايين تر مي-آيند، جز (ابو ذبيح) که بنده بر شرح حالي از وي مطلع نشدم. و هيثمي در 410/9 گفته است: «رجال آن، رجال صحيح هستند» و حافظ ابن حجر در الاصابه 319/1 گفته است: «اسناد آن مشکلي ندارد.» و اين حديث داراي دو شاهد است: يکي حديث ام درداء که راوي آن قضاعي است (در مسند الشهاب 934) و ديگري حديث ابودرداء که راوي آن طبراني است. هيثمي در المجمع 402/9 گفته است: «در آن يك راوي گمنام وجود دارد، و بقيه رجال آن ثقه هستند.»

عزوجل - واگذار کنیم.

2- شخص منافق از همه مردم کودن تر و کم عقل تر است، همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ

السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره: 13)

» و هنگامی که بدانان گفته شود : ایمان بیاورید همان گونه که توده مردم ایمان آورده اند ، گویند : آیا همانند بیخردان ایمان بیاوریم؟ هان! ایشان بیخردانند ولیکن نمی دانند (که نادانی و بیخردی منحصر بدیشان و محدود بدانان است). «

چون انسان منافق شخصی ترسو و بزدل است به همین خاطر ایمان را ظاهر کرده و کفر را مخفی می کند. او از يك سو می ترسد که کشته شود و از سوي دیگر می ترسد که اموالش بخاطر کفرش، مصادره شود، از همین روی ، اسلام را ظاهر می کند و کوچکترین شجاعتی ندارد که با کفار بجنگد ، به همین خاطر به نفاق پناه می برد. الله تعالی درباره منافقان فرموده است:

﴿وَلَا يَكْتُمُهُمْ قَوْمٌ يَفْقَهُونَ﴾ (٥٦) ﴿لَوْ يَحْذَرُونَ مَلَجًا أَوْ مَغْرَبًا أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا

إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ﴾ (توبه: 56 - 57)

» و مردمان ترسوئی هستند (و چون از شما وحشت دارند ، دروغ می گویند و نفاق می ورزند) اگر پناهگاهی یا غارهایی و یا سردابی پیدا کنند

شتابان بدانجا می‌روند و به سرعت بدان می‌خزند. «
و فرق همان خوف و ترس است.

3- کسی که پنهانی به معصیت و گناه ی دست یازد
و مردم از آن آگاه نشوند، مشروع نیست که نسبت
به او جاسوسی شود - اگرچه معصیت او کفر یا
بدعت باشد- اما لازم است که بطور عمومی او را
نصیحت کنیم (یعنی به نوع گناه و معصیت او در
ملاء عام اشاره کنیم و مسلمانان را از عواقب آن
گناه آگاه کنیم. او هم خود به موضوع پی می‌برد
و آگاه می‌شود (مترجم) و حسابش با الله تعالی
است.



درس سی و چهارم

داستان مسلمان شدن دو مرد که به شهادت رسیدند در
حالی که اصلاً نمازی نخوانده بودند

57- از ابوهریره^۱ روایت شده که وی (به یارانش) گفت: کدام مسلمان است که وارد بهشت شده، در حالی که اصلاً نمازی نخوانده است؟ هنگامی که مردم ن دانستند که او چه کسی است، از او پرسیدند که او چه کسی است؟ او هم گفت: اصیرم بن عبدالاشهل، عمرو بن ثابت بن وقش.

حصین که یکی از راویان این روایت است، می گوید: به محمودبن لبید گفتم: وضعیت اصیرم چگونه بود؟ گفت: قومش او را مرتب به اسلام دعوت می کردند، ولی او از پذیرفتن آن امتناع می کرد. هنگامی که رسول خدا ص به جنگ احد رهسپار شد، به یکباره اسلام در نظرش خوشایند جلوه کرد و مسلمان شد، سپس شمشیرش را برداشت و حرکت کرد تا اینکه به میدان جنگ رسید و با مشرکان به جنگ پرداخت، تا اینکه در اثر زخمی که خورد، نتوانست به نبرد ادامه دهد. محمود بن لبید گوید: در حالی که مردان بنی عبدالاشهل دنبال کشته های خودشان در جنگ می گشتند، ناگهان چشمشان به اصیرم افتاد، گفتند: بخدا این اصیرم است، چرا آمده؟ ما در حالی او را ترک کردیم که منکر اسلام بود و مسلمان نشده بود، لذا از علت آمدن او پرسیدند و گفتند: ای عمرو چه چیز تو را به اینجا آورده است؟ آیا بخاطر

ترحم و دلبستگی به قومت به اینجا آمده ای یا به خاطر شوق و علاقه به اسلام؟ گفت: بخاطر علاقه به اسلام بوده که به اینجا آمده ام. من به الله و به رسول الله ایمان آوردم و مسلمان شدم. سپس شمشیرم را برداشتم و همراه با رسول خدا ص حرکت کردم. سپس به همراه ایشان جهاد کردم، تا اینکه زخمی شدم.

سپس دیری نپائید که ب ر دستان آنها فوت کرد. اصحاب ماجرای او را برای رسول خدا ص تعریف کردند، رسول خدا ص فرمود:

«انه لمن اهل الجنة»، «براستی که او اهل بهشت است.»¹

58- براء بن عازب میگوید: مردی که با زره و غیره آن بدن خود را پوشانده بود، به خدمت پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا آیا جهاد کنم یا مسلمان شوم؟ پیامبر ص فرمود: «اول مسلمان شو، سپس جهاد و نبرد کن» او گفت: شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و اینکه تو بنده و فرستاده او هستی. سپس جلو رفت و به جنگ پرداخت تا اینکه شهید شد. آنگاه پیامبر ص فرمود: «این شخص عمل اندکی انجام داد، ولی

1) روایت از ابن اسحاق با سند حسن چنانکه در سیر ه ابن هشام آمده. و حافظ ابن حجر در الاصابه 519/2 آن را حسن دانسته است، و ابوداود حدیثی به مانند آن را در (2537) و حاکم در 28/3 با سند صحیح روایت کرده اند. و حافظ ابن حجر این حدیث روایتی آنها را در الاصابه حسن دانسته است.

پاداش فراوانی دریافت کرد.¹

(1) صحیح البخاری (2808) و صحیح مسلم (1900) .

نکته‌ها و عبرتها:

1- فضل و رحمت وسیع الله تعالی بر بندگان، زیرا
وی - جل و علا - از روی فضل و کرم خود، پاداش
فراوان و بزرگی را برای عمل اندک و قلیلی در
نظر می‌گیرد.

2- فضیلت اخلاص در کارها و اینکه اخلاص موجب
نیل به ثواب و مغفرت الله تعالی برای بنده اش
است.

3- کارها به عاقبتشان بستگی دارند، از
پیامبرص ثابت شده که ایشان بیان داشته اند:
«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلٍ
أَهْلِ النَّارِ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»
«بعضی از مردم، ظاهراً اعمال بهشتی انجام می
دهند ولی در واقع، دوزخی هستند. و گروهی از
مردم، ظاهراً رفتار دوزخی دارند ولی حقیقتاً
اهل بهشت اند». این حدیث را بخاری و مسلم از
حدیث سهل بن سعد¹ روایت کرده اند.

باز هم بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود² روایت
کرده اند که او گفت: رسول خدا که صادق مصدوق
است³ به ما فرمود:
«إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْفَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ

(1) صحیح البخاری (2898) و صحیح مسلم (112)

(2) صحیح البخاری (3208) و صحیح مسلم (2643).

(3) یعنی پیامبر در سخنش راستگو است و کسی است که سخنش
مورد تصدیق قرار می‌گیرد و کسی است که الله تعالی در وعده ای
که به او داده، با او راست گفته و خلاف آن عمل نخواهد کرد.
فتح الباری 478/11.

مُضَغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ وَيُقَالُ لَهُ اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا»

« نطفه هر يك از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع مي شود . سپس تا چهل روز ديگر، به شكل خون بسته در مي آيد . و بعد از چهل روز ديگر، به پاره گوشتي، تبديل ميشود . آنگاه، خداوند، فرشته اي را مي فرستد و او را به نوشتن چهار چيز، مأمور مي كند. و مي گويد: عمل، رزق، أجل و شقاوت يا سعادتش را بنويس. آنگاه در او، روح دمیده مي شود. اينجاست كه مردی از شما اعمالی انجام مي دهد كه بين او و بهشت، فقط يك ذراع، باقي مي ماند. ولي تقديرش، بر او پيشي مي گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي دهد. (در نتيجه، به دوزخ مي رود) و شخص ديگري از شما عملي انجام مي دهد كه بين او و جهنم، فقط يك ذراع، باقي مي ماند. ولي تقدير بر او پيشي مي گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي دهد» (در نتيجه، به بهشت مي رود).

امام نووي در شرح اين حديث گفته است : « يكي از الطاف الله تعالى و رحمتهاي وسيع وي اين است كه غالباً مردم از بدی و شر به سوي خير و خوبي انتقال مي يابند و اما اينكه از خوبي و خير به سوي بدی و شر رارت انتقال يابند اين در نهايت قلت و ندرت است. و اين مصداق اين قول الله تعالى است: « رحمت من بر خشم م غلبه پيدا کرده و از آن سبقت گرفته است.»¹

(1) شرح مسلم نووي 16 / 192 .

درس سی و پنجم

داستان مسلمان شدن برخی از جنیان در مدینه منوره

59- ابوسائب مولای هشام بن زهره می‌گوید: به خدمت ابوسعید خدری در خانه اش رسیدم. دیدم که نماز می‌خواند. نشستم و منتظر شدم تا نمازش را به پایان برساند. صدای حرکت چیزی را در میان چوبهای سقف اتاق خانه شنیدم. همین که نگاه کردم، دیدم که ماری بر روی آنها می‌خزد. بلند شدم تا آن را بکشم، ابوسعید به من اشاره کرد که بنشینم. هنگامی که نمازش به پایان رسید، به اتاقی در خانه اشاره کرد و گفت: آیا این اتاق را می‌بینی؟ گفتم: آری، گفت: جوانی از قبيله ما که تازه عروسی کرده بود، در آن زندگی می‌کرد. ما همراه با رسول خدا ص به غزه خندق رفتیم. آن جوان در نیمه های روز از پیامبر ص اجازه می‌گرفت و پیش زنش باز می‌گشت. يك روز که از پیامبر ص اجازه خواست، پیامبر ص به او گفت: «سلاح را بردار، من می‌ترسم که یهود بنی قریظه کاری دستت بدهند»¹ او هم سلاحش را برداشت، سپس رفت. همین که به خانه رسید دید که زنش دم در ایستاده است، نیزه اش را

(1) این بدین خاطر بود که یهود بنی قریظه پیمانشان را با پیامبر ص نقض کرده بودند، لذا پیامبر ص ترسید که به او نیرنگ بزنند.

آماده کرد تا آن را به سوی او پرت کند¹ و دچار غیرت مردانگی شد. زن گفت: فعلاً نیزه‌ات را کنار بگذار، بیا ببین چه چیز در خانه‌ات است؟ وارد خانه‌اش شد. دید که مار بزرگی در بستر وی لول خورده است. آن جوان انصاری به سوی آن مار حمله برد و نیزه‌اش را در آن فرو برد تا جاییکه آن نیزه از آن طرف دیگر مار بیرون آمده و مار به آن نیزه چسبید، سپس آن جوان نیزه را برداشت در حالیکه در سر آن نیزه، آن مار بود. مار را در (زمین) خانه‌اش فرو برد و مار که بر سر نیزه چسبیده بود، تکانی خورد و مرد. ناگهان آن جوان هم به زمین افتاد² و معلوم نبود که آیا آن مار زودتر مرد یا آن جوان؟!

گوید: خدمت پیامبرص رسیدیم، ماجرا را برایش تعریف کرده و گفتیم: از خداوند بخواه که او را زنده کند. ایشان فرمودند: «برای دوستان طلب آمرزش کنید!» سپس فرمودند: «در مدینه جن-هایی وجود دارند که مسلمان شده‌اند، اگر چیزی از آنها را (در قالب مار یا چیز دیگری ...)

1) قرطبی گفته است: «یعنی به منظور ترساندن وی و تشدید در منع و زجر همسرش، نیزه‌اش را به سوی او متمایل کرد. و این کار را به خاطر غیرت زیادش انجام داد و گرنه نمی‌خواست که صد در صد نیزه را به سوی او پرتاب کند.»

2) در کتاب وقایع الانسان من الشیطان اثر عبدالوحد بالی آمده است که: چون این جوان به توصیه پیامبر مبنی بر اینکه تا سه روز مارها انذار داده شوند، عمل نکرد، و فوراً آن مار را کشت، تنها بخاطر کشتن آن مار جانی از وی انتقام گرفتند و فوراً او را کشتند.

دیدید، تا سه روز به او هشدار دهید¹ اگر بعد از این، دوباره خود را به شما نشان دهد، او را بکشید که چیزی جز شیطان نیست.² روایت از مسلم.³

نکته‌ها و عبرتها:

1- اینکه می‌بینیم پیامبرص در رابطه با آن جوان اظهار نگرانی و ترس کرده که مبادا یهودیان بنی قریظه به او آسیبی برسانند، این مورد نشانگر این است که یهودیان در داخل مدینه اذیتها و مشکلات فراوانی را برای مسلمانان ایجاد

می‌کرده‌اند و این بدان علت بود که آنها پیمانی را که با پیامبرص بسته بودند، نقض نموده و مسلمانان را در وقت سرگرم شدن به حفر خندق و مابعد آن - هنگامی که احزاب رسیدند - مورد تهدید قرار دادند و همه اینها بیانگر خباثت

1) یعنی به او هشدار دهیم و فضا را بر او تنگ کنیم. مثلاً بگوئیم: اگر پیش ما بازگردی، دچار مشکل می‌گرددی و در تنگنا قرار می‌گیری، لذا ما را سرزنش مکن - در صورتیکه بازگردی - اگر بخواهیم تو را طرد کنیم یا بکشیم.

2) نووی گفته است: «علما گفته‌اند: معنای این فرموده این است که: در صورتیکه پس از تهدید و هشدار که به آن داده - اید، نرفت، بدانید که (آن مار) از جمله مارهای نیست که به منازل رفت و آمد و می‌کنند و در آن سکن می‌گزینند و نیز جزو آن جن‌هایی نیست که مسلمان شده‌اند. بلکه شیطان است. پس بی هیچ دغدغه‌ای آن را بکشید و الله تعالی بخاطر کشتن آنها هیچ راهی را برای آنها قرار نمی‌دهد که آنها بتوانند از شما انتقام بگیرند، برخلاف مارهایی که جزو عوامر البیوت هستند، و جن‌هایی که مسلمان شده‌اند (و در قالب مار خود را نمایان می‌سازند) و الله اعلم.»

3) صحیح مسلم: (2236).

یهود و پیمان شکنی آنها و مسلمان ستیزی و کینه توزی شدید آنها نسبت به مسلمانان است ؛ و اینکه آنها از هر فرصتی جهت برچیدن اسلام و مسلمانان حتماً حتماً استفاده می کنند. لذا بر مسلمانان واجب است که از کید و حقه یهودیان - و مانند آنها همه کفار - در هر زمانی برحذر باشند خواه حق نظامی آنها باشد یا خواه حق فرهنگی و غیر این دو.

2- همچنین این حدیث بیانگر غیرت انسان مسلمان نسبت به ناموس و خانواده اش است. این جوان همین که زنش را در کنار در خانه اش دید، دچار غیرت مردانگی اش شد و او را تهدید کرد که اگر به درون خانه اش باز نگردد، با نیزه اش او را هدف قرار خواهد داد. و بخاری و مسلم در صحیح خودشان از مغیره بن شعبه روایت کرده اند که او گفت: سعد بن عبادہ گفته است: «لورأيت رجلاً مع امرأتی لضرِبته بالسيف غير مُصَفَّحٍ به» «اگر مردی را با زنم ببینم، با لبه تیز شمشیرم او را می زنم.»

این گفته سعد به گوش پیامبر ص رسید و گفت: «آیا از غیرت سعد تعجب می کنید؟ بخدا من از او با غیرت تر هستم و الله تعالی از من با غیرت تر است. و بخاطر غیبت الله تعالی است که کارهای فاحشه آمیز آشکار و نهان آنها را حرام کرده است و هیچ کسی نیست که از الله تعالی عذر قبول کردن را بیشتر دوست داشته باشد و نیز هیچ کسی نیست که بیشتر از الله تعالی مدح و ستایش را دوست داشته باشد. و به همین خاطر است که خداوند بیم دهندگان و بشارت دهندگان را فرستاده است، به همین خاطر الله تعالی وعده بهشت

را داده است.¹

به همین خاطر بر انسان مسلمان لازم است که نسبت به خانواده اش اعم از همسر و دختران و غیر آنها، غیرت داشته باشد. و راضی نباشد که زنانش با مردان بیگانه قاطی شوند و اجازه ندهد که زنانش بدون نیاز با مردان بیگانه حرف بزنند، یا با یگدیگر خلوت کنند و یا بخواهند با یکدیگر دست بدهند و یا در حالی در مقابل مردان بیگانه ظاهر شود و بیرون آید که قسمتی از بدنش را نمایان ساخته خواه دست باشد یا غیر آن، یا اجازه ندهد «رواندازی» را بپوشند که سر و بدن زن را نمایان می‌سازد و نیز مانند این روانداز است عبا و پارچه‌ای که زن بر روی شانه‌هایش می‌اندازد، این گونه کارها را نباید شخصی که نسبت به زنانش غیرت دارد، بپسندد و اجازه دهد. والله المستعان.

3- مستحب بودن کشتن مارهایی که در خانه ها نیستند، چون موجب اذیت و آزار هستند و سمی کشنده دارند. اما آنهایی که در مدینه هستند، تا قبل از سه روز انذار و هشدار نباید کشته شوند، اگر بعد از این سه روز نرفتند و خود را نمایان ساختند، باید کشته شوند.

این مهلت بدین خاطر است که بیم آن می‌رود، آن مارها، جن‌هایی باشند که در مدینه مسلمان شده -

(1) صحیح بخاری (1416) و صحیح مسلم (1499) و دارای شواهدی از حدیث ابوهریره است که مسلم آن را روایت کرده است (1498)، و نیز از حدیث ابن مسعود که بخاری (4637) و مسلم (2760) آن را روایت کرده‌اند.

اند و اگر بعد از سه روز انذار نرفتند، معلوم می‌شود که آنها شیاطین – یعنی جن‌هایی که مسلمان نشده‌اند – می‌باشند، یا جزو مارهایی حقیقی هستند نه جن‌هایی که در قالب مار فرو رفته‌اند.

اما در رابطه با مارهایی که در مناطق دیگر هستند، دو قول وجود دارد: یکی قایل به کشتن آنها بدون انذار و هشدار است و دیگری قایل بر این است که باید سه روز به آنها انذار و هشدار داده شود.

امام مسلم از ابن عمر روایت کرد که او می‌گوید: از پیامبرص شنیدم که می‌گفت: «**اقتلوا الحیات، و اقتلو ذالطفیتین و الابتر، فانها یلتمسان البصر و یسقطان الحبالی**» «مارها را بکشید، مارهایی که دو خط سفید بر پشت دارند و مارهایی که بدون دم هستند؛ زیرا این نوع مارها (به حدی خطرناک هستند که) تماشای آنها باعث کور و نابینا شدن، یا کاهش دید چشم انسان می‌شود. و زن حامله از خوف آن سقط جنین می‌کند.» (ابن عمر گوید) از آن پس هر ماری را دنبال می‌کردم (تا آن را بکشم) زید بن خطاب یا ابولبابه – در آن حالت – از کنار من گذشت و گفت: آن را نکش ای عبدالله! گفتم: پیامبر خدا دستور به کشتن آنها داده است. گفت: پیامبرص از کشتن مارهایی که در منازل می‌باشند، نهی کرده است.¹

1) صحیح مسلم (2233) و جهت اطلاع از شرح عبارتهای سابق و بیان نکات استنباط شده به این مراجع مراجعه کنید: المعلم



درس سی و ششم

صلح حدیبیه و داستان مسلمان شدن مغیره بن شعبه^۱

60- عروۀ بن زبیر از مسور بن مخرمه و مروان - که هر دوی اینها سخن یکدیگر را تأیید می کنند - روایت کرده که آنها گفتند : «در زمان صلح حدیبیه رسول خدا ص از مدینه خارج شد ، هنگامی که قسمتی از راه را طی کردند، پیامبر ص فرمود: «خالد بن ولید در پیشاپیش سپاهی از سوارکاران قریش در منطق ه غمیم قرار گرفته است ، (پس تغییر مسیر دهی د و) به طرف سمت راست حرکت کنید.»^۱ قسم به خدا ! خالد زمانی از سپاه مسلمانان اطلاع یافت که کاملاً به سپاه خالد نزدیک شده بودند و غبار آن را می دیدند. خالد به سرعت حرکت کرد و پیکی را به سوی مکه فرستاد تا قریش را از رسیدن سپاه مسلمانان اطلاع داده و به آنها هشدار دهد. و پیامبر ص به حرکتش ادامه داد تا به ثنیه^۲ (گردنه ای رسید)

1) غمیم: جایی در بین رابغ و جحفه می باشد. قریش هنگامی که اطلاع یافت پیامبر ص همراه با یارانش می خواهد به قصد عمره به مکه بیاید، سپاهی بزرگ فراهم کردند تا نگذارند عمره کنند و به مکه داخل شوند . اینجا بود که پیامبر ص از وجود این سپاه قریش رازگشایی کرد و بیان داشت که خالد بن ولید در پیشاپیش آن قرار دارد و به صحابه دستور داد که به سمت راست بروند، یعنی همان جهتی که خالد و همراهانش در آنجا بودند.

2) ثنیه گردنه یا راهی درکوه است و این ثنیه به جایی که سپاه قریش در آن اردو زده بود، نزدیک است.

که راه مکه از آنجا می گذشت، در اینجا بود که قصوا شتر پیامبرص زانو به زمین زد و از حرکت ایستاد. مردم گفتند: **حَلَّ حَلٌّ¹** اما شتر از جایش حرکت نکرد، مردم گفتند: قصواء از پای درآمده، قصواء از پای درآمده است، آنگاه پیامبرص فرمود: **« ما خلأت القصواء و ما ذاك لها بخلق ولكن حبسها حابس الفيل »**. قصواء از پای درنیامده است و چن ین عادت می ندارد، اما کسی که فیلهای ابرهه را از حرکت بازداشت، (همان کس) قصواء را از حرکت باز داشته است. سپس فرمود: **«والذي نفسي بيده لا يسألونني خطبة يعظمون فيها حرمة الله الا اعطيتم اياها»** «قسم به آن کسی که جانم در دست اوست! امروز قریش هر خواسته ای مبنی بر احترام به محرمات خدا داشته باشد، آن را می پذیرم و آن را برآورده خواهم ساخت». آنگاه شترش را حرکت داد، شتر هم به راحتی حرکت کرد. ولی راه خود را تغییر دادند و رفتند تا به انتهای حدیبیه رسیدند، و در کنار برکه کم آبی فرود آمدند. صحابه کم کم از آن آب بر می داشتند تا اینکه در مدت کوتاهی آب برکه تمام شد، اصحاب خدمت رسول خدا از تشنگی شکایت کردند، آنگاه پیامبرص تیری از تیردان خود درآورد و دستور داد تا آن را در همان آب اندک قرار دهند، قسم به خدا در اثر آن، آب چنان فواره زد که تا زمان بازگشت، همگی از آن استفاده کرده و سیراب شدند. در این میان بدیل

1) حل کلمه ای است که برای بحرکت درآوردن شتری که از حرکت بازایستاده بکار می رود.

بن و رقاء به همراه تنی چند از مردان خزاعه خدمت رسول خدا ص رسیدند، این گروه از اهالی تهامه و از خیرخواهان و رازداران رسول خدا ص بودند، به پیامبر ص گفتند: ما از پیش کعب بن لؤی و عامر بن لؤی¹ می‌آئیم، آنها در کنار چشمه‌های حدیبی ه فرود آمده اند (و با تمام ساز و برگ آماده نبردند) و شترانی که شیرده هستند و شترانی را که تازه بچه زائیده اند، همراه با بچه‌هایشان آورده اند و می‌خواهند با شما بجنگند و مانع رفتن شما به خان ه خدا بشوند. آنگاه پیامبر ص فرمود: «ما برای جنگیدن با کسی نیامده ایم، بلکه آمده ایم که عمره کنیم. (من در حیرتم که چگونه قریش آماد ه نبرد است در حالیکه) جنگهای متعدد قریش را ضعیف و متضرر ساخته است. اگر بخواهند من مدتی به آنها فرصت می‌دهم و با آنها صلح می‌کنم، آنها در این مدت، نباید در کار من با مردم دخالت کنند و من در این م دت پیوسته مردم را دعوت می‌دهم، اگر پیروز شدم، قریش اختیار دارد که مانند دیگران اسلام را بپذیرد، در غیر این صورت، مدتی استراحت کرده و تقویت می‌یابند و اگر آنها از صلح کردن امتناع ورزند، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست! بخاطر این دین با آنها می‌جنگم تا زمانی که سر از تنم جدا شود. و قطعاً خداوند دینش را پیروز خواهد ساخت.» بدیل گفت: من آنچه را که شما می‌گوئید، به آنها ابلاغ

(1) منظورش کعب و بنی عامر است که دو تیره از قریش هستند و جماعتی از اهل مکه از آنها بودند.

خواهم کرد.

گوید: بدیل حرکت کرد، تا اینکه به قریش رسید. به آنها گفت: ما از طرف این مرد (محمد) پیش شما آمده ایم و حرفهایی را از او شنیده ایم، اگر بخواهید، آن حرفها را برای شما بازگو می-کنیم. نابخردانشان گفتند: ما نیازی نداریم که چیزی از آنها را برای ما بازگو کنی. و خردمندانشان گفتند: آنچه را که شنیده ای بازگو! گفت: از او شنیدم که چنین و چنان می-گفت؛ و هم ه سخنان پیامبر ص را برای آنها تعریف کرد. آنگاه عروه بن مسعود برخاست و گفت: ای قوم من! آیا من به منزل ه فرزند شما نیستم؟ و آیا شما حق پدري بر من ندارید؟ گفتند: «بله»، گفت: آیا به من گمان بد دارید؟ گفتند: نه، گفت: آیا خبر دارید که من از اهل عکاظ برای شما کمک جست، وقتی به من جواب مثبت ندادند، با زن و فرزندان خود و کسانی که از من حرف شنوی داشتند، برای کمک شما آمدم؟ گفتند: آری از تمام این ها اطلاع داریم. گفت: واقعاً ایشان پیشنهاد بسیار مناسبی ارائه کرده است، آن را قبول نمائید و به من اجازه بدهید که خودم نزد او بروم. گفتند: پیش او برو! عروه هم پیش پیامبر ص آمد و با آن حضرت شروع به سخن گفتن کرد. پیامبر ص آنچه را که با بدیل در این باره مطرح نموده بود، در پاسخ او نیز اظهار داشت. در آن لحظه

عروه گفت: ای محمد! فرض کن که تو قوم¹ و قبیله ات را ریشه کن ساختی، آیا تا بحال شنیده - ای که یکی از عربها قومش را نابود ساخت باشد؟ اگر عکس قضیه صورت بگیرد (یعنی قریش غلبه پیدا کند و مسلمانان شکست بخورند و کشته شوند) بخدا من می بینم که قریش با اشراف و افراد شجاع و قهرمان خود بیرون آمده و آماد ه نبرد است (و احتمال شکست تو قطعی است) و من تنها يك افراد اوباش را نزد تو می بینم که لیاقتشان تنها تا این حد است که فردا تو را رها کنند و فرار نمایند.

آنگاه ابوبکر به او گفت: امصص بظر اللات² آیا ما از او فرار کنیم و او را تنها می گذاریم؟ عروه گفت: این چه کسی است؟ گفتند: ابوبکر است. گفت: قسم به آن کس که جانم در دست اوست اگر بخاطر نیکی و احسانی نبود که تو (ای ابوبکر) در حقم روا داشته ای، (احسانی³ که هرگز نتوانسته ام عوضش را بدهم) حتماً جوابت را می دادم. عروه بن زبیر گوید: سپس به گفتگوی خود با پیامبرص ادامه داد و هرگاه با پیامبرص صحبت می کرد، دست به ریش آن حضرت می -

1) منظور او از قوم پیامبر قریش بوده، چون پیامبر قریشی بوده و از نژاد آنها می باشد.

2) بظر تکه گوشتی است که بعد از ختنه زن در فرج او باقی می ماند. و لات بتی است که عروه و قومش می پرستیدند. این جمله ای است که عرب به هنگام ناسزاگویی آن را می گویند. یعنی ساکت شو ای...

3) یعنی اگر احسانی که قبلاً تو در حق من انجام داده ای نمی بود... گفته شده: حضرت ابوبکر با اعطای 10 شتر به او کمک کرد تا دیه اش را بپردازد.

برد.¹ حضرت مغيرة بن شعبه كه بالاى سر پیامبرص ایستاده بود و كلاه خودى نیز بر سر داشت ، مرتب با دسته شمشیر روى دست او مى زد و مى گفت: دستت را از ریش پیامبر خدا بردار ! يكبار عروه سرش را بلند كرد و پرسید : این کیست ؟ گفت: مغيرة بن شعبه ، گفت: اى خائن ! مگر من نبودم كه تاوان خیانتهاى تو را مى دادم؟! (ماجرا از این قرار است كه مغيرة بن شعبه در زمان جاهلیت با قومى به سفر مى رود ، سپس آنها را كشته و اموالشان را بر مى دارد و به خدمت پیامبر خدا ص رسیده و مسلمان مى شود . رسول خدا ص مى گوید: اسلامت را مى پذیرم اما با اموال كارى ندارم² عروه نیز به همین جیان اشاره داشت).

عروه با دقت با گوشه چشمش اصحاب پیامبرص را نگاه مى كرد ، او مى دید كه یاران پیامبرص چنان به ایشان ارادت دارند كه هروقت پیامبرص آب دهانش را مى اندازد ، فوراً يكى از اصحاب آن را بدست مى گیرد و بر دست و صورت خود مى مالد و هرگاه دستورى مى دهند ، فوری اجرا مى كنند . وقتى مى خواهد وضو بگیرد ، همه برای آب وضوى وى از يكدیگر سبقت مى گیرند ، هنگام صحبت كردن همه صداهاى خود را

(1) عادت عرب به هنگام گفتگو این بود كه يكى از آنها ریش آن يكى را كه صحبت مى كند ، لمس كند . بخصوص در وقتى طرف بحث ، همپاى او باشد و مغيرة به این دلیل نگذاشت كه عروه به ریش پیامبرص دست بزند كه او همپا و هم ردیف پیامبرص نبود .

(2) يعنى به مال كفار كارى ندارم چون به خيانت گرفته شده ، و مغيرة از پیامبرص مى خواست كه آن را تقسیم كند .

پایین می‌آورند و از فرط تعظیم و بزرگداشت به سوی او نگاه نمی‌کنند. عروه به سوی دوستانش برگشت و چنین گزارش داد:

«ای قوم من! به خدا من به دربار پادشاهانی همچون کسری، قیصر و نجاشی رفته - ام، اما به خدا قسم! هیچ پادشاهی را ندیده - ام که پیروانش او را چنان تعظیم نمایند که اصحاب و یاران محمد، او را تعظیم می - نمایند. قسم به خدا! هر وقت آب دهان می - انداخت، فوراً یکی از اصحاب آن را بدست می - گرفت و برپوست و صورت خود می مالید و اگر به آنها دستوری می داد، فوراً اجرا می‌کردند و هرگاه وضو می گرفت، برای آب وضویش نزدیک بود که باهم درگیر شوند . زمانی که صحبت می کردند، همگی صداهای خود را پائین می‌آوردند و از فرط تعظیم و بزرگداشت به او نگاه نمی‌کردند. ایشان پیش‌نهاد مناسبی به شما ارائه کرده است، آن را قبول کنید.»

در آن لحظه مردی از بنی کنانه گفت: بگذارید من پیش او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به جایی رسید که پیامبر ص و یارانش را می دید، پیامبر ص فرمود: «این فلان کس است و از قومی است که شترهای قربانی را تعظیم می دارند لذا شتران قربانی را به سمت وی به حرکت درآورید!»

این کار نیز صورت گرفت و صحابه لبیک گویان از او استقبال کردند. وقتی آن مرد این صحنه را

مشاهده کرد ، گفت: سبحان الله ! شایسته نیست که چنین افرادی از بیت الله بازداشته شوند . هنگامی که پیش دوستانش بازگشت ، گفت: « من شتران قربانی را دیدم در حالیکه نشان قربانی بر گردن آنها بود و کوهانشان با زخم کوچکی علامت گذاری شده بود (در آن زمان این دو علامت نشان قربانی بودند) لذا نظر من این است که نباید آنها را از رفتن به خانه خدا منع کرد.» آنگاه مردی از میان آنها برخاست¹ که به او مکرز بن حفص گفته می‌شد. گفت: بگذارید پیش او بروم تا با او صحبت کنم. گفتند: بفرمائید.

هنگامی که بجایی رسید که پیامبر و یارانش را مشاهده می‌کرد، پیامبرص گفت: « این مکرز است، او مردی فاجر است.»²

با پیامبرص شروع به گفتگو کرد، در حالیکه او داشت با پیامبرص سخن می‌گفت، ناگهان سهیل بن عمرو از راه رسید. معمر که راوی این حدیث است به نقل از عکرمه می‌گوید: «هنگامی که سهیل بن عمرو آمد، (پیامبرص آن را به فال نیک گرفت و) گفت: «کارتان آسان شد.»

معمر گوید: زهری دنبال حدیث را اینگونه نقل کرده است که: وقتی سهیل آمد، گفت: «بیا تا

(1) یعنی از قریش برخاست، و او از بنی عامر بن لؤی است.
(2) در روایتی آمده «او پیرمردی خیانت کار است» و این نزدیکتر است زیرا چندین خیانت در گذشت ه او روی داده بود، اما متصف شدن او به فجور، به هنگام آمدن ابوجندل، خلاف آن را ثابت می‌کند.

صلحنامه‌ای بنویسیم . « رسول خدا کاتبی ¹ را فراخواند و به او گفت : « بنویس بسم الله الرحمن الرحيم » سهیل گفت : بخدا من رحمان را نمی‌شناسم که کیست . لذا بنویس بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ آن گونه که پیش از این نوشتید . مسلمانان گفتند : بخدا چیزی جز بسم الله الرحمن الرحيم نمی‌نویسیم . آنگاه رسول خدا ص فرمود : « اشکالی ندارد بنویسید بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ » سپس فرمود : « هَذَا مَا قَاضِي عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ » یعنی این صلحنامه‌ای است که محمد رسول خدا ص آن را منعقد نموده است . سهیل گفت : بخدا اگر می‌دانستیم که تو رسول خدا هستی، مانع شما از زیارت بیت الله نمی‌شدیم و با شما جنگ نمی‌کردیم . لذا شما فقط بنویسید محمد بن عبدالله . آنگاه پیامبر ص فرمود : « به الله قسم که من فرستاده الله هستم اگر چه مرا تکذیب کنید . بنویسید : محمد بن عبدالله . » زهری گوید : پیامبر ص بدین جهت این همه نرمش به خرج داد که ابتداءً با خداوند عهد کرده بود که قریش هر پیشنهادی مبنی بر تعظیم و احترام محرمات خدا ارائه دهند، آن را خواهد پذیرفت . سپس رسول خدا ص به او گفت : « شرایط صلح را به شرطی می‌پذیرم که کاری به ما نداشته باشید و بگذارید ما طوافمان را انجام دهیم » سهیل گفت : اگر شما امسال بیت الله را طواف کنید، آنگاه در میان عرب چنین مشهور می‌شود که ما در تنگنا قرار گرفته‌ایم، (لذا این شرط امسال امکان‌پذیر نیست)

(1) آن کاتب احتمالاً حضرت علیا بوده است. (مترجم)

البته سال آینده شما می توانید بیت الله را طواف کنید. پیامبرص پذیرفت و این شرط نوشته شد . شرط دیگری که سهیل پیشنهاد کرد این بود که : هرکس از ما نزد شما بیاید ، گرچه بر دین و آئین شما باشد ، او را به سوي ما برگردانی د، مسلمانان گفتند: سبحان الله! چگونه چنین شخصی را به مشرکان بازپس بدهیم در حالیکه با مسلمانی نزد ما آمده است ؟ مسلمانان در همین گفتگو بودند که فرزند سهیل به نام ابوجند ل خود را از زندان رهانید و در حالیکه غل و زنجیر بر پای داشت، از پایین مکه بیرون آمده تا اینکه خود را به میان مسلمانان انداخت . با دیدن او سهیل گفت: ای محمد، این اولین کسی است که من بر اساس این پیمان خواهان اجرای تعهدات درباره او هستم. پیامبرص فرمود: «ما هنوز نوشتن صلح نامه را به پایان نرسانده ایم.» سهیل گفت: به خدا اگر او را برنگردانید ، پس هیچ قراردادی را با شما امضاء نمی کنم. پیامبرص فرمود: «او را بخاطر من رها کن!» او گفت: ابداً چنین کاری نمی کنم. (اینجا بود که م کرز ناراحت شد و) گفت: ما او را به خاطر شما رها می کنیم. ولی سهیل باز هم بر تصمیم خود اصرار ورزید . در این لحظه ابوجندل گفت : ای مسلمانان آیا دوباره به سوي مشرکان بازگردانده می شوم درحالیکه مسلمان شده و به سوي شما آمده ام. آیا نمی بینید که تا کنون با من چه کرده اند؟ »

در واقع او به خاطر الله تعالى شدیداً مورد شکنجه قرار گرفته بود. روایت از بخاری.¹

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- در این حدیث یکی از دلایل نبوت پیامبر ما حضرت محمدص وجود دارد آن هنگام که آب به خاطر قرار دادن تیر آن حضرت در آن برکه فواره زد.
- 2- شتافتن به سوی بجای آوردن صله رحم و نصیحت افراد نزدیک، به همین خاطر است که پیامبرص در آغاز امر، پیشنهاد صلح را به قریش داد.
- 3- ثبات و پایداری و توانمندی پیامبر ص در اجرای حکم الله تعالى و تبلیغ دستور و فرمان وی.²
- 4- مشروعیت تبرک به آثار پیامبرص و این یکی از ویژگیهای مربوط به آن حضرت می باشد. و درست نیست که بیائیم دیگر افراد صالح را در این زمینه به او ملحق سازیم (و به آثار آنها تبرک بجوئیم).
- 5- علاقه شدید صحابه ی به اجرای دستورهای پیامبرص و احترام گذاری به ایشان.
- 6- مستحب بودن به فال نیک گرفتن نامهای خوب و مانند آنها.
- 7- جواز مصالحه با مشرکان اگر در این کار

(1) صحیح البخاری: الشروط (2731، 2732) در رابطه با شرح الفاظ این حدیث و جملات آن به منابع زیر مراجعه کنید: الروض الانف 39/4 - 58، کشف المشکل 63/51-4، شرح الطیبی 71/67-8، فتح الباری 333/5 - 340، عمده القاری 6/14 - 13، حاشیة السندی علی المسند 221/31 - 226، 254 - 257.

(2) فتح الباری 5 / 339.

مصلحتی برای مسلمانان وجود داشته باشد.

8- از داستان مغیره - همانگونه که بعضی از اهل علم گفته اند - چنین برداشت می شود که : به هنگام امنیت ، گرفتن اموال کافران حلال نیست ، چنانکه در حالت همراهی در سفر و مانند آن چنین است.¹ (یعنی جایز نیست که اموال آنها گرفته شود.)



(1) كشف المشكل 4 / 55، فتح الباري 341/5، عمده القاري 14 / 11.

درس سی و هفتم

ادامه داستان صلح حدیبیه و داستان مسلمان شدن
ابوبصیر و همراهانش

61- عروۀ بن زبیر به نقل از مسور بن م خرمه و مروان بن حکم در رابطه با ماجرای صلح حدیبیه می‌گوید: حضرت عمر بن خطاب س گفت: به خدمت پیامبر خدا ص رسیدم و گفتم: آیا شما پیامبر برحق نیستید؟ فرمود: «چرا». «گفتم: آیا ما برحق نیستیم و دشمنان بر باطل نیست؟ فرمود: «آری» گفتم: پس چرا ما در ارتباط با دینمان تن به ذلت و خواری و ضعف بدهیم؟¹ پیامبر ص فرمود: «من رسول الله تعالی هستم و به هیچ وجهی نافرمانی وی نمی‌کنم. و او مرا یاری می‌دهد. «گفتم: مگر شما نفرمودید که بزودی به بیت الله می‌رویم و آن را طواف می‌کنیم. فرمود: «چرا، اما آیا من به شما گفتم که حتماً امسال می‌روید و طواف می‌کنید؟» گفتم: نه، فرمود: «پس در آینده شما به بیت الله می‌روید و آن را طواف می‌کنید.»²

1) حضرت عمر ص با این گفته به این اشاره می‌کند که در این صلح نامه شروط وجود دارد که به نظر او برای مسلمانان چیزی جز سرافکنده‌گی و ظلم پذیری به بار نمی‌آورد.
2) پیامبر ص در خواب دید که همراه با یارانش به قصد عمره به مکه رفته و آن را طواف می‌کند. این خواب را برای یارانش بازگفت. حال آنکه خواب پیامبران حق و راست است و چنانکه

حضرت عمرس گوید: پیش حضرت ابوبکر آمدم و گفتم: ای ابوبکر! آیا این پیامبر بر حق ^{الله} تعالی نیست؟ گفت: چرا. گفتم: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان بر باطل نیست؟ گفت: آری، اینطور است، گفتم: پس چرا در ارتباط با دینمان تن به خفت و خواری می دهیم؟ گفت: ای مرد! او رسول الله تعالی است. و او به هیچ وجه نافرمانی پروردگار را نمی کند و یقیناً الله او را یاری می دهد، پس ملازم رکاب وی باش و فرمانش را اطاعت کن، به خدا قسم که او بر حق است. گفتم: آیا این او بود که به ما گفت: « ما به بیت الله خواهیم آمد و آن را طواف خواهیم کرد. » گفت: بله، اما آیا به تو گفت که حتماً امسال می روی و آن را طواف می کنی؟ گفتم: نه، گفت: پس حتماً در آینده به آنجا خواهی رفت و طواف آن را خواهی کرد.

زهري گوید: عمر گفت: (برای این که این جسارتم مورد عفو قرار گیرد) اعمال خیر زیادی انجام دادم.¹

(راوی) گوید: وقتی که پیامبرص از مسئله صلح نامه فارغ شد، به اصحابش فرمود: « برخیزید و قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید! » گوید:

مفسران گفته اند، این همان چیزی است که الله تعالی در آیه 27

سوره فتح بدان اشاره کرده است: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ﴾

1) یعنی حضرت عمرس در ازای این دیدگاه و مخالفتی که نسبت به حکم پیامبر اتخاذ کرده است، اعمال صالح زیادی از قبیل نماز (سنت) روزه و صدقه و آزاد کردن بنده انجام داده است تا شاید این اعمال بعنوان کفاره این کار او تلقی شوند.

به خدا هیچ کدام از صحابه از جای خود
برنخواستند تا جایی که پیامبر ص سه مرتبه این-
گفته را تکرار کرد.¹

وقتی که هیچ يك از آنان برنخواستند، پیامبر ص
بر ام سلمه وارد شد و رفتاری را که از اصحاب
دیده بود، برایش باز گفت. آنگاه ام سلمه گفت:
ای پیامبر خدا! آیا دوست داری که آنها این
کارها را انجام دهند؟ شخصاً بیرون شوید و با
هیچ يك از آنها حرفی نزنید و شتر خودتان را
قربانی کنید و سلمانی خودتان را فرابخوانید
تا سرتان را بتراشد.

پیامبر ص هم بیرون شد و با هیچ يك از آنها
حرفی نزد و همه آن کارها را انجام داد. یعنی
شترش را قربانی کرد و سلمانی اش را صدا زد و
سرش را تراشید. هنگامی که صحابه دیدند
پیامبر ص چنین کرده، برخاستند و شتران خود را
قربانی کردند و سرهای یکدیگر را تراشیدند و
نزدیک بود که از شدت اندوه یکدیگر را بکشند.
در این اثنا تعدادی از زنان ایمان دار به
پیامبر ص ملحق شدند. الله تعالی آیات زیر را در
باره آنها نازل کرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مِهْجَرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۚ إِنَّهُنَّ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ

1) این بدان خاطر بود که صحابه می خواستند در همان سال
عمره کنند وقتی که طبق صلح نامه قرار شد که سال آینده عمره
کنند، اندوهگین شدند، و فوراً سرهای خود را تراشیدند و
بنا به قولی آنها به این دلیل این تأخیر را کردند تا بلکه
این صلح نامه نقض شود، و آنها بتوانند عمره خود را انجام
دهند.

عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا

جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ ﴿١٠﴾

(ممتحنه: 10)

« ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند ، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید ، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان ، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند ، بدانان مسترد دارید. گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید. با زنان کافر (غیر اهل کتاب) ازدواج نکنید و همسران کافر را در همسری خود نگاه ندارید.»

بعد از نزول این آیات حضرت عمر ا دو تن از همسران خود را که مشرک بودند، طلاق دادند. معاویه بن ابوسفیان با یکی از آنها ، و صفوان بن امیه هم با دیگری ازدواج کرد. سپس پیامبرص به مدینه بازگشت. ابو بصیر که مردی قریشی و مسلمان شده بود ، به خدمت ایشان آمد ، قریش دو مرد را به دنبال وی فرستادند ، آنها گفتند: به عهده‌ای که با ما گذاشته ای، وفا کن و او را تحویل ما بده! پیامبرص هم ابو بصیر را به آن دو مرد تحویل داد. آن دو او را با خود از مدینه بیرون بردند تا اینکه به منطق ه ذی الحلیفه رسیدند. از مرکبشان پ ایین آمدند (تا

استراحتی بکنند) و از خرمایی که با خود داشتند، بخورند. ابو بصیر به یکی از آن دو نفر گفت: بخدا ای فلانی! بنظر من این شمشیر تو، شمشیر خوبی است. آن یکی آن را برکشید و گفت: آری، بخدا شمشیر خوبی است، بارها آن را تجربه کرده ام. ابو بصیر گفت: آن را بمن بده تا بدان نگاه کنم. ابو بصیر شمشیر را از او گرفت و ضربه ای به او زد و آن شخص با پیکری سرد بر زمین افتاد. و آن یکی فرار کرد تا اینکه به مدینه رسید. دوان دوان به مسجد آمد. هنگامی که پیامبر ص او را دید گفت: «این مرد مورد وحشتناکی دیده است» هنگامی که به پیامبر ص رسید، گفت: رفیقم کشته شد و من هم کشته خواهم شد. در این لحظه ابو بصیر هم سر رسید و گفت: ای پیامبر خدا، به الله قسم که الله تعالی مسئولیت و ذمه شما را به انجام رساند، شما مرا به آنها بازگردانید، سپس الله تعالی مرا از دست آنها نجات داد. پیامبر ص گفت: «وای بر مادرش! او برافروزنده آتش جنگ است اگر برای او همدستانی باشد»¹

وقتی که ابوبصیر این سخن پیامبر ص را شنید، دانست که پیامبر ص او را به آنها باز خواهد گرداند. بهمین خاطر از مدینه خارج شد و به سیف البحر (ساحل دریا) آمد. راوی گوید:

(1) این سخن پیامبر که گوید: «اگر برای او همدستانی باشد» اشاره به این مطلب دارد که او ابوبصیر را یاری نخواهد کرد و سر قولش هست و اگر کفار او را بخواهند، او را به آنها تحویل خواهد داد.

ابوجندل هم از دست قریش گریخت و به ابوبصیر ملحق شد. هر مردی که از دست قریش می‌گریخت کاری جز این نمی‌کرد که به ابوبصیر ملحق شود. بدین ترتیب جمعیت قابل توجهی را فراهم آوردند. بخدا قسم! هر وقت که می‌شنیدند یکی از کاروانها قریش به سوی شام حرکت کرده، راه را بر آن می‌بستند و به آن حمله می‌کردند و افراد آن را می‌کشتند و اموالشان را بر می‌گرفتند. قریشیان برای پیامبرص پیام فرستادند و او را به حق خداوند و حق خویشاوندی سوگند دادند که به دنبال این جماعت نفرستد. پیامبرص به دنبال آنها فرستاد، آنگاه الله تعالی آیات زیر را نازل کرد:¹

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ (۲۴) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدَىٰ مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ، وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فَنُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (۲۵) إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ ﴿ (فتح: 24 - 26)

» او همان کسی است که در درون مکه (و در زیر

(1) بطن مکه! همان حدیبیه است که به مکه نزدیک است.

پنجه دشمن) دست کافران را از شما ، و دست شما را از ایشان کوتاه کرد ، بعد از آنکه (در جنگهای قبلی) شما را بر آنان پیروز گردانیده بود ، و خداوند می‌بیند هرچیزی را که بکنید. آنان همانهایی هستند که کفر ورزیده‌اند ، و از ورود شما به مسجدالحرام جلوگیری کرده‌اند ، و نگذاشته‌اند قربانیهایی که با خود نگاه داشته‌اید به قربانگاه برسد. اگر مردان و زنان مؤمنی را لگدمال نمی‌کردید که (در میان آنان هستند و) شما ایشان را نمی‌شناسید و از این راه عیب و عار و زیان و ضرری ناآگاهانه به شما نمی‌رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد. دست شما را از ایشان کوتاه کرد) تا خدا هر که را بخواهد غرق رحمت خود سازد (و جامه ایمان به اسلام را به تن او کند) . اگر (کافران و مؤمنان ضعیفی که در مکه نهانی ایمان آورده‌اند) از یکدیگر جدا می‌بودند ، کافران ایشان را (با غلبه شما بر آنان) به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم. آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دلهایشان جای دادند.»

تعصب و حمیت آنها این بود که : به این اقرار نکردند که او پیامبر الله تعالی است و به بسم الله الرحمن الرحيم اعتراف نکردند و مانع رفتن آنها به بیت الله شدند. روایت از بخاری.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- باورمندی و تصدیق عظیم پیامبرص به وعده الله تعالی.

(1) صحیح البخاری: الشروط (2731، 2732) .

2- این حدیث بیانگر فضیلت و برتری ایمانی و فکری و علمی حضرت ابوبکر س بر سایر اصحاب می باشد.

3- بر انسان لازم است که در برابر شرع الله تعالی سر تسلیم فرود بیاورد و بداند که هم ه آن حق است و تمامی آنچه که پیامبر ص از طرف الله تعالی به ارمغان آورده است، حقى شك ناپذیر و غیر قابل انکار است ؛ در این ارمغان همه منافع کوتاه مدت و بلند مدت بندگان جام ه تحقق پیدا میکند و همه آنچه که در نصوص شرعی وجود دارد، تماماً حقى است که پذیرفتن آن واجب است ، خواه آنچه که در رابطه با مسئل ه اعتقاد است یا احکام یا آداب یا اخبار و داستانها و غیر اینها.

و اگر بعضی از عقول بشری مواردی را در آن دیده که به گمانش، با حق جور در نمی آیند، این به علت فهم ضعیف و ناتوان و ادراك محدود و بسته او می باشد. و جایز نیست که بیاییم نصوص شرعی را بر عقلانیت انسانها عرضه کنیم تا بلکه آن را تأیید یا تأویل کنند ، چه، این کار يك نوع توهین بزرگ به نصوص شرعی است . و الله المستعان.

4- کسی که به يك مخالفت شرعی مبادرت ورزیده است، برای او مستحب است که در عوض آن اعمال صالحی انجام دهد تا شاید این اعمال صالحه بعنوان كفاره این تقصیری که از ناحی ه او سر زده است، قرار بگیرند.

5- کسی که دشمن یا غیر وی او را از انجام

دادن و تکمیل کردن عمره یا حش باز داشته است، برای او مشروع است که سرش را بتراشد و حیوان قربانی‌اش (هَدی) را قربانی کند اگر در مکانی که محاصره شده است، حیوانی با خود داشته باشد.

6- همسر صالحه نیک اندیش، بهنگام نیاز شوهرش به کسی که با نظرش یا غیر آن او را یاری دهد، بهترین یاری دهنده به او می‌باشد!

7- اگر عمل ضمیمه سخن شود، از سخن صرف، دارای تأثیر و کارآیی بیشتری می‌شود.

8 - قدرت مؤثر و کارساز الله تعالی؛ در واقع الله تعالی این صلح را به مثابه فتح آشکاری قرار داد، چه، به سبب آن چندین برابر مسلمانان قبلی، به دایره اسلام وارد شدند و الله تعالی در

مورد آن فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ «ما فتح و پیروزی آشکاری را برای تو به ارمغان آوردیم.»

و همچنین الله تعالی شرطی را که کافران بعنوان دستاورد برای خود اعتبار کردند و در نظر بیشتر صحابه زیان و خسارتی بیش نبود، بعنوان منبع و منشأ اذیت و ناراحتی کفار قرار داد، تا جایی که در آخر امر کفار مجبور شدند که از پیامبر بخواهند که این شرط را لغو کند و از کسانی که از مشرکان قریش مسلمان شده اند، بخواهد در نزد او در مدینه نبوی باقی بمانند.

9- معاهده‌ای که امام مسلمانان با مشرکان انجام می‌دهد، شامل مسلمانانی نمی‌شود که در

زیر دست وی قرار ندارند.¹ (یعنی آنها میتوانند
آن را لغو کنند)

| | |

¹ فتح الباری 347/5 – 351.

درس سی و هشتم

داستان مسلمان شدن گروهی از زنان بعد از صلح

حدیثیه

62- عروۀ بن زبیر می‌گوید: من از مروان و مسور بن مخرمه **ب** شنیدم که آنها درباره اصحاب رسول خدا چنین گفتند: هنگامی که پیامبر ص با سهیل بن عمرو صلح نامه نوشت، یکی از شروطی که از ناحیه سهیل بن عمرو به پیامبر ص مطرح شد، این بود که هر مردی - ولو مسلمان - از قریش فرار کند و پیش پیامبر ص بیاید، پیامبر موظف است که او را به آنها بازگرداند و اجازه دهد که آنها آزادانه در این رابطه اقدام کنند. ولی مسلمانان نه تنها از این شرط خوشحال نشدند که از آن دردمند هم گردیدند. و از آن طرف سهیل هم بر این شرط پافشاری نمود، پیامبر ص هم بر اساس این شرط، با او قرارداد صلح نامه را امضا کرد. و در همان روز ابوجندل را به پدرش سهیل بن عمرو بازگرداند. در طی این مدت هر شخصی که از دست قریش فرار می کرد و نزد پیامبر ص می‌آمد، - اگرچه مسلمان هم می بود - ایشان آن شخص را به قریش مسترد می داشتند. تا اینکه (در آن اثنا) زنان ایمان داری هجرت کنان از مکه بسوی ایشان آمدند، ام کلثوم دختر عقبه بن ابوم عیط که در عنفوان جوانی بود، یکی از کسانی بود که در آن روز (به قصد پیوستن به مسلمانان) مکه را ترک گفته و به

خدمت پیامبرص رسید. خانواده اش از این جریان مطلع شدند و به مدینه آمدند و از پیامبرص خواستند که او را به آنها بازگرداند. اما پیامبرص او را به آنها مسترد نداشت، چون الله تعالی آیات زیر را درباره آنها نازل فرمود: ﴿

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ ۚ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا

تَرَجُّوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهِنَّ جُلُومٌ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ (ممتحنه: 10) « ای

مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند.»

عروه گوید: عایشه به من خبر داد که رسول خداص با این آیه آنها را مورد امتحان قرار

می‌داد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ﴾ تا ﴿عَفْوٌ رَحِيمٌ﴾

﴿

عروه گوید: عایشه فرمود: هرکس از آن زنان که به این شرط اقرار می‌کرد رسول خدا به او می‌گفت: «با تو بیعت

1) آن شرط این است که آن زن بخاطر مبعوض داشتن شوهرش یا علاقه به کوچ از جایی به جای دیگر، و یا بخاطر دنیا خواهی مکه را ترک نگفته و به خدمت پیامبر نیامده است بلکه فقط بخاطر حب الله و حب پیامبرش اقدام به این کار کرده است. نگاه: (تفسیر ابن جریر و تفسیر ابن کثیر در مورد آی سابق).

کردم « این سخنی بود که رسول خدا ص بدان تکلم فرمود. و بخدا قسم ایشان به هنگام — بیعت کردن — به دست هیچ زنی دست نزد و تنها با سخنش با آنها بیعت کرد.¹ روایت از بخاری.²

(1) یعنی پیامبر ص با سخن با آنها بیعت می کرد نه با مصافحه و به آن زن ایمان دار می گفت: « با تو بیعت کردم »
(2) صحیح البخاری (2711 — 2713) و روایت از مسلم (1866) با شیوه ای مختصرتر از حدیث عایشه م.

نکته‌ها و عبرتها:

1- کسی که چیزی از آنچه را که پیامبر ص بدان حکم نموده، یا از طریق اجتهاد (فکری) خود آن را آورده است، ناخوش تلقی کند، کافر نمی‌شود، زیرا این اصحاب بزرگواری (یاران بیعت الرضوان) این حکم پیامبر ص را نپسندیدند، با وجود آنکه - چنانکه در روایت دیگری آمده - هنگامی که حضرت عمر ص با پیامبر ص در این باره حرف زد، ایشان فرمودند: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ وَهُوَ نَاصِرِي» «من رسول خدا هستم و نافرمانی او را نمی‌کنم و او مرا یاری می‌دهد.» روایت از بخاری.¹ و صرفاً کسی کافر می‌شود که دین الله را نپسندد، چنانکه وض‌عیت کفار و منافقان چنین است، همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأَخْطَأَ أَعْمَالَهُمْ﴾ (محمد: 9)

« این بدین خاطر است که آنها آنچه را که الله تعالی نازل فرموده، ناپسند می‌شمارند، لذا الله تعالی همه اعمال آنها را نابود ساخته (و می‌سازد) »²

2- بر مرد حرام است که، دست یا بدنش را به دست یا به چیزی از بدن زنی بیگانه و غیر محرم بزند. و از پیامبر ص ثابت شده است که ایشان فرموده اند: «لَا يَطْعَن أَحَدُكُمْ بِمَخِيطٍ مِنْ حَدِيدٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمَسَّ امْرَأَةً

(1) صحیح البخاری (2731، 2732).

(2) نگا: رساله «تسهیل العقیدة الاسلامیة» باب دوم (کفر البغض) اثر نویسنده این سطور.

لا تحل له»¹

«اگر یکی از شما به سوزنی از آهن مورد طعن
(زدن و فروبردن) واقع شود بهتر از آنست که به
زنی دست بزند که برایش حلال نیست!»

(1) روایت از طبرانی 211/20 – 212، و روایت از رویانی در
مسندش چنانکه در السلسلة الصحيحة (226) با اسناد حسن آمده
است.

درس سی و نهم

داستان مسلمان شدن خزاعه

63- زکریا بن ابوزائد ه، میگوید: من و ابواسحاق در جایی بین مکه و مدینه بودیم که مردی از قبیل ه خزاعه همراه ما شد. ابواسحاق به او گفت: چگونه بود که پیام برص فرمود: «**لقد رعدت هذه السحابه بنصر بني كعب**» «این ابر بخاطر پیروزی بنی کعب رعد و برق کرد.» آن مرد خزاعی به او گفت: «آمده ام تا خبر پیروزی بنی کعب را اعلام دارم» سپس نامه رسول خدا را به خزاعه که در آن وقت نوشته بود، برای ما بیرون آورد. در آن آمده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم». از طرف محمد، فرستاده الله تعالی به بدیل و بسر و سراوات (اشراف) بنی عمرو، من در حضور شما آن خدایی را ستایش می گویم که هیچ خدایی جز او وجود ندارد. اما بعد، من روابط خویشاوندی (یا عهد و پیمانی) را که با شما دارم، ترجیح نداده ام و نصیحت و خیرخواهی برای شما را و انهداده ام. این در حالی است که شما برای من گرامی ترین اهل تهامه هستید و به لحاظ خویشاوندی شما و کسانی که از «مطیبون»¹ تابع شما

(1) مطیبون اسامی پنج قبیله عرب است که برای پس گرفتن پرده - داری کعبه و بقیه امتیازات آن از دست «بنی عبدالدار» با هم متحد شدند، و عطرهای گوناگون را با هم درآمیختند و دستهای خود را در آن عطرها فروبردند و پیمان بستند که با هم متحد باشند تا این منصبها را از «بنی عبدالدار» پس

شدند، از هم آنها به من نزدیکتر هستید. و من حقوقی که برای خودم و برای کسانی که در سرزمین خودشان مسلمان شده و در مکه اقامت ندارند و برای کسانی که شما که هجرت کرده اند و به مدینه آمده اند در نظر گرفته ام. اما کسانی که به قصد حج یا عمره آمده اند (و در مکه اقامت دارند) از این حقوق برخوردار نیستند.¹ و اگر من با شما صلح کنم، مطمئن باشید که شما از طرف من با هیچ مسئله نگران کننده و اضطراب آوری رو به رو نخواهید شد. (این را هم به شما بگویم که) علقمه بن علاثه و دو پسر هودیه مسلمان شده و آن دو پسر هجرت کرده و از طرف کسانی که از آن دو پیروی کرده اند، با من بیعت کرده اند، و در این بیعت آنچه را که برای خودشان پذیرفته و برگرفته اند، برای آنان هم پذیرفته اند و برگرفته اند. و در احرام و غیر احرام مانند هم هستیم و تفاوتی با هم نداریم. و من به شما دروغ نمی گویم، و خداوند شما را

بگیرند و برای تأکید دستهای خود را پس از مالیدن به عطر به کعبه می زدند، پس به «المطیبون» معروف شدند. اسامی آن پنج قبیله بدین شرح است: بنی عبدمناف، بنی اسد، بنی تمیم، بنی زهر، و بنی الحارث «مترجم» به نقل از فرهنگ معجم الوسیط.

1) یعنی کسانی که قبل از فتح مکه در سرزمین خودشان مسلمان شده اند، هیچ هجرتی بر آنها نیست و حقوقی که برای مهاجران تعیین شده است شامل آنها هم می شود، مگر کسانی که در مکه مسلمان شده اند که هجرت بر آنها واجب می شود، چون در آن وقت مکه دارالکفر بوده و ساکنان آن با اسلام مبارزه می کرده اند. پس کسی که در آن مسلمان شده و هجرت نکرده است، از حقوقی که برای مهاجران در نظر گرفته شده، محروم است.

زنده نگاه بدارد! ¹»

64- مسور بن م خرمه و مروان بن حکم ی می‌گویند: « یکی از بنود صلحنامه پیامبر با قریش این بود که هرکسی می‌خواهد می‌تواند هم پیمان محمد ص شود، و هرکس که می‌خواهد می‌تواند هم عهد و هم پیمان قریش گردد » « قبیلۀ خزاعه جستی زده و گفتند: ما با محمد ص هم عهد و هم پیمان می‌شویم و قبیلۀ بنو بکر هم جستی زده و گفتند: ما هم هم عهد و هم پیمان قریش می‌شویم. آنها مدت 7 یا 8 ماه این روابط صلح آمیز خود را حفظ کردند. سپس قبیلۀ بنو بکر که هم پیمان و هم عهد قریش بودند، شبانه به قبیلۀ بنو خزاعه که هم پیمان و هم عهد پیامبر ص بودند، و درکنار چاهی بنام « وتیر » ² - در نزدیکی مکه - بود، حمله کردند. در آن سوی، قریش هم گفتند: محمد از ما آگاه نخواهد شد، و حال که شب است و کسی ما را نمی‌بیند، بهتر است که با سوارکاران و سلاح، بنوبکر را یاری دهیم. بدین ترتیب قریش از فرط کینه‌ای که نسبت به پیامبر داشتند، همراه با

(1) روایت از ابن ابوشیبۀ در المغازی (371) و ابن سعد 1/ 272 و ابن عاصم - چنانکه در الاصابۀ در بیوگرافی آمده، و ابوعبید در الأموال (515، 516) و از طریق آن، روایت از ابن زنجویه (747، 748)، و طبرانی در الکبیر (1187، 1188) از طرق فراوانی آن را روایت کرده که در هر یک از آنها ضعفی وجود دارد. و در کل این حدیث با مجموع این طرق حسن لغیره است. (2) نویسندۀ معجم البلدان گفته: « ریشه آن وتر است و « وتیر » نام آبی است که در پائین مکه قرار دارد و متعلق به خزاعه است. و در توضیح آن گفته: وتیر جایی است مابین عرفه تا ادام. »

قبیلہ بنوبکر با قبیلہ خزاعہ نبرد کردند . به همین خاطر وقتی کہ ک ار به اینجا کشید ، عمرو بن سالم سوار بر مرکب شد و خود را به مدینہ رساند و به خدمت پیامبر ص رسید و کل ماجرا را برایش تعریف کرد . البتہ ابیاتی از شعر را در آن اثنا سروده است . هنگامی کہ به ح ضرور پیامبر ص رسید ، شعرش را اینگونه برای پیامبر ص خواند :

اللهم اني ناشد محمداً	حلف ابينا و ابيه الاتلدا
كنت لنا اباً و كنا ولداً	ثم اسلمنا فلم ننزع يداً
فانصر رسول الله نصراً أعتدا	و ادع يأتوا مدداً
فيهم رسول الله قد تجردا	ان سيم خسفاً وجهه تربداً
في فيلقٍ كالبحر يجري مزبداً	ان قریشاً اخلف الموعداً
و نقضوا ميثاقك المؤكد	و زعموا ان لست ارجوا حداً
فهم اذل و اقل عدداً	قد جعلوا لي بكداً مرصداً
هم بيوتنا بالتوير هجداً	و قتلونا ركعاً سجداً

ترجمه: خدایا! من محمد را یاد آورد می شوم، پیمان ما و پیمان پدران پیشین او را؛ شما به مثابه پدر ما بودی و ما به منزل ه فرزندان، پس مسلمان شدیم و عهدمان را نشکستیم و از اسلام باز نگشتیم. خدایا رسول خدا را به گونه ای حاضر و مهیا یاری ده، و بندگان خدا را فرا بخوان تا بعنوان پشتیبان و مددیار بیایند. در میان آنان رسول خدا است که حاضر به جنگ است، اگر کوچکترین احساس اهانت و تجاوزی به او دست دهد.

چهره اش (از فرط خشم) تغییر می یابد. و با لشکری چون دریای خروشان حرکت می کند؛ قریش با شما خلاف وعده کردند و پیمان مؤکد شما را شکستند، و گمان بردند که من به کسی امیدوار نیستم (چنین بر می آید که منظورش این است: قریش گمان برده که کسی خزاعه را یاری نمی دهد و خزاعه به کسی امید ندارد که او را یاری دهد)

آنها با وجود آنکه ذلیل تر و تعدادشان از ما کمتر است، در كداء برای من کمین کردند. آنها در ناحیه وتیر در حالیکه ما در خواب بودیم، شبانه به ما شبیخون زدند و در حالت رکوع و سجده ما را کشتند.

آنگاه رسول خدا فرمود: «نُصْرَتُ يَٰ اَمْرُو بَنِ سَالِم» «نصرت داده شدی ای عمرو بن سالم» رسول خدا همچنان در آنجا بود که قطعه ابری در آسمان پیدا شد و پیامبر ص فرمود: «ان هذه السحابة لتستهل بنصري كعب» «این قطعه ابر مژده نصرت بنی کعب را

به همراه آورده است . « آنگاه پیامبرص دستور داد که اصحاب خود را آماده کنند ، و به آنها نگفت که قصد حمله به کجا را دارد ، و از خداوند خواست که نگذارد قریش بفهمند که او چه قصدی دارد تا بتواند آنها را در دیار خودشان غافلگیر نماید.¹

1) روایت از ابن اسحاق در المغازی چنانکه در الاصاب ة 529/2 آمده است. و از طریق او بیهقی در الدلائل 5/5-7 با اسناد حسن و بی اشکال آن را روایت کرده است . و این حدیث دارای شواهد فراوانی از احادیث مرسل و متصل است . نگا: به مغازی ابن ابی شیبہ ص 319 - 332، و الدلائل 9/5-13، و المجمع 161/6، 162.

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- مسلمان بر مسلمان حق نصیحت کردن را دارد، و اگر رابطه نزدیک خویشاوندی داشته باشد، این حق در مورد او افزایش می‌یابد.
- 2- ضرورت هجرت از سرزمینی که انسان مسلمان نمی‌تواند در آن شعایر و نمادهای دینی اش را آشکارا انجام دهد، یا بیم آن می‌رود که در ارتباط با دینش مفتون گردد و دینش را از دست بدهد.
- 3- جواز بقای کسی که در کشور خودش مسلمان شده - اگرچه دارالکفر باشد - در صورتیکه نسبت به جان خود و دین خویش هیچ خوفي نداشته باشد و بتواند شعایر دینش را اظهار کند.
- 4- مسلمانان برادران یکدیگر هستند اگرچه سرزمینهایشان با هم متفاوت باشد، یا به لحاظ زمانی از هم خیلی دور باشند، یا به لحاظ نسبی با هم همگون نباشند.
- 5- کسی که پیمانش را با چیزی که مخالف با مقتضای عقد است، بشکند، در واقع عهدش شکسته شده، روی این حساب، کشتن و غافلگیر کردنش با حمله ناگهانی جایز است.
- 7- بر مسلمانان لازم است که بمنظور ج‌نگ با دشمنان آن عده و عده لازم را فراهم کنند، و این از طریق آماده سازی اسباب نصر و ظفر مسیر است که اسباب نصر را آماده سازند از قبیل آماده سازی لشکرها و نقشه‌کشی و غافلگیر کردن دشمنان و مانند اینها همراه با توکل کردن بر الله تعالی و درخواست نصرت و یاری از وی.

درس چهلّم

داستان مسلمان شدن غلام یهودی و ابورافع قبطی

65- انس بن مالك ا مي‌گويد كه غلام يهودي به پیامبرص خدمت مي‌کرد. يك مرتبه آن غلام بیمار شد و پیامبرص به عیادت او آمد. در کنار سرش نشست و به او گفت: «مسلمان شو!» آن غلام به پدرش كه در كنارش بود، نگاه كرد، پدرش به او گفت: از ابوالقاسم اطاعت كن. آن غلام هم مسلمان شد. آنگاه پیامبر ص تشریف بردند در حالیکه مي‌گفتند: «الحمد لله الذي انقذه من النار». «سپاس براي خدایي كه او را از آتش نجات داد». «روایت از بخاری»¹

66- و ابورافع قبطی ا مي‌گويد: قریش مرا خدمت پیامبرص فرستادند (تا با ایشان صحبت كنم) هنگامی كه رسول خدا را دیدم، نور اسلام در قلبم افكنده شد. گفتم: اي رسول خدا! بخدا من هرگز به سوي آنها باز نمي‌گردم. آنگاه پیامبرص فرمود: من پیمانی را كه بسته ام، هیچگاه نمي‌شكنم، و ضمناً پيكی را كه پيشم مي‌آيد، حبس نمي‌كنم. حالا تو پيش آنها بازگرد، اگر تصميمي كه اکنون داري آن وقت هم داشتی، پيش من بيا! «گويد: من هم پيش قریش بازگشتم، سپس دوباره خدمت پیامبرص رسیدم و مسلمان شدم»²

(1) صحيح البخاري: الخبائز (1356).

(2) روایت از ابوداود در الجهاد في الامام يُسْتَجَنُّ به في العهود (2758) با اسناد صحيح.

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- ضرورت دعوت غیر مسلمانان اگرچه کم سن و سال باشند یا یکی از آنها در بیماری باشد که منتهی به مرگ است ، تا شاید الله تعالی با این دعوت، آنها را از آتش جهنم نجات بخشد.
- 2- تداوم و ماندن بر سر کفر موجب وارد شدن به آتش جهنم است، و وارد شدن به اسلام - اگرچه در حالت بیماری باشد که منتهی به مرگ باشد مادام که روح به گلو نرسیده است ، موجب نجات یافتن از آتش جهنم است.
- 3- سرمشق زیبا بودن و اجرای عملی تعالیم اسلام و اخلاق آن ، بزرگترین وسیله دعوت الی الله می باشد. مثلاً همین ابورافع به محض اینکه پیامبرص را ملاحظه کرد، مسلمان شد. و شکی نیست که وی اخلاقی زیبا و تعامل و رفتاری خوب از ناحیه پیامبرص مشاهده کرده بود. امری که موجب شد دوستدار اسلام و مسلمانان گردد و مشتاقانه خواهان مسلمان شدن شود. و برعکس، اخلاق بد و اجرا نکردن احکام اسلام و اخلاق اسلامی بزرگترین عامل بازدارنده از مسلمان شدن است ، مثلاً هنگامی که کفار افرادی را می بینند که لباس اسلام را بر تن کرده اند اما احکام و اخلاق اسلامی را اجرا نمی کنند و در عین حال بد اخلاق هستند و کارهای فاحشه آمیز و پوچی از آنها سر میزند، چه بسا که تحت تأثیر این رفتار ناشایست از وارد شدن به اسلام نکول کنند ، در نتیجه این مسلمان عاصی از يك طرف گناه خود را به دوش می کشد و از طرف دیگر گناه کسانی را که

باعث شده به اسلام نگروند.

4- وفا کردن به عهد و پیمان و نقض نکردن آن ،
بر انسان مسلمان واجب است خواه این عهد و
پیمان با مسلمانی باشد یا با کافری.

5- رفتار مناسب و خوب داشتن با سفیران و
پیکها و فرستاده ها - اگرچه کافر باشند - لازم
و ضروری است.



درس چهل و یکم

داستان مسلمان شدن اسید بن سعیه و ثعلبه بن سعیه
و اسد بن عبید

67- عاصم بن عمر بن قتاده به نقل از پیرمردی از بنی قریظه می‌گوید: آیا می‌دانی جریان مسلمان شدن اسید و ثعلبه (دو پسر سعیه) و اسد بن عبید - که از قبیلۀ بنی هذیل بوده¹ و اصلاً از قبیلۀ بنی قریظه و بنی نضیر نبوده و از آنان برتر و بهتر بوده‌اند - چگونه بوده است؟

گفتم: نه، گفت: جریان از این قرار است که روزی یک نفر یهودی به نام «ابن هیبان» که اهل شام بود، پیش ما آمد، در نزد ما رحل اقامت افکند، بخدا قسم ما هرگز مردی که نمازهای پنجگانه را نمی‌خواند، بهتر از او ندیدیم.² او دو سال قبل از مبعث رسول اکرم ص پیش ما آمد. هنگامی که ما با قحطی و خشکسالی و کمبود باران مواجه می‌شدیم، می‌آمدیم و می‌گفتیم: ای ابن هیبان، از شهر بیرون شو و برای ما طلب باران کن. او هم (هر مرتبه) می‌گفت: بخدا خارج نمی‌شوم مگر اینکه در ازای این

(1) این سه نفر همگی از بنی هذیل هستند - چنانکه در این روایت ملاحظه می‌کنیم - و این سه نفر از عموزادگان بنی قریظه هستند. نگا: سیره ابن هشام 3/ 238، الانساب 5/ 629.
(2) یعنی مردی که مسلمان نیست. می‌گوید: شخص غیر مسلمانی بهتر از او را ندیده‌ام.

خروجی که شما طلب می‌کنید، صدقه بدهید. ما گفتیم: چقدر صدقه بدهیم؟ می‌گفت: یک صاع خرما یا دو مُد جو، ما هم یک صاع خرما یا دو مُد جو بعنوان صدقه به فقراء می‌دادیم.

سپس به بیرون منطق ه سنگلاخی خود می‌رفتیم و در حالیکه ما با او بودیم، طلب باران می‌کرد. بخدا از جایش بلند نمی‌شد مگر اینکه باران می‌بارید و سیل‌گونه دره‌ها را در می‌نوردید. او این کار را بارها انجام داده بود. تا اینکه در بستر مرگ قرار گرفت. ما هم در کنارش جمع شدیم. گفت: ای جماعت یهود! آیا می‌دانی که من به چه علتی از سرزمین شام که سرزمین جنگلها و درختان انبوه است و نان و غذا فراوان در آن یافت می‌شود به این سرزمین که جز بدبختی و گرسنگی¹ چیز دیگری ندارد کوچ کرده‌ام؟ گفتند: تو خودت بهتر می‌دانی. گفت: «تنها به این دلیل کوچ کردم که انتظار ظهور پیامبری را می‌کشیدم که زمان بعثت وی نزدیک شده است. این سرزمین (مدینه) هجرتگاه اوست. (و من خواستم که به خدمت ایشان برسم) و از ایشان پیروی کنم. پس ای جماعت یهود، اگر ایشان ظهور کردند، قبل از همه، به سوی او بشتابید و مسلمان شوید، زیرا وی با این مبعوث می‌شود که زنان و فرزندان دشمنان و مخالفان خود را اسیر کند. لذا این کار وی، نباید باعث شود که شما

(1) منظورش جزیره العرب و خاص مدین ه پیامبر است، لسان العرب 4/ 257.

از وی اعراض کنی.د.»
 سپس وی وفات کرد و آن گاه که شب فتح بنی قریظه بدست مسلمانان فرارسید، آن سه جوان گفتند: ای جماعت یهود! بخدا این همان کسی است که ابن هیبان در باره اش سخن گفته است. گفتند: این صفت او نیست. (یعنی خودش نیست) آن سه نفر گفتند: چرا، بخدا این صفت و مشخصه اوست. سپس به خدمت آن حضرت رفته و مسلمان شدند و اموال و اولاد¹ و زنان خود را مصون داشتند.²

نکته‌ها و عبرتها:

1- طاعت و فرمان بری از الله تعالی موجب نزول باران رحمت او است، چه در این داستان ذکر شده که صدقه باعث نزول باران است، بنابراین طاعت الله تعالی و تقوای وی باعث نزول هر چیزی است و رستگاری در دنیا و آخرت را به همراه دارد.

(1) یعنی اموال و اولاد و همسران خود را نجات دادند. زیرا هرکس از بنی قریظه که مسلمان می‌شد پیامبرص مال و اولاد و زنش را برای او باقی می‌گذاشت.

(2) روایت از ابن اسحاق در السیره، قصه الاحبار، ص 85، از عاصم بن عمر به او، و عاصم یک تابعی مورد اعتماد است. و ظاهراً این پیرمرد قریظی ابن هیبان را دی ده است چون گفته است: «پیش ما آمد» و گفت: «در نزد ما رحل اقامت افکند» و امثال اینها...

و هنگامی که سعد بن معاذ درباره بنی قریظه حکم کرد، همگی آنها کشته شدند و مردانی از آنها نجات نیافتند مگر آنانی که مسلمان شده بودند. و بر این اساس او صحابی است و در نتیجه سند این روایت به درجه حسن می‌رسد و دارای سه شاهد است در هر یک از آنها مقدار ضعیفی وجود دارد که با این روایت تقویت می‌یابند. و این سه شاهد در نزد طبرانی (1388) و بیهقی در الدلائل 3/307، 410 وجود دارند. و نگا: المجمع 6/327.

چنانکه الله تعالى فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (طلاق: ۲)

(3-2)

«هر کس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند ، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای او فراهم می‌سازد و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند.»

و نیز فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَنَحْنَا عَلَيْهِم بِرِكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

(اعراف: 96)

«اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند ، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.»
و نوح * به قومش گفت:

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ۖ ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُمْ

بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ أَنْهَارًا﴾ (نوح: 10-12)

«و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید). (اگر چنین کنید) خدا از آسمان بارانهای پر خیر و برکت را پیاپی می‌باراند. و با اعطاء دارائی و فرزندان ، شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد ، و باغهای سرسبز و فراوان بهره شما می‌سازد ، و رودبارهای پر آب در اختیارتان می‌گذارد.»

و برعکس، معصیت الله تعالى باعث هم ه بدبختی‌هایی است که در دنیا و آخرت دامنگیر انسان می شود. الله تعالى فرموده است:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾

(شوری: 30)

« آنچه از مصائب و بلا به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید. تازه خداوند از بسیاری (از کارهای شما) گذشت می‌کند (که شما از آنها توبه نموده‌اید و یا با کارهای نیک آنها را از نامه اعمال زدوده و پاک کرده‌اید). »

بنابراین، همه مصایبی که دامنگیر انسان می شود، به سبب گناهی است که آن را انجام داده است، چنانکه الله تعالى فرموده است:

﴿وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ﴾ (نساء: 79)

« و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای) »

به همین خاطر، بر انسان مسلمان لازم است که به مواظبت بر طاعت الله تعالى و دوری از معصیت وی شدیداً حریص باشد، تا به سعادت دنیا و آخرت نائل آید.

2- در این داستان، شهادت و گواهی بعضی از یهودیان به نبوت پیامبر ص بیان شده است و این یکی از دلایل نبوت وی ص می‌باشد، به طوری که انبیای بنی اسرائیل (یعنی یهود) به آمدن وی

مژده داده و صفات وی، زمان بعثت و مکان هجرتش را بیان داشته اند و علمای یهود هم این موارد را از آن پیامبران نقل کرده اند و آنها کمی قبل از بعثت پیامبر ص به نزدیک بودن مبعث وی خبر می دادند چنانکه در این قصه و غیر آن مشهود است و بر مشرکان بت پرست استفتاح نموده، می گفتند: مبعث پیامبری نزدیک شده است و ما از او پیروی خواهیم کرد و بر شما پیروز خواهیم شد. آنها گمان می بردند که آن پیامبر از خود آنهاست. زمانی که آن حضرت مبعوث شد و (برخلاف انتظار آنها) از عرب بود، حسادت و پست شماری عرب آنها را بر آن داشت که او را تکذیب کنند و نبوت وی را انکار نمایند و با او مبارزه و دشمنی کنند با وجود آنکه می دانستند که او پیامبر بر حق است. و این چیزی است که الله تعالی در کتابش از آن پرده برداشته است:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ

عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

(بقره: 89)

«و هنگامی که از طرف خداوند کتابی (به نام قرآن توسط پیغمبر اسلام) به آنان رسید که تصدیق کننده چیزهایی (همچون توحید و اصول دین و مقاصد آن) بود که با خود (از تورات) داشتند، و (از روی تورات) آن را شناختند و (به صدق محتوایش) پی بردند، ولی (به سبب حسادت و عناد) بدان کفر ورزیدند (زیرا، پیغمبری آن را آورده بود که از بنی اسرائیل نبود. گرچه) قبلاً (هنگامی که با مشرکان به جنگ و یا نزاع

لفظي برميخاستند ، ميگفتند كه خدا ايشان را با فرستادن آخرين پيامبري كه كتابشان بدان نويد داده است ، ياري خواهد داد و) اميد فتح و پيروزي بر كافران را داشتند. پس لعنت خداوند بر كافران (چون ايشان) باد. «

همه اينها بر خباثت و پليدي يهود دلالت ميکند؛ آنها داراي علم و دانشي بوده اما بدان عمل نکرده اند و از فرط حسادت به پيام برص ايمان نياوردند و به همين خاطر است كه آنها مغضوب عليهم (بر آنها خشم گرفته شده) ميباشند. ولي نصاري گمراه هستند ، چون علمي در اختيار ندارند و به همين خاطر ، مسلمان هر روزه در نمازش حداقل 17 بار، به هنگام خواندن فاتحه از خدا ميخواهد كه او را از راه مغضوب ع ليهم و از راه ضالين (گمراهان) دور بدارد.

درس چهل و دوم

داستان مسلمان شدن جماعتی از قبیله دوس

68- ابوهریره می‌گوید: طفیل بن عمرو دوسی به خدمت پیامبرص رسید و گفت: قبیله دوس هلاک شده، نافرمانی کرده و (از قبول اسلام) امتناع ورزیده، لذا برای آنان از الله تعالی دعا کن. پیامبرص فرمود: «اللهم اهد دوساً وات بهم» «خدایا دوس را هدایت بده و آنها را به اینجا (مدینه) بیاور» روایت از بخاری.¹

69- عراق بن مالک غفاری می‌گوید که ابوهریره همراه با جماعتی از قومش وارد مدینه شدند. این درحالی بود که پیامبرص در خیبر تشریف داشتند و سباع بن عرفه را بر مدینه - بجای خود - گماشته بود، گوید: هنگامی که پیش ایشان رفتم، ایشان داشتند در نماز صبح، (رکعت اول) سوره ی: «کهیص» و در رکعت دوم «ویل للمطففین» را می‌خواندند.

گوید: با خود گفتم: وای بر فلانی! هنگامی که مال مردم را می‌خرد و پیمان می‌کند، پر و کامل پیمانه می‌کند و زمانی که بخواهد مالی را بفروشد و آن را پیمانه یا وزن کند، به مردم کم می‌دهد (کم فروشی می‌کند)، گوید: هنگامی که نمازش را تمام کرد، آذوقه‌ای برای ما تهیه کرد

1) صحیح البخاری: المغازی، باب داستان دوس و طفیل (4392).

و ما به خیبر آمديم. در حالیکه پیامبرص خیبر را فتح کرده بود. گوید: با مسلمانان صحبت کرد و آنها را در سهم‌هایی که از غنائم بدست آورده بودند، شریک ساختند.¹

70- ابوهریره می‌گوید: «هنگامی که به خدمت پیامبرص رسیدیم، در راه گفتم:

يا ليله من طولها و علي انها من داره الكفر
عنائها نجّت

«عجب شب طولانی و ناراحت‌کننده ای بود، ولی بالاخره از حلقه و دایره کفر نجات پیدا کرد.»

در راه غلامی که در اختیار داشتم، فرار کرد. هنگامی که به خدمت پیامبرص رسیدم، با او بیعت کردم، در همان اثنا، آن غلام پیدا شد، آنگاه پیامبرص به من فرمود: «ای ابوهریره، این غلامت است» گفتم: در راه خدا او را آزاد می‌کنم. «روایت از بخاری»²

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر دعوتگر لازم است که نسبت به کسانی که آنها را دعوت می‌دهد، صبر پیشه کند، اگر چه در آغاز امر، دعوت را قبول نکنند و نباید علیه آنان دعا کند، بلکه باید به نفع آنها دعا کند.

(1) روایت از امام احمد (8552) و ابن خزیمه (1039) و ابن حبان (1156) و حاکم 22/2 و سندش در درجه حسن است.

(2) صحیح البخاری: همان (4393).

2- مستحب بودن طولانی ساختن نماز صبح.

3- ضرورت رعایت عدالت و انصاف در حالت تعامل با مردم در همه امور و تحریم کلاهبرداری و ستم در این زمینه.

4- بر انسان مسلمان لازم است که به هنگام قرائت یا سماع قرآن در آن اندیشه و تدبر ورزد و از مواعظ آن پند و موعظه گیرد و از اوامر آن فرمان پذیری و از منهیات آن اجتناب ورزد، تا وضعیتش اصلاح شود و سر و سامان پیدا کند و به خوشبختی دنیا و آخرت نایل گردد.

5- یکی از اخلاقیات حسنه که متصف بودن به آن، سنت و مورد تأکید شرع است، گذشت از اشتباهات دیگران است بویژه از اشتباهات کسانی که در زیر دست انسان هستند مانند برد ها و خدمتکارها و امثال آنها، بعنوان مثال حضرت ابوهریره را می‌بینیم که غلام فراریش را مجازات نکرد، بلکه از او گذشت کرد و علاوه بر این احسان، او را آزاد کرد.

درس چهل و سوم

داستان مسلمان شدن ثمامه بن اثال^۱

71- ابوهریره^۱ می‌گوید: « پیامبرص سپاهی را به سوی نجد فرستاد. آنها مردی بنام ثمامه بن اثال را که از قبیله بنی حنیفه بود، اسیر کردند و با خود آوردند و او را به یکی از ستونهای مسجد بستند، آنگاه پیامبرص از خانه خارج شده، پیش او آمدند و به او گفتند: « چه خبر ای ثمامه؟ » گفت: خبر خیر. ای محمد اگر بکشی، (بدان كه ه) کسی را می‌کشی که صاحب خون است، و اگر خوبی و احسان کنی، (بدان كه ه) نسبت به کس خوبی و احسان می‌کنی که خوبی شما را در چشم خواهد داشت و سپاسگذار شما خواهد بود.^۱ و اگر مال می‌خواهی، هرچه که می‌خواهی از او طلب کن! پیامبرص او را تا روز بعد ترك کرد، سپس نزد او آمد و گفت: « ای ثمامه چه خبر؟ » گفت: آنچه که به تو گفتم، اگر خوبی و احسان کنی، بر شخصی شاکر احسان و خوبی می‌کنی. دوباره او را تا روز بعد ترك گفت. سپس نزد او آمد و گفت: « ای ثمامه چه خبر؟ » گفت: آنچه

1) یعنی اگر مرا که مردی با نفوذ در قومم هستم بکشی، قوم من، حتماً انتقام مرا از قاتل من خواهند گرفت و اگر با آزاد کردنم به من خوبی و احسان کنی، حتماً جواب این خوبی و احسانت را خواهم داد. نگا: المفهم 584/3، 585، مشارق الانوار 340/1.

که قبلاً به شما گفتم . پیامبرص فرمود: « ثمامه را آزاد کنید ! » آنگاه ثمامه به نخلستانی که در نزدیکی مسجد بود، رفت و در آنجا غسل کرد ، سپس وارد مسجد شد و گفت : شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و شهادت می‌دهم که محمد فرستاده الله تعالی است. ای محمد ! بخدا قسم ، در روی زمین هیچ چهره ای در نظر من از چهره ه تو مبعوضتر نبود، اما اکنون چهره ه تو را از هم ه چهره ها بیشتر دوست دارم . بخدا دینت را از هم ه دینها بیشتر مبعوض می‌داشتم ، ولی اکنون دین تو، دوست داشتنی‌ترین دین در نزد من است ! بخدا سرزمین تو را بیشتر از همه سرزمینها مبعوض می‌داشتم ، ولی اکنون سرزمین تو را از همه سرزمینها بیشتر دوست دارم . و سپاهیان تو مرا اسیر کردند و با خود آوردند و من می‌خواهم عمره کنم . چه دستور می‌فرمائید؟ آنگاه رسول خدا به او بشارت داد و به او سفارش کرد که عمره اش را انجام دهد . وقتی که به مکه رسید ، کسی به او گفت : بی‌دین شده ای؟ گفت: نه بخدا ، اما همراه با محمد مسلمان شده ام و نه بخدا (از این به بعد) حتي يك دانه گندم هم (از یمامه) به سوي شما نمی‌آید تا زمانی که پیامبرص اجازه ن‌دهد. « روایت از بخاری و مسلم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1) صحیح البخاری (4372) و صحیح مسلم (1764) .

1- بر انسان مسلمان لازم است که با عموم کفار تعامل و رفتاری زیبا داشته باشد بویژه اگر امیدی به مسلمان شدن شخص کافر داشته باشد . بنابراین اخلاق حسنه یکی از مهمترین اسلوبهای دعوت الی الله می باشد.

2- در محبت و علاقمندی عظیم ثمامه به رسول خدا و دین اسلام يك ي از آثار قدرت ایمان نمایان است؛ این اثر عظیم و تأثیر آن، در افعال و اقدامات وی نمایان شد و به همین خاطر، در زمان « ارتداد » بر اسلام ثابت قدم باقی ماند و از مسیلمه کذاب پیروی نکرد با وجود آنکه مسیلمه از قوم وی یعنی بنی حنیفه بود . بلکه او با مرتدان به جنگ پرداخت . آری، ایمان راستین چنین می کند، اما شخصی که مدعی ایمان است و در عین حال بر معصیت الله تعالی اصرار می ورزد و آن را فراوان انجام می دهد، باید بگوئیم در ادعایش صادق نیست و ایمانی ضعیف دارد.

3- چنانکه در محبت و علاقمندی ثمامه به رسول خداص - آنهم این محبت و علاقمندی عظیم - موردی وجود دارد که به یکی از حقوق هایی که پیامبرص بر دوش امت اسلامی دارد، اشاره می کند؛ زیرا الله تعالی بوسیله ایشان امت را از تاریکی ها به سوی نور و روشنایی بیرون آورد . لذا بر هر مسلمانی واجب است که پیامبرص را بیشتر از خودش و فرزندش و پدر و مادرش و همسرش و مالش و همه چیزش، دوست داشته باشد.

الله تعالی فرموده است:

﴿ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
 اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنْ
 اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۚ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الْفَاسِقِينَ ﴾ (توبه: 24)

» بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و
 همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که
 فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از
 بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که
 مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و
 پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در
 انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و
 عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان
 نافرمان‌بردار را (به راه سعادت) هدایت
 نمی‌نماید.

و پیامبر ص فرموده است: « لا يؤمن احدكم حتي اکون احب اليه
 من اهله و ماله و الناس اجمعين » روایت از بخاری و مسلم.¹

» ایمان شما کامل نمی‌شود مگر زمانی که من در
 نظر شما از خانواده و مال و همه مردم محبوبتر
 باشم.

و بخاری روایت کرده که حضرت عمر بن خطاب
 فرمود: ای رسول خدا! تو را از همه چیز بیشتر
 دوست دارم جز خودم. آنگاه رسول خدا ص فرمودند:

1) صحیح البخاری (15) و صحیح مسلم (44) و لفظ از آن مسلم
 است.

«**لَا وَلَٰذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ**» «نه قسم به کسی که جانم در دست اوست (ایمانت کامل نمی‌شود) تا زمانی که مرا بیشتر از خودت دوست بداری.»

حضرت عمرس گفت: بخدا اکنون شما را بیشتر از خودم هم دوست دارم . آنگاه پیامبر ص فرمود: «**الآن يا عمر**» «اکنون ای عمر (ایمانت کامل شد)»¹

4- بر انسان مسلمان لازم است که به دینش افتخار و اعتزاز کند، چون او بر حق است و غیر او بر گمراهی هستند . بلکه کفر - و مانند آن نفاق - کودنی و نابودی و تباهی است. چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَنَّوْنَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ﴾ (محمد:

(12)

«در حالی که کافران (چند روزی از نعمتهای زودگذر جهان) بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند ، و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است.»
و به همین خاطر است که ثمامه ا به مسلمان شدن خود در مقابل کافران اعتزاز و افتخار کرد.

5- بر مسلمانان لازم است که از هم ه وسایل و ابزار ممکن جهت ضعیف کردن دشمنان - بویژه

(1) صحیح البخاری: الأیمان و النذور (6632) و منظور این است شخص ایماندار به گونه ایمان واجب ایمان نمی‌آورد تا زمانی که اینگونه می‌شود.

دشمنان نظامی و ج ننگ طلب - استفاده و بهره -
برداري نمایند. و از جمله این وسایل چیزی است
که در عصر کنونی « تحریم اقتصادی » نامیده
میشود و این چیزی است که ثمامه - چنانکه در
این حدیث آمده - آن را بکار گرفت.

درس چهل و چهارم

داستان مسلمان شدن عمرو بن عاص و خالد بن ولید م

72- عمرو بن عاص بن وائل سهمی قریشی می‌گوید: «وقتی ما از غزو ه خندق بازگشتیم، افرادی از قریش را که از من حرف شنوی داشتند و مقام و جایگاه مرا ملاحظه می‌کردند، جمع کردم. به آنها گفتم: بخدا می‌دانید که من بر این باورم که دین محمد همه آئین‌ها را به سرعت مغلوب خود می‌سازد، مطلبی که به ذهنم رسیده و می‌خواهم نظر شما را درباره آن بدانم. گفتند: موضوع چیست؟ گفتم: بنظرم بهتر است که سراغ نجاشی برویم و در نزد او بمانیم. اگر محمد بر قوم ما پیروز شد ما در نزد نجاشی هستیم (و زیانی به ما نمی‌رسد) ما اگر زیر دست نجاشی باشیم بهتر از آن است که زیر دستان محمد باشیم. و اگر هم قوم ما غالب شدند، آنها ما را می‌شناسند و جز خیر و احسان چیزی از آنها مشاهده نخواهیم کرد. آنها گفتند: پیشنهاد بسیار خوبی است! به آنها گفتم: پس اشیائی را جمع آوری کنید تا به او هدیه بدهیم. (در آن زمان برای نجاشی پوست های چرمی دوست داشتنی ترین هدایایی بودند که از سرزمین ما به او هدیه داده می شد) ما هم پوستهای زیادی برای او جمع آوری کردیم، از مکه خارج شدیم تا اینکه به خدمت او رسیدیم. بخدا قسم ما در نزد او بودیم که عمرو بن امی ه ضمري نزد نجاشی آمد، (رسول خدا او را پیش نجاشی

فرستاده بود تا در مورد جعفر و یارانش با نجاشی صحبت کند.

عمرو بن عاص گفت: عمروبن امیه پیش نجاشی آمد بعد از نزد او خارج شد، به یارانم گفتم: این عمروبن امیه است اگر من نزد نجاشی بروم و عمرو را از او مطالبه کنم و نجاشی نیز او را تحویل من دهد و گردنش را بزنم، آنگاه قریش چنین تصور می کنند که من بجای آنها کار مهمی انجام داده ام که اثر آن نمایان است.

سپس نزد نجاشی رفتم و طبق معمول برای او سجده کردم. او گفت: ای دوست من! خوش آمدی، از سرزمین خودت چه هدیه ای برایم آورده ای؟ من گفتم: ای پادشاه چرمهای زیادی را برای شما هدیه آورده ام. سپس آنها را به او تقدیم کردم. پادشاه از دیدن هدایا بسیار خوشحال شد و آنها را پسندید. سپس به او گفتم: ای پادشاه من مردی را دیدم که از پیش شما خارج شد. و او فرستاده مردی است که دشمن ما می باشد. او را تحویل من بده تا او را بکشم. چرا که او سران و بزرگان ما را به قتل رسانده است.

عمروبن عاص گوید: با شنیدن این سخن پادشاه چنان به خشم آمد که از شدت خشم دستش را بر بینی اش زد طوری که من گمان کردم بینی اش شکست. در آن لحظه من چنان ترسیدم که اگر زمین دهان باز می کرد، من از ترس درون آن می رفتم.¹

(1) یکی از عادت حبشیان این بود که وقتی عصبانی می شدند - به منظور اظهار خشمشان - دستشان را بر بینیشان می زدند.

سپس به او گفتم: ای پادشاه! اگر من می دانستم که شما این خواسته را نمی پسندید، هرگز آن را مطرح نمی کردم. پادشاه گفت: شما فرستاده مردی را برای کشتن از من می طلبید که ناموس¹ اکبر (یعنی حضرت جبرئیل) پیش او می آید. آن ناموس اکبر که پیش از او نزد حضرت موسی می آمد.

گفتم: ای پادشاه، آیا او واقعاً این گونه است که شما می گوئید؟ پادشاه گفت: وای بر تو ای عمرو! سخنم را بپذیر و از او پیروی کن؛ زیرا بخدا قسم که او برحق است و چنان بر مخالفانش پیروز خواهد شد که حضرت موسی بن عمران بر فرعون و لشکریانش پیروز شده است.

گوید: گفتم: آیا شما حاضرید که از طرف او با من بر سر اسلام بیعت کنید؟ گفت: آری. سپس دستش را باز کرد و از طرف او بر اسلام با من بیعت کرد. سپس به سراغ دوستانم رفتم درحالی که نظرم کاملاً با نظر سابقم عوض شده بود. البته اسلام را از آنها مخفی نگاه داشتم.

سپس به قصد ملاقات با رس ول خدا ص و پذیرفتن اسلام روانه مدینه شدم. در راه با خالد بن ولید ملاقات کردم. و این جریان کمی قبل از فتح مکه بود. خالد از طرف مکه می آمد. گفتم: به کجا می روی ای ابو سلیمان؟ گفت: بخدا راه برایم روشن شده است. این مرد قطعاً پیامبر خداست، بخدا می روم مسلمان می شوم. تا کی این سو و آن سو

(1) ناموس در لغت: صاحب سر خیر است و جاسوس نقطه مقابل آن است که صاحب سر شر است و مراد در اینجا جبرئیل؛ است چون الله تعالی او را به وحی اختصاص داده است.

بدویم؟ گفتم: بخدا من هم به قصد پذیرفتن اسلام آمده ام.

عمر بن عاص گوید: بدین ترتیب به خدمت پیامبر خدا رسیدیم، آنگاه خالد بن ولید جلو رفت و مسلمان شد و بیعت داد. سپس من نزدیک شدم و گفتم: ای رسول خدا، من به این شرط با شما بیعت می‌کنم که گناهان گذشته من آمرزیده شود. (البته در مورد گناهان آینده ام چیزی به ذهنم نرسید) آنگاه رسول خدا فرمود: «ای عمرو! بیعت کن؛ زیرا اسلام تمام گناهان گذشته را از بین می‌برد و هجرت نیز گناهان پیش از خود را محو می‌سازد.» گوید: آنگاه با پیامبر ص بیعت کردم سپس بازگشتم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1) روایت از امام احمد (17777) و بخاری در تاریخش 311/2، 312 و طحاوی در المشکل (507) و حاکم 297/3، 298 و 454 و سند آن در رابطه با شواهد (این حدیث) به درجه حسن رسیده است و ساعانی در الفتح الربانی 21/139 گفته است: «سند آن خوب است» و امام احمد بعد از روایت سابق، از ابن اسحاق روایت کرده که او می‌گوید: کسی که در نظر من مورد اتهام نیست به من گفته که هن گامی که عمرو بن عاص و خالد بن ولید مسلمان شدند، عثمان بن طلحه هم همراه با آنان بود.

واقدي این حدیث را بطور مفصل در مغازیش 741/2_744 روایت کرده است و بی‌هقی هم در الدلائل 343/4_364، از طریق واقدي، این حدیث را روایت کرده است. و واقدي اگرچه متروک الحدیث است اما گروهی از اهل علم به روایت او اعتماد کرده اند مانند شیخ الاسلام ابن تیمیه در الصارم المسلول و ذهبی در المیزان فی المغازی و السیر.

در کل این حدیث با مجموع این اسانید به درجه حسن یا نزدیک به آن می‌رسد. و داستان مسلمان شدن حضرت عمرو — بصورت تنهایی — که ان شاء الله در دنباله همین داستان می‌آید، به آن گواهی می‌دهد و آن را تأیید می‌کند.

1- بر قاضي و امثال وي از حاکمان و کارمندان لازم است از هر کاري که احتمالاً باعث شود او به دنبال عدالت نگردد مانند قبول هديه از طرف کسي که قبل از احراز پست قضاوت، اصلاً هديه اي به او نمي-داد و مانند آن...، اعراض و دوري کنند.

2- سجده احترام در بعضي از شرايع آسماني قبل از اسلام جايز بوده است، اما در دين اسلام حرام و قدغن شده است، رکوع و خم شدن هم مانند آن است و جايز نيست؛ زيرا امام احمد و غير وي از پیامبرص روايت کرده اند که از او درباره مردی سؤال کردند که با برادرش ملاقات مي کند: آیا جايز است که خودش را براي او خم کند ؟ ايشان فرمودند: «خير»¹

3- اهتمام و عنايت پیامبر ص به مسلمانان اگرچه در سرزمينهاي دوردست باشند، به همين خاطر بر انسان مسلمان لازم است که به امور مسلمانان در هر جايي که باشند، اهتمام دهد.

4- در اين روايت، يکي از دلايل نبوت پیامبر ما حضرت محمدص وجود دارد؛ زيرا نجاشي به نبوت پیامبرص شهادت داد و تأکيد کرد وحي اي که بر او نازل ميشود شبیه آن وحي اي است که بر پیامبر خدا حضرت موسي؛ نازل مي شد. (البته نجاشي قبل از مسلمان شدنش، يکي از علماي مسيحي بوده است.)

5- حفاظت و پاسداشت الله تعالی از بندگان

(1) روايت از امام احمد 3/198، و ترمذي (2728) و ترمذي آن را حسن دانسته است و آلبنی هم در السلسلة الصحيحة (160) آن را صحيح دانسته است.

ایماندارش.

درس چهل و پنجم

داستان مسلمان شدن عمرو بن عاص و بیعت مفصل وی

73- شماسه المهری می‌گوید: هنگامی که عمرو بن عاص در بستر مرگ قرار گرفت، پیش ایشان آمدم. مدتی طولانی گریه کرد، سپس رویش را به سمت دیوار برگرداند. در آن لحظه پسرش شروع کرد به گفتن این جمله: پدر، مگر رسول خدا تو را به فلان چیز بشارت نداده است؟ مگر رسول خدا تو را به فلان چیز بشارت نداده است؟ آنگاه چهره اش را (به سوی ما) برگرداند و گفت: برترین کار در نظر ما شهادت و گواهی دادن به "لا اله الا الله و محمد رسول الله" است. و من تا به حال در سه وضعیت قرار گرفته‌ام: (یک وضعیت آن بود) که هیچ کس به اندازه من رسول خدا ص را مبغوض نمی‌داشت و بیشترین کاری که دوست داشتم این بود که بتوانم او را بکشم. اگر آن موقع می‌مردم، جزو دوزخیان قرار می‌گرفتم. و هنگامی که الله تعالی (نور) اسلام را در قلبم قرار داد، خدمت پیامبر ص رسیدم و گفتم: دستتان را باز کنید تا با شما بیعت کنم. ایشان دستشان را باز کردند اما من دستم را گرفتم. ایشان گفتند: «مالک یا عمرو» «تو را چه شده ای عمرو». گفتم: می‌خواهم شرطی بگذارم. گفت: «چه شرطی؟» گفتم: اینکه گناهانم بخشیده شود. فرمود: «مگر نمی‌دانی که اسلام همه گناهان گذشته (فرد را که در حالت کفر انجام داده) از بین می‌برد و هجرت

هم گناهان قبل از هجرت را از بین می‌برد؟»

در آنوقت کسی از رسول خدا ص برایم محبوبتر نبود و کسی مثل او تا آن اندازه در نظرم بزرگ و عظیم نبود. و از فرط احترام و تعظیمی که برای ایشان قایل بودم، نمی‌توانستم چشمانم را از دیدن ایشان سیر کنم. و اگر از من بخواهند که ایشان را توصیف کنم، نمی‌توانم، چون هرگز نگاهی طولانی (و ریزبینانه) به ایشان نکرده‌ام. و اگر بر آن وضعیت می‌مردم، امید داشتم که جزو بهشتیان باشم. سپس اموری به ما واگذار شد که نمی‌دانم وضعیت من در ارتباط با آنها چگونه است. پس اگر من مردم، نباید زنان نوحه سرا و آتش، مرا همراهی کند. و هنگامی که مرا دفن کردید به آرامی خاک بر سر من بریزید.¹ سپس به اندازه سر بریدن گوسفند و تقسیم کردن گوشت آن پیرامون قبرم باقی بمانید، تا با شما الفت گیرم و ببینم چه جوابی به فرستادگان پروردگار می‌دهم.² روایت از مسلم.³

(1) نگا: شرح مسلم نووی 2/137-139.

(2) آن دو ملائکه هستند که از بنده در مورد پروردگار و پیامبر و دینش سؤال می‌کنند. نام آنها منکر و نکیر است.

(3) صحیح مسلم: الایمان، باب کون الاسلام یهدم ما قبله (121).

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- بیان فضیلت اسلام و فضیلت حج و فضیلت هجرت و اینکه هر يك از این امور سه گانه باعث بخشوده شدن گناهان است.
- 2- برای کسی که در بستر بیماری است که در آستانه مرگ قرار گرفته است، اعمال صالحه اش را به یادش بیاورد، چنانکه برای او سنت است که آیات و احادیث مربوط به امید و رجا را به او یادآور شود تا در حالی به ملاقات الله برود که به او حسن ظن دارد و به لقای الله تعالی خوشحال شود.
- 3- دشمنی شدید مشرکان با مسلمانان و کینه توزی فراوان آنها نسبت به مسلمانان و رسول خداص، لذا بر مسلمان لازم است که از آنها حذر کند.
- 4- محبت و دلبستگی صحابه به پیامبرص و تعظیم و بزرگداشتی که برای ایشان قایل بودند!
- 5- حرام بودن نوحه سرایی بر مرده.
- 6- مسلم بودن سؤال کردن آن دو فرشته یعنی منکر و نکیر - از مرده در قبرش. پس بر بنده لازم است؛ خود را برای این مهم آماده کند، آنها را با ایمان آوردن به الله تعالی و انجام اعمال صالحه و ترك معصیتها؛ تا بتواند به سؤالهایی که این دو فرشته از او خواهند کرد، پاسخ دهد.¹

(1) نگا: شرح نووی بر صحیح مسلم 2/ 138، 139.

درس چهل و ششم

داستان مسلمان شدن ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن
ابی امیه

74- ابن عباس می‌گوید: رسول خدا ص در سال فتح مکه (به سوی مکه) پیشروی کردند تا اینکه در منطقه «مُرالظهران» همراه با ده هزار نفر مسلمان که هفتصد نفر آنها قبیل ه سلیم و هزار نفر آنها از قبیل ه مزینه بودند، اردو زدند. هر قبیل ه وسایل و سلاح کافی در اختیار داشت. و پیامبر ص هم مهاجران و انصار را (در این سپاه عظیم) جا داده و کسی از آنها به حاکمانده بود. این در حالی بود که قریشیان به اخبار و اطلاعات دسترسی نداشتند و از ناحیه پیامبر ص خبری به سوی آنها نمی‌آمد و نمی‌دانستند که او چکار خواهد کرد.

ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره در ثنیة العقاب¹ (جایی بین مکه و مدینه) با رسول خدا ص ملاقات کرده، خواستند به خدمت ایشان برسند. ام سلمه در رابطه با آنها با پیامبر ص صحبت کرد و گفت: «ای رسول خدا! (این دو نفر) یکی پسر عموی شما و دیگری پسر عمه و خویشاوند شماست.»² آنگاه پیامبر ص فرمود: «من

(1) در روایتی (نبق العقاب) آمده که جایی نزدیک جحفه است.

(2) مادر عبدالله، عاتکه عمه پیامبر ص است و عبدالله برادر پدری امه سلمه همسر پیامبر ص است.

هیچ احتیاجی به این دو نفر ندارم . این پسر
عموی من باعث آبروریزی من در مکه شده است و
اما پسر عمه و دامادم همان کسی است که در مکه
هرچه دلش خواست به من گفت.¹
وقتی که آن دو از فرموده رسول خدا ص مطلع
شدند، (البته ابوسفیان بن حارث در آن اثنا
یکی از پسرهایش را با خود داشت) ابوسفیان
گفت: یا اینکه رسول خدا به من اجازه ورود می -
دهد یا اینکه دست این پسر را می گیرم و سر به
بیابان می گذارم تا سرانجام از فرط تشنگی یا
گرسنگی بمیرم ! وقتی که سخنان ابوسفیان به گوش
پیامبر رسیده، دلش به حال آنها سوخت و اجازه
داد که به خدمت برسند. آنگاه ابوسفیان در
ارتباط با مسلمان شدنش و عذرخواهی از کارهایی
که در گذشته از او سرزده است ، برای پیامبر ص
ابیات زیر را سرود:

لَعَلَّكَ خَيْلُ الْوَلَاتِ خَيْلُ مُحَمَّدٍ	لَعَمْرُكَ اَنِي يَوْمَ اَحْمِلُ رَايَةَ
فَهَذَا اَوَانِي حِينِي اَهْدِي وَ اَهْتَدِي	لَكَ اَلَمْ دَلَجِ الْحِيرَانِ اَظْلَمَ لَيْلِهِ
اَلِي اللّٰهُ مِنْ طَرَدَتْ كُلُّ مَطَرِدٍ	هَدَانِي هَادٍ غَيْرِ نَفْسِي وَ دَلْنِي
وَ اَنْ كَانَ ذَا رَايٍ يَلْمُ وَ يَنْفَدُ	هَمْ مَا هَمْ مِنْ لَمْ يَقْلُ بِهَوَاهِم

(1) سهیلی در الروض الانف 4/153 گفته است: « یعنی هنگامی که
به او گفت : به خدا به تو ایمان نمی آورم تا زمانی که
نردبانی برداری و از طریق آن به آسمان بالا روی . و من هم
نگاه کنم، سپس يك كتاب و چهار ملايکه از آسمان بياوري و
آنها شهادت دهند که الله تو را ارسال داشته است. »

ارید لارضیهم و لست بلانط مع القوم ما لم اهد في كل مقعد

فقل لثقیف لا ارید قتالکم و قل لثقیف تلك : غیری و
او عدي

فما كنت في الجيش الذي نال و لا كان عن جري لسانی و
عامراً¹ لا يدي

قبائل جاءت من بلاد بعیده نزاع جاءت من سهام و سرد¹

ترجمه: « به جان تو سوگند! من زمانی پرچمی را بدوش می‌کشیدم تا لشکر لات بر لشکر محمدص پیروز شود، مانند مسافر شب رو سرگردانی بودم که شبش تاریک شده است.

اما اینک وقت آن فرارسیده که هدایت داده شوم و هدایت پذیرم.
هدایت دهنده ای — غیر از خودم — مرا هدایت داد و کسی که من او را از هر دری راندم، مرا بسوی الله تعالی راهنمایی و دلالت فرمود.

من قبلاً مردم را مصرانه از ایمان آوردن (به رسالت) محمد باز می‌داشتم و خودم را از محمد به دور می‌داشتم. و ادعا می‌کنم که از محمد هستم اگرچه به او منسوب نشوم.

آنها کسانی هستند که (محمد) مطابق میل آنها سخن نگفت اگرچه فرد نیک اندیش و صاحب نظر (همواره) مورد نکوهش و تکذیب قرار می‌گیرد.

(1) نام دو جا یا دو دره در یمن هستند.

می‌خواهم آنها را خشنود سازم و تا زمانی که هدایت نشده ام با آن جماعت در هر جایی نمی‌نشینم و به آنها نمی‌چسبم.

به ثقیف بگو که من نمی‌خواهم با شما جنگ کنم. و به این ثقیف بگو: بروید غیر مرا تهدید کنید!

من در آن سپاهی نبودم که عامر را کشتند. و به فرمان من هم کشته نشده و من هیچ دستی در آن نداشته‌ام.

قبایلی از مناطقی دوردست آمده اند و زنایی غریب و دور از وطن از سهام و سرد (نام دو منطقه یا دو دره در یمن) آمده‌اند.»

گوید: وقتی که ابوسفیان این مصرع را خواند: «مَنْ طَرَدْتُ كُلَّ مَطَرٍ» «کسی که او را از هر دری

راندم.» پیامبرص دستی بر سینه او زد و گفت: «تو مرا از هر دری رانیدی.»¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- مهربانی و گذشت یکی از اخلاقیات والایی است که انسان مسلمان لازم است برپا یبندی به آن شدیداً حریص باشد. زیرا الله تعالی فرموده است:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ (شوری: 40)

1) روایت از طبرانی (7264) و حاکم 43/3-44 و بیهقی در الدلائل 27/5-28 و سند حسن است و حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی هم با آن موافقت نموده است. برای شرح الفاظ این حدیث و تصحیح بعضی از الفاظ آن نگاه کنید به شرح السیره ابوذرص 368، الروض الانف 155/4، شرح المواهب 301/2، 302 تاریخ الاسلام (المغازی ص 536)

« اگر کسی (به هنگام قدرت، برای هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی از بدکار) گذشت کند (و میان خود و میان او) صلح و صفا به راه اندازد ، پاداش چنین کسی با خدا است.»

در حدیثی که ترمذی آن را روایت نموده و در عین حال آن را از پیامبرص صحیح دانسته است ، پیامبرص فرموده است : « **الراحمون یرحمهم الرحمن ، ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء ، ارحم شرجة من الرحمن ، فمن وصلها وصله الله ، و من قطعها قطعه الله** »¹ « رحم کنندگان (کسانی هستند) که خدای رحمان به آنها رحم می کند. به کسانی که در زمین هستند رحم کنید تا کسی که در آسمان است به شما رحم کند. رحم و مهربانی به مثاب ه شاخه در یکدیگر فرو رفته ، از طرف خدای رحمان است که هرکس آن را بجای آورد ، مورد رحم الله تعالی قرار می گیرد و هرکس که آن را قطع کند ، رحم الله هم از او قطع می شود.» و در صحیح بخاری و مسلم آمده است که ابوهریره می گوید: اقرع بن حابس پیامبرص را دید که داشت حسن را می بوسید. گفت: من ده فرزند دارم که تا کنون هیچیک از آنان را نبوسیده ام. رسول خدا ص فرمود: « **انه من لا یرحم لا یرحم** » « کسی که رحم و عطوفت نوزد ، مورد رحم و عطوفت قرار نمی گیرد.»²

2- همانگونه که ابوسفیان در قصیده اش بیان داشت، کسی که با اولیاء خدا از پیامبران و

¹ روایت از ترمذی (1924)، و احمد (6496) و حاکم 159/4 و آن را صحیح دانسته و ذهبی هم با او موافقت نموده و این حدیث با مجموع شواهدش حسن است . در رابطه با این شواهد نگا : جامع الاصول 518-516/4 و المجمع 153-149/8 ، 187. (2) صحیح البخاری (5997) ، صحیح مسلم (2318) .

دعوتگران و صالحان دشمنی کند، در وادی گمراهی قدم بر می دارد. چنانکه حال دشمنان خدا از کفار و منافقان چنین است، زیرا او با شریعت خالق و رازقش مبارزه می کند؛ با دین کسی به مبارزه برخاسته که ملکوت و اختیار همه چی ز به دست اوست و کسی که اگر چیزی را اراده کند، می گوید: «پدید آی» که فوراً پدید می آید. آن کسی که شکست ناپذیر و جبار و قوی و توانا است. اما او - جل و علا - که حکیم و کاردان است، مهلت می دهد و فراموش نمی کند و گاهی به بعضی از کافران و منافقان مهلت می دهد و آنها را از لذتهای دنیوی و زینتهای آن بهره مند، و شیاطین انس و جن را بر آنها مسلط می گرداند تا بر معصیت و دین ستیزی او استمرار ورزند، تا زمانی که الله تعالی به گونه ای عزیز و مقتدر آنها را برگیرد (و از بین ببرد) سپس در قبرهایشان و در روز قیامت و در آتش جهنم که جاودانه در آن می مانند، آنها را عذاب دهد. چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ

فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾ (ابراهیم: 42)

«(ای پیغمبر!) گمان مبر که خدا از کارهایی که ستمگران می کنند بی خبر است. (نه، بلکه مجازات) آنان را به روزی حواله می کند که چشمها در آن (از خوف و هراس چیزهایی که می بینند) باز می ماند.»

از پیامبرص ثابت شده که ایشان فرموده است: «

اذا رأيت الله يعطي العبد من الدنيا علي معاصيه ما يحب فانما هو استدراج¹»
 زمانی که ببینی الله تعالی، به رغم اینکه بنده
 معصیت کار است، هر آنچه را که او از دنیا
 بخواهد به او می‌دهد،
 (بدان که این عطاء می‌ه رحمت نیست) بلکه
 (نوعی) مهلت دادن به او است. «سپس پیامبر ص
 آیة 44 سوره انعام را قرائت فرمود:

﴿فَلَمَّا دَسَوْا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا

أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ «هنگامی که آنان فراموش
 کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند
 (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون
 دیگری جهت بیداری ایشان به کار بردیم) و درهای
 همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آن
 گاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و)
 بدانچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند (و
 باده ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و
 مغرور شدند و ناشکری کردند) و ما به ناگاه
 ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و
 آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه
 نبردند).»

شکی نیست کسی که این حال و روزش باشد و بر
 کفر یا نفاق و گمراهی و فسق و دین ستیزی خود

1) روایت از امام احمد (17311)، و ابن جریر در تفسیرش (13240-13241) و روایت از دیگران، و سندش حسن است. و چندین
 تن از محدثان آن را صحیح دانسته‌اند. نگا: السلسلة الصحيحة (412).

تا دم مرگ استمرار ورزد ، شکی نیست که خیلی کم اندیشه می‌ورزد ، سفيه الرأي و ضعيف العقل است و دشمنش شیطان ، او را به بازی گرفته و بر او تسلط یافته است . لذا به وی دستور انجام کاری را داده که هلاکت و تیره بختی و شقاوت دنیا و آخرت او را در پی دارد . او هم کت بسته از شیطان اطاعت نموده ، گمان می‌برد ، دارد کار خوب و مفیدی انجام می‌دهد و بسی از مطیعان الله تعالی برتر و بالاتر است و رضایت و بهشت او را به دست آورده است ، و قطعاً کسی که چنین حالتی داشته باشد ، گفته الله تعالی بر او انط باق می‌یابد :

﴿ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

سَكِيلًا ﴾ (فرقان : 44)

» آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنان که باید) می‌شنوند یا می‌فهمند؟! (نه! آنان تفکر و تعقل ندارند) . ایشان همچون چهارپایان هستند ، و بلکه گمراه‌تر. «



درس چهل و هفتم

داستان مسلمان شدن ابوسفیان بن حرب^۱ به هنگام فتح
مکه

75- ابن عباس می‌گوید: در حالیکه 10 روز از ماه مبارك رمضان گذشته بود، پیامبرص به سوی مکه لشکرکشی کرد. ایشان روزه گرفت و اصحاب هم روزه گرفتند. تا جایی که به منطقه‌ای به نام «کدید»^۱ رسیدند. در آنجا افطار کردند، سپس در مرالظهران^۲ با سپاه ده هزار نفری اطراق کردند. از قبیلۀ مزینۀ هزار نفر و از قبیلۀ بنی سلیم هفتصد نفر همراه وی بودند. این در حالی بود که اخبار و اطلاعات به گوش قریش نمی‌رسید و از ناحیه پیامبرص هم خبری به سوی آنها نمی‌آمد و آنها نمی‌دانستند که چه کار خواهد کرد. در آن شب ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء به منظور کسب اخبار از مکه بیرون آمدند. عباس گوید: وقتی که رسول خدا (در مرالظهران) اردو زد، گفتم: وای بر قریش که فردا هلاک خواهد شد! به خدا اگر پیامبرص به

(1) کدید جایی در فاصله 92 کیلومتری بین مکه و مدینه است. نگا: به معجم البلدان 4/442، و معجم الاماکن الواردۀ فی البخاری ص 374، 375.

(2) ظهران نام دره‌ای در نزدیکی مکه است و مر نام دهکده‌ای نزدیک به آن است و اکنون دره فاطمه نام دارد و 24 کیلومتر از مکه دور است. نگا: دو مرجع سابق.

زور وارد مکه شود (و مردم از پیامبر ص امان نطلبند) برای همیشه هلاک خواهند شد. به همین خاطر بر قاطر سفید رنگ رسول خدا ص سوار شدم و (راه مکه را در پیش گرفتم) تا به محلی به نام اراک رسیدم به این امید که بتوانم هیزم شکن یا چوپان یا شخص نیازمندی را پیدا کنم که به مکه برود و آنها را از موقعیت رسول خدا ص باخبر سازد تا آنها بیایند و از پیامبر ص امان بخواهند. بخدا قسم که من داشتم می گشتم تا به هدفم برسم، یکباره صدای سخن ابوسفیان و بدیل بن ورقاء را شنیدم که داشتند با هم صحبت می کردند. ابوسفیان گفت: بخدا تا به حال آتش و سپاهی مانند امشب را ندیده ام. بدیل گفت: بخدا این سپاه خزاعه است که جنگ آنان را عصبانی ساخته و برافروخته است! ابوسفیان گفت: بخدا خزاعه کمتر و کهنتر از آن هستند که این آتش آنها باشد!

گفتم: ای ابوحنظله¹ صدایم را شناخت و گفت: ابوالفضل؟ گفتم: آری، گفت: اینجا چکار می کنی پدر و مادرم به فدایت؟! گفتم: بخدا این رسول خداست که با این مردمان آمده است، وای بحال قریش که فردا نابود خواهد شد. گفت: پس چاره چیست پدر و مادرم به فدایت؟ گفتم: بخدا اگر به دست او بیفتی و او بر تو ظفر یابد، گردنت را خواهد زد. لذا بر پشت این قاطر سوار شو. ابوسفیان سواری شد و دو رفیقش به مکه

(1) کنیه ابوسفیان است.

بازگشتند، من هم او را با خودم بردم. در راه از کنار هر آتشی - که جمعی از مسلمانان پیرامون آن جمع شده بودند - می‌گذشتیم، می‌گفتند: که این چیست؟ هنگامی که می‌دیدند قاطر رسول خدا ص است، می‌گفتند: این قاطر رسول خداست و عمویش بر آن سوار است، تا اینکه گذر ما از کنار آتشی افتاد که حضرت عمر در کنار آن حضور داشت، (وقتی ما را دید) پرسید: این کیست؟ سپس برخاست و به سوی من آمد. هنگامی که ابوسفیان را بر پشت قاطر مشاهده کرد، او را درجا شناخت و گفت: بخدا این دشمن خداست! سپاس برای خدایی که تو را در اختیار ما نهاد. سپس به سرعت به سوی پیامبر ص رفت. من نیز مرکبم را زدم و از حضرت عمر سبقت گرفتم آن گونه که یک مرکب از یک انسان پیاده سبقت می‌گیرد. فوراً از قاطر پریدم و بر پیامبر ص وارد شدم.

(پشت سر من) حضرت عمر هم وارد شد و گفت: این دشمن خدا ابوسفیان است که الله تعالی او را در اختیار ما قرار داده است. بگذارید که گردنش را بزنم. من هم گفتم: ای رسول خدا من به او پناه داده‌ام. سپس در کنار رسول خدا نشستیم و سر ابوسفیان را گرفتم و گفتم: بخدا امشب نباید کسی جز من با او هم صحبت شود. وقتی که حضرت عمر خیلی اصرار کرد گفتم: ای عمر دست نگاه دار! بخدا او اگر مردی از طایفه بنی عدی بود، تو این را نمی‌گفتی. ولی او از بنی عبدمناف است (به همین خاطر است که این حرفها را می‌زنی). حضرت عمر گفت: ای عباس آرام باش و صبر کن! این حرف را نزن. بخدا از مسلمان شدن

شما آنقدر خوشحال شدم که اگر پدرم مسلمان می-
شد، آنقدر خوشحال نمی شدم. این بدین خاطر است
که من می دانم که مسلمان شدن تو برای پیامبر ص
از مسلمان شدن خطاب خوشایندتر بوده است.

آنگاه رسول خدا ص فرمود: « ای عباس او را به
اقامتگاه خودت ببر! » وقتی صبح شد او را پیش
من بیاور! (من او را به اقامتگاه خودم بردم و
به هنگام صبح او را به خدمت پیامبر ص آوردم.)
وقتی پیامبر ص او را دید گفت: « ای ابوسفیان!
آیا وقت آن نشده است که بدانی هیچ خدایی به
جز «الله» وجود ندارد؟ »

ابوسفیان گفت: پدر و مادرم به فدایت! چقدر
شکیبا و چقدر بزرگوار و محترم و چقدر با
بستگان خودت مهربان هستی! و عفو و بخشایش شما
چقدر زیاد است. نزدیک است که به دلم بیفتد که
اگر واقعاً غیر از الله خدایی می بود، حتماً کاری
به نفع ما می کرد.¹

آنگاه پیامبر ص فرمود: « وای بر تو ای
ابوسفیان! آیا وقت آن فرا نرسیده که بدانی من
رسول الله تعالی هستم؟ » ابوسفیان گفت: پدر و
مادرم به فدایت باد که چقدر شکیبا و بزرگوار
و با بستگان مهربان هستی و عفو و گذشت داری!
در این باره هنوز (به یقین نرسیده ام) و
چیزهایی در اندرون من باقی مانده است.
عباس گوید: گفتم: وای بر تو! مسلمان شو و

1) می گوید اگر خدایانی که ما آنها را می پرستیم، واقعاً
خدایانی راستین بودند، کاری به نفع ما می کردند و ما را
یاری می دادند.

شهادت بده که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و اینکه محمد رسول خداست، قبل از آنکه گردنت زده شود. آنگاه ابوسفیان شهادت داد که هیچ خدایی به جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده الله است. عباس گوید: گفتم: ای رسول خدا! ابوسفیان مردی است که فخر را دوست دارد، آیا امتیازی را برای وی قرار نمی دهید؟! پیامبرص فرمود: «چرا، هرکس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است و هرکس در خانه اش را ببندد، در امان است.» وقتی ابوسفیان خواست به مکه بازگردد تا به آنها خبر دهد، پیامبرص فرمود: «ای عباس ابوسفیان را در دهانه دره ای که گذرگاه واحدهای ارتش اسلام است، نگهدار، تا هنگام عبور ارتش اسلام آنها را ببیند.»

عباس هم طبق دستور رسول خدا ص او را در جایی که دستور داده بود، نگهداشت. آنگاه قبایل با پرچمهای خود از برابر ابوسفیان عبور کردند. هرگاه قبیله ای عبور می کرد، ابوسفیان می پرسید: اینها کیستند؟ و گفتم: بنو سلیم. آنگاه می گفت: مرا چه کار با بنو سلیم؟ سپس قبیله دیگری عبور می کرد و ابوسفیان می گفت: اینها کیستند؟ می گفتم: مزینه. می گفت: مرا با مزینه چه کار؟ او این سخن را همچنان تکرار می کرد تا اینکه «کتیبه خضراء» پیامبرص عبور کرد. در آن کتیبه مهاجران و انصار بودند که سراسر بدن آنها غرق در اسلحه بود و به جز چشمان پر فروغ آنها چیز

دیگری پیدا نبود.¹ گفت: این کیست؟ گفتم: این رسول خدا ص است که در میان مهاجران و انصار قرار دارد، گفت: کسی توانایی مقابله با اینها را ندارد. بخدا قسم که امروز، پادشاهی و سلطنت برادرزاده‌ات عظیم شده است. گفتم: وای بر تو ای ابوسفیان، این سلطنت نیست بلکه نبوت است. گفت: پس نبوت هم خوب است! آنگاه گفتم: سریعاً به سوی قومت برو! او هم از پیش ما خارج شد تا اینکه پیش آنها در مکه رفت. آنگاه با صدای بلند فریاد برآورد: «ای جماعت قریش! این محمد است که با لشکری به سوی شما آمده که شما توانایی مقابله با آن را ندارید.

با شنیدن این سخنان، همسرش هند بنت عتبہ برخاست و سبیل او را گرفت و گفت: بیایید بکشید این مشک روغن چربویی پا کوتاه را! (ما او را فرستادی م که برای ما از دشمن خبر بیاورد) واقعاً که آبروی هرچه پیشرو² است را برده است!

(1) یعنی فقط وسط چشمان آنها پیدا بود. و بنا به قولی این کتیبه به این دلیل «خضراء» نامیده شده که سرپا غرق در آهن و اسلحه بودند!

(2) روایت از اسحاق بن راهویه در مسندش چنانکه در مطالب العالیة (4301) آمده است. و روایت از طبرانی در الکبیر (7264) با اسنادی حسن. و این روایت دارای شواهد و متابعات فراوانی است نگا: الدلائل بیهقی 57-31/5 و البدایة و النهایة 533/6-544، و مجمع الزوائد 175-163/6 و بوصیری و ابن حجر و صالحی آن را صحیح دانسته است چنانکه در المطالب و حاشیه آن آمده است و انصاری هم آن را در شرح المواهب 311/2 صحیح دانسته است.

ابوسفیان گفت: سخنان این زن شما را فریب ندهد (و کاری را نکنید که به منفعت و سود آن است) کسی که وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است، گفتند: خدا تو را بکشد! خانه تو به چه درد ما می‌خورد؟ (یعنی ما زیاد هستیم و همه ما در آنجا جایمان نمی‌شود.) ابوسفیان گفت: و هر کس که در خانه‌اش را ببندد، در امان است.

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- یکی از حکمتها در جنگ و هر کار مهمی که انسان می‌خواهد آن را انجام دهد، این است که بیاید برای آن برنامه‌ریزی کند و آن را از کسی که هیچ مصلحتی در دانستن او وجود ندارد، کتمان نماید.
- 2- اهمیت حمله غافلگیرانه و قدرت شوک وارد کردن در جنگ.
- 3- اهمیت جنگ روانی در احراز و کسب پیروزی و کاهش دادن خسارتها.
- 4- اهمیت بدست آوردن قلب رهبران دشمنان با امور معنوی و حسی.
- 5- بزرگی عفو و مهربانی پیامبر ص نسبت به امتش چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ

عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه: 128)

» بیگمان پیغمبری (محمد نام)، از خود شما (انسانها) به سويتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت

و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد ، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. »

6- اهمیت پایبندی به نظرات و دستوراتی که رهبران می‌دهند و عدم اعتراض نسبت به آن نظرات و دستورها.

7- عاقبت و فرجام از آن متقیان است و پیروزی برای اسلام رقم خواهد خورد حال ، خواه این امر طولانی باشد یا کوتاه.

درس چهل و هشتم

داستان مسلمان شدن اهل مکه در روز فتح مکه و
مسلمان شدن مؤذن آنها

76- اسود بن خلفا میگوید: در روزی که مکه فتح شد، مردم را دیدم که با پیامبر ص بیعت می کردند. پیامبر ص در کنار « قرن مسفله »¹ نشستند و مردم اعم از کوچک و بزرگ و زن و مرد به خدمت پیامبر ص رسیدند و بر اسلام و شهادت با ایشان بیعت نمودند.²

77- و مجاشع بن مسعود سلمی میگوید: بعد از فتح مکه، همراه با برادرم ابو معبد به خدمت پیامبر ص رسیدیم. گفتم: ای رسول خدا! برادرم را آورده ام تا با ایشان بر سر هجرت بیعت کنی. ایشان فرمودند: «ذهب اهل الهجرة بما فيها» «اهل هجرت با آنچه که در آن است، رفتند (یعنی هجرت دیگر تمام شده است» گفتم: پس بر سر چه چیزی با او بیعت می کنی؟ گفت: «ابایعه علی الاسلام و الایمان و الجهاد» «با او بر اسلام و ایمان و جهاد بیعت می کنم».³

78- ابو م حذوره میگوید: همراه با جماعتی

(1) گفته شده که نام مکانی در بالاترین جای مکه است، نزدیک دره ابن عامر نگاه شود به اخبار مك ه فاکهی (2467) و در قاموس آمده: ریشه آن سفل است و سفله جایی در پایین مکه است.

(2) روایت از عبدالرزاق (9820) و احمد (15431) و روایت غیر آنها و سند آن احتمال «حسن بودن» را دارد.

(3) صحیح البخاری (4305) و صحیح مسلم (1863).

بیرون شدیم. ما در قسمتی از راه حنین بودیم که رسول خدا ص از حنین بازگشت. در قسمتی از راه به رسول خدا ص رسیدیم. آنگاه مؤذن رسول خدا در کنار ایشان، اذان گفت. آنگاه ما صدای مؤذن را شنیدیم، در حالیکه به کناری رفته بودیم. ما هم فریاد زدیم و از او تقلید کردیم. و او را مسخره کردیم. پیامبر ص صدای ما را شنید. و کسی را دنبال ما فرستاد و ما به خدمت ایشان حاضر شدیم. پیامبر ص فرمود: « کدام يك از شما بود که صدایش بالا رفته بود ؟ » آن جماعت همه به من اشا ره کردند و راست هم گفتند. پیامبر ص آنها را آزاد کرد و مرا ننگه داشت. آنگاه گفت: بلند شو، برای ادای نماز، اذان بخوان! « من هم بلند شدم در حالیکه رسول خدا و این اذان گفتن را از همه چیز بیشتر ناخوش می‌داشتم.

برخاستم و در حضور رسول خدا ایستادم و ایشان شخصاً اذان گفتن را به من یاد داده و فرمود: بگو: « الله اكبر الله اكبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله، اشهد ان محمداً رسول الله... » سپس به من گفت: « دوباره بخوان، از صدايت كمك بگیر ! » سپس فرمود: « اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله، اشهد ان محمداً رسول الله، حي علي الصلاة، حي علي الصلاة، حي علي الفلاح، حي علي الفلاح، الله اكبر، الله اكبر، لا اله الا الله » پس از آنکه اذان را گفتم، مرا صدا زد و کیسه ای را به من داد که در آن مقداری از نقره بود، سپس دستش را بر روی پیشانی ابوم حذوره گذاشت، سپس دوباره آن را بر روی صورتش کشید سپس آن را در بین دستانش کشید بعد بر روی کبدش، بعد دست

رسول خدا به ناف ابومخدوره رسید . بعد رسول خدا ص فرمود: « بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ » من هم گفتم: ای رسول خدا به من دستور بده که در مکه اذان بگویم. پیامبر ص فرمود: «این را به تو دستور دادم.»

بدین ترتیب هر کدورت و بغضی که نسبت به پیامبر داشتیم از بین رفت و در عوض دوستدار رسول خدا شدم. آنگاه نزد عامل رسول خدا در مکه «عتاب بن اسیر» آمدم و همراه با او طبق فرمان رسول خدا ص اذان سر دادم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- هجرت از مکه به مدینه بعد از فتح مکه پایان یافته است. کسی که بعد از فتح مکه در یکی از مناطق کفرنشین مسلمان شود، اگر بتواند شعایر و نمادهای دینش را ظاهر نماید و بیم آن نداشته باشد که جان یا دینش در خطر بیفتد، جایز است که در آن سرزمین باقی بماند، اما کسی که نتواند شعایر و نمادهای دینش را اعلان کند و بیم آن داشته باشد که جان یا دینش در خطر بیفتد، باید از آن سرزمین هجرت کند.
- 2- کسی باید عهده دار انجام یکی از کارهای مسلمانان شود که به بهترین وجه بتواند آن را

(1) امام شافعی این روایت را به طور کامل در الأم 84/1 و امام احمد (15380) و ابن ماجه (78) و ابن حبان (1680) روایت کرده‌اند. و اسناد آن نزدیک به رتب ه حسن است. و به مانند آن را امام احمد (15376) با اسنادی ضعیف نقل کرده است. این حدیث، با این تمامیت، حسن لغیره است.

انجام دهد. به همین خاطر پیامبر ص برای اذان گفتن - در میان آنانی که صدای اذانشان را شنید - کسی را انتخاب کرد که صدایش از صدای همه آنها بلندتر بود.

3- جایز است برای بدست آوردن قلبهای کسانی که تازه مسلم ان شده اند از طریق مال و غیره اقدام شود.

4- در حدیث ابوم حذوره یکی از دلایل نبوت پیامبر ما حضرت محمد ص وجود دارد بطوریکه بغض و کینه توزی او نسبت به پیامبر ص - بعد از آنکه پیام برص دست مبارکش را بر روی قسمتی از بدن او کشید و برای او دعا کرد و مقداری مال به او داد - به محبت و دوست داری او نسبت به پیامبر ص تبدیل شد.

درس چهل و نهم

داستان مسلمان شدن ابوقحافه

79- اسماء دختر ابوبکر ب می‌گوید: وقتی که پیامبرص در منطقه‌ای به نام «ذی طوی»¹ اردو زد، ابوقحافه به یکی از دخترانش که از همه فرزندان کم سن و سال تر بود، گفت: دخترکم! مرا به کوه ابوقیس ببر!

اسماء گوید: این در حالی بود که ابوق حافه بیناییش را از دست داده بود. آن دختر دست او را گرفت و او را بر بالای آن کوه ب برد، گفت: دخترکم! چه می‌بینی؟ گفت: اشخاصی را می‌بینم که جمع شده‌اند. گفت: این که تو می‌گویی لشکر است. آن دختر گفت: مردی را در میان آن اشخاص می‌بینم که به جلو می‌آید و به عقب می‌رود. گفت: دخترم این همان کسی است که لشکر را مرتب می‌کند و سر و سامان می‌دهد و در جلوی آن حرکت می‌کند. سپس دختر گفت: بخدا آن اشخاص پراکنده شدند. ابوقحافه گفت: بخدا اسبها به پیش رانده شده‌اند. زودتر مرا به خانه ام ببر. آن دختر او را از بالای آن کوه پائین آورد و لشکر مسلمانان قبل از اینکه ابوقحافه به خانه-

(1) ذی طوی، جایی نزدیک به مکه است و اکنون بخش آباد و ساخت و ساز مکه به آنجا هم رسیده است و بنا به قولی منطقه - ای است به نام «جرول» در وسط شهر مکه که الله تعالی آن را بلند ساخته است.

اش برسد، به او رسید . لازم بذکر است که در گردن آن دختری ك گردنبند نقره ای وجود داشت . ناگهان مردی با آن دختر برخورد کرد و آن را از گردنش بیرون کشید . اسماء گوید: هنگامی که رسول خدا ص وارد مکه شد و به مسجد تشریف بردند، حضرت ابوبکر ا نزد ایشان آمدند در حالیکه دست پدرش را گرفته بود و او را به مسجد می آورد. وقتی که پیامبر ص او را دیدند، گفتند:

« چرا این پیرمرد را در خانه باقی نگذاشتی تا من به سراغ او بیایم ! » ابوبکر گفت: ای رسول خدا، او سزاوارتر است که خدمت شما برسد از اینکه شما پیش او بروید. گوید: پیامبر ص او را روبروی خود نشاند، سپس دستی بر سینه اش کشید و به او گفت: « مسلمان شو! » او هم مسلمان شد . اسماء گوید: وقتی که ابوبکر پدرش را خدمت پیامبر ص آورد، موهایی سر وی مانند درخت ثغام کاملاً سفید شده بود.

آنگاه رسول خدا ص فرمود: « **غیروا هذا من شعره** » « رنگ موی او را تغییر دهید . » سپس حضرت ابو بکر برخاست و دست خواهرش را گرفت و گفت: شما را به الله و اسلام سوگند می دهم که اگر از گردن بند خواهرم خبر دارید، بگوئید . اما کسی به او جواب نداد . آنگاه به خواهرش گفت: ای خواهر کوچکم! گردنبندت را فراموش کن و از خداوند

بخواه که در عوض آن به تو پاداش دهد.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر انسان مسلمان لازم است که به دعوت کردن نزدیکانش به دین الله تعالی و به تمسك جستن به تعالیم آن اهتمام بورزد، بویژه این اهتمام را در حق پدر و مادرش اعمال دارد چرا که حقی که آنها بر دوش او دارند، محرز و قطعی است.

2- اهمیت سازمان دهی در لشکرها و تعیین کردن رهبران و فرماندهانی خبره و کارشناس برای هر بخش و قسم از بخشها و اقسام لشکر.

3- ضرورت اطاعت از حاکم و والیان و فرماندهانی که امیر در ارتش‌ها و غیر آنها تعیین می‌کند در همه مواردی که معصیتی در آنها وجود ندارد.

4- جایگاه عظیم و بزرگ حضرت ابوبکر در اسلام.

5- بر انسان لازم است که محتاط باشد؛ نباید خود را در معرض خطر یا چیزی قرار دهد که در برابر آن نمی‌تواند از جان خود حمایت کند.

6- مشروعیت تغییر دادن رنگ سفید مو با رنگی غیر از رنگ سیاه، چنانکه بر مسلمان لازم است که با مظهر و جلوه‌ای زیبا (و عامه‌پسند) ظاهر شود.

(1) روایت از ابن اسحاق چنانکه در سیر ه ابن هشام 2/ 405 آمده و امام احمد از طریق او این حدیث را در 349/6 و 350 و ابن حبان (7208) و حاکم 46/3 روایت کرده است. و سندش حسن است.

7- بر انسان مسلمان لا زم است مظلّم و دیگر
مواردی که به آنها دچار می شود، را ف راموش
کرده و بر آن صبر بورزد و در عوض از خداوند
درخواست پاداش نماید، تا اجر و پاداشش بخاطر
آنها افزون شود.



درس پنجاه

داستان مسلمان شدن عکرمه و عبدالله بن ابی سرح

80- سعد بن ابی وقاص میگوید: در روزی که مکه فتح شد، پیامبر ص همه مردم را امان دادند به جز 4 مرد و 2 زن¹ و فرمودند: «**اقتلوهم و ان وجدتموهم معلقين باستار الكعبه**» آنها را بکشید اگرچه آنها خود را به پرده های کعبه آویزان کرده باشند!»: آن چهار مرد عبارت بودند از: عکرمه بن ابوجهل و عبدالله بن خطل و مقیس بن صبابه و عبدالله بن ابی سراح. عبدالله بن خطل که بر روی پرده های کعبه خود را آویزان کرده بود، صحابه او را دیدند و سعید بن حریث و عمار بن یاسر از بقیه گوی سبقت را ربودند و به سوی او شتافتند، سعید که از عمار جوان تر بود، از او سبقت گرفت و عبدالله بن خطل را کشت. مقیس را هم مردم در بازار پیدا کردند و او را کشتند. ولی عکرمه راه دریا را در پیش گرفت و سوار بر کشتی شد. در میانه های راه، طوفانی آنها را درنوردید، کشتی نشینان گفتند: همینک خود را خالص کنید (خالصانه دعا کنید) که در اینجا خدایان شما کاری از پیش نمی برند. عکرمه گفت: بخدا قسم اگر این فقط اخلاص است که مرا می تواند از دریا

(1) سه نفر از آنها مسلمان شده بودند سپس مر تدد شدند و آن دو زن در هجو پیامبر ص آواز می خواندند و کنیزان ابن خطل بودند. (سیره ابن هشام 409/3، 410).

نجات دهد، در خشکی هم چیزی به غیر از آن مرا نجات نمی‌دهد. خدایا با تو عهد می‌بندم اگر تو مرا از این طوفان نجات دهی، پیش محمد بروم و دستم را در دستش بگذارم و با او بیعت کنم. و یقیناً او را شخصی باگذشت و کریم خواهم یافت. (و این بود که الله تعالی او را از آن طوفان نجات داد و او به مکه بازگشت) و به خدمت پیامبر رسیده و مسلمان شد. عبدالله بن ابی سرح هم در نزد عثمان بن عفان پنهان شده بود. هنگامی که پیامبر ص مردم را برای بیعت فرا خواند حضرت عثمان او را با خود آورد و در کنار پیامبر ص ایستادند. و گفت: ای رسول خدا! با عبدالله بیعت کن. گوید: پیامبر ص سرش را بلند کرد و سه مرتبه به او نگاه کرد. (هر نگاه گویای این بود که ایشان مایل نیست که با او بیعت نماید) سرانجام بعد از آن سه بار نگاه کردن، با او بیعت کرد. سپس به یارانش رو کرد و گفت: «آیا در میان شما مرد رشیدی نبود که وقتی می‌دید من سه بار از بیعت کردن با او خودداری کردم، برخیزد و او را بکشد؟» گفتند: ای رسول خدا ما از کجا بدانیم که در اندیشه شما چه می‌گذرد؟ چرا با چشمانتان به ما اشاره نکردید؟ پیامبر ص فرمود: «زیبنده هیچ پیامبری نیست که با چشمانش خیانت کند.»¹

(1) سیوطی در تعلیقی بر نسائی 7/ 123 می‌گوید: «خطابی گفته است: **خائنة الاعین** کسی است که چیزی را در قلبش پنهان کند که آن را برای مردم ظاهر نمی‌سازد. پس هنگامی که حرفی نزنند و با چشمانش به آن چیز اشاره کند، در حقیقت خیانت کرده

نکته‌ها و عبرتها:

1- مستحب بودن عفو و چشم‌پوشی از کسی که گناهی از او روی داده، در صورتیکه پشیمانی او ثابت گردد.

2- کسی که بطور مکرر مرتکب گناه شود، یا گناه بزرگی از او سر زند، این نشان می‌دهد که درونش پاک نیست و بد نیت است و لازم است بخاطر گناهش او را مجازات نمود و اغماض و گذشت از او در این حالت، مناسب نیست.

3- طاعت الله تعالی - و در رأس آن توحید الله تعالی و دوری از شرک - موجب نجات بنده از بدبختیها و معصیتها و مشکلات است. چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (طلاق: 2 -

3) «هر کس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای او فراهم می‌سازد. و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند.»

4- بر انسان مسلمان لازم است که به بهترین اخلاق و آداب آراسته شود و لازم است که از هر

است. و چون ظهور این خیانت از طرف چشمانش بوده، «خائنة الاعین» نامیده شده است. «و این حدیث را نسائی (4078) و ابو داود (4359) و ابویعلی (757) و حاکم 45/3 با اسنادی که به رتبه حسن نزدیک هستند، روایت کرده‌اند و دارای شواهدی در نزد ابوداود (2684) و طبرانی 372/17، و بیهقی در الدلائل 60/5 - 61، و ابن هشام 418/3 می‌باشد و در هریک از آنها ضعفی وجود دارد. این حدیث حسن است.

اخلاق یا عملی که از ارزش او می‌کاهد یا آبرو و شخصیت او را زیر سؤال می‌برد - هرچند عمل و یا اخلاقی مباح باشد - اجتناب ورزد.

| | |

درس پنجاه و یکم

داستان مسلمان شدن صفوان بن امیه بن خلف^۱

81- عطاء بن ابی رباح از مردمی از آل صفوان روایت می‌کند که: پیامبر ص فرمود: «ای صفوان! آیا سلاحي در اختیار داري؟» صفوان گفت: آن را به عاریه می‌گیری، یا غصب می‌کنی؟ پیامبر ص فرمود: خیر، بلکه آن را به عاریه می‌گیرم. صفوان مابین 30 تا 40 عدد زره به پیامبر ص عاریه داد. و رسول خدا ص به غزوه حنین رفت. هنگامی که مشرکان شکست خوردند، مسلمانان زره‌های صفوان را جمع‌آوری کردند، یکی از آن زره‌ها گم شده بود. به همین خاطر رسول خدا ص به صفوان گفت: «ما یکی از زره‌های تو را از دست داده‌ایم. آیا می‌خواهی غرامت آن را بپردازیم؟» گفت: نه، ای رسول خدا! چون امروز چیزی در قلبم است که آن روز در قلبم نبود^۱. و عطاء گوید: صفوان قبل از آنکه مسلمان شود، آن زره - ها را به پیامبر ص عاریه داده بود. سپس مسلمان شد.

1) روایت از ابوداود (3563، 3564) و بیهقی در سننش 89/6 و الدار قطنی 40/3 و ابن‌عبدالبر در التمهید 41/12. و آل صفوان مذکور ظاهراً از بزرگان تابعین هستند و آنها جماعتی هستند و خویشان دارای قوت اخلاقی است، سند این حدیث احتمالاً «حسن بودن» را دارد. و این روایت صحیح‌ترین روایات آل صفوان است و در صحیح ابوداود ذکر شده است.

82- شهاب زهري مي گويد: رسول خدا پس از غزوه فتح مکه با مسلماناني كه همراه ايشان بودند، به غزوه حنين رفتند. در آنجا با مشركان درگير شدند. بالاخره الله تعالى دين و مسلمانانش را ياري داد. و رسول خدا ص در آن روز صد شتر (بعنوان غنيمت) به صفوان بن اميه داد، سپس يكصد شتر ديگر، سپس يكصد شتر ديگر. ابن شهاب گويد: سعيد بن مسيب براي من تعريف كرد كه صفوان گفت: به خدا قسم رسول خدا ص آنچه را كه به من داده بود، داد. و او مبعوض ترين مردم براي من بود. پيوسته به من مال داد تا اينكه هم اکنون او را از همه مردم بيشتر دوست دارم. روايت از مسلم.¹

نکته ها و عبرتها:

1- بر انسان مسلمان لازم است، با عدالت با مشركان تعامل کند و حرام است به آنها ظلم کند يا به نفس و مال آنها تجاوز نماید؛ زیرا بخاري روايت کرده كه پیامبر ص فرمودند: «**من قتل معاهداً لم يرحه الجنه و ان ریحها لیوجد من مسير ه اربعين عاماً**»² «کسي كه معاهدي را بکشد، بوي بهشت را احساس نخواهد کرد. اگرچه بوي آن از فاصله مسير 40 سال احساس ميشود.»

همچنين از پیامبر ص ثابت شده كه او فرموده: «

(1) صحيح مسلم، الفضائل، باب ما سئل رسول الله شيئاً قط فقال: لا (2313).

(2) صحيح البخاري (3166) (معاهد كسي است كه با او پيمان بسته شود مترجم).

الا من ظلم معاهداً، او انتقصه، او کلفه فوق طاقته، او اخذ منه شيئاً بغير طيب نفس، فانا حججه يوم القيامة»¹

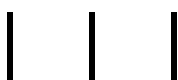
«... آگاه باشید کسی که به معاهدی ظلم کند یا از ارزش او بکاهد، یا کاری را بر او تحمیل کند که فوق طاقتش است، یا چیزی را به زور از او بگیرد، من در روز قیامت با او دشمنی می‌روزم.»

2- مستحب است که جهت بدست آوری قلب کافران و افراد ضعیف الایمان از طریق دادن مال و غیر آن اقدام شود؛ زیرا این کار تأثیر بسزایی در محبوب سازی حق برای قلب اشخاص دعوت شده دارد. چنانکه برای صفوان اتفاق افتاد. . الله تعالی فرموده است:

﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا

إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (ممتحنه: 8)

« خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»



1) روایت از ابوداود (3052) و بیهقی 205/9 با سندهای فراوانی که یکدیگر را تقویت می‌کنند. این روایت با مجموع طرفش صحیح است. عراقی و سخاوی هم اسناد آن را قوی دانسته‌اند و این حدیث دارای شواهد کثیری است برای اطلاع یافتن از آنها ن‌گا: المقاصد الحسنه (1044)، و السلسلة الصحيحة (445).

درس پنجاه و دوم

داستان هوازن

84- عبدالله بن عمرو بن عاصم می‌گوید: ما در غزه حنین همراه رسول خدا ص بودیم. وقتی پیامبر ص توانست (بفضل الله) قبیله هوازن را شکست دهد و اموال آنها را به غنیمت بگیرد و زنان و کودکان¹ آنها را اسیر کند، هی اُتی از آنها در منطقه ای به نام « جعرانه » به خدمت پیامبر ص رسیدند (البته آن هیئت قبلاً مسلمان شده بودند)² آنها گفتند: ای رسول خدا! ما دارای تبار و عشیره هستیم. و شما می‌دانید که حالا چه فاجعه ای بر سر ما آمده است. پس نسبت به ما لطف و بخشش عنایت بفرما، تا خدا بر شما لطف و بخشش عنایت فرماید. آنگاه سخن گوی آنها زهیر بن صرد برخاست و گفت: ای رسول خدا، در میان زنانی که به اسارت گرفته اید، زنانی یافت می‌شوند که

¹ اصطلاح عربی این واژه السبی است، و آن عبارت از زنان و اطفال کفار است که در مقابل مسلمانان شکست خورده اند و بدست مسلمانان افتاده‌اند و به عنوان برده مسلمانان در می‌آیند.

(2) در روایت مروان و مسور، در بخاری، آمده است: « هیئت نمایندگی هوازن به حالت مسلمانی خدمت پیامبر ص رسیدند » و در روایت موسی بن عقبه در مغازیش - چنانکه در فتح الباری 33/8 آمده - چنین است: « و هیئت نمایندگی هوازن به حالت مسلمانی پیش مسلمانان آمده و نه نفر از اشراف و بزرگان آنها، در میانشان بودند. مسلمان شدند، و با پیامبر ص بیعت کردند، سپس با وی صحبت کردند... »

خاله‌ها و عمه‌های (شیری) شما هستند و علاوه بر این زنانی که در کودکی شما را کفالت و سرپرستی کرده و شیر داده اند،¹ در میان آنها حضور دارند. اگر ما در میان طایفه ابن ابی شمر² یا نعمان بن منذر شیر خورده بودیم، سپس با آنها درگیر شده و آنها مانند شما زنان و کودکان ما را به اسارت می‌بردند، امید داشتیم که آنها زنان و کودکان ما را بازگردانند و نسبت به ما لطف و عنایت بخرج دهند. این درحالی است که شخص شما بهترین کسی است که کفالت و سرپرستی شده است. سپس (شعری) را در قالب ابیات زیر سرود:

امنن علینا رسول الله فی
فانک المرء نرجوه و ندخر
کرم

امنن علی بیضه قد عاقها
ممزق شملها فی دهرها
قدر

ابقت لها الحرب هتافاً علی حزن
علی قلوبهم الغماء و الغمر
ان لم تدارکهم نعماء تنشرها
یا ارجح الناس حلاً حین یختبر

(1) یعنی در میان زنانی که به عنوان اسیر در خدمت پیامبر ص بودند، خاله‌ها و عمه‌های شیری و کسانی وجود داشته‌اند که در کودکی به حضانت و سرپرستی وی همت گمارده بودند؛ چرا که آن حضرت در میان طایفه بنی سعد، در نزد حلیمه سعیدیه بعنوان یکی از کودکان شیرخواره انتخاب شده بود. روایت بیانگر این هستند که حلیمه و دخترش «شیماء» با آن زنان بوده‌اند. اما ضعف اندکی در این روایت وجود دارد. نگا: مرویات غزوه حنین 1/ 265 - 277.

(2) ابن ابوشمر همان حارث بن ابوشمر غسانی است. وی در نزدیکترین ناحیه به شام، جانشین پادشاهان روم بوده است. و نعمان بن منذر نائب رئیس ایرانی‌ها در حیره عراق بوده و هر دو عرب هستند.

امن علي نسوه قد كنت ترضعها اذ فوك يملؤها من مخضها الدرر
 لا تجعلنا كمن شالت نعماته واستبق منا فانا معشر
 زهر
 انا لنشكر آلاء و ان كفرت و عندنا بعد هذاليوم مدخر

« ای رسول خدا! از روی لطف و کرم خودتان نسبت به ما لطف و منت بخرج دهید . زیرا شما آن انسانی هستید که ما به او امیدواریم و به عنوان اندوخته خود تلقی می‌کنیم . شما نسبت به خانواده و عشیره‌ای لطف بخرج دهید که دست تقدیر آن را به عقب انداخته و پراکنده شده و حال و روزش تغییر یافته است (یعنی از بهروزی به سیه روزی تغییر یافته است) در اثر این جنگ و پیام‌دهای آن چیزی جز ندایی غم‌انگیز برای آن باقی نمانده است و در عین حال قلب‌هایشان غم‌بار است و کینه به دل گرفته اند، اگر لطف و بخشندگی‌ای شامل آنها نشود که شما آن را انتشار می‌دهید ای کسی که به هنگام آزمایش بردبارترین مردم هستی!

نسبت به زنانی لطف و عنایت بخرج ده که شما از پستان آنها شیر خورده‌ای آن زمانی که دهان شما م‌الامال از سیلان شیر آنها می‌شد! ما را همچون اشخاص مرده و بی‌کس قرار مده و از ما گوی سبقت بر بای که ما جماعتی س فید و خوش آب و رنگ هستیم . ما در مقابل نعمتها و لطف‌هایی که به ما می‌شود، شکر گذاریم اگرچه (این خواسته ما) را نپذیری و در نزد ما – بعد از این روز – اندوخته‌ای هست . (منظورشان

پیامبرص است.) «

پیامبرص فرمود: « آیا زنان و فرزندان را بیشتر دوست دارید یا اموالتان؟ » گفتند: ای رسول خدا حال ما را در بین عشیره و اموالمان مخیر نمودید، باید بگوئیم که زنان و فرزندان را بیشتر دوست داریم. آنگاه رسول خداص فرمود: « اما آنچه که به من و پسران عبدالمطلب تعلق گرفته، به شما می‌دهم و وقتی که پیش نمازی من برای مردم تمام شد، شما برخیزید و بگوئید: ما از رسول خدا می‌خواهیم که در ارتباط با زنان و فرزندانمان پادرمیانی کند و از مسلمانان بخواهد که آنها را به ما با زگردانند، هم چنین از مسلمانان می‌خواهیم که از رسول خدا بخواهند این لطف را در حق ما انجام دهند. در آن هنگام من شما را کمک می‌کنم و از آنها می‌خواهم که زنان و کودکان شما را به شما بازپس دهند. » وقتی که رسول خدا نماز ظهر را به امامت برای مردم بجای آوردند، هیئت نمایندگی هو از ن برخواستند و دقیقاً موارد پیش گفت ه رسول خدا را عنوان کردند. آنگاه رسول خدا فرمود: « آنچه که به من و پسران عبدالمطلب تعلق گرفته، مال شما » مهاجران گفتند: و آنچه که به ما تعلق گرفته، مال رسول خداص. انصار گفتند: و آنچه که به ما تعلق گرفته، مال رسول خداص. اقرع بن حابس گفت: روی من و بنو تمیم حساب نکنید. عباس بن مرداس سلمی گفت: روی من و بنو سلیم هم حساب نکنید.

در آن هنگام بنوسلیم گفت ند: آنچه که به ما
تعلق گرفته، مال رسول خداص.
عینه بن بدر گفت: روی من و بنو فزاره حساب
نکنید. آنگاه رسول خداص فرمودند: «من امسك منكم
بحقه فله بكل انسان ست فرائض من اول فيء نصيبه فردوا الي الناس نساءهم و
اموالهم» یعنی «هرکسی سهمی را که دریافت کرده،
آن را نگه دارد، سپس آن را به هوازن بازپس
دهد، در مقابل هر انسانی که بازپس می دهد از
اولین فیئی¹ که بدست بیاورم، شش شتر به او می-
دهم. حال زنان و اموال هوازن را به آنها
بازپس دهید!»
سپس رسول خدا سوار بر مرکب شد و حرکت کرد و
مردم دنبالش کرده، می‌گفتند: ای رسول خدا! فی-
ای را که ما بدست آورده ایم در میان ما تقسیم
کن.

تا اینکه او را ناگزیر به سوی درختی راندند.
ردای آن حضرت به شاخ ه درخت گیر کرد و از دوش
آن حضرت کنار رفت. آنگاه رسول خداص گفت:
«ای مردم، ردایم را به من بازپس دهید قسم به
آن کسی که جانم در دست اوست اگر به انداز ه
درختان تهامه شتر و گوسفند و گاو فراجنگ
آورید، آنها را میان شما تقسیم خواهم کرد و
آنوقت خواهید دید که من بخیل و ترسو و دروغگو
نیستم.»

سپس رسول خداص برخاست و به کنار شتری رفت و
از کوهان آن تار مویی را برداشت و آن را در

(1) فیء: در اصل اموالی است که مسلمانان بدون جنگ از
کافران فراجنگ می‌آورند.

میان انگشتانش گرفت و گفت: «ای مردم! بخدا از فیء شما و از این تار مو، چیزی جز خمس آن به من تعلق ندارد و آن خمس را هم به شما می‌دهم. پس نخ و سوزن را هم (که از فیء بدست آورده‌اید) تحویل بدهید که خیانت¹ در غنائم ننگ است و در روز قیامت مستوجب رفتن به آتش دوزخ و کسب عار برای اهلش می‌باشد.»

آنگاه مردی از انصار در حالیکه توده نخی از موی شتر به دست داشت، خدمت پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا، این موها را برداشتم تا بوسیله آن بتوانم پالان شترم را بدوزم. آنگاه پیامبر ص گفت: «سهم من از آن متعلق به تو» آن مرد گفت: حال که کار به اینجا کشیده، من دیگر نیازی به آن ندارم. و آن را از دستش انداخت.²

(1) (اصطلاح آن غلول است) و آن این است که مسلمان چیزی از بیت المال را به ناحق بردارد، مثلاً قبل از تقسیم غنائم چیزی را برای خود بردارد یا مالی را از بیت المال مسلمانان به ناحق بردارد.

(2) روایت از ابن اسحاق چنانکه در الاصابة (بیوگرافی زهیر بن سرد 534/2، 535) آمده است. و روایت از طریق او از امام احمد 184/2، و بخاری در تاریخ صغیرش 21/1 و نسائی (3690) و بیهقی در الدلائل 196-194/5 و ابن الجارود (1080) با اسناد حسن. در صحیح بخاری (4318، 4319) حدیثی از مروان و م‌سور بن مخرمه وجود دارد که شاهد این حدیث است. همچنین حدیث زهیر بن سرد که طبرانی در (5304) نقل کرده و قصیده اش را در آن ذکر کرده، شاهد دیگری بر این حدیث است. حافظ ابن حجر از طریق متابعه در فتح الباری 34/8 این حدیث را حسن دانسته است. و این حدیث دارای شواهد فراوان دیگری است. در ارتباط با شرح عبارت این حدیث به جامع الاصول 409/8، شرح المواهب

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- بر انسان مسلمان لازم است به کسی که در حق او خدمتی انجام داده، پاداش دهد و خوبی کند.
- 2- گرفتن مال مردم، بدون رضایت آنها، حرام است.
- 3- بخل و ترس و دروغ از جمله اخلاقی‌های ناپسند و مذمومی هستند که بر انسان ایماندار لازم است از آنها دوری کند.
- 4- شدت تحریم غلول و خیانت در غنائم و اینکه از گناهان کبیره است. و غلول این است که فرد مسلمان بیاید مالی را به ناحق از بیت المال مسلمانان برای خود بردارد. روی این حساب، بر انسان مسلمان حرام است که بدون اجازه حاکم بیاید چیزی از بیت المال مسلمانان - که امروزه «مال حکومتی» نام دارد - بردارد، حتی اگر فرد مسئول این مال هم اجازه بدهد، در حالی که خود بداند که هیچ حقی در رابطه با آن مال ندارد، باز هم تصاحب آن حرام است. بعنوان مثال اگر فرد بیاید و حقوقی در رابطه با خارج از وقت کاری یا مأموریتی بگیرد که آن را انجام نداده است، این کار حرام است و جزو همین خیانت محسوب می‌گردد.



درس پنجاه و سوم

داستان مسلمان شدن قبیله ثقیف

84- عثمان بن ابوالعاص می‌گوید: وقتی که هیئت ثقیف به خدمت پیامبر خدا ص رسیدند، پیامبر ص آنها را به مسجد برد تا بیشتر متأثر شوند. آنها بر او شرط کردند که شخصاً پیش کارگزار زکات نروند، بلکه او پیش آنها بیاید (و بنا به قولی شرط کردند که به غزوه ها نروند) و يك دهم اموالشان گرفته نشود (و بنا به قولی زکات واجب مالشان را ندهند) و رکوع نبرند (و بنا به قولی سجده نبرند و مراد این است که نماز از آنها ساقط شود). آنگاه رسول خدا ص فرمودند: «لکم ان لا تعشروا و لا تعشروا و لا خير في دين ليس فيه ركوع»¹ «اشکالی ندارد می‌توانید پیش کارگزار جمع آوری زکات نیایید و او به سراغ شما بیاید و يك دهم اموالتان را ندهید، اما هیچ خیری در دینی نیست که در آن رکوع (یعنی نماز) نباشد.»

85- وهب بن منبه می‌گوید: از حضرت جابر بن عبد‌الله در مورد چگونگی وضع یت ثقیف به هنگام بیعت، سؤال کردم. او گفت: آنها بر پیامبر ص شرط قرار دادند که صدقه (زکات) و جهاد بر آنها واجب نباشد. و او بعد از آن از پیامبر ص

(1) روایت از امام احمد 4/ 218، و ابوداود (3026) با سندی که در درجه حسن قرار دارد.

شنید که می‌گفت: «سیتصدقون ویجاهدون اذا اسلموا»¹ «هنگامی که مسلمان شوند، صدقه (یعنی: زکات) را خواهند داد و جهاد را انجام خواهند داد.»

86- عامر شعبی: از مردی از طایفه ثقیف روایت می‌کند که او گفت: در ارتباط با سه چیز از پیامبرص رخصت خواستیم، ولی او به ما رخصت نداد. ما گفتیم: سرزمین ما سردسیر است، لذا به ما اجازه بدهید که غسل جنابت را انجام ندهیم. او به ما اجازه این کار را نداد. سپس گفتیم: که اجازه دهید در ظرف کدو² نبیذ درست کنیم، ولی او حتی یک لحظه هم اجازه این کار را به ما نداد و از او خواستیم که ابوبکر را به ما تحویل دهد، ولی ایشان از تحویل دادن او امتناع کرد و گفت: «هو طلیق الله و طلیق رسوله» «او آزاد شده خدا و آزاد شده رسول اوست» جریان از این قرار بود هنگامی که پیامبرص طائف را محاصره کرد،³ ابوبکر از طائف خارج شده به خدمت

(1) گفته شده پیامبرص بدین جهت با این شرط آنها موافقت کرد که در آن وقت زکات بر آنها واجب نشده بود بلکه با تمام شدن سال واجب می‌شد و پیامبرص می‌دانست که اگر آنها مسلمان شوند، در وقت خودش آن را می‌پردازند. نگا: النهایة (ماده جبا و ماده عشر).

(2) منظور آنها این بوده که پیامبر آنها را از درست کردن نبیذ در ظرفی که از کدو ساخته می‌شود، منع نکند. ولی پیامبرص به آنها اجازه نداد چرا که این نوع ظرفها باعث می‌شود نبیذ در مدت بسیار کوتاهی به شراب تبدیل شود.

(3) هنگامی که پیامبرص طائف را محاصره کرد، گفت: هر برده‌ای که پیش ما بیاید، آزاد است. به همین خاطر ابوبکر به همراه 22 تن از برده‌های طایف پیش آن حضرت آمدند و توسط وی آزاد شدند. نگا: به صحیح البخاری (4326، 4327) و مجمع الزوائد 245/4.

پیامبر رسیده و مسلمان شد.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- بیان اهمیت نماز و اهمیت خود را برای آن پاک و تمیز کردن، که یکی از مهمترین شروط آن است؛ چرا که نماز ستون دین اسلام است. این درحالی است که در صحیح مسلم آمده که پیامبر ص فرموده است: « بین الرجل و بین الشرك و الکفر ترك الصلاة » « فاصله میان مسلمانان با شرك و کفر (در حد) ترك نماز است. » روی این حساب کسی که نماز را ترك کند، مسلمان نیست.² و هیچ خیری در دینی نیست که در آن نماز نباشد، چنانکه پیامبر ص در این حدیث گفته است.

2- یکی از اسلوبهای دعوت الی الله در پیش گرفتن روش تدرج « مرحله‌ای » در رابطه با دعوت کافران است، در مرحله اول لازم است که اصول اسلام و مبانی مهم و بزرگ آن را که اسلام فقط و فقط با انجام دادن آنها صحیح است، برای کافران بیان نماید مثلاً قبل از هرچیز مسئله عقیده و هرآنچه را که بدان خدشه وارد می‌سازد

1) روایت از احمد 168/4، 310 با اسناد صحیح. و آن مرد ثقفی صحابی است چون لفظ این روایت دلالت بر آن دارد.

2) البته لازم به ذکر است که در رابطه با کافر شدن کسی که نماز را ترك می‌کند میان فقهاء اختلاف است. در نظر شافعی و مالکیه و حنفیه فرد مذکور اگر معتقد به وجوبیت آن باشد، کافر نمی‌شود. ولی در نظر علمای حنابله فرد مزبور کافر می‌شود. چنین برمی‌آید که مؤلف محترم جانب دید گاه حنابله را برگزیده است. برای دانستن تفصیل بیشتری در این زمینه به کتاب فقه السنه سید سابق و مغنی محتاج نووی و الفقه الاسلامی و ادلته اثر دکتر وهبه الزحیلی و... مراجعه کنید. « مترجم »

از انواع شرك و كفر را ، براي او بيان نمايد . سپس براي او توضيح دهد كه نماز واجب است و از اهميت زيادي برخوردار است . و به همين ترتيب به پيش برود ... و زمان ي كه فرد دعوت شده مسائل اهم دين را دريافت و به مرحل ه اجرا درآورد و ايمانش قوي شد، مورد ي را براي او بيان مي كند كه به لحاظ اهميت به دنبال نماز مي آيد و بدین ترتيب اقدام كند ... البته اشكالي نيست كه در بيان بعضي از واجباتي كه وقت بيشتر و جادار تري را برمي تابند و يا هنوز وقت وجوب آنها فرا نرسيده است، تأخير شود.

همچنين لازم است كه داعي الي الله چنين رويه اي را در ارتباط با دعوت فاسقان و فاجراني كه در دريائي فسق و فجور غرق شده اند و بعضي از مسلمانان نماهائي كه در دام بعضي از كارهاي حرام شرك آميز يا غير آنها گرفتار شده اند، در پيش بگيرد . تا اين رويه باعث شود كه آنها دعوت او را بپذيرند و در پرتو مشي ت و اراده الله تعالى شريعت او را به مرحله اجرا درآورند . اسلوب تدرج و مرحله اي در دعوت ، در كتاب الله تعالى وارد شده است . واضح ترين مثال در اين زمينه (رويه تدريجي) در رابطه با حرام ساختن شراب است . بخاري از عايشه^ل روايت کرده كه او گفت: « اولين چيزي كه از قرآن نازل شد، در رابطه با موضوع بهشت و جهنم بطور مفصل سوره - هائي نازل شد تا اينكه مردم به اسلام گرويدند، آنوقت آياتي دربار ه حلال و حرام نازل شدند . اگر در اولين مرحله « لا تشربوا الخمر = شراب ننوشيد » نازل مي شد، مي گفتند: هرگز شراب را رها نمي -

کنیم. و اگر «لاتزنوا = زنا نکنید» نازل می‌شد، می‌گفتند: هرگز زنا را رها نمی‌کنیم»¹

3- بر انسان مسلمان لازم است از انجام اموری که خسارتهای زیادی - در دین و دنیایش - برای او به همراه دارند، مانند اموری که اصل و ریشه پلیدیها هستند، یعنی شراب و چیزهایی که بدان شبیه هستند همچون مواد مخدر و امثال آنها که شخص عاقل را دیوانه می‌کنند، اجتناب ورزد. همانگونه که شاعر گفته است:

جانب الخمره و احذر كيف يسعي في جنون من
وقعها عقل

« از شراب دوری کن و از اف تادن در دام آن برحذر باش، آخر چگونه کسی که عقل دارد و می‌فهمد، می‌خواهد در راه دیوانه شدن گام بردارد. »

به همین خاطر پیامبرص اجازه نداده که نبیذ - یعنی خرما یا جویی که در آب انداخته می‌شود - در ظرفهایی که از کدو ساخته می‌شوند، قرار داده شوند. چرا که سریعاً در آن به شراب تبدیل می‌شوند و این باعث می‌شود، فرد مسلمان مواد مست کننده‌ای را بنوشد که بر او حرام است و از سوی دیگر به لحاظ مادی و معنوی ضرر و زیان بزرگی را برای او به همراه دارد.

|||

1) صحیح البخاری، فضایل قرآن (4993).

درس پنجاه و چهارم

داستان مسلمان شدن عثمان بن ابوالعاص ثقیف و
تشریف فرمایی او همراه با هیئت ثقیف

87- عثمان بن ابوالعاص می‌گوید: هنگامی که هیئت ثقیف به خدمت پیامبر ص تشریف آوردند، من هم همراه آنها بودم. در کنار در خانه پیامبر ص جامه‌های مخصوص خودمان را پوشیدیم. آنها گفتند: چه کسی حاضر است شترهای ما را نگه دارد و از آنها مواظبت کند. و هر يك از آنها دوست داشت که هرچه زودتر به خدمت پیامبر ص برسد و دوست نداشت که عقب بماند. (عثمان گوید: من در آنوقت از همه آنها کم سن و سالتر بودم) لذا گفتم: اگر بخواهید من شترهایتان را برایتان نگه می‌دارم بشرط اینکه به من قول دهید که وقتی که از خدمت پیامبر ص بیرون آمدید، شتر مرا هم نگه دارید تا من هم به خدمت او برسم. گفتند: باشد، حرفی نیست. آنها پیش او رفتند (و پس از گفتگویی که با پیامبر ص انجام دادند) از خدمت وی خارج شدند.

آنگاه گفتند: بیا برویم. گفتم: کجا؟ گفتند: پیش خانواده ات. گفتم: خانواده ام را ترك کردم و در کنار در خانه پیامبر ص جامه ام را پوشیدم حال باز گردهم و داخل نشوم، مگر این شما نبودید که به من قول دادید که (از شتر من

نگهبانی می کنید) تا من به خدمت رسول خدا برسم؟! گفتند: خیلی خوب، زود باش! ما هرچه که لازم بود به پیامبر گفته ایم، و نیازی نیست که تو چیزی بگویی.

آنگاه به خدمت پیامبر رسیدم و گفتم: ای رسول خدا! از الله تعالی بخواه که مرا در دین آگاه سازد و تعالیم دین را به من بیاموزد. پیامبر فرمود: «چه چیزی گفتی؟» سختم را دوباره برایشان بازگفتم. آنگاه ایشان فرمود: «تو چیزی را از من خواستی که هیچک از دوستان آن را از من درخواست نکرده اند. پس پیش اهلت بازگرد که تو امیر آنها هستی و امیر کسانی از قومت که به نزد آنها می روی و برای مردم پیش نمازی کن که مراعات ضعیف ترین آنها را بنمایی.»

من هم از خدمت ایشان بیرون آمدم تا این که یکبار دیگر به حضور ایشان شرفیاب شدم. گفتم: ای رسول خدا! بعد از شما دردمند گردیدم. فرمودند:

«دست راستت را بر جایی بگذار که درد می کند و هفت مرتبه بگو: پناه می برم به الله و به قدرت الله از شر آنچه که احساس می کنم. من هم این کار را کردم و الله تعالی مرا شفا داد.¹»

1) روایت از طبرانی (8356) با اسناد حسن یا نزدیک به آن اگر حکیم بن حکیم آن را از عثمان شنیده باشد. و هیثمی 371/9 گفته است: «رجال آن رجال، صحیح هستند جز حکیم بن حکیم که او هم موثق دانسته شده است» و همچنین روایت از

نکته‌ها و عبرتها:

1- اهتمام و عنایت به مسئله دین نشانگر متانت و پختگی و برتری عقل انسان است و بیانگر آن است که او به مراتب از کسی که بیشتر توجه به دنیا دارد تا به مسئله دین و معنویتش، عاقل‌تر و نیک‌اندیش‌تر است و عملکرد بهتری دارد. این بدین خاطر است که دین بنده مو جب نزول باران رحمت الله است و سعادت دنیوی و اخروی بنده در گرو آن است که امور دینی را بنحو احسن انجام دهد، مسئله دنیا هم فقط به این دنیا فانی تعلق دارد. و نیز هرکس به امر دنیا و آخرت خودش اهتمام بورزد، الله تعالی در ارتباط با شئون دنیوی او را کفایت خواهد ساخت و از پیامبرص به اثبات رسیده که ایشان فرموده است: **« من کانت الدنيا همه فرق الله عليه امره¹ و جعل فقره بين عينيه ، و لم تاته من الدنيا الا ما كتب له، و من کانت الآخرة، نيته جمع الله امره² و جعل غناه في قلبه و اتته الدنيا و هي راغمة³»**

ترجمه: « کسی که تن‌ها به دنیا اهتمام بورزد، الله تعالی کارهایش را برای او متفرق و پراکنده ساخته، کاری می‌کند که همواره از فقر و تنگ‌دستی در هراس باشد (اگرچه اموال عظیمی داشته

طبرانی (8336، 8393) به نحو آن از دو طریق دیگر که طریق سابق الذکر بوسیله آنها تقویت می‌شود.

(1) در روایتی آمده: « فرق الله عليه شمله » و مراد از شمل: موقعیت و صنعت و معاش و آنچه که بدان اهتمام می‌ورزد، می‌باشد؛ الله تعالی آن را بر او سخت می‌کند تا رنج و خستگی اش افزون شود.

(2) در روایتی آمده: « جمع الله له شمله ».

(3) روایت از امام احمد 183/5، و ابن ماجه (4105) و ابن حبان (موارد: 72، 73) با اسناد صحیح، و در رساله « النیه » در زیر شماره (31) در ارتباط با تخریج آن دامن‌ه بحث را گسترش داده‌ام.

باشد) و از دنیا تنها چیزی به او می رسد که برایش نوشته شده است . و کسی که آخرت را سرلوحه کار خود قرار دهد و نیت و مقصدش متوجه آن باشد، الله تعالی كارهایش را برایش جمع می کند و کاری می کند که همواره بی نیازی و توانگری را احساس کند و دنیا در حالی به سراغ او می آید که مغلوب و شکست خورده است.»

2- بر حاکم مسلمانان واجب است که در همه شئون مربوط به مسلمانان بهتری ن آنها را بر آنها بگمارد و به همین خاطر بود که پیامبر ص عثمان ابوالعاص را به عنوان امیر بر ثقیف و اهل طائف منصوب کرد، چون بنظر آن حضرت، وی به مراتب از آنها برتر و بهتر بود!

3- بر پیشنماز مردم لازم است ؛ مراعات نمازگذاران ضعیف مانند پیرمردان و بیماران و غیره را بنماید. و اگر یکی از این قبیل افراد داشت پشت سر او نماز می خواند، باید بگونه ای که متناسب با حال آنها باشد، نمازش را تخفیف دهد البته نباید این تخفیف بگونه ای باشد که امام یکی از امور نماز را ترك گوید.

4- برای کسی که به بیماری یا چیزی مبتلا شده که موجب اذیت و آزار بنده است، جایز است که به الله تعالی پناه ببرد و او را بخواند و به او استعاذه کند.

5- مستحب بودن رقیه کردن انسان برای خودش.

درس پنجاه و پنجم

بیعت آن پسر بچه و کسی که دچار بیماری واگیردار شده بود

88- هرماس بن زیاد می‌گوید: من که پسر بچه ای بیش نبودم، دستم را به سوی رسول خدا دراز کردم تا با من بیعت کند، اما ایشان با من بیعت نکردند.¹

89- شریذ ثقفی می‌گوید: در میان وفد ثقیف مرد جذام گرفته ای وجود داشت. پیامبر ص برای وی پیام فرستادند که: « ما با تو بیعت کردیم، پس بازگرد! » روایت از مسلم.²

نکته‌ها و عبرتها:

1- کودکی که به سن بلوغ نرسیده است، انجام تکالیف شرعی او واجب نیست و تکالیفی را که شخصاً عهده دار انجام آنها شده است، بر او لازم نمی‌آید. به همین خاطر بود که پیامبر ص وقتی دید که هرماس خردسال است با وی بیعت نفرمود، چون در آن وقت بیعت وی هیچ فایده‌ای در بر نداشت.³ و از پیامبر ص ثابت شده که ایشان

(1) روایت از نسائی در البیعه (4194) و ابن قانع (2178) و غیر آن دو، و سندش حسن است. و حافظ ابن حجر در الاصابه 569/3، آن را صحیح دانسته است.

(2) صحیح مسلم، السلام (2231).

(3) نگا: حاشیه السندي علي سنن النسائي 169/7.

فرموده اند: «رفع القلم عن ثلاث: عن الصغير حتي يحتلم و عن النائم حتي يستيقظ و عن المجنون حتي يعقل» «از سه نفر رفع تکلیف شده است: از کودک تا دچار احتلام می شود (یعنی به سن بلوغ می رسد، و از شخص خوابیده تا زمانی که بیدار می شود و از فرد دیوانه تا زمانی که (بهبود یافته)، عاقل می شود.»¹

این بدین خاطر است کودکی که به سن بلوغ نرسیده، هنوز عقلش کامل نشده است؛ و به همین دلیل است که نباید ولی کودک، اموال آن کودک را که در نزد خود دارد، به او تحویل دهد (تا آزادانه در آن دخل و تصرف نماید؛) چرا که کودک آن اموال را تباه می کند؛ بلکه بر ولی کودک لازم است تا زمانی که آن کودک به سن بلوغ می رسد و نشانه های راه یافتگی و رشد و اقدام و تصرف نیکو در اموال، از او مشاهده می شود، اموال آن کودک را برایش نگه دارد. و پس از مشاهده موارد مذکور، اموالش را به او مسترد بدارد همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا

مَعْرُوفًا﴾ (نساء: 5)

1) روایت از امام احمد (2469)، و ابو داود (4398) و نسائی (3432) از حدیث عایشه، و سندش حسن است، و رجالش، رجال صحیح هستند، و ابن حبان (142) و حاکم در 59/2 آن را صحیح دانسته اند. و ذهبی هم با آن موافقت نموده، و این حدیث دارای شواهد فراوانی است. نگا: المجمع 251/6، نصب الراية 162/4 - 165، الارواء (5730).

« اموال کم‌خردان را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهید. چرا که خداوند اموال را برایتان قوام زندگی گردانده است. از (ثمرات) آن خوراک و پوشاک ایشان را تهیه کنید و با سخنان شایسته با آنان گفتگو کنید (و ایشان را نیازارید و با ایشان بدرفتاری نکنید) . »

2- در حدیث دوم، موردی وجود دارد که نشان می‌دهد « عدوی » (سرایت بیماری از بیماری به بیمار دیگر) صحت دارد. و مسلم است که پیامبرص فرموده است: « لَا يُورِدَنَّ مُمْرِضٌ عَلَي مُصَحِّحٍ ¹ » « هیچکس نباید شتران بیمار را نزد کسی که شترانش سالم هستند، ببرد. »

و همچنین مسلم و قطعی است که پیامبر ص فرموده است: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بَلَرُضٍ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ وَ إِذَا وَقَعَ فِي أَرْضٍ وَ أَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَاراً مِنْهُ ² »

« اگر شنیدید که وبا در سرزمینی وجود دارد، به آن سرزمین نروید (و خود را در معرض وبا قرار ندهید) و اگر وبا در سرزمینی پدید آمد که شما در آن هستید، به عنوان فرار از آن، از آن سرزمین خارج نشوید. »

چیزی که در این دو حدیث عنوان شده، امروزه از آن به عنوان « قرنطینه بهداشتی » یاد می‌شود. و بخاری از پیامبر ص روایت کرده که ایشان فرموده اند:

«لَا عَدُوِي وَلَا طَيْرَةٌ وَلَا هَامَةٌ وَلَا صَفِيٌّ وَلَا فَيٌّ مِنَ الْمَجْنُومِ كَمَا تَفَرُّ»

(1) روایت از بخاری (5771)، و مسلم (2221).

(2) روایت از بخاری (5730).

من الاسد»¹ «سرایت بیماری، بدفالی، هامة، ص فر،
 اصالتی ندارند و از فردی که مبتلا به ه جزام است
 بگریزد همانگونه که از شیر می‌گریزد.²
 مراد از عدم سرایت بیماری در این حدیث و دیگر
 احادیث این است که هیچ چیزی خود به خود ب دون
 مشیت و تقدیر الهی سرایت نمی کند. و حدیث آن
 اعرابی که به پیامبر ص گفت: « پس چرا شترانم
 که در ریگستان بسر می‌برند و مانند آهو هستند،
 به محض اینکه نزد شتران گر می آیند و در میان
 آنان می‌روند، گر می‌شوند؟ پیامبر ص می‌فرمود: پس
 چه کسی شتر اول را گر کرده است؟»³ این نکته را
 تأیید می‌کند که سرایت بیماری تنها به مشیت

1) صحیح البخاری (5717)، و صحیح مسلم (2220).

2) توضیح: مردم در دوران جاهلیت معتقد بودند که بیماری
 بدون مشیت الهی سرایت می‌کند. در این حدیث پیامبر ص این نظر
 را رد کرد و در عین حال راهنمایی کرد که از بیماریهای
 سرایت کننده مانند جزام، پرهیز کنید ؛ زیرا اینگونه
 بیماریها به مشیت الهی و بر اساس سنت او سرایت می کنند. و
 اصالت نداشتن صفر دو معنی دارد : یکی اینکه در دوران
 جاهلیت، مردم معتقد بودند که در شکم کرمی وجود دارد که
 هنگام گرسنگی به حرکت در می آید و چه بسا که صاحبش را می -
 کشد و عربها آن را از بیماری گری هم واگیرتر می دانستند.
 گفتنی است که مفهوم صحیح مطلب فوق، همین است و ممکن است
 هردو مفهوم مورد نظر باشد یعنی هیچیک اصالتی ندارد.
 مفهوم اصالت نداشتن هامة: عربها خفاش و یا جغد را پرنده -
 ای شوم می دانستند و معتقد بودند که اگر بالای خان ه کسی
 بنشیند، باعث مرگ وی و یا یکی از بستگانش می شود، و مفهوم
 دوم آن این است که آنها معتقد بودند استخوانهای میت و یا
 روحش به پرنده ای تبدیل می‌شود.

رسول اکرم ص این اندیشه‌های باطل را رد کرد. شرح امام نووی
 بر صحیح مسلم با اندکی تصرف، (مترجم به نقل از صحیح

البخاری 2/ 567 ترجمه عبدالقادر ترشابی)

3) صحیح البخاری (5717) و صحیح مسلم (2220).

خداوند صورت می‌گیرد.



درس پنجاه و ششم

داستان مسلمان شدن وحشی بن حرب حبشی^۱

90- سلیمان بن یسار از جعفر بن عمرو بن امیه نقل می‌کند که او می‌گوید: با عبیدالله بن عدی بن خیار، همسفر شدم. وقتی که به حمص رسیدیم، عبدالله بن عدی به من گفت: آیا دوست داری که پیش وحشی برویم و درباره چگونگی کشتن حمزه از او سؤال کنیم؟ گفتم: آری. (این در حالی بود که وحشی در حمص سکونت داشت) در مورد او از مردم سؤال کردیم. به ما گفتند: او آنجا در سایه قصرش نشسته است. گویی کوزه بزرگی بود. (راوی) گوید: آمدیم تا اینکه کمی بالای سرش ایستادیم، سپس به او سلام کردیم. او هم جواب سلام ما را داد.

(راوی) گوید: عبیدالله عمامه‌اش را طوری بر سر و صورتش کشیده بود که وحشی فقط چشمان و پاهای او را می‌دید. آنگاه عبیدالله گفت: ای وحشی! آیا مرا می‌شناسی؟ گوید: نگاهی به او کرد و گفت: نه بخدا جز اینکه من می‌دانم که عدی بن خیار با زنی به نام ام قتال بنت ابوالعیص ازدواج کرده و آن زن پسری برای او به دنیا آورد که من دنبال کسی می‌گشتم که آن پسر را شیر دهد.

لذا آن پسر بچه و مادرش را با خودم برداشتم و آن را به مادرش دادم . گویی حالا که دارم به پاهایت نگاه می‌کنم (همان دوران است و تو خود آن پسر هستی)

گوید: آنگاه عبدالله عمامه‌اش را از صورتش برداشت و چهره خود را نشان داد و گفت : آیا در مورد چگونگی قتل حمزه چیزی به ما نمی‌گویی؟ گفت: چرا، حمزه در جنگ بدر طعیمه بن عدي بن خیار را به قتل رساند . آنگاه اربابم جبیر بن مطعم به من گفت: اگر حمزه را در مقابل عمویم (یعنی به تلافی قتل او) بکشی، تو را آزاد خواهیم کرد . (راوی) گوید: وقتی که مردم در سال عینین – عینین نام کوهی در مقابل احد است که دره ای میان آنها فاصله انداخته است – (به منظور نبرد) خارج شدند، من هم همراه مردم برای جنگ بیرون آمدم . وقتی که برای مبارزه صف کشیدند، سباع از میان (صفوف آنها) خارج شد و جلو آمد و گفت: آیا حریفی هست که بتواند با من مبارزه کند؟ آنگاه حمزه بن عبدالمطلب به قصد مبارزه با او جلو آمد و گفت: ای سباع، ای پسر ام نمار (زنی که زنان را ختنه می‌کند)¹ آیا با خدا و رسول خدا ص دشمنی می‌کنی؟

گوید: سپس به او حمله کرد و او را به قتل رساند.

گوید: من در پشت صخره‌ای برای کشتن حمزه کمین

1) با این جمله از او عیب جویی می‌کند.

کرده بودم. وقتی که به من نزدیک شد، نیزه کوتاهم را به سوی او پرتاب کردم. نیزه به نافش اصابت کرد طوری که از میان دو کفلش بیرون آمد و حمزه اینگونه به شهادت رسید. وقتی که مردم بازگشتند، من هم همراه با آنها ن بازگشتم و در مکه اقامت گزیدم، تا اینکه اسلام در آن اشاعه و گسترش پیدا کرد. سپس به طائف رفتم. اهالی طائف پیکهائی را جهت مذاکره با پیامبر ص فرستادند. به من هم گفتند: پیامبر ص پیکهها را اذیت نمی کند و آسیبی به آنها نمی رساند.

گوید: من هم همراه آنان خارج شدم تا اینکه به خدمت پیامبر ص رسیدم.¹ وقتی که مرا دید، فرمود: «تو وحشی هستی؟» گفتم: آری، فرمود: «تو حمزه را کشتی؟» گفتم: جریان آنچنان است که خبر آن به شما رسیده است. گفتم: آری می توانی چهره ات را از من پنهان کنی (یعنی خود را در برابر من ظاهر نسازی)؟» گوید: من هم از خدمت ایشان بیرون آمدم، وقتی که پیامبر ص از دنیا رخت بربستند، مسیلمه کذاب ظهور کرد. گفتم: به سوی مسیلمه عازم می شوم تا شاید با کشتن او بتوانم کشتن حمزه را جبران و تلافی

1) روایت از طیالسی (1314) آمده است: «وقتی که رسول خدا تشریف آوردند، خواستم که از ایشان فرار کنم و به شام بروم. آنگاه مردی پیش من آمد و گفت: وای بر تو ای وحشی! بخدا هرکسی که نزد محمد می آید و شهادتین را می گوید، محمد هیچ کاری با او ندارد. با شنیدن این سخن، من هم به خدمت ایشان رسیدم. و همین که بالای سر ایشان ایستادم کلمه شهادتین را بر زبان جاری ساختم.» و مانند این روایت در روایت ابن اسحاق از طبرانی (2947) و غیر او آمده است.

کنم. گوید: همراه با مسلمانان به سوی او عازم شدیم. و ماجرایش آنگونه شد که می دانید (جنگی در گرفت و تعداد زیادی از صحابه به شهادت رسیدند) ناگهان در آن گیر و دار چشمم به مردی افتاد که در شکاف دیواری ایستاده بود و موهای ژولیده‌ای داشت تا جایی که گویا شتری خاکستری رنگ است. پس نیزه کوتاهم را به سوی او پرتاب کردم، نیزه به سینه اش اصابت کرد طوریکه از میان شانه هایش بیرون آمد، آنگاه م ردي از انصار به سوی او حمله کرد و با شمشیر بر فرق سرش زد.

سلیمان بن یسار گوید: از عبدالله بن عمر شنیدم که می‌گفت: کنیزی بر روی پشت بام خانه گفت: افسوس بر امیرالمؤمنین¹!! آن بنده سیاه او را کشت. روایت از بخاری.²

نکته‌ها و عبرتها:

1- این حدیث به نوعی بیانگر هوش و زکاوت مفرط وحشی و قیافه شناسی او می‌باشد. بیش از 50 سال فاصله در بین این دو نگاه وی به پاهای عبیدالله وجود داشت، مع الوصف با دیدن پاهایش او را شناخت.

(1) این از باب ندب است و افرادش به مسلمة کذاب می‌گفتند: امیرالمؤمنین!! چرا که او متولی امور یاران و پیروانش بود.

(2) صحیح البخاری: المغازی (4072) و در رابطه با شرح این حدیث نگاه کنید به: عمدة القاری 17/158-160، فتح الباری 7/368 - 371 و حاشیة السندي علي المسند (مطبوع با المسند 29/448، 480) و الفتح الرباني 21/59 - 60.

- 2- شجاعت حمزه ۱.
- 3- جواز عیب جویی از کافر حربی با بیان چیزی که به او لطمه می‌زند.
- 4- انسان، کسی را که به فردی نزدیک به او ، اذیت و آزار رسانده است، ناخوش می‌دارد و این از باب آن هجری نیست که از آن نهی شده است.
- 5- اسلام موارد قبل از خود مانند شرك، عداوت و دشمنی با اسلام و مسلمانان را، پاك می‌نماید.¹
- 6- مسلمان شدن واقعی وحشی‌ا بطوریکه در هنگام ارتداد عرب ، ثابت قدم شد، سپس با مرتدان مبارزه و جهاد کرد و علاقمند شد که بدترین مردم را در مقابل جبران قتل حمزه — که در دوران مشرکی خود آن را انجام داده بود — به قتل برساند.
- 7- بر بنده لازم است هنگامی که از معصیت و گناهی توبه می‌کند، شدیداً علاقمند به انجام دادن اعمال صالحی باشد که در نقطه مقابل آن معصیت قرار دارند.
- 8- فضیلت وحشی‌ا بطوریکه حمزه بر دستان وی طعم و مزه شربت شهادت را چشید تا جایی که به عنوان سید الشهداء درآمد. سپس وحشی مسلمان شد و افتخار صحابی شدن را بدست آورد، سپس بدترین مردم یعنی مسیلمه کذاب را به قتل رساند.

(1) این نکات و عبرتها را در فتح الباری 371/7 نگاه کنید.



درس پنجاه و هفتم

داستان مسلمان شدن کعب بن زهیر^۱

91- سعید بن مسیب می‌گوید: وقتی که کعب از این جریان اطلاع یافت که پیامبر ص خونش را حلال ساخته است،^۱ بصورت ناشناخته (به مدینه) آمد و نزد ابوبکر رفت، وقتی که حضرت ابوبکر نماز صبح را به پایان رساند، کعب را در حالیکه با عمامه‌اش چهره خود را پوشانده بود، به خدمت پیامبر ص آورد. و گفت: ای رسول خدا! مردی آمده، می‌خواهد بر سر اسلام با شما بیعت کند. و دستش را دراز کرد و چهره‌اش را نمایان ساخت. و گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! مرا همچون شخصی قبول فرما که به شما پناه آورده است. من کعب بن زهیر هستم. آنگاه انصار بخاطر مطلبي که پیامبر ص درباره او گفته بود، با درشتی و غلظت به او نگاه کردند،^۲ و در آنسوی قریش (مهاجران) نسبت به وی نرم و ملایم شده، مسلمان شدن و ایمان آو ردنش را پسندیدند. آنگاه رسول خدا به وی امان داد، کعب هم به

(1) این بدین خاطر است که وقتی برادر کعب به نام بجیر قبل از او مسلمان شد، قصیده‌ای سرود که در آن به هجو پیامبر ص پرداخت. این بود که پیامبر ص خونش را حلال ساخت.
(2) در بعضی از روایتهای این حدیث آمده که وقتی کعب آمد تا مسلمان شود مردی از انصار از جا پرید و گفت: بگذار که گردن این دشمن خدا را بزنم.

(پاس این امان یافتن) شعر مدح گونه خود را
سرود که در قسمتی از آن می‌گوید:

بانت سعاد فقلبي اليوم متیم اثرها لم یفد
متبول مكبول

تا اینکه به این قسمت از سخنش رسید:

وقال كل خليل كنت أمله لا الفيك اني عنك مشغول
فقلت خلوا سبيلي لا ابالكم فكل ما قدر الرحمن مفعول
كل ابن انثي و ان طالت يوماً علا آله حذباء محمول
سلامته

بنئت ان رسول الله او عدني والعفو عند رسول الله
مأمول

ان الرسول لنور ليستضاء به و صارم من سيوف الله
مسلول

في فتيه من قریش قال ببطن مکه لما اسلموا زولوا
قائلهم

زالوا منها فما انكاس و لا يوم اللقاء و لاميل معازيل
كشف

لا يقطع الطعن الا في و ما بهم عن حياض الموت
نحورهم تهليل

ترجمه: « سعاد کوچ کرده است و دلم در فراق او
اینک جریحه دار است و در پی او چون اسیری که
برای او فدیة نداده باشند، دست و پای در غل و
زنجیر دارد.

و هم ه دوستان صمیمی ای که من به آنها امید
داشتم به من گفتند: که برای تو کاری از عهده ما
برنمی‌آید و ما خود گرفتاری داریم.

گفتم: ای بی پدرها! از سر راهم کنار بروید، چرا که هرچه که خدای رحمان مقدر کرده است، ب ه وقوع می‌پیوندد.

هر کسی از مادر متولد شده است، اگرچه از سلامتی طولانی برخوردار شود، حتماً یک روز بر روی تابوت حمل می‌شود.

خبر یافته ام که رسول خدا مرا تهدید کرده است، حال آنکه امیدوارم که رسول خدا مرا ببخشد، چرا که رسول خدا به مثابه نوری است که همگان از پرتو او روشنی می‌گیرند، و در میان شمشیرهای خدا، شمشیری ممتاز و از نیام برکشیده است. این پیامبر در میان جمعی از جوانان قریش مبعوث شده بود. وقتی آنها مسلمان شدند، یک نفر از آنان در وادی مکه به م سلمانان گفت: هجرت کنید، آنها هجرت کردند در حالیکه عاری از ضعف بودند و بی سلاح هم نبودند. و هم ه آنها قوی و شجاع بودند. نیزه‌ها فقط در سین ه آنها فرو می‌رود و آنها بخاطر ترس، از میدان نبرد و قتال روی گردان نمی‌شوند.»

آنگاه پیامبر به مهاجرانی که در اطرافش بودند، نگاه کرد و فرمود: « یعنی شما بشنوید... » آنگاه کعب گفت:

شم العرانیین ابطال لبوسهموا
من نسج داود فی الهیجاء
سراییل

لا یفرحون اذا ذالت رماحهموا
قوماً و لیسوا مجازیعاً اذانیلوا

یمشون هشی الجمال الزهر
ضرب اذا عرد السود التنابیل
یعصمهم

« دارای بینی‌های بلند و (روحیه) قهرمان پروری

هستند و لباس جنگی آنها، ذره‌هایی هست که پیامبر خدا حضرت داود[×] ساخته و پرداخته است. و هنگامی که پیروز می‌شوند، زیاد به آن اهمیت نمی‌دهند، چرا که پیروزی عادتشان است و همچنین به هنگام شکست جزع و نزع نمی‌کنند و نمی‌هراسند. به گونه شتران نر خوش رنگ راه می‌روند، (یعنی مهاجران دارای قامتی طویل و سفید روی بوده و آهسته آهسته راه می‌روند) و هنگامی که سیاه‌های کوتاه قد متعرض ایشان می‌شوند، ضربات شمشیرشان از آنان پاسداری می‌کند. «

وقتی که کعب گفت: «عرد السود التنایل» (البته منظور کعب با این جمله تعریض به انصار بود، چون آنها با درشتی و غلظت به او نگاه کردند) قریش این گفته را نپسندیده و گفتند: اگر به آنها ناسزا بگویی، ما را مدح نکرده ای و این گفته را قبول نکردند تا اینکه کعب پس از مسلمان شدن گفت:

من سره کرم الحیاة فلا یزل
فی مقتب من صالح الانصار

الباذلین نفوسهم لنبیهم
یوم الهیاج و سطو الجبار

یتطهرون کانه نسک لهم
بدماء من عقلوا من الکفار

صدموا علیاً یوم بدر
ذلت لوقعتها جمیع نزار¹

(1) در رابطه با شرح ابیات این قصیده نگاه کنید به : شرح خطیب تبریزی، شرح ابن حج ه حموی و الروض الانف 280/4 - 289،

صدمه

ترجمه: « کسی که می خواهد از يك زندگي شرافتمندانه و آبرومندانه برخوردار شود، باید بطور پیوسته هم رکاب جماعتي از افراد صالح انصار باشد. آن کسانی که در روز جنگ و تسلط دشمن حاضر می شوند جان های خود را به پیامبرشان ببخشند.

با خون کافرانی که آنها را آویزان کرده اند، وضو می گیرند، گوی این کار به مثابه ن سک و عبادتي براي آنهاست. در جنگ بدر آنچنان آسیبی به علي رساندند، که بخاطر رویداد آن، همه قبیله نزار ذلیل شدند. « منظورش ابن علي بن سود است که از طایف ه بنوکنانه می باشند. پیامبرص عبایي را بر تن وي پوشاند که معاویه آن را با پول فراوانی که نام برده شده است، از آل کعب بن زهیر خریده است. این همان عبایي است که خلفا در عید رمضان و قربان آن را به تن می کنند.¹

القول المستجاد و حاشي ه آن، توثيق قصید ه بانت سعاد اثر دکتر سعود الفنیسان.

1) روایت از محمد بن سلام جمحي در طبقات الشعراء ص 46، 47، گفته است: محمد بن سلیمان از يحيي بن سعيد الانصاري به من خبر داده است... و این محمد بن سلیمان، به احتمال زیاد همان محمد بن س لیمان بن اصفهانی کوفی باشد. و روي این حساب، این حدیث مرسل و حسن است. البته ابن قانع (1657) این محمد بن سلیمان را جزو تابعان بحساب آورده است، چه از طریق زبیر بن بکار، از بعضي از اهل مدینه، از يحيي بن سعيد به او، این حدیث را روایت کرده است. و حدیثهاي مرسل سعید قوي هستند، بطوریکه تني چند از علماء آنها را صحیح دانسته اند، و این حدیث داراي شاهد متصلی است که ابن دیزل

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- کسی که به پیامبر ص فحش و ناسزا بگوید، مستحق مرگ است.¹
- 2- گذشت و اغماض از جمله اخلاقیاتی است که الله تعالی بر آن تشویق و ترغیب فرموده است و پیامبر ما حضرت محمد ص، بدان متصف شده است.²
- 3- جواز سرودن شعر خوب و مفید در مسجد.³
- 4- شعر، خوب آن خوب و بد آن بد است و مسلم است که پیامبر ص فرموده است: «ان من الشعر لحكمة» روایت از بخاری⁴ «بعضی از شعرها، دارای حکمت هستند.»
- 5- تغزل و اظهار عشق ورزی به زنان (در شعر) مادم که در آن اسباب پستی و خوار می نباشد و زنی به عینه مشخص نشده باشد و این تغزل به سوی کاری حرام و دیگر اموری که از آن نهی شده است، دعوت نکند؛ از جمله چیزهایی هستند که نسبت به آن تسامح و اغماض نشان داده شده است.⁵
- 6- شعر یکی از وسایل دعوت الی الله است و شاید به همین خاطر باشد که پیامبر ص از صحابه خواست که

در جزء (15) و حاکم 579/3 - 582 روایت کرده، و آن را صحیح دانسته است. و در سند آن، دو مرد وجود دارد که من نسبت به شرح حال آنها هیچ اطلاعی کسب نکرده‌ام.

(1) الصارم المسلول علی شاتم الرسول.
(2) مدارج السالکین 1/ 428.
(3) نیل الأوطار 2/ 168.
(4) صحیح البخاری (6145).
(5) غذاء الالباب 180/1 - 181، توثیق قصیده بانث سعاد ص 47.

ثناي كعب در رابطه با اعمال خير و جهاد را نسبت
به خودشان، بشنوند؛ چون اين كار به مثابه
نوعي تشويق آنها در زمينه خيرخواهي است.



درس پنجاه و هشتم

داستان مسلمان شدن سلمه بن قیس جرمی و قومش جرم

92- عمرو بن سلمه می گوید: ما در کنار (چاه) آبی بودیم که محل گذر مردم بود. و مسافران و سواران از کنار ما می گذشتند¹ و ما از آنها می پرسیدیم: مردم را چه شده است؟ مردم را چه شده است؟ این مرد کیست؟ می گفتند: این مرد گمان می کند که الله تعالی او را فرستاده است و به او وحی کرده است - و یا فلان چیز را به او وحی کرده است - من این سخنان را حفظ می کردم و به خاطر می سپردم آنچنان که گویی در دلم جای می گرفتند.

اعراب منتظر فتح مکه بودند تا مسلمان شوند و می گفتند: او و قومش را به حال خود بگذارید، اگر او بر آنها پیروز شود، پیامبری صادق است. و هنگامی که رویداد فتح مکه به وقوع پیوست، هر قومی فوراً به اسلام آوردن مبادرت می ورزیدند و از یکدیگر سبقت گرفتند. و پدرم هم قبل از قومش مسلمان شد، هنگامی که نزد ما آمد گفت: بخدا من از پیش پیامبری نزد شما آمده ام که بر حق است، ایشان فرمودند: فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و فلان نماز را در فلان وقت و هنگامی که وقت نماز فرا رسید، یکی

(1) یعنی آنها بر آبی بر سر راه مسافران مدینه فرود می آمدند، و مسافران از کنار آنها می گذشتند.

از شماها باید اذان بگویند و کسی که از همه شما بیشتر قرآن می‌داند، پیش نماز شود.»
 (راوی می‌گوید) آنگاه دیدند که کسی بیشتر از من قرآن نمی‌داند؛ چرا که من قرآن را از مسافران (و سوارانی که از مدینه می‌آمدند) فرا می‌گرفتم. لذا آنها مرا که شش یا هفت سال بیشتر نداشتم، پیش نماز خودشان قرار دادند. و من عبايي به تن داشتم که به هنگام سجده بردن جمع می‌شد، به همین خاطر یکی از زنان محله گفت: آیا شرمگاه قاریتان را از ما نمی‌پوشانید؟ آنگاه پارچه ای خریدن د و برایم پیراهنی دوختند.¹ هیچ چیز مرا به اندازه آن پیراهن خوشحال نکرد. روایت از بخاری.² و در روایتی از ابوداود آمده است. «در هیچ جماعتی از جرم حضور نیافتم مگر اینکه امام آنها بودم.»³

نکته‌ها و عبرتها:

1- لازم است، به تشویق کردن کودکان اعم از پسران و دختران، برای حفظ کردن کتاب الله تعالی، علاقه‌مند باشیم. چرا که حافظه کودک به مراتب از حافظه بزرگسال قوی‌تر است. مثلاً همین عمرو بن سلمه را می‌بینیم که در اولین دفعه که سوره یا بخشی از آیات قرآن را می‌شنید، همه را حفظ

(1) در روایت ابوداود (585) آمده است: «و یک پیراهن عمانی را برای من خریدند.»

(2) صحیح البخاری: المغازی (4302).

(3) سنن ابوداود (587) و رجالش ثقه هستند.

می‌کرد. و بعضی از کودکان در دو مرتبه آن را حفظ می‌کنند و بعضی دیگر در بیشتر از دو دفعه و عموماً بعضی از آنها با دوبار بیشتر آن را حفظ می‌کنند. بدیهی است که توانایی کودک برای حفظ، غالباً از توانایی فردی که به لحاظ سنی از او بزرگتر است، بیشتر است.

2- مسلمان اگر نسبت به اذیت و آزاری که از ناحیه اهل کفر و اهل باطل و اهل فسق و فجور برای او حاصل می‌شود، صبر و شکیبایی نماید و در دعوت و یاری دادن به دین الله تعالی استمرار یابد، (باید بداند) که دست آخر غلبه و نصرت، بنا به مشیت الله تعالی و تأیید و حمایت وی، برای او رقم خواهد خورد. مثلاً این پیامبرص است که صبر ورزید و مجاهدت نمود تا اینکه بالاخره شاهد پیروزی را در آغوش کشید. و حمد و فضل و منت از آن خدای تبارک و تعالی است.

3- اهل قرآن - یعنی کسانی که به تلاوت و حفظ آن و عمل کردن به آن حریص و علاقمند هستند - هم در دنیا و هم در آخرت نسبت به دیگران به مراتب از مقام و منزلتی برتر و والاتر برخوردار هستند. و چنانکه در این حدیث آمده است، آنها در نماز بر دیگران جلو انداخته می‌شوند. و در صحیح مسلم از پیامبرص روایت است که: «ان الله يرفع بهذا الكتاب اقواماً ويضع به آخرين»¹ «الله تعالی بوسیله این کتاب، اقوامی را رفعت می‌دهد و دیگرانی را به وسیله آن تنزل می‌دهد و پست و

(1) صحیح مسلم (817).

فرومایه می‌گرداند.» و در صحیح بخاری آمده که پیامبرص فرموده است: «**خيركم من تعلم القرآن و علمه**»¹ «بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و آن را به دیگران یاد دهد.» و در حدیث صحیح آمده است: «**يقال لصاحب القرآن: اقرأ و ارتق و رتل كما كنت ترتل في الدنيا فان منزلك عند آخر آيه تقرأها**»² «به صاحب قرآن گفته می‌شود قرآن بخوان و به درجات بهشت بالا شو و قرآن را به شیوه ترتیل بخوان و در حال قرائت عجله نکن همانگونه که در دنیا قرآن را با ترتیل می‌خواندی و در قرائت عجله نمی‌کردی، چرا که جایگاه و مقام تو با توجه به آخرین آیه ای که خوانده ای رقم خواهد خورد.»³



(1) صحیح البخاری (5027).

(2) روایت از ترمذی (2914)، و ابوداود (1464) با سندی حسن، و در ارتباط با شرح حدیث عمرو بن سلمه نگا : شرح الکرمانی 141/16، عمدة القاری 289/17، النهاية، فتح الباری 23/8.

(3) در توضیح این قسمت حدیث خطابی گفته است: در روایت آمده است که تعداد آیه های قرآن به تعداد درجات و رتبه های بهشت است. به شخص قاری گفته می‌شود: به اندازه ای که تو از آیات قرآن خوانده ای، از درجات و رتبه های بهشت برخوردار می‌شوی، روی این حساب کسی که قرائتش هم قرآن را در بر گرفته باشد، بالاترین درجه بهشت را بدست می‌آورد و کسی که جزئی از آن را خوانده باشد، درجه او در بهشت به اندازه آن جزء رقم خواهد خورد. بنابراین با توجه به اینکه قرائت در کجا خاتمه یافته است، پایان ثواب رقم می‌خورد. تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی 337/7. (مترجم)

درس پنجاه و نهم

داستان مسلمان شدن عدي بن حاتم طائي

93- ابو عبیده بن حذیفه به نقل از عدي بن حاتم می‌گوید: وقتی که الله تعالی پیامبرص را مبعوث فرمود، من از ایشان فرار کردم تا جایی که به دورترین سرزمین مسلمان که در طرف روم قرار داشت، رفتم.

گوید: جایی را که به آن فرار کرده بودم، به مراتب از جایی که از آن آمده بودم، ناخوش تر می‌پنداشتم. به همین خاطر گفتم: پیش این مرد خواهم آمد، به الله قسم اگر راستگو باشد، از او پیروی می‌کنم و اگر دروغگو باشد، هیچ ضرری به من نمی‌رساند.

گوید: این بود که به خدمت ایشان آمدم، وقتی که مردم مرا دیدند گفتند: عدي بن حاتم آمد! عدي بن حاتم آمد! گوید: گمان کنم مردم سه بار این جمله را گفتند.

گوید: آنگاه رسول خدا ص به من گفتند: «ای عدي بن حاتم، مسلمان شو، تا سالم بمانی.» گفتم: من خود اهل دین هستم. پیامبرص فرمود: ای عدي بن حاتم، مسلمان شو تا سالم بمانی.» گفتم: من خود اهل دین هستم. سه بار این جمله را گفتم. آنگاه پیامبرص فرمودند: «من بیشتر از تو با دینت آشنایی دارم.» گفتم: تو بیشتر

از من با دینم آشنایی داری؟ گفت: «آری» گفت: «آیا شما از پیروان رکوسیه¹ نیستید؟ گفتم: چرا، گفت: «آیا شما یک چ هارم غنیمت را به خود اختصاص نمی دهید؟» گفتم: چرا، گفت: «اختصاص چنین سهمی در دین شما جایز نیست.» گوید: همین که پیامبرص این سخن را گفت، از آن متأثر شدم.

پیامبرص فرمود: «بنظر من علتی که تو را از مسلمان شدن باز می دارد این است که می بینی عده ای از فقرا و ضعفاء دور و بر مرا گرفته اند و مسلمان شدند و مردم به منظور جنگ و دشمنی با ما با هم یکدست شده اند.

آیا حیره² را می شناسی؟ گفتم: نام آن را شنیده ام، ولی تا به حال به آنجا نرفته ام. پیامبرص فرمود: «(الله تعالی دینش را به کمال می رساند و چنان امنیتی به وجود می آورد که) زنی سوار در کجاوه بدون اینکه در پناه و امان کسی باشد، از سرزمین حیره حرکت می کند و کعبه را طواف می نماید. و نیز گنجینه های کسری بن هرمز فتح و گشوده می شوند.»

من (شگفت زده) پرسیدم: گنجینه های کسری بن هرمز؟! فرمود: کسری بن هرمز. پیامبرص سه بار این جمله را تکرار کردند.

و نیز فرمودند: «زمانی می رسد که مال و ثروت آنقدر زیاد شده که فرد دنبال کسی می گردد که

(1) دینی مابین نصرانیت و صائبی است. (مترجم)

(2) در معجم البلدان 2/ 328 آمده است، «حیره شهری است در سه مایلی کوفه در جایی که به آن نجف گفته می شود.»

زکات مالش را قبول کند، ولی کسی را نمی یابد.
«

گوید: دو مورد را دیدم؛ زنی سوار در کجاوه را دیدم که بدون هیچ همجواری از سرزمین حیره حرکت کرده و کعبه را طواف می نماید. و من در آن سپاهی که به مدائن¹ حمله کردند، حضور داشتم و سوگند به خدا که پیش گویی سوم پیامبر ص هم روی خواهد داد؛² چرا که این حدیث رسول خداست که آن را به من گفته است.³

نکته ها و عبرتها:

1- کسی که از الله تعالی نافرمانی کند، همواره در تنگی و پریشانی بسر می برد و از حیاتی سخت و فلاکت بار برخوردار خواهد شد. و این در زندگی قبل از اسلام عدي بن حاتم کاملاً آفتابی و روشن است. و الله تعالی در آی ه 124 سوره طه اینچنین به این نکته اشاره کرده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾

(1) مدائن پایتخت حکومت فارس است؛ کسانی که کسری بر آنها پادشاهی می کرده است و در دوران حضرت عمر بن خطاب س، مسلمانان آن را فتح کردند.

(2) این پیشگویی هم در دوران عمر بن عبدالعزیز بوقوع پیوست. نگاه: فتح الباری 6/ 613.

(3) روایت از احمد 4/ 378، و ابن حبان (6679) و حاکم 518/4، و سندش حسن است و رجالش ثقه هستند و رجال صحیحین می باشند، جز ابو عبیده که ابن حبان و عجلو او را ثقه دانسته اند و او از جمله بزرگان تابعی است. و قسمت اول این حدیث دارای شاهی در نزد احمد 4/ 378 است و قسمت پایانی آن دارای شاهی در نزد بخاری (3595) می باشد.

(طه : 124)

«و هرکه از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند) ، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت ؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم.»

2- یکی از اسلوبهای دعوت الی الله این است که با اسلوبی مناسب به اهل باطل بگوئیم که آنها چیزی جز گمراهی و انحراف و کژروی در اختیار ندارند، تا به اذن الله تعالی، این کار باعث شود که آنها از این باطل خود دست بردارند.

3- حق ستیزی مشرکان و منافقان گمراه و توافق و اجتماع آنها بر آن.

4- ضرورت ایمان آوری به همه امور غیبی‌ای که پیامبرص از آنها خبر داده است و بر بنده حرام است که بیاید عقلش را بعنوان معیار صحت یکی از آنها بکار ببندد.

5- ایمان قوی عدی، به همین خاطر سوگند یاد کرد که پیشگویی پیامبرص به وقوع خواهد پیوست.

6- در این حدیث یکی از معجزات پیامبر ما حضرت محمد وجود دارد، چه تمام پیشگویی‌های پیامبرص که در این حدیث عنوان کردند، جامه تحقق پیدا کردند.

| | |

درس شصتم

داستان مسلمان شدن کنده و تشریف فرمایی هیئت آنها

94- اشعث بن قیس^۱ میگوید: همراه با هیئت کنده به خدمت رسول خدا ص رسیدم. و آن هیئت مرا به مراتب از خود برتر و بهتر می دانستند. من گفتم: ای رسول خدا، آیا شما از ما نیستید؟ پیامبر ص فرمود: «ما بنوالنضر بن کنانه هستیم، که ما او را به زنا متهم نمی کنیم و خود را از پدرمان منتفی نمی دانیم.» گوید: پس از آن اشعث بن قیس همواره می گفت: هر شخصی از قریش را که پیش من بیاورند و بگویند که خود را به نضر بن کنانه نسبت نمی دهد (در حالیکه از آن است) حتماً او را شلاق می زنم.^۱

95- باز اشعث بن قیس باز هم میگوید: همراه با هیئت کنده به خدمت رسول خدا رسیدم. پیامبر ص به من گفت: «آیا فرزندی داری؟» گفتم: در اثنای آمدنم به سوی شما، زنم یعنی دختر جمد پسری برایم به دنیا آورده است و دوست داشتم که بجای او، این جماعت سیر می شدند.^۲ آنگاه پیامبر ص فرمود: «این حرف را نزن!، چرا که

(1) روایت از امام احمد (21839) و ابن ماجه (2612) و غیر این دو و سندش حسن است و بوضیعی در الزوائد آن را صحیح دانسته است.

(2) در روایت طبرانی (647) آمده است: «دختر جمد بن ولیع ه کندي فرزندی برای من به دنیا آورده است که دوست داشتم بجای آن، یک کاسه آبگوشت برایمان می آوردند.»

فرزندان از يك طرف ماي ه روشني چشم و شادكامي هستند و از طرف ديگر هنگامي كه مي ميرند، مايه اجر و پاداش (براي والدين) مي باشند و اگر اين را گفتي، (اين را هم بدان) كه فرزندان (زياد) ترس و غم و بخل را براي (پدر) به ارمغان مي آورند.^{1 2}

نکته ها و عبرتها:

1- تحریم انتساب شخص به غیر خانواده و قبيله -
اش؛ چرا كه اين كار باعث مي شود كه انگشت اتهام به سوي مادرش دراز شود مبني بر اينكه خرابكار بوده است!!

2- كسي كه شخصي يا قومي را از اصل و نسب ثابت آنها خارج كند، م ستحق حد تهمت است،³ به همين خاطر بر انسان مسلمان لازم است بر حذر باشد از اينكه مانند بسياري از مسلمانان كه در اين باره تساهل بخرج داده اند، او هم تساهل بخرج

(1) يعني وقتي كه انسان داراي اولاد فراوان گردد، بخاطر باقي نگه داشتن خودش، از رفتن به جنگها و جهادها ابا کرده، ترسو مي شود. و از سوي ديگر نسبت به مالش دچار تنگ نظري و بخل مي شود تا بر آنها انفاق كند. و اگر اتفاقي براي آن فرزند دان بيفتند، غمگين مي گردد و نگا: شرح السنة 13/ 36، النهاية، ماده (بخل).

(2) روايت از امام احمد (21840) و طبراني (646) و در سند آن ضعف وجود دارد، و روايت از طبراني (646) از طريق ديگري كه در آن هم ضعف اندكي وجود دارد و روايت از حاكم 139/4 با نحوي مختصرتر از آن، و آن را صحيح دانسته، و ذهبي هم با آن موافقت کرده است، و اين حديث همانگونه است كه آنها گفته اند. و ابن كثير در البداي ة 6/ 314 گفته است: « تنها احمد آن را روايت کرده، و حديثي حسن و جيد الاسناد است. » و حديث مرفوع آن داراي شواهد بسياري است.
(3) نگا: زاد المعاد 6/ 618.

دهد، بطوریکه می بینیم یکی از آنها به محض اینکه از کسی بشنود یا در کتابی بخواند، می آید و به نسبت مرد یا قبیله ای به غیر کسی که انتساب آنها به آن شهرت یافته است، یقین حاصل می کند. این در حالی است که از پیامبر ص ثابت شده که ایشان فرموده است: « اربع فی امتی من امر الجاهلی لا یتزکونهن: الفخر فی الأحساب و الطعن فی الانساب و الاستقساء بالنجوم و النیاحه »¹ روایت از مسلم. « چهار مسئله از مسایل جاهلیت در میان امت من باقی می ماند و آنها آن مسایل را ترک نمی گویند: فخر فروشی به اصل و نسبهای ارجمند، طعن زدن در نسبها و استقساء به ستارگان (فال گرفتن و پیش گویی کردن از طریق ستارگان) و نوحه سرایی (برای مردگان). »

3- والدینی که فرزندان را خوب تربیت می کنند، با خیر و منفعت فرزندان خود مواجه می شوند و با توجه به نفعی که از ناحیه آن فرزندان به والدین می رسد، آنها نور چشمان والدین هستند، همچنین وقتی که والدین می بینند فرزندان از حال خوبی برخوردار هستند، شادکام می شوند. و نیز از این جهت مایه شادکامی پدر و مادر هستند که وقتی آنها در کودکی می میرند، پاداش فراوانی برای پدر و مادر حاصل می شود و والدین در این ارتباط از الله تعالی پاداش می خواهند. و دست آخر از این جهت مایه شادکامی والدین هستند که هنگامی که بزرگ می شوند و برای آنها دعا می کنند، خیر فراوانی برای والدین منظور

(1) صحیح مسلم (934).

می‌گردد.

4- الله تعالى والدین را بوسیله فرزندان در بوته آزمایش قرار می‌دهد، که آیا این فرزندان باعث طاعت و فرمان‌پذیری والدین از الله تعالى می‌شود یا اینکه موجب می‌شوند که آنها از الله تعالى نافرمانی کنند همانگو نه که الله تعالى فرموده است:

﴿ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ﴾ (تغابن: 15)

« قطعاً اموالتان و اولادتان ، وسیله آزمایش شمايند. »

بسیاری از پدران بخاطر علاقه شدید به فرزندان از رفتن به جهاد خودداری می‌کنند و یا به هنگام نبرد - بمنظور باقی نگه داشتن خودشان جهت تأمین خرج فرزندان - فرار می‌کنند. و عده‌ای از آنها همین که آسیب و اذیتی به فرزندان شان رسید، رگبار غم و اندوه بر چهره ه- شان فرو می‌نشیند و از آن رخ بر نمی‌بندد. و عده‌ای دیگر هم بخاطر علاقه به فرزندان نسبت به انفاق یا دادن زکات یا صدقه ت‌نگ نظر می‌شود و بخل بخرج م‌ی‌دهد و مالش را ذخیره می‌کند تا آن را برای فرزندان خرج کند و آنها در آینده بتوانند از آن مال ذخیره شده استفاده کنند. و البته که اینان ندانسته اند که اجلها داراي موعدهایی هستند که از پیش تعیین شده اند، چنانکه رزقها و روزیهای آنها و اولادشان از پیش تعیین شده است.

همچنین گاهی اوقات والدین با اطاعت کردن از

فرزندان در ام ری که معصیت خدا است، در دام
 فتنه فرزندان گرفتار می شوند. گاهی در اثر
 دلسوزی و مهربانی فراوان نسبت به آنها، از
 امر آنها به معروف و نهی شان از منکر خودداری
 می کنند و گاهی والدین در پاسخ به خواست ه
 فرزندان شان، ابزار و آلات لهوی را به خانه
 می آورند (و باعث انحراف آنها می گردند و با
 اینکارشان مصداق این فرموده پیامبر ص قرار می-
 گیرند) که می فرمایند: «ما من عبد یسترعیه الله رعیه یموت یوم
 یموت و هو غاش لرعیته الاحرم الله علیه الجزه» متفق علیه.¹
 « هر بنده ای که خدا رعیتی را تحت الرعایه او
 در می آورد، در روزی که می میرد، در حالیکه به
 رعیتش خیانت کرده است، الله تعالی حتماً بهشت را بر
 او حرام می سازد. »



(1) صحیح البخاری (715) و صحیح مسلم (142) .

درس شصت و یکم

داستان مسلمان شدن بنی منتفق و تشریف فرمایی
نماینده آنها

96- لقیط بن صبره ا، نماینده بنی منتفق، می -
گوید: من و یکی از دوستانم به خدمت پیامبر ص
رفتیم، ولی او را نیافتیم، عایشه خرما و
عصیده ای
(آرد و روغن که با هم می پزند) را به ما داد
که بخوریم. دیری نپائید که پیامبر ص هم در
حالیکه با سرعت و متمایل به جلو راه می رفتند،
تشریف آوردند. ایشان فرمودند: «آیا غذا
خوردید؟» گفتیم: آری. گفتم: ای رسول خدا!
درباره نماز می خواهم آگاه شوم.
پیامبر ص فرمودند: «وضو را کامل کن و
انگشتان را تخلیل نما و هنگامی که آب در بینی
گردانیدی، این کار را زیاد انجام بده مگر
اینکه روزه دار باشی!»
گفتم: ای رسول خدا! من زنی زبان دراز و
بداخلاق دارم، با او چه کار کنم؟ پیامبر ص
فرمود: «او را طلاق بده!» گفتم: او تنها
نیست و فرزند دارد، پیامبر ص فرمود: «به او
توصیه و سفارش کن، یا با او حرف بزن، اگر
خیری در او وجود داشته باشد، بزودی (سفارش تو
را) انجام خواهد داد و آنگونه که کن یزت را
کتک می زنی، زنت را نزن»
در آن لحظه، چوپان، گوسفندان را وارد طویله

کرد، در حالیکه سخله
(نوزاد ماده یا نر میش و بز در زمانی که
متولد می‌شود) در دستش بود.

آنگاه پیامبر ص فرمودند: «آیا گوسفند،
زائیده است؟! «گفت: آری، گفت: «چه چیزی؟»
گفت: یک بره، فرمود: «بجای آن گوسفندی را سر
ببر» سپس رو به من کرد و گفت: «فکر نکن که
ما به خاطر تو این گوسفند را سر بریدیم، ما
یکصد گوسفند داریم و نمی‌خواهیم که بیشتر از
آن داشته باشیم. و اگر بره ای متولد شود، به
چوپان سفارش می‌کنیم که بجای آن گوسفندی را سر
ببرد.»¹

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- احترام گرفتن از میهمان، اخلاقی ارزنده و
یک واجب شرعی است.
 - 2- بر انسان مسلمان لازم است، به گونه
انسانهای با همت و شجاع راه برود، و چنانکه
در حدیث مشاهده کردید، روش و گونه راه رفتن
پیامبر ص همین است.
- علی گفته است: «رسول خدا ص از سربزرگ و
چشمانی درشت برخوردار بود، مژگان آن حضرت
بلند بود، چشمانی متمایل به سرخ داشت، ریش
مبارک پر پشت و رنگ ایشان درخشان بود، به
هنگام راه رفتن متمایل به جلو قدم برمی -
داشتند، آنچنان که گویی از یک سربالایی بالا می -

1) روایت از عبدالرزاق (80) و امام احمد (16384، 17846) و
ابوداود (144) و اسنادش صحیح است، و ابوداود لفظ آن را ذکر
نکرده است.

رود و هنگامی که به کسی (که در پشت سرش است) توجه می‌کرد، تمام بدنش را بر می‌گرداند و به سوی او توجه می‌کرد.¹

در روایتی آمده است: «پیامبرص نه بلند قد بود و نه کوتاه قد... هنگامی که راه می‌رفت به سرعت گام برمی‌داشت آنچنان که گویی دارد از یک سرایشی پائین می‌آید، نه قبل از ایشان و نه بعد از ایشان کسی را ندیده‌ام که مانند ایشان باشد.»²

بر انسان مسلمان لازم است، از راه رفتن تنبلان و بیماران و افتادگان خودداری نماید و به گونه آنها راه نرود؛ چرا که این نوع راه رفتن، نوعی فرومایگی و مردگی را نشان می‌دهد، چنانکه بر او لازم است که از راه رفتن مزعجانه و مضطربانه یعنی آنگونه که شتر احمق و چابک راه می‌رود، اجتناب نماید، چرا که این نوع رفتن، نشان می‌دهد که فرد سبک عقل است بخصوص اگر در هنگام راه رفتن زیاد به چپ و راست خود نگاه و توجه نماید.

آنچه که در این زمینه، از مسلمان خواسته شده است این است که به گونه راه رفتن عبا دالرحمن، راه برود چنانکه الله تعالی فرموده است:

(1) روایت از امام احمد (684) و ابن سعد 410/1، 411 و روایت از غیر این دو سندش حسن است.

(2) روایت از امام احمد (746) و ابن سعد 410/1 - 411، و ترمذی در السنن (3637، 3638) و در الشمائل (5) و روایت از غیر اینها، و این حدیث با مجموعه طُرُقش حسن است. و در نزد ابوداود (4864) شاهی دارد

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ (فرقان: 63)

«و بندگان (خوب خدای) رحمان کسانی که آرام (و بدون غرور و تکبر) روی زمین راه می‌روند.»
تنی چند از علمای سلف گفته اند: یعنی با آرامش و وقار راه می‌روند و متکبران و متظاهرانه و بی‌حالانه راه نمی‌روند. این همان روش راه رفتن پیامبرص می‌باشد همانگونه که قبلاً بیان شد.¹

3- بر انسان مسلمان لازم است که درباره احکام دینش سؤال کند.

4- بد اخلاقی از جمله شئونی است که مورد نکوهش قرار گرفته و شرع از آن نهی کرده است.

5- بر مرد لازم است به هنگام رغبت و علاقه به ازدواج دنبال همسری بگردد که به زیور اخلاقیات فاضله آراسته شده است و تنها هدفش این نباشد که زنی زیبا یا ثروتمند گیر بیاورد. .
پیامبرص به اثبات رسیده که ایشان فرموده اند: «تتكح المرأة علي احدي خصال ثلاث خصال: تتكح المرأة علي مالها، و تتكح المرأة علي جمالها، و تتكح المرأة علي دينها، فخذ ذات الدين و الخلق تربت يمينك»²

(1) در ارتباط با آیه مذکور به تفسیر ابن کثیر و زادالمعاد 167، 168 مراجعه کنید.

(1) روایت از امام احمد (11765) و ابن حبان (4037)، و حاکم 161/2 و روایت از دیگران از حدیث ابوسعید، و سندش حسن است، رجالش ثقه هستند جز زینب بنت کعب بن عجره که همسر ابوسعید خدری است، و (محدثان) در صحت آن زن، اختلاف نظر دارند، و در کمترین حالات خود، از جمله بزرگان تابعی است و ابن حبان او را موثق دانسته است. روی این حساب، حدیث آن زن، از درجه حسن تنزل نمی‌کند و حاکم این حدیث را صحیح دانسته است

« زن بخاطر یکی از این سه ویژگی به ازدواج در می‌آید: 1- بخاطر مالش

2- بخاطر زیبایش 3- بخاطر دینش، پس با زنی که دارای دین و اخلاق است ازدواج کن دست راست به جای خوبی گیر کند (زن خوبی بدست آورده‌ای) »

6- مشروعیت اصلاح کردن اقدامات و اخلاقیات انحرافی دیگران در پرتو اندرزهای حکیمانه و مواعظ حسنه.

7- بر مرد لازم است، تنها در صورتی به کتک زدن زنش متوسل شود که ببیند بدون این کتک زدن، زن اصلاح نمی‌شود. و به هنگام زدن هم نباید بیش از حد او را بزند به گونه‌ای که کاری کند بجای آنکه اصلاح شود، بیشتر متنفر گردد.

و منذری هم آن را صحیح دانسته است (2870) و هیثمی در 254/2 گفته است: « رجالش ثقه هستند. »

درس شصت و دوم

داستان مسلمان شدن حمیر و تشریف فرمایی هیئت آنها

97_ عمران بن حصین **ب** میگوید: جماعتی از بنو تمیم به خدمت پیامبر **ص** رسیدند، آنگاه پیامبر **ص** فرمود: «ای بنو تمیم! شما را خوش خبری باد!»¹ آنها گفتند: خیلی وقت است که به ما مژده داده ای، حال چیزی به ما بده.² آنگاه چهره پیامبر **ص** تغییر یافت. در آن اثنا اهل یمن³ به خدمت وی آمدند. پیامبر **ص** فرمود: «ای اهل یمن، این بشارت را قبول کنید؛ چرا که بنو تمیم آن را قبول نکردند.» آنها گفتند: ای رسول خدا، ما آن را پذیرفتیم. سپس گفتند: خدمت شما رسیده ایم تا در ارتباط با این مسئله از شما سؤال کنیم.⁴ آنگاه پیامبر **ص** فرمود: «الله موجود بود و چیزی به غیر از وی وجود نداشت و عرش خدا بر روی آب بود، وی همه چیز را در لوح المحفوظ نوشت و آسمانها و زمین را آفرید.»

- (1) یعنی شما را خوشخبری باد به چیزی که باعث رفتن به بهشت است، که همان آگاهی در دین و عمل بدان می باشد.
- (2) ابن جوزی بیان کرده که گویند ه این جمله، همان «اقرع بن حابس تمیمی» بوده است.
- (3) آنها هیئت قبیله «حمیر» یمانی می باشند.
- (4) احتمال دارد که آنها درباره احوال این جهان از پیامبر **ص** سؤال کرده باشند. و احتمال دارد که آنها درباره اینکه چه مخلوقی اول از همه آفریده شده است، از پیامبر **ص** سؤال نموده اند.

(عمران بن حصین گوید) در این اثنا کسی صدا زد که ای ابن الحصین! شترت رفت، من هم دنبال شترم به راه افتادم دیدم که سراب بیابان میان من و شترم فاصله انداخته است (شترم از من دور شده است) به الله قسم که دوست داشتم شترم را رها کرده بودم. روایت از بخاری.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- ضعف ایمان باعث می‌شود، فرد به دنیای فانی و رو به زوال علاقمند گردد و از طاعت الله و ثوابی که در نظر گرفته است، دوری نماید. و به همین خاطر بود که بزرگ قبیل ه حمیر یعنی اقرع بن حابس - طبق قول بعضی از علما - بخاطر ایمان ضعیفی که در آن موقع داشت، از قبول بشارت به چیزی که باعث رفتن به بهشت است، امتناع نمود. البته بعداً به يك مسلمان واقعی تبدیل شد، لذا باید بگوئیم که در این حدیث موردی وجود ندارد که نشان دهد بقی ه هیئت تمیم ضعف ایمان داشته اند. این در حالی است که بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده اند که او گفته است: «بعد از سه مطلبی که از پیامبرص در باره بنوتمیم شنیده ام، آنها را پیوسته دوست دارم؛ از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «آنها از همه امتم نسبت به دجال به مراتب سرسخت تر هستند.» گوید: و صدقه‌های (زکات‌ها) آنها آمد.

(1) صحیح البخاری، شروع آفرینش 3190-3191 برای شرح این حدیث نگا: کشف المشکل من حدیث الصحیحین، ابن جوزی 479/1، فتح الباری 288/6 و 97/8.

آنگاه پیامبرص فرمودند: «این صدقه‌های قوم ما است.» گوید: و یکی از کنیزهای آنان (که مسلمانان در جنگ با بعضی از کافران تمیم اسیر کرده بودند) در خدمت عایشه بود، پیامبرص فرمودند: «او را آزاد کن که از فرزند اسماعیل است.»¹

2- بر انسان مسلمان لازم است، بیشتر به موضوع آخرت پایدار و باقی اهتمام دهد تا به موضوع دنیای پست و کوتاه و فانی و تجملات دنیوی را بر مواردی که موجبات رحمت خدا و نیل به بهشتی که پهنه آن به اندازه آسمانها و زمین است و در آن نعمتهایی وجود دارد که به مراتب از چیزهایی که مردم در این دنیا بارها و بارها دیده‌اند، بزرگتر و برتر و بهتر می‌باشند.

در صحیح بخاری آمده است که: انس می‌گوید: ام حارثه به خدمت رسول خداص رسید - این در حالی بود که پسرش حارثه در جنگ بدر بر اثر تیر ناشناخته‌ای که خورده بود، شهید شده بود - و گفت: ای رسول خدا! می‌دانی که حارثه را چقدر دوست دارم. اگر در بهشت باشد، برایش گریه نمی‌کنم در غیر این صورت، می‌بینی که چه خواهم کرد. پیامبرص فرمود: «مادرت داغت را ببیند! آیا (فکر می‌کنی) فقط يك بهشت است؟ بلکه بهشت‌های فراوانی است و حارثه در فردوس اعلی است.» و پیامبرص فرمود: «غَدَوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَلَقَابٌ قَوْسٍ أَحَدُكُمْ أَوْ مَوْضِعُ قَدَمٍ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ

(1) صحیح البخاری (3493) و صحیح مسلم (2525).

أَهْلُ الْجَنَّةِ اطلَّعَتْ إِلَى الْأَرْضِ لِأَضَاءَتِ مَا بَيْنَهُمَا وَلَمَلَّتْ مَا بَيْنَهُمَا رِيحًا وَلَنَصِيفُهَا-
یعنی الخمار- خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا «». « يك صبح در راه خدا
بیرون شدن، ي ا يك شب در راه خدا بیرون شدن از
دنیا و مافیهای آن بهتر است و جایی به اندازه
يك کمان شما یا جاي پایي در بهشت از دنیا و
مافیهای آن بهتر است. و اگر یکی از زنان اهل
بهشت خود را به زمین نشان دهد، مابین زمین و
آسمان را روشن و نورانی می‌کند و مابین آن دو
را پر از بوي (خوش) می‌سازد و چادری که بر سر
دارد، از دنیا و مافیهای آن برتر است.»¹

3- بیان عظمت الله تعالی و اینکه او اول است و
قبل از او چیزی نبوده و اینکه الله تعالی به
هیچیک از مخلوقاتش نیازی ندارد.

4- بیان این نکته که الله تعالی قبل از آفریدن
آسمانها و زمین، هر آنچه را که قرار است تا
روز قیامت موجود باشد، نوشته است. مسلم روایت
کرده که پیامبر ص فرموده است: « کتب الله مقادیر الخلق قبل ان
یخلق السموات والارض بخمسين الف سنة » قال: « وکان عرشه علی الماء »² « الله
تعالی مقادیر خلائق را پنجاه هزار سال قبل از
آفریدن آسمانها و زمین، نوشته است. » و گفته
است: « و عرش خدا بر روی آب بود. »

5- علاقه شدید صحابه به دانش اندوزی و مقدم
داشتن آن به متاع حیات دنیا.

(1) صحیح البخاری: الرفاق (6567- 6568).

(2) صحیح مسلم: القدر (2653).



درس شصت و سوم

داستان مسلمان شدن جابر بن سلیم تمیمی

98- ابوجری جابر بن سلیم می‌گوید: مردی را دیدم که مردم گوش به فرمانش ایستاده اند و هرچه را بگوید، انجام می‌دهند. گفتم: این مرد کیست؟ گفتند: (این) رسول خدا ص است. گفتم: عليك السلام یا رسول الله (دوبار این جمله را گفتم) پیامبر ص فرمود: نگو عليك السلام، چرا که عليك السلام، سلام مرده است، بگو: السلام عليك. « گفتم: تو رسول خدا هستی؟ گفت: « من فرستاده الله هستم؛ خدایی که، هنگامی زیان و آسیبی به تو می‌رسد و تو او را صدا می‌زنی، او آن زیان را از تو برمی‌دارد و اگر دچار سالی خشک و کم باران شوی و از خدا بخواهی که برای تو باران بباراند، باران می‌باراند و آن سال را برای تو بارور می‌سازد. و اگر تو در زمینی بیابانی یا کویری قرار بگیری و مرکبت گم شود و خدا را صدا بزنی، آن را برای تو بازپس می‌فرستد. « گفتم: مرا سفارشی کن، فرمود: « به کسی فحش و ناسزا مگویی! « گوید: بعد از این که این سخن را از پیامبر ص شنیدم، دیگر به هیچ شخص آزاد یا برده و شتر و گوسفند فحش ندادم. و پیامبر ص فرمود: « و چیزی از کار معروف و خداپسندانه را حقیر و ناچیز م شمار، اگرچه با برادرت صحبت کنی در حالیکه رویی گشاده و

خندان داری؛ چه این کار هم جزو کارهای معروف و خدایسندانه است و ازارت (شلواری) را تا نصف ساق پایت بلندکن. اگر اصرار بر دراز کردن آن داشتی پس تا قوزک پا آنها را دراز کن. و بپرهیز از اینکه ازارت را پایین بکشی چرا که این کار، از خودبینی و تکبر است و خدا تکبر و خودبینی را دوست ندارد. و اگر کسی به تو ناسزا گفت و بخاطر چیزی که آن را در تو سراغ دارد، تو را سرزنش کرد، تو بخاطر چیزی که در او سراغ داری، او را سرزنش مکن چرا که وبال این کار بر گردن اوست! ¹

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- ضرورت تعلیم و آموزش به فرد جاهلی که به کاری غلط و نادرست و مخالف با شرع ^{الله تعالی} اقدام کرده است.
- 2- بر شخص دعوتگر لازم است، در دعوتش موردی را متذکر شود که مناسب حال شخص دعوت شده است و باعث می‌شود که او بیشتر به جانب حق گرایش پیدا کند.
- 3- بر شخص دعوتگر لازم است، قبل از هر چیز در دعوتش به ذکر توحید بپردازد و از توضیح دادن مسائل عقیده در هر نسبتی که می‌تواند آنها را در آن توضیح دهد، غافل نشود.
- 4- فحش و ناسزاگویی یکی از اخلاقیات بدی است

(1) روایت از امام احمد 5/63-64، و ابوداود (4084) و ابن حبان (521-522) با اسناد صحیح، و نووی در ریاض الصالحین (796) اسناد آن را صحیح دانسته است.

که اسلام از آن نهی کرده است.

5- سرعت پاسخ دادن صحابه به آنچه که پیامبرص آنها را به انجام آن دستور می دهد و علاقمندی آنها به اجرای آن.

6- بر انسان مسلمان لازم است ، به دیگران نیکی کند و در حد توان کارهایی را برای آنها انجام دهد که خوبی آن کارها در شرع معروف است.

7- گشاده رویی و اظهار خوشحالی به هنگام دیدار و گفتگوی متقابل مسلمان با برادر مسلمانش یکی اخلاق ارزنده و والا است که پیامبر ما حضرت محمدص بدان دعوت کرده است.

8- حرام بودن پای ین کشیدن ازار به پایین قوزکها. از پیامبر ص ثابت شده که ایشان فرموده اند: «ما اسفل من الکعبین من الازار فهو فی النار» رواه البخاری.¹ «هرکس ازارش پایین تر از قوز کهای پایش باشد، در جهنم است.» (البته این زمانی است که بخاطر تکبر باشد. فتح الباری) و اگر مسلمان لباسش را از روی تکبر پایین بکشد، گناه بزرگتر است. چرا که از پیامبرص ثابت شده که ایشان فرموده است:

«مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

« هرکس لباسش را از روی تکبر (بر زمین بکشد) الله تعالی در روز قیامت به او نگاه نمی کند.» روایت

(1) صحیح البخاری (5787) .

از بخاری و مسلم.¹

9- برای انسان مسلمان مستحب است از کسی که با سخن یا عملی به او بدی کرده است، درگذرد.

(1) صحیح البخاری (3365) و صحیح مسلم (2085) .

درس شصت و چهارم

داستان مسلمان شدن قیس بن عاصم سعدی تمیمی و
تشریف فرمایی او همراه با هیئت تمیم

99- قیس بن عاصم سعدی می‌گوید: به خدمت رسول خدا رسیده‌ام. ایشان (درباره من) فرمودند: «هذا سيد اهل الوبر» «این شخص سالار چادر نشینان است!» آنگاه عرض کردم: ای رسول خدا، کدام مال است (که بنده با دارا بودن آن) در ارتباط با (حقوق) کسی که می‌آید و آن را مطالبه می‌کند یا کسی که میهمان می‌شود، هیچ مسئولیتی ندارم؟ پیامبر ص فرمودند: «بهترین مال، چهل شتر است و مال زیاد، شصت شتر است و وای بر کسانی که دارای یکصد شتر می‌باشند. مگر آنانی که شتران عزیز خود را (به کسانی که می‌خواهند سوار بر آنها شوند، سپس آن را بازپس گیرند) اعطاء می‌کنند¹ و شترانی را که دارای شیر فراوان هستند (برای مدتی به کسانی که خواهان دوشیدن شیر آنها هستند) می‌بخشند (سپس آنها را مسترد می‌دارند.) و شتران چاق و فربه خود را قربانی می‌کنند هم خود می‌خورند و هم به قانع و معتر (از

(1) شاید مراد از عطیه ای که در اینجا آمده افقار ظهر باشد و آن این است که فرد شتر خود را به کسی که خواهان سوار شدن بر آنست بدهد، سپس آن را بازپس بگیرد. چنانکه این ظاهر لفظ حاکم و غیر او است.

آن) طعام می‌دهند.¹

گفت: ای رسول خدا! این چه اخلاق کریمانه ای است!² باید بگویم از بس که شترانم زیاد هستند، در هر دره ای که من باشم، کسی به آن دره نمی‌آید. (یعنی جایی برای او و شترانش باقی نمی‌ماند) آنگاه پیامبرص فرمودند: «در ارتباط با عطیه چکار می‌کنی؟» گفتم: شتران کم سن و سال و شتران بزرگ سال را به کسانی که خواهان سوار شدن بر آنها هستند، می‌دهم، سپس آنه‌ا را باز پس می‌گیرم. فرمودند: «در ارتباط با منیحه چه کار می‌کنی؟» گفتم: من سالیانه یکصد شتر می‌بخشم تا دیگران شیر آنها را بدوشند، (و سپس آن شتران را به من مسترد دارند). آنگاه پیامبرص فرمودند: «مال خودت را بیشتر دوست داری یا مال ورثه هایت را؟» گفتم: مالم را. پیامبرص فرمودند: «آنچه را، که از مالت خورده‌ای و تمام کرده‌ای یا بخشده‌ای و سپری ساخته‌ای، به تو تعلق دارد و مابقی به ورثه‌های تو تعلق می‌گیرد.» گفتم: بيشك، اگر بازگردم حتماً تعداد آنها را کم خواهم کرد.³

1) قانع همان درخواست کننده و سائل است و معتر کسی است که می‌آید تا چیزی بگیرد ولی از فرط شرم چیزی در این باره به زبان نمی‌آورد.

2) یعنی برترین احسان در امور مذکور، اعم از عطیه (یعنی دادن شتر به دیگران جهت سوار شدن) و منیحه (یعنی دادن ماده شتر شیرده به دیگران جهت دوشیدن برای مدتی) و سربریدن شترها جهت صدقه دادن گوشت آنها، به چشم می‌خورد!

3) یعنی قسمتی از آنها را صدقه خواهم داد تا عدد آنها کم شود. در روایت طبرانی آمده است: حسن می‌گوید: بخدا این کار را کرد.

وقتی که در بستر مرگ قرار گرفت، پسرانش را جمع کرد.¹ و گفت: پسرانم، به نصایح گوش دهید چرا که هیچ کس بیشتر از من دلسوز و نصیحت کار شما نیست. وقتی که من مردم، بر من نوحه سرایی نکنید² (چرا که وقتی که رسول خدا ص چشم از جهان فرو بستند) کسی بر او نوحه سرایی نکرد. و گذشته از این از پیامبر ص شنیدم که از نوحه سرایی نهی کرده است و در همان لباسی که برای نماز خواندن مورد است فاده قرار می دادم، مرا کفن کنید و افرادی که سن بیشتری از شما دارند، بعنوان رؤسای خود انتخاب کنید. اگر شما بزرگان خود را مهتر و سرور خودتان بگردانید، بدانید که پیوسته برای پدرتان جانشینی خواهد بود. و اگر افراد کم سن و سال را مهتر و سرور خود بگردانید، بزرگان شما چندان به مردم اهمیت نداده، از شما دوری خواهند کرد. و اموالتان را سامان دهید، چرا که آنقدر دارید که شما را از دراز کردن دست به سوی مردم بی نیاز می سازد. از گدایی کردن و

(1) در روایت طبرانی 341/18 آمده است: تعداد آن پسران 32 نفر بوده است. و از آنها به عنوان نوعی ضرب المثل در راستای ضرورت اجتماع و عدم تفرقه - با 30 تیر- تعبیر شده است. چه یک تیر و دو تیر و سه تیر به آسانی قابل شکستن است ولی سه تیر به آسانی قابل شکستن نیست. و این مورد به لحاظ عملی هم پیاده شده است.

(2) نیاحه: عبارتست از گریستن بر مرده همراه با وجود صدا و ناله و فغان از طرف فرد نوحه سرا. و ندب عبارتست از برشماری نیکی های مرده همراه با صدا کردن او با حرف (وا) مثلاً بگوید: « وا محمد » (افسوس بر محمد) « واجبله » و نوحه سرایی غالباً از طرف زنان صورت می گیرد و قطعاً حرام است.

درخواست کردن از مردم بپرهیزید ؛ چرا که این کار، هنگامی صورت می گیرد که فرد هیچ راهی برایش باقی نمانده باشد. و هنگامی که من مردم مرا در جایی دفن کنید که کسی از آن مطلع نباشد. چرا که میان من و این قبیله از بکر بن وائل اختلافات و درگیریهای روی می داده است که به حد کشت و کشتار نمی رسیده است، به همین خاطر بیم آن دارم که فرد احمقی از (بکر بن وائل) بیاید کاری کند که ضرر و عیبی را در رابطه با دینتان بر شما وارد سازد.¹»²

نکته ها و عبرتها:

1- مال مایه فتنه و آزمایش صاحبش است بدینگونه که آیا در راستای جمع آوری و توسعه و خرج کردن آن از الله تعالی اطاعت می کند یا اینکه در این زمینه نافرمانی امر الله تعالی را می کند؟

1) یعنی وی ترسیده که یکی از افراد کودن بکر بن وائل سر قبرش تعدی و دست د رازی کند و بیاید آن را نبش کند یا اهانتی بدان نماید. که در آن صورت، میان فرزندان بنی بکر جرقه های شرارت و خرابکاری روشن خواهد شد و در نتیجه آن، از ناحیه دینی متقبل ضرر و زیان خواهند شد. چنانکه این نکته، در لفظ حاکم و غیر او کاملاً صریح و آفتابی است.

2) روایت از بخاری در « ادب المفرد » (954) و لفظ از آن اوست، و ابن حبان در الثقات 6/ 320، و طبرانی 18/ 340 و ابویعلی چنانکه در « المطالب العالیة » (2385) آمده است، و حاکم 3/ 612، و ابن عبدالبر در « التمهید » 4/ 213 از طرقي حسن از قیس، و سند آن صحیح است. و ابن حجر در الاصابه در بیوگرافی قیس گفته است: « ابن سعد با سند حسنی روایت کرده که به حسن می رسد و او از قیس روایت می کند... » با کمی تصرف.

نگا: صحیح الادب المفرد ص 360، و در رابطه با شرح این حدیث نگا: فضل الله الصمد 3/ 410 - 412.

همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ﴾ (تغابن: 15)

« قطعاً اموالتان و اولادتان ، وسیله آزمایش شمايند.»

هر اندازه که مال بیشتر شود، فتنه و آزمایش بزرگتر و مهمتر می شود. و در این هنگام افراد خیلی به سلامت و موفقیت این آزمایش را پشت سر می گذارند. و به همین خاطر است که می بینیم بسیاری از سرمایه داران و صاحبان پولهای کلان در دام بسیاری از امور حرام گرفتار می شوند، هم انند تعامل با ربا و خرید و فروش اجناس حرام و قدغن شده و دیگر موارد... و بعضی از این پولداران، به مال اندوزی مبتلا می گردند و در نتیجه مالشان را در راههای خیر خرج نمی کنند بلکه چه بسا در ارتباط با دادن زکات و صدقه واجب هم ، سستی ورزند و بخل نمایند . بخاری و مسلم از ابوذر ا روایت کرده اند که : پیامبرص فرمودند:

«هم الا خسرون ورب الڪ عبه»، « قسم به پروردگار كعبه

آنها بازنده و خسارتمند می باشند. »

گفتم: اي رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت ! آنها کیستند؟ فرمودند:

« هم الاكثرون اموالاً، الا من قال: هكذا و هكذا و هكذا - من بین یدیه و من خلفه و

عن یمنه و عن شماله - و قیل ما هم»¹

«آنها کسانی هستند که بیشتر از همه مردم مال و ثروت دارند مگر اینکه آن را اینگونه و اینگونه (در راههای مختلف خیر) در جلو و در پشت سر و چپ و راست خود، انفاق نمایند. و البته که آنها کم هستند.»

2- مؤمنی که الله تعالی عقل راجحی را به او داده است، علاقمند است که بسیاری از اموالش را در راه الله تعالی خرج کند، چرا که یقین دارد، آنچه را که در این راه خرج می‌کند، برایش باقی می‌ماند و مالی را که هم اکنون در اختیار اوست و برایش باقی مانده، غالباً به ورثه تعلق می‌گیرد. همچنین اموالی را که انسان در ارتباط با امور مباح خرج می‌کند و از آنها برای طاعت الله تعالی کم می‌گیرد، به باد هوا رفته و باقی نمی‌ماند. و از عایشه^ل به اثبات رسیده که: اصحاب، گوسفندی را سر بریدند، آنگاه پیامبر ص فرمودند: «چه از آن باقی ماند؟ است؟!» عایشه گفت: فقط شان ه آن باقی مانده است.² پیامبر ص فرمودند: «بغیر از شانه اش، همه آن باقی مانده است!» بنابراین قسمت غالب این گوسفند، بطور حقیقی باقی مانده است چرا که پیامبر ص آن را صدقه داده است. بخاری از عبدالله بن مسعود روایت کرده که:

(1) صحیح البخاری (6638)، و صحیح مسلم (990).
(2) روایت از امام احمد 50/6 و ترمذی (2470) و ترمذی آن را صحیح دانسته و این حدیث چنان است که او گفته: نگا: الأحادیث الصحیحة (2544).

پیامبرص فرمودند: «کدامیک از شما مال وارثش را بیشتر از مال خودش دوست دارد؟!» اصحاب گفتند: ای رسول خدا، همه ما مال خودمان را بیشتر دوست داریم. پیامبرص فرمودند: «مال او، مالی است که انفاق کرده است و مال وارثش، مالی است که باقی گذاشته است.»¹

3- تحریم نوحه سرایی بر م رده و نوحه سرایی عبارتست از گریستن بر مرده همراه با صدایی بالا و آه و ناله و فغان . و ندب عبارتست از برشماری نیکیها و محاسن مرده همراه با صدا کردن او با حرف « وا » مانند « واجبله ».

4- واجب است که بهت رینهای مردم بر آنها گماشته شود و حرام است که افراد نالایق گماشته شوند.

(1) صحیح البخاری (6442) .

درس شصت و پنجم

داستان مسلمان شدن اشعری‌ها و تشریف فرمایی هیئت
آنها

100- جبیر بن مطعم می‌گوید: در آن اثنا که ما با رسول خدا در راه مکه بودیم، ایشان فرمودند: «يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ كَانَهُمُ السَّحَابُ»¹ هم خیار من فی الارض «» اهل یمن بر شما پدیدار می‌گردند آنچنان که گویی آنها ابری هستند. آنها بهترین کسانی هستند که در زمین وجود دارند! «» آنگاه مردی از انصار گفت: آیا از ما هم برتر هستند؟ پیامبر ص جوابی نداد، باز گفت: آیا از ما هم برتر هستند؟ پیامبر ص جوابی نداد، باز گفت: آیا از ما هم برتر هستند؟ آنگاه پیامبر ص در مرتبه سوم با صدایی آهسته فرمودند: «مگر از شما» (یعنی شما از آنها برتر هستید)²

101- ابوهریره می‌گوید: پیامبر ص فرمودند: «أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ هُمْ أَرْقُ أَفْنَدَةً وَاللَّيْنُ قُلُوبًا، الْإِيمَانُ يَمَ إِنْ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ وَالْفَخْرُ وَالْخِيَلَاءُ فِي أَصْحَابِ الْأَبْلِ وَالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ» «» اهل یمن پیش شما آمده‌اند، در حالی که دلها و قلبهای آنان به

(1) در بعضی از الفاظ این حدیث «كقطع السحاب» آمده است و معنایش این است که بصورت جماعتی انباشته ای می‌آیند که مانند تکه ابری می‌باشند.

(2) روایت از طیالسی (945) و احمد (16758، 16779) و ابن ابی شیبہ 183/12 - 184 و سندش حسن است. و استاد ما شیخ عبدالعزیز بن باز در یکی از درسهایش که آن را القاء نموده گفته: اسناد آن مشکلی ندارد.

مراتب نرم تر و ملایم تر است! ایمان از یمن است و حکمت و دانش از یمن است. و غرور و تکبر در میان صاحبان شتر می باشد و آرامش و وقار در میان صاحبان گوسفند است.» روایت از بخاری و مسلم.¹

102- انس بن مالک می گوید: پیامبرص فرمودند: «یقدم علیکم اقوام هم ارق منکم قلوباً» «اقوامی پیش شما می آیند که به مراتب قلبهای آنها، از قلبهای شما نرم تر است!»

گوید: آنگاه اشعری ها تشریف فرما شدند و ابوموسی اشعری در میان آنها بود. هنگامی که به مدینه نزدیک شدند، چنین رجز می خواندند:

غداً نلقی الاحبه
محمداً و
حزبه²

«فردا با دوستان و عزیزانمان ملاقات می کنیم؛
با محمدص و یارانش»
نکته ها و عبرتها:

1- معیار برتری در میان مردم صرفاً ایمان است، پس کسی از همه با تقواتر است، در نزد الله تعالی منزلت و جایگاهش از همه والاتر است، چنانکه الله تعالی فرموده است:

(1) صحیح البخاری: المغازی: باب قدوم الاشعریین و اهل الیمن (4388) و صحیح مسلم: الایمان (52).

(2) روایت از احمد (12026) و ابن ابی شیبہ در الفضائل 122/12 و ابویعلی (3845) و سندش صحیح است و رجالش رجال صحیحین هستند و روایت از ابن سعد 1/384 با سندهای مرسل.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾ (حجرات: 13)

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است.»

اگر همراه با ایمان حکمت هم – که عبارت است از قرار دادن هر چیزی در جای خودش – جمع شود، مقام و منزلت بنده در نزد الله تعالی بالا می‌رود و به همین خاطر است که نزدیک بود اهل یمن به دلیل برخورداری از ایمان و حکمت، به مقام و منزلت انصار برسند، با وجود آنکه انصار قبل از آنها مسلمان شده و با جان و مال، اسلام و مسلمانان را یاری کرده بودند.

2- همنشینی و رفت و آمد متقابل تأثیر خاصی بر مجالس و جاهایی دارد که مردم در آنها جمع می‌شوند. حتی چهارپایان هم به نوعی بر کسی که از آنها نگهداری می‌کند و به امور مربوط به آنها می‌پردازد، تأثیر می‌گذارند. مثلاً شتر بعثت غلظت و بزرگی خلقتش در سرشت کسانی که به رعایت و حمایت آن همت گمارده اند اثر گذاشته، روحیه تکبر، خودخواهی و مباحات را در آنها پرورش می‌دهد. و در آن سویی، گوسفند هم بخاطر خلقت کوچک و سرشت و طبع آرامی که دارد، در کسی که به حمایت و رعایت آن همت گمارده، اثر گذاشته، آرامش و وقار را به او یاد می‌دهد. و ابوهریره روایت کرده که پیامبر ص فرموده‌اند: «گوسفند

یکی از جانداران بهشت است.¹

3- در روایت آخر (متن) موردی وجود دارد که بیانگر جواز « رجز » - یعنی سرودن شعر همراه با بلند کردن صدا - می‌باشد.

در ارتباط با پیامبرص و بعضی از اصحاب ثابت شده که آنها رجز خوانده و آن را با صدای بلند می‌خوانده‌اند.² روی این حساب، در چنین مواردی رجز خوانی اشکالی ندارد، بویژه اگر نیاز به خواندن آن احساس شود، مانند کمک گرفتن از آن برای انجام دادن کارهای مشقت آمیز و سفر و نحو آن. و اشکالی ندارد اگر جماعتی آن را بگویند چنانکه ظاهر روایت چنین می‌گوید. ولی باید دقت کنند که به مثابه آواز حرام نشود، یا بیش از حد خوانده نشود،³ چرا که در آن وقت، باعث می‌شود بیشتر از قرآن مورد توجه قرار گیرد.⁴ و حرام است که ابزار لهوی مانند دف

(1) روایت از بیهقی 449/2، و خطیب 432/7 و آلبنی آن را در السلسلة الصحيحة، (1128) صحیح دانسته است. و روایت از مالک در موطا 933/2 از ابوهریره بصورت موقوف و اسنادش صحیح است و حکم (حدیث) موقوف را دارد.

(1) نگا: صحیح البخاری و فتح الباری : مناقب الانصار 7 / 347، و المغازی 7 / 464 - 465، و الأدب المفرد، باب ما يجوز من الشعر و الرجز و الحداء 10 / 537 - 541، و التمني 14 / 222.

(2) گروهی از فقها رجز خوانی شعری را با این ضوابط جایز دانسته‌اند، نگا: رساله « الصحوة الاسلامیه » از فتاوی شیخ ما محمد بن عثیمین (جمع علی ابولوز ص 136، 137، شماره 16).

(3) شیخ الاسلام ابن تیمیه در الاقتضاء ص 483 گفته است: « کسی که به منظور اصلاح قلبش زیاد به قصیده ها گوش دهد، علاقه اش

و... با آن همراه باشد.¹

| | |

به سماع قرآن کم می شود و رفته رفته کار به جایی می کشد که سماع قرآن را دوست نداشته باشد.» به مرجع سابق نگاه شود.
(4) نگا: رساله «البیان المفید عن حکم التمثیل و الاناشید» تألیف: عبدالله السلیمانی.

درس شصت و ششم

داستان مسلمان شدن ضمام بن ثعلبه و قومش بنی سعد
بنی بکر

103- ابن عباس می‌گوید: بنوسعد بن بکر، ضمام بن ثعلبه را به عنوان نماینده خود به خدمت رسول خدا ص فرستادند. وی به خدمت پیامبر ص رسید و شترش را در کنار در مسجد خواباند، سپس آن را بست و وارد مسجد شد در حالیکه رسول خدا ص در میان یارانش نشسته بود. این در حالی بود که ضمام مردی قوی و تنومند و دارای موی سر فراوان بود تا جایی که دو گیسوی بافته بر سینه‌اش پایین آمده بودند.

وی جلو آمد تا اینکه بالای سر پیامبر ص که در میان اصحابش بود، ایستاد و گفت: کدامیک از شما ابن عبدالمطلب است؟ پیامبر ص فرمودند: «من ابن عبدالمطلب هستم.» گفت: محمد هستی؟ فرمودند: «آری» گفت: ای پسر عبدالمطلب! من سؤالاتی از شما دارم و در پرسیدن آنها کمی خشونت بخرج می‌دهم، از من که ناراحت نمی‌شوید؟ پیامبر ص فرمودند: «من ناراحت نمی‌شوم، هرچه دلت می‌خواهد بپرس!» گفت: من تو را به الله كه خدای تو و خدای کسان قبل از تو و خدای کسانی که بعد از تو می‌آیند، بوده و می‌باشد، سوگند می‌دهم که آیا الله تعالی تو را به عنوان پیامبر به سوی ما فرستاده است؟ فرمودند: «آری.» گفت: من تو را به الله که خدای تو و خدای کسان

قبل از تو و خدای کسانی که بعد از تو، می آیند، بوده و می باشد، سوگند می دهم که آیا الله تعالی به تو دستور می دهد که تنها او را عبادت کنیم و چیزی را برای او شریک قرار ندهیم و این شریکان و بتهایی را که پدران ما همراه با الله عبادت کرده اند، رها کنیم؟ فرمودند: «آری»¹

ابن عباس گوید: سپس ضمام شروع به سؤال کردن درباره تَكَ تَكَ فرایض کرد: زکات، روزه، حج و همه تعالیم اسلام. و ضمام در هر نوبت رسول خدا ص را به ترتیبی که گذشت، سوگند می داد و آن حضرت پاسخ می داد تا اینکه سؤالاتش به پایان رسید و گفت: «**اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله**» و این فرایض را انجام خواهم داد و از آنچه که مرا از آن بازداشتید، دوری می کنم، نه چیزی بر اینها می افزایم و نه چیزی کم می کنم.

ابن عباس گوید: سپس به سوی شترش بازگشت. و هنگامی که او از خدمت پیامبر ص رفت، ایشان فرمودند: «**ان يصدق ذو العقیصتين يدخل الجنة**» «اگر این مرد صاحب دو گیسو راست گفته باشد، وارد بهشت خواهد شد.»

ابن عباس گوید: ضمام به سراغ شترش آمد و زانوبند شترش را باز کرد و سپس حرکت نمود تا اینکه به میان قومش رسید. افراد قبیله اش همگی

(1) با مراجعه به متن سیره ابن هشام 4 / 444 چاپ دارالحدیث قاهره، دریافتم که مطلبی در این قسمت افتاده است و آن این است: «من تو را به الله که خدای تو و خدای کسان قبل از تو و بعد از تو می باشد، سوگند می دهم که آیا الله به شما دستور داده که نمازهای پنج گانه را بخوانیم؟» پیامبر ص فرمودند: «بخدا همین طور است.» مترجم

دور او جمع شدند. نخستین جمله ای که ضمام به زبان آورد این بود: «مرگ بر لات و عزی» مردم گفتند: ساکت شو ای ضمام، چنین حرفهایی نزن وگرنه به مرض جذام و جنون مبتلا می شوی. ضمام گفت: وای بر شما! به خدا لات و عزی هیچ نفع و ضرری ندارند. الله تعالی پیامبری را فرستاده است و کتابی را بر او نازل نموده که بوسیله آن شما را از شرکی که بدان مبتلا هستید، نجات بخشیده است. و من شهادت می دهم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و او بی شریک است و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول خداست. من از طرف پیامبرص آنچه را که به شما دستور داده و از آن نهی کرده است، برای شما آورده ام. ابن عباس گوید: قسم به خدا، قبل از غروب آفتاب همان روز، زنان و مردان محله او همگی مسلمان شدند. (راوی گوید) ابن عباس ب می گوید: «در میان فرستادگان قبایل، ما فرستاده و نماینده ای بهتر از ضمام بن ثعلبه سراغ نداریم.»¹

نکته ها و عبرتها:

- 1- بر شخص داعی لازم است كه به زیور صبر و تحمل آراسته شود و در برابر اذیتها و خشونت هایی كه از طرف مردم برای او حاصل می -

(1) روایت از ابن اسحاق چنانكه در سیره ابن هشام 4/ 573، 574 آمده است، و روایت از احمد (2382) و دارمی (658) و ابوداود (487) و حاکم 3/ 54، 55، و اسناد آن قریب به حسن است و حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی با آن موافقت نموده و احمد شاکر و آلبانی هم آن را صحیح دانسته اند. و برای بخش اول حدیث تا این قسمت كه می گوید: «دخل الجنة» در صحیح بخاری (63) و مسلم (12) شاهی وجود دارد كه راوی آن انس است.

گردد، صبر پیشه کند . چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ (عصر: 3)

« و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمل سختیها و دشواریها و دردها و رنجهایی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد) »

2- اخلاق زیبای داعی و تحملی که نسبت به اذیتهای اشخاص دعوت شده انجام می‌دهد، به نوعی باعث می‌شود که آنها دعوت او را بپذیرند.

3- بر انسان مسلمان لازم است، به همه تعالیم و قوانین و واجبات اسلام عمل نماید و از تمامی منهیات و محرمات الهی اجتناب ورزد و اینکه نیاید تعالیمی را که مطابق خواسته و میل او هستند بکار بندد و آنچه را که با سلیقه او همخوانی ندارد، و انهد؛ چرا که این کار بخشی از پیروی از هوا و خواست ه نفسانی است . الله تعالی فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾ (جاثیه: 23)

« هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است و با وجود آگاهی (از حق و باطل، آرزوپرستی کرده است و) خدا او را گمراه ساخته است. »

4- بر انسان مسلمان لازم است ، به اسلام دعوت کند و از شرك و گمراهی - به اندازه توان و شناختی که دارد - باز دارد ، اگرچه تازه مسلمان باشد یا علمی اندک داشته باشد . (البته این به شرطی است که در ارتباط با آنچه که

بدان دعوت می‌کند، آگاه باشد) همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (یوسف: 108)

« بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند). »

بنابراین هم ه پیروان پیامبر جزو داعیان الی الله می‌باشند.¹

5- در این حدیث موردی وجود دارد که بیانگر حماقت و بی‌تابی کافران است. چه، از سنگهایی می‌ترسند که ضرر و نفعی نمی‌رسانند. و این خوف، جزو شرك اکبر است و شرك اکبر این است که بنده از مخلوقی در رابطه با چیزی بترسد که فقط الله تعالی بر آن قادر است. و مانند آن است اینکه انسان از مرده‌ای بترسد که زیان و آزاری به او برساند.

6- پیروی از کتاب و سنت باعث نجات از بدبختی شقاوت دنیا و آخرت است.



¹ نگا: فتاوی شیخ محمد بن عثمان در ضمن (فتاوی مترجمه) در مجله الدعوه، شماره 1794 در 8 ربیع الاول سال 1422 هـ، ص 43.

درس شصت و هفتم

داستان مسلمان شدن معاویه بن حیده قشیری

104- بهز بن حکیم بن معاویه به نقل از پدرش،
از پدر بزرگش
می‌گوید: به خدمت پیامبر ص رسیدم. گفتم: ای
رسول خدا، علت نیامدن من به خدمت شما تا کنون
این بوده که بیشتر از تعداد انگشتان دست
سوگند یاد کرده بودم که هرگز به خدمت شما
نیایم و دین شما را نپذیرم¹ (معاویه این جمله
را عرض کرده و هر دو دست خویش را بر روی هم
گذاشته و به تعداد انگشتان اشاره کردند) و هم
اکنون در حالی خدمت شما حاضر شده‌ام که چیزی
نمی‌دانم مگر آنچه که الله تعالی و رسولش به من
یاد داده‌اند. و شما را به ذات عظیم الله تعالی
سوگند داده‌ام، می‌پرسم که خداوند شما را با چه
پیامی به سوی ما فرستاده است؟
پیامبر ص فرمودند: «با اسلام» گفتم: و
نشانه‌های اسلام چیست؟ فرمودند: «اینکه بگویی
تسلیم خدا شدم و (از شرك و کفر) شانه خالی

1) معاویه می‌گوید که وقتی مشرك بوده، به تعداد بیشتر از
انگشتان دو دستش سوگند یاد کرده بود که مسلمان نشود و به
خدمت پیامبر خدا ص نرسد. پس حالا به خدمت پیامبر ص رسیده و
می‌خواهد که مسلمان شود و احکام اسلام را بداند. و احتمالاً
قبل از آمدنش به خدمت پیامبر ص مسلمان شده باشد. ولی وی
تنها مقدار اندکی درباره این دین می‌دانسته است لذا خواسته
که تعالیم این دین را یاد بگیرد.

کني¹ و نماز را اقامه کني و زکات بدهي، (خون ناموس و مال) هر مسلماني بر مسلمان ديگر حرام است چرا که آنها برادر و ياور يکديگر هستند . وقتي که فرد مشرکي که شرک ورزيده، مسلمان شود، خداوند هيچ عملي از او را نمي پذيرد مادامي که از مشرکين فاصله نگ یرد (يعني هجرت نکند) مرا چه شده که کمرتان را گرفته و از افتادن در آتش نجاتتان مي‌دهم؟² آگاه باشيد (که انگيزه اش) اين است که پروردگار مرا پيش خود مي‌طلبد و از من مي پرسد: « آيا (دين) را به بندگانم رساندي؟ » و من مي‌گويم: « خدايا من دين را به آنها رسانده ام. » پس کساني از شما که در اينجا حضور دارند، دين مرا به کساني که در اينجا نيستند و غايب هستند، برسانند ! (اي مردم آگاه باشيد که) در روز قيامت شما را به درگاه خداوند به گونه اي احضار مي‌کنند که دهان شما بسته مي شود (يعني قادر به سخن گفتن نخواهيد بود) و نخستين اعضايي که از اعمال شما خبر مي دهند، ران و کف دست شما خواهند بود. « گفتم: اي پيامبر خدا، آيا اين دين ماست؟ فرمودند: « اين دين شماست و در هر کجا

(1) انقياد و گردن نهادن به اين دين لازم و ضروري است، و نيز لازم است که از موارد متناقض با آن ه مچون شرک و کفر اجتناب کنيم . و در روايت ديگري آمده « گفت: و اسلام چيست؟ فرمودند: اسلام اين است که قلبت تسليم الله عزوجل شود و چهره - ات را متوجه الله سازي (يعني با تمام وجود دين او را قبول کني). »

(2) يعني پيامبرص امتش را از هر معصيتي که سبب وارد شدن به آتش جهنم است باز مي‌دارد.

که نیکی کنی، برای تو کافی است.»¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر انسان مسلمان لازم است، با سؤال کردن از اهل علم - مانند کاری که این صحابی انجام داد - یا با رجوع به کتاب الله تعالی و سنت پیامبرش و کتب اهل علم - البته در صورتیکه توانایی مراجعه به آنها و برداشتی صحیح از آن را دارد - عقیده اسلام و احکام شرعی مورد نیاز در زندگی‌اش را یاد بگیرد.

2- کسی که مسلمان شود، در حالی که در سرزمین کافران باشد و نتواند شعایر و نمادهای دینش مانند نماز و غیر آن را آشکار نماید، بر او واجب است که به سرزمین مسلمان کوچ کند، اما کسی که بتواند شعایر دینی خودش را در بلاد کفر اظهار نماید، جایز است که در آنجا باقی بماند اگر چه برای او مستحب است که به سرزمین مسلمانان هجرت کند.

3- بر انسان مسلمان لازم است، در هر مکان و زمانی، برادر مسلمانش را دوست داشته باشد و او را یاری دهد و هنگامی که احساس کرد به مساعدت احتیاج دارد، در راستای مساعدت کردن وی بکوشد، بخاطر ضررهایی که به او می‌رسد، دردمند گردد و با خوشحالی او، خوشحال شود.

4- از فرد از دین برگشته و مرتد، نه تنها هیچ

(1) روایت از امام احمد 5/ 4 - 5 با اسنادی حسن. و نیز در 5/ 3 با حدیثی مشابه به آن و با سندی حسن روایت کرده است.

عملی قبول نمی شود، بلکه هم ه اعمال قبلی او نابود می گردد.

5- علاقه شدید پیامبر ص به هر چیزی که مایه جلب خیر و دفع زیان و ضرر از امتش است. بخاری و مسلم روایت کرده اند که پیامبر ص فرموده است: «**انما مثلي ومثل الناس كمثل رجل استوقد ناراً، فلما اضاءت ما حوله جعل الفراش وهذه الدواب التي تقع في النار يقعن فيها، فجعل الرجل يحجزهن و تغلبنه، فيقتحمن فيها، فأنا آخذ بحجزكم عن النار : هلم عن النار، هلم عن النار، فتغلبوني، تقحمون فيها**»¹

«**مثال من و مثال مردم بسان مثال مردی است که آتشی را روشن کرده است. وقتی که آتش پیرامون آن مرد را روشن می کند، پروانه و دیگر حشراتی که (معمولاً) در آتش می افتند، (اندک اندک) در آن می افتند. آنگاه آن مرد آنها را از افتادن در آن منع می کند، ولی آنها بر او غلبه پیدا می کنند (و آن مرد به هم ه آنها نمی رسد) و در آن آتش می افتند. من هم کمر شما را گرفته، از آتش نجات می دهم. (و می گویم) پاشو!! از آتش دور شو! پاشو!! از آتش دور شو، اما شما بر من غلبه می کنید و در آتش می افتید.**»

6- معصیت، خواه از شرك باشد یا از چیزی پایین تر از آن، باعث ورود به آتش جهنم است و شخص عاصی، خودش را در آتش جهنم می اندازد و از ورود به بهشت محروم می سازد. بخاری از پیامبر ص روایت کرده که:

(1) صحیح البخاری، ال رقاق (6483)، و صحیح مسلم : الفضائل (2284).

«كل امتي يدخلون الجنة الامن ابي»، قالوا و من يأبي يا رسول الله؟ فقال النبي :
« من اطاعني دخل الجنة، و من عصاني فقد ابي »¹

« هم ه امتم وارد بهشت می شود مگر کسی که امتناع ورزد. » عرض کردند: و چه کسی امتناع می ورزد ای رسول خدا؟ پیامبر ص فرمودند: « کسی که از من اطاعت کند، وارد بهشت می شود و کسی که از من نافرمانی کند، در حقیقت امتناع ورزیده است. »

7- اعضای بنده در روز قیامت، در ارتباط با ا معصیتهایی که مرتکب شده است، شهادت و خبر می دهند، چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾ ﴾

وَقَالُوا لِمَ لُجُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ

أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿ (فصلت: 20 - 21)

« هنگامی که در کنار دوزخ گرد آمدند ، گوشها و چشمها و پوستهای ایشان بر کارهایی که (در دنیا) می کرده اند ، گواهی می دهند. آنان به پوستهای خود می گویند : چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ پاسخ می دهند : خداوندي ما را به گفتار درآورده است که همه چیز را گویا نموده است ، و همو در آغاز شما را (از عدم) آفریده است و (در پایان زندگی و بعد از ممات ، دوباره جامه حیات به تنتان کرده و برای حساب و کتاب) به سوي او برگردانده شده اید. »

(2) صحيح البخاري: الاعتصام (7280) .

به همین خاطر بر انسان مسلمان لازم است ، در راستای دوری جستن از معصیت الله تعالی با نفس خود مبارزه نماید.

|||

درس شصت و هشتم

داستان مسلمان شدن زهیر بن اقیس و تشریف فرمایی هیئت آنان¹

105- یزید بن عبدالله بن شخیر می گوید: در آن اثنا که ما در این مربد² بودیم، عربی آشفته مو که یک قطعه پوست یا یک قطعه ظرفی پوستین با خود داشت، پیش ما آمد. گفتیم: مثل اینکه این شخص اهل اینجا نیست. گفت: آری، این نامه ای است که رسول خدا برای من نوشته است. آن جماعت گفتند: نامه را بیاور، من هم آن را گرفتم و خواندم در آن آمده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این نامه ای است از طرف محمد پیامبر، رسول الله به بنی زهیر بن اقیس - و آنها قبیله ای از عکل هستند - شما اگر نماز

(1) نگا: بیوگرافی نمر بن تولب در الاصابة 543/3.
(2) ابن حجر در فتح الباری (شرح حدیث (3906) 7/ 246 گفته است: «مِرْبَدٌ» جایی است که در آن خرما خشک می شود. و اصمعی گفته است: مربد هر چیزی است که در آن شتر یا گوسفند حبس و نگهداری شود. و به همین خاطر است که مربد بصره نامیده شود چون جایگاه بازار شتر است.»

بر پای دارید و زکات بدهید و از مشرکان جدا شوید و از غنیمتها خمس و سهم پیامبر و اهل صفه را بپردازید ، با امان الله و امان پیامبرش در امان خواهید بود. »

آن جماعت گفتند : بیا خدا تو را اصلاح کند ! آنچه را که از رسول خدا شنیده ای برای ما بازگو کن. گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت:

« صوم شهر الصبر و ثلاثة ايام من كل شهر يذهب وحر الصدر»

« روزه ماه صبر (یعنی رمضان) و سه روز از هر ماه کینه و وسوسه‌های سینه را از بین می‌برد. »

آن جماعت گفتند: آیا تو این مطلب را از رسول خدا شنیده ای؟! آن مرد گفت : بنظرم شما نمی - ترسید از اینکه من بر رسول خدا دروغ بگویم . نه به خدا امروز دیگر هیچ حدیثی را برای شما بازگو نمی‌کنم.¹ سپس دستش را به سوی آن نامه دراز کرد، و آن را از دست (من) بیرون کشید و راه بازگشت در پیش گرفت و (ما را) ترک کرد.²

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- وجوب اقامه نماز و دادن زکات.
- 2- بر انسان مسلمان حرام است، به منظور اقامت

(1) یعنی آن صحابی از گفته آنان چنین برداشت کرده که آنها روایت او را باور ندارند و در صحت آن شک دارند . لذا برای آنکه آنها را تنبیه کند، تصمیم گرفت که در آن روز، هیچ حدیث دیگری را برای آنها ذکر نکند.

(2) روایت از امام احمد (20737 - 20740)، و یونس بن بکیر در زوائد المغازی (452)، و ابوداود (2999)، و محمد بن سلام در طبقات الشعراء ص 68، و ابن حبان (6557) و اسنادش صحیح است.

گزینی به کشورهای مشرکان سفر کند . چنانکه بر او حرام است ، به منظور جهانگردی و گردش گردی و مانند آن به بلاد مشرکین سفر کند.

3- مسلمان اگر واجبات شرعی را انجام دهد و از محرمات الهی دوری نماید، تع رض کردن به او، با هرگونه اذیتی، حرام است.

4- وجوب پرداخت حقوق مالی به صاحبان آنها، از جمله پرداخت خمس غنیمت.

5- روزه ماه مبارك رمضان - که ماه صبر است - و روزه سنت بویژه روزه سه روز از هر ماه، دارای فواید زیادی است از جمله : این روزه، حقد و کینه و خیانت را که مسلمان نسبت به برادر مسلمانانش پیدا می کند، از بین می برد و جایی را برای وسوسه هایی که شیطان بر او القاء می کند، باقی نمی گذارد.

6- یکی از آداب گفت و شنود این است که انسان همین که سخنی را که به او القاء می شود عجیب و غریب یافت، در آن شك نکند . و فرضاً اگر هم شخصاً درباره صحت آن به قناعت نرسیده باشد، نباید در صحت کلامی که گوینده عنوان می دارد و خود یقین به صحت آن دارد، ایجاد شك و شبهه نموده او را اذیت نماید، مگر اینکه در آن سخن، دروغی روشن یا سخنی حرام موجود باشد که در این صورت اشکالی ندارد با شیوه ای هرچه زیباتر و نیکوتر آن را بیان نماید.

درس شصت و نهم

داستان مسلمان شدن صفوان بن قدامه

106- عبدالرحمن بن صفوان بن قدامه ا میگوید:
زمانی که پیامبر ص در مدینه تشریف داشتند،
پدرم صفوان به سوی وی هجرت کرده و بر سر اسلام
با ایشان بیعت نمود. پیامبر ص دستش را به سوی
او دراز نمود، آنگاه صفوان بر روی آن دست
کشید. و به پیامبر ص فرمود: ای رسول خدا! من
شما را دوست دارم، پیامبر ص فرمودند: «المرء مع من
احب» «انسان با کسی (محشور) است که او را دوست
دارد.» زمانی که صفوان میخواست به مدینه یعنی
دارالهجریه بیاید و به خدمت پیامبر ص که در
مدینه بود، شرفیاب شود، از قوم و برادرزاده -
هایش خواست که با او همراه شوند. اما آنها
امتناع نمودند. در نتیجه صفوان همراه با دو
پسرش عبدالرحمن و عبدالله به سوی مدینه به راه
افتادند و آنها را ترک کردند. توضیح اینکه
نام این دو پسرش در دوران جاهلیت عبدالعزی و
عبد نهم بود، پیامبر ص نام آن دو را تغییر
دادند. برادرزاده صفوان، نصر بن فلان بن قدامه
در ارتباط با خروج صفوان، و اینکه جدایی او
باعث تنهایی آنها شده است، ابیات زیر را
سرود:

تَحَمَّلَ صفوان و اصبح
بأبنائه عمدا و خلی الموالیا
غادیا

فأصبحتُ محتارَ الامر واصبح صفوانٌ بيثربَ ثلويّاً
مفنداً

طِلاب الذي يبقي و أثرُ فشتان ما يغني و حاكبان باقيا
غيره

باتيانه دار الرسول مجبياً له اذ جاء بالحق هادياً
محمداً

فياليتني يوم الحنين اتبعنهم قضيتُ الله في الاشياء و ما كان
قاضياً

«صفوان سپیده دمان همراه با پسرانش (به سوي محمد) به راه افتاد و خویشاوندانش را ترك نمود. من هم در ارتباط با اين امر (دين) سرگشته و حيران و داراي اندیشه و نظري ضعيف گشتم. و صفوان به گونه اي درآمد كه مقيم يثرب گشت. او خواهان چيزي بود كه پايدار و ماندني است. و من غير آن را برگزیدم. (يعني عمويش صفوان چيزي را خواست كه براي بنده باقي مي ماند و در آخرت به او سودي مي بخشد و آن سبقت گرفتن در ورود به اسلام است و او با باقي ماندن در نزد مال و خانواده دنياي فاني را انتخاب نمود.)

حال آنكه ميانه چيزي كه نابود مي شود و چيزي كه باقي مي ماند، تفاوت از زمين تا آسمان است.

او با وارد شدنش به شهر پیامبر ص دعوت او را پذيرفت، هنگامي كه پیامبر ص بعنوان هدايت دهنده و يك راهنما حق را به ارمغان آورد.

اي كاش كه در جنگ حنين به دنبال آنها مي -
افتادم (و در ميان خانواده ام باقي نمي ماندم

مگر نه اینکه (الله تعالی هر آنچه را که در
اشیاء و موجودات باید اتفاق بیفتد ، مقدر
فرموده است. »
آنگاه صفوان به او جواب داد و گفت:

و من مبلغ نصراً رسالاً بانك بالتقصير اصبحت راضياً
عاتب

مقیماً علی ارکان هدلی و انك مغرور تمنی الامانیا
للّه وی

قسام قسیمات الامور و عادیها قضی اللّه فی الاشیاء ما کان
قاضیاً

« کیست که نامه سرزنشگری را به نصر برساند (و
به او بگوید) که تو به تقصیر و کوتاهی ورزی
راضی شدی و بر روی ارکان و پایه های هدلی –
هواپرستی – اقامت کردی (یعنی به خواسته نفست
پاسخ دادی) و تو مغرور و فریب خورده هستی و
آرزوهای دور و دراز در سر داری. پس در ارتباط
با بهره های کوچک و امور (دنیوی) رقابت کن و
برتری بخواه و آن را تکرار کن، که الله تعالی در
ارتباط با اشیاء آنچه را که باید روی دهد،
تقدیر کرده است. »

صفوان در مدینه اقامت گزید تا اینکه در آنجا
فوت کرد. عبدالرحمن در رابطه با مرگ پدرش
صفوان گفت:

و انا ابن الصفوان الذی سبقت عند النبی سوابق الاسلام
له

صلی الاله علی النبی و و ثنی علیه بعدها

آله	بسلام
فأتي النبي مبايعاً و	بابنيه مختاراً لطول
مهاجرا	مقام

«و من پس ر همان صفواني هستم که سوابق اسلام او، براي او، در نزد پیامبرص گوي سبقت را (از دیگران) ربود. خداوند بر پیامبر و آلش درود فرستد و بعد از این درود، سلامي هم بر او فرستد. صفوان بيعت کنان و هجرت کنان همراه با دو پسرش به خدمت پیامبر ص رسید و جایگاه و مقام طولاني و پایدار (آخرت) را انتخاب نمود.»¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- مشروعیت تبرک جستن به بدن پیامبرص و این یکی از خصایص مربوط به پیامبرص می‌باشد و جایز نیست که این خصیصه به احدي - غیر از وي - اختصاص داده شود. به همین خاطر از یکی از اصحاب یا از یکی از سلف نقل نشده که آنها به بدن شخصي - جز پیامبرص - تبرک جسته باشند.

1) روایت از طبرانی در الکبیر (7400) و در الأوسط و الصغیر چنانکه در مجمع البحرین (4982) آمده است. و روایت از طریق او از ابونعیم در المعرفه (3822) و اسنادش احتمال تحسین را دارد. رجال حدیث آنها از درج ه حسن پایین نمی‌آید جز موسی بن میمون که او یک قدری ه افراطی است و ظاهر کلام بعضی از ائمه گویای آنست که روایت او مقبول است. نگاه شود به اللسان 133/6. و هیثمی در المجمع 365 /9 گفته است: «در آن موسی بن میمون وجود دارد که قدریه ای بوده است و بقیه رجال آن موثق دانسته شده اند.» و بخش مرفوع آن را ابوعوانه در صحیحش روایت کرده است چنانکه در الاصاب 183 /3 - 184 از طریق دیگری از موسی، از پدرش عبدالرحمن، از صفوان به او، روایت شده است.

- 2- کسی که به گونه صحیحی پیامبران را دوست داشته باشد (و علامت این محبت پیروی از آنها و ترجیح دادن اقوالشان بر اقوال دیگران است) در روز قیامت با آنها حشر می شود و در بهشت های پر از ناز و نعمت با آنان همراه خواهد شد.
- 4- کسی که به سویی فعل خیر فوراً مبادرت می ورزد و (از دیگران سبقت می گیرد) اجر و پاداش بیشتر و بزرگتری را از کسی که در آن تأخیر می کند، بدست می آورد.
- 5- عقل صحیح چنین می طلبد که حیات پایدار آخرت و نعمت های عظیم موجود در آن را بر دنیای حقیر و فانی ترجیح دهیم.

درس هفتم

داستان مسلمان شدن حصین بن عبید خزاعی و پسرش
عمران

107- عمران بن حصین ب میگوید: حصین یک مرتبه - قبل از مسلمان شدنش - به خدمت پیامبرص آمده، گفت: ای محمد! عبدالمطلب برای قومش از تو بهتر بود. به آنها جگر و کوهان شتر - بعنوان طعام - میداد در حالیکه تو قومت را می کشی. آنگاه رسول خدا تا اندازه ای که خدا خواست مطالبی را به او خاطر نشان ساخت. سپس حصین گفت: ای محمد! چه مطلبی به من سفارش می کنی که بگویم؟! پیامبرص فرمود: «**قل اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي و اسألك ان تعزم لي علي ارشد امري**» «بگو خدایا! من از شرارت نفسم به تو پناه می برم و از تو می خواهم عزم مرا بر راه یافته ترین کارهایم، جزم کنی.»
راوی گوید: سپس حصین مسلمان شد و به خدمت پیامبرص آمد و گفت: من در مرتبه اول سؤالی از شما کردم و هم اکنون می گویم: چه به من فرمان می دهید که بگویم؟ پیامبرص فرمودند: «**قل الله اغفر لي ما اسررت و ما اعلنت و ما اخطأت و ما عمدت، و ما جهلت و ما علمت**»¹

¹ روایت از امام احمد 4 / 444 و نسائی در عمل الیوم و الیله (9940993) و طحاوی در المشکل (2525) و ابن حبان (899) با اسنادی صحیح، رجالش، رجال صحیحین هستند. و حافظ ابن حجر در الاصابة 1 / 336 آن را صحیح دانسته است. و روایت از ترمذی (3483) و در سندش انقطاعی وجود دارد.

بگو خدایا! آنچه را که نهان داشت ه ام و آنچه را که آشکار کرده ام و آنچه که به اشتباه انجام داده ام و آنچه که به عمد انجام داده ام و آنچه که ندانسته ام و آنچه که دانسته ام، را برای من، مورد بخشایش قرار بده.»

108- بازهم عمران می‌گوید: از زمانی که با دست راستم با رسول خدا بیعت کرده ام، با آن به آلت تناسلیم دست نزده ام.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- در این حدیث موردی وجود دارد که بیانگر ضلالت و جهالت کفار است. مثلاً همین حصین قبل از مسلمان شدنش مشرک را از افضل بشریت یعنی پیامبرص بهتر می‌داند. و کسی را که در غالب کارها بر گمراهی گام بر می‌دارد و به مردم طعام می‌دهد چنین تصور می‌کند که بهتری ن کسی است که بر صراط مستقیم است و افضل بشریت را بخاطر کشتن کافران مورد سرزنش قرار می‌دهد در حالیکه پیامبرص تنها زمانی با آنها نبرد کرده که آنها جلوی (گسترش) دین خدا را گرفتند و با مؤمنان مبارزه کردند و آنها را اذیت نمودند و مسلمانان زیادی را کشتند.

2- کشتن مشرکان جنگ طلب، امری مشروع است. و به همین خاطر است که پیامبران! با آنها مبارزه

(1) روایت از امام احمد (1993) و ابن سعد 4 / 287 و حاکم 3 / 487 و حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی هم موافقت کرده و این روایت همانگونه است که آنها گفته‌اند.

نموده و آنها را می‌کشتند.

3- دعا از الله تعالی سلاحی مهم است که بسیاری از مردم آن را تعطیل و بی‌مصرف کرده‌اند.

4- بر انسان لازم است، در هر یک از حالات و اوضاع خود دعایی بخواند که مناسب آن حالت است.

5- بر انسان مسلمان لازم است وقتی که کسی با او مشاوره می‌کند، وی را به چ یزی راهنمایی و ارشاد کند که خیر و رستگاری او در آن است، خواه فرد مشورت خواه، مسلمان باشد یا کافر.

6- احترام صحابه به پیامبر ص و عزیز داشتن و تعظیم داشتن آنها پیامبر ص را و به همین خاطر است که عمران بن حصین ا از زمانی که با دست راستش با پیامبر ص بیعت نمود، فرجش را - نه جلو و نه عقب - با آن لمس نکرده است.



داستان هفتاد و یکم

داستان مسلمان شدن بنی عامر و بنی اسد و تشریف
فرمائی هیئت آنها

109- عبدالله بن شخیرا می‌گوید: همراه با دسته ای از قبیله بنی عامر به خدمت پیامبر ص رسیدیم. به ایشان سلام کردیم و گفتیم: شما سرپرست و آقای ما هستید و از همه ما دارای فضیلت بیشتری هستی! و شما به مثابه ظرف چوبین سفید رنگی هستی¹ (یعنی مردی سخاوتمند هستی که مدام به مردم طعام می‌دهی) آنگاه پیامبر ص فرمودند: «قولوا قولکم و لا یستجرنکم الشیطان»

«حاشیه نروید و حرفت ان را بزنید و (مواظب باشید که) شیطان شما را به سوی خود نکشد»²
110- ابن عباس ب می‌گوید: هیئتی از بنو اسد به خدمت پیامبر ص رسیدند. با پیامبر ص حرف زده و خواسته خود را بطور کامل و روشن بیان نمودند و گفتند: ای رسول خدا! همه قبیله مضر با شما

(1) معادل عربی این ضرب المثل الجفنة الغراء است. جفنه ظرفی چوبین است که طعام در آن قرار داده می‌شود. و غراء: یعنی سفید، یعنی آن ظرف پر از چربی و روغن است. و عرب به مرد سخاوتمند که به مردم طعام می‌دهد، الجفنة الغراء می‌گویند. چون او در آن ظرف به آنها طعام می‌دهد. پس به آن نام گذاری شده است. نگا: النهایة (ماده جفن).

(2) روایت از امام احمد (16311)، و ابوداود (4806) با اسنادی صحیح، رجالش، رجال صحیحین هستند، جز آن صحابی، که فقط از رجال مسلم است.

جنگیدند، در حالیکه ما با شما جنگیدیم، البته (در حالت جنگ) از آنها ضعیف‌تر نیستیم و شمار مردانمان هم از آنها کمتر نیست. حال شما صله رحمتان را در مورد ما بجا بیاورید.¹

آنگاه رسول خدا به حضرت ابوبکر هم که سخن آنها را شنیده بود، فرمودند: «**ای تکلمون هکذا**» «آیا اینجوری حرف می‌زنند؟» حضرت ابوبکر فرمود: ای رسول خدا! دانش و درایت آنها اندک است و شیطان بر زبان آنها سخن می‌گوید. ابن عباس گوید: و آنگاه آیه 17 سوره حجرات نازل شد:

﴿يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

«آنان بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند! بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید، بلکه خدا بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راست و درست هستید.»²

1) این به این خاطر است که بنی اسد بن خزیمه از مضر بوده و پیامبرص از مضر می‌باشد.

2) روایت از نسائی در الکبری (2363) و ابویعلی 251/4، شماره (3363) و بزار چنانکه در تفسیر ابن کثیر در رابطه با آی ه 17 سوره حجرات آمده و مقدسی در المختارة، 10/ 345 - 346 و اسنادش صحیح است. و این روایت دارای شواهد فراوانی اعم از متصل و مرسل است. نگا: الطبقات الکبری 1/ 292، الدر المنثور 585/7 و سیوطی بعضی از آن را حسن دانسته است.

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر حذر داشتن از زیاده روی در مدح و تعریف، چرا که این چیزی است که شیطان به آن فرا می‌خواند و مردم را به سوی آن می‌کشد. و این بدین خاطر است کسی که دروازه «غلو و زیاده‌اندیشی» را باز نماید، غالباً در حد و مرزی متوقف نمی‌شود و همچنان به پیش می‌رود تا اینکه در دام شرك می‌افتد. به همین خاطر، دشمن خدا، شیطان به شدت علاقه دارد که مردم را به سوی آن بکشد تا آنها را از دین اسلام خارج نماید و آنها همراه با او وارد آتش جهنم شوند. لذا چون بعضی از مردم دروازه غلو و زیاده‌روی در مدح پیامبرص را باز کردند، شیطان آنها را به کفر و شرك رسانده است.

به عنوان مثال همین بوصیری در قصیده اش می‌گوید:

فان من جودك الدنيا و
ضرتها
و من علومك علم اللوح و القلم

این آقا با این بیت می‌خواهد بگوید که پیامبرص به دنیا و آخرت تفضل و بخشش فرموده و او همه آنچه را که در لوح محفوظ است، می‌داند. روی این حساب چه چیزی برای الله باقی می‌ماند؟ همه اینها زیاده‌اندیشی و غلویی است که شیطان مردم را بسوی آن کشیده است. و نه از قرآن و نه از سنت هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد و این خود نوعی معصیت و نافرمانی از پیامبرص است که امتش را از زیاده‌اندیشی درباره خودش بر حذر

داشته است. پیامبرص در حدیثی که بخاری آن را روایت کرده است گفته است:

« لا تطروني كما اطرت النصارى المسيح ابن مريم، فانما انا عبدٌ، فقولوا عبدالله و

رسوله »¹ « آنچنانکه مسیحیان مسیح (عیسی) بن مریم را تعریف و تمجید کردند، شما مرا تعریف و تمجید نکنید؛ چرا که من بنده ای بیش نیستم، پس بگوئید: بنده خدا و رسول او. » چنانکه در حدیث اول ه م پیامبرص به این نکته اشاره کردند.

وقتی که این مسئله در حق پیامبر ص اینچنین است، پس باید در انسانهای دیگر چگونه باشد؟ کسی که در مدح و تعریف زیاده روی کند، این نشان می دهد که خدا و رسولش را چندان زیاد دوست ندارد. چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ﴾ (آل عمران:

31) « بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد. »

لذا، بر مسلمانی که سلامتی را برای نفس خود می خواهد لازم است که بر منهج محمد بن عبدالله، فرستاده رب العالمین حركت کند. منهجی که یگانه راه سلامتی و نجات و صراط مستقیم است و از غلو و زیاده اندیشی ای که همان راه شیطان است، اجتناب نماید. و الله المستعان.

2- الله تعالی یگانه فضل کننده و بخشنده بر هم ه خلق با هم ه نعمتهایی که در آنها بسر می بردند، می باشد و از این جمله است نعمت هدایت به دین

(1) صحیح البخاری (3455).

اسلام که بزرگترین نعمت است و الله تعالی از خلق بی‌نیاز است. و کسی که از خلق هدایت یابد، صرفاً برای خود هدایت می‌یابد و راهی را طی کرده که به سعادت وی در دنیا و آخرت - البته بعد از توفیق الله تعالی - منتهی می‌شود. و الله تعالی از بندگان و از طاعت آنها بی‌نیاز است، چنانکه در حدیث قدسی آمده است:

«یا عبادي لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علي اتقي قلب رجل واحد منکم زاد ذلك في ملکی شيئاً، یا عبادي لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علي افجر قلب رجل واحد ما نقص ذلك من ملکی شيئاً»¹ مسلم.

«ای بندگان من! اگر اول و آخر شما، انس و جن شما بر روی با تقواترین قلب یکی از مردان شما باشند، این امر چیزی به ملک و دارایی من نمی‌افزاید. ای بندگان من! اگر اول و آخر و انس و جن شما بر روی فاجرترین و گناهکارترین قلب یکی از مردان شما باشند، این امر چیزی از ملک و دارایی من کم نمی‌کند.»

به همین خاطر جایز نیست که کسی بخاطر مسلمان شدنش یا بخاطر طاعت کردنش بر الله تعالی منت نماید، بلکه این الله تعالی است که حق منت کردن بر او را دارد، بدین خاطر که او را به چیزی هدایت و توفیق داده که خیر و سعادتش در آن وجود دارد. پس باید بخاطر این امر، از الله تعالی تشکر و سپاس‌گذاری نماید.

3- وجوب انکار منکر بر کسی که آن را می‌بیند

(1) صحیح مسلم (2577).

یا آن را می شنود. و به همین خاطر است که پیامبر ص سخن ناپسندی را که در هر یک از این دو هیئت ملاحظه نمود، مورد انکار قرار داد.

درس هفتاد و دوم

داستان مسلمان شدن مزینه و آمدن هیئت آنها

111- نعمان بن مقرن می‌گوید: با يك هيات 400
 نفعی از مزینه به خدمت پیامبر ص رسیدیم. رسول
 خدا ص سفارشات و توصیه هایی را به ما کرد .
 آنگاه یکی از آن جماعت گفت : ای رسول خدا ما
 طعامی نداریم که آن را بعنوان توشه خود
 بگیریم. پیامبر ص به حضرت عمر فرمودند : «
 برای آنها توشه قرار بده !» عمر گفت : به جز
 مقدار کم از خرمای اضافی که برایمانده است،
 چیز دیگری در اختیار ندارم . و فکر نمی‌کنم به
 درد اینها بخورد . پیامبر ص فرمود : « برو و
 برای اینها توشه قرار بده . » آنگاه عمر ما را
 به بالا خانه اش برد، در آنجا خرمایی را دیدیم
 که حجم و مقدار مانند شتر كوچك گندمی رنگ
 بنظر می‌رسید. حضرت عمر گفت : بردارید. آن
 جماعت هم خرمای مورد نظر خود را برداشتند.
 نعمان گوید: من آخرین نفر آن قوم بودم . همین
 که به جای خرماها نگاه کردم دیدم که خرماها
 سر جاهی خودشان بود و حتی يك خرما هم از آن
 کم نشده بود، در حالیکه چهارصد نفر از آن

خرما برداشته بودند.¹

112- قره بن ایاس مزنی ا میگوید: همراه با دسته‌ای از مزینه به خدمت پیامبر ص رسیدیم، با پیامبر ص بیعت کردیم، دکمه‌های پیراهن آن حضرت باز بود، گوید: با او بیعت نم ودم، سپس دستم را در جیب پیراهنش فرو کردم و مهر نبوت ایشان را لمس کردم، عروه گوید: هر وقت که معاویه و پسرش را می‌دیدم، دکمه پیراهنشان باز بود، هم در زمستان و هم در تابستان و هرگز دکمه‌هایشان را نمی‌بستند.²

نکته‌ها و عبرتها:

1- گناهی بر انسان مسلمان نیست که در صورت احساس نیاز، از فردی که توانایی مساعدتش را دارد، تقاضای مساعدت نماید. بویژه اگر این درخواست از حاکم مسلمانان و از بیت المال مسلمانان باشد. همچنین گناهی بر او نیست که وقتی از ناحیه بیت المال مالی به او داده شود - ولو بدان محتاج نباشد - آن را برگیرد. ولی جایز نیست فردی که محتاج نیست بیاید و از مردم پول و مال بخواهد. زیرا بطور مسلم پیامبر ص فرموده است: «من سأل الناس أموالهم تكثرأ فانما يسأل

(1) روایت از امام احمد (23746) با اسنادی که در آن ضعف کمی وجود دارد. و روایت از بیهقی در الدلائل 365/5 با اسنادی که در آن مقداری ضعف وجود دارد. لذا این روایت با مجموع این دو طریق حسن است. و از حدیث دکین دارای شاهی است که امام احمد (17576) آن را روایت کرده و سندش صحیح است.

(2) روایت از امام احمد (15581، 16243)، و ابوداود (4082) و روایت از غیر این دو. و سندش صحیح است.

- جرماً، فلیستقل، اولیستکثر» روایت از مسلم.¹ «کسی که به منظور تکثر و زیاده‌خواهی اموال مردم را از آنها طلب نماید، در واقع چیزی جز اخگر آتش طلب نمی‌کند، پس یا کم طلب کند و یا زیاده‌خواهی کند.»
- 2- در حدیث اول موردی وجود دارد که بیانگر قوت ایمان حضرت عمرا و جایگاه عظیم او در نزد پیامبرص می‌باشد. چه پیامبرص به او فرمان داد که از مال شخصی خودش که طعام خود و خانواده اش بود، برای آنها توشه قرار دهد. پس حضرت عمر وقتی که اصرار پیامبرص را بر این امر دید، فرمان او را اجرا کرد به رغم آنکه می‌دانست مقدار خرمایی که در خانه اش دارد - اگر فضل خدا با برکت فرستادن در آن نمی‌بود - کفایت این تعداد فراوان از مردم را نمی‌کرد.
- 3- در حدیث اول همچنین یکی از معجزات پیامبرص و کرامتهای حضرت عمرا وجود دارد. چه این تعداد فراوان از مردم از آن خرمای اندک توشه گرفتند، مع الوصف چیزی از آن کم نشد، حتی يك خرما.
- 4- در حدیث دوم هم یکی از دلایل نبوت پیامبرص وجود دارد و آن عبارتست از وجود مهر نبوت در پشت مبارك آن حضرتص و آن همان مهری است که انبیای سابق دربار ه آن خبر داده بودند، چنانکه در داستان سلمان و دیگر داستان‌ها بیان شد.
- 5- همچنین در این حدیث نکته ای وجود دارد که

(1) صحیح مسلم (1041).

بیانگر علاقه شدید صحابه به اقتدا از پیامبر ص حتی در اموری که تشریعی نیستند، می باشد، مانند امور لباس و مانند آنها . و این مایه گرفته از محبت آنها نسبت به پیامبر ص است، آنها دوست داشتند که شکل و هیئتشان مانند شکل و هیئت پیامبر ص باشد.

درس هفتاد و سوم

داستان مسلمان شدن بنی حنیفه و آمدن هیئت آنها و
ماجرای مسیلمه کذاب

113- ابن عباس^ب می‌گوید: در دوران رسول خدا ص، مسیلمه کذاب (همراه با تعداد زیادی از مردان قبیله اش بنی حنیفه) به مدینه آمد.¹ می‌گفت: اگر محمد این امر را پس از خودش به من واگذار کند، از او پیروی می‌کنم. بدین جهت با جمعیت زیادی از قومش به مدینه آمد. پیامبر ص که شاخه درخت خرمایی در دست داشت، همراه ثابت بن قیس بن شماس بسوی او رفت. تا اینکه به مسیلمه که در میان یارانش بود، رسید. پیامبر ص فرمود: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أُعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيُعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُحِبُّكَ عَنِّي» اگر این شاخه درخت را از من بخواهی، آن را به تو نخواهم داد و تو از حکم خدا درباره خود نمی‌توانی تجاوز کنی. اگر پشت کنی، خداوند تو را هلاک خواهد کرد. فکر کنم تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم و این ثابت، به نیابت از من جواب تو را می‌دهد. « سپس برگشت. ابن عباس^ب می‌گوید: در مورد این سخن رسول

(1) یعنی مسیلمه همراه با تعداد زیادی از مردمان قبیله اش بنی حنیفه به مدینه نبوی آمدند.

خدا ص که فرمود : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سِوَارَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهَمَّنِي شَأْنُهُمَا، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ أَنْ أَنْفُخَهُمَا، فَنَفَخْنُهُمَا، فَطَارَا، فَأَوَّلَتْهُمَا : كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا : الْعَنْسِيُّ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةُ»

« خواب دیدم که دو دستبند طلا در دستهایم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگین ساخت سپس در همان حالت خواب به من وحی شد که در آنها فوت کنم، من نیز در آنها دمیدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو مرد دروغگو که بعد از من ظهور می کنند، تعبیر کردم که یکی از آنها عَنَسِي و دیگری، مسیلمه خواهد بود.»¹

114- ابو رجاء عطاردی / میگوید: ما سنگ را می - پرستیدیم، وقتی که سنگی بهتر از آن را می - یافتیم، آن را دور می انداختیم. و آن یکی را بر می گرفتیم و وقتی که سنگی را پیدا نمی - کردیم، توده خاکی جمع می کردیم، سپس گوسفندی را می آوردیم و بر روی آن، آن گوسفند را می - دوشیدیم، سپس به دور آن طواف می کردیم. و هنگامی که ماه رجب فرا می رسید، می گفتیم: خلاص کننده دندانه ها و نوک ها فرا رسید، هر نیزه و هر تیری را که در آن قطعه آهني بود، آن قطعه آهني را از آن بر می کشیدیم و در ماه رجب آن را دور می انداختیم.²

(1) صحيح البخاري، المغازي: باب وفد بني حنيفة (4373).

(2) يعني آنها در دوران جاهليت، وقتی که ماه رجب فرا می - رسيد، جنگ را رها می کردند، چون ماه رجب، ماه حرام است، بلکه آنها به منظور بيان اینکه در اين ماه نمی خواهند جنگ کنند، دندانه هاي نیزه ها و قطعه آهن موجود در تير را در می آوردند. نگا: فتح الباري 8 / 91.

گوید: روزی که پیامبر ص مبعوث شد، من پسر بچه‌ای بودم که برای خانواده ام شترهایمان را می‌چراندم. وقتی که شنیدیم خارج شده، به سوی آتش فرار کردیم، یعنی به سوی مسیلمه کذاب. روایت از بخاری.¹

نکته‌ها و عبرت‌ها:

1- رؤیای پیامبران حق است، مثلاً پیامبر ما حضرت محمد ص در خواب ظهور این دو کذاب را دید و ملاحظه نمود که کارشان تمام خواهد شد. و آنچه را كه دیده بود، به وقوع پیوست.

3- انسان‌های دجال صفت فراوان هستند. به همین خاطر بر انسان مسلمان لازم است، مواظب باشد از هر کسی که ادعایی داشته باشد پیروی نکند، اگرچه

(در ظاهر) چنین بنظر آید که دارای کرامت یا غیر آن است. و نباید قول هیچ کسی را قبول کند تا زمانی که بیاید سخن و حال و روز او را در پرتو کتاب الله و سنت پیامبرش بسنجد. آنوقت آنچه را که با آن دو موافقت کند، حق است و آنچه را که با آن دو مخالفت کند، اگر به اندازه يك وجب هم باشد، باطل است.

4- کودنی کافران؛ چرا که چیزی را می‌پرستند که نمی‌تواند نفع یا ضرری را به آنها برساند. عده‌ای از آنها درختان و سنگها و خاک را می‌پرستند و عده‌ای دیگر قبرها و مردگان را، مردگانی که

(1) صحیح البخاری: همان (4376).

نتوانستند جلوي مرگ خودشان را بگیرند . روي
این حساب، آنها مخلوق ضعیفی را عبادت می کنند
که محتاج کمک و رحمت الله تعالی است و عبادت
خدای خالق و رازق و کریم، پروردگار و فرمان
روای همه چیز و تصرف کننده در همه آنها را،
و می نهند.

4- توجه و عنایت ویژه به ماه صفر و ایجاد
عباداتی در آن، یکی از کارهای جاهلیت است .
این در حالی است که اسلام، مسلمانان را از
تشبه جستن به آنها منع کرده است، لذا ،
پدید آوردن هر عبادت مشخص و معینی که مختص این
ماه باشد مانند نماز، روزه، عمره، صدقه و
غیره جایز نیست.



درس هفتاد و چهارم

داستان مسلمان شدن جماعتی از بنی حنیفه و مردی از
بنی ضبیعه

114- طلق بن علی حنفی یمامی می‌گوید: شش نفر از ما بعنوان هیئت نمایندگی به قصد خدایت رسول خدا از سرزمین خود خارج شدیم، پنج نفر از بنی حنیفه بودیم و یک نفر از بنی ضبیعه بن ربیع، تا اینکه به خدمت رسول خدا رسیدیم و به او خاطر نشان ساختیم که در زمینمان صومعه ای داریم که متعلق به ماست. و از ایشان خواستیم که مازاد آب وضویش را به ما ببخشند (تا با آن برکت بجوئیم). ایشان از اصحاب خواستند که آبی را برایش بیاورند. اصحاب هم آب را آوردند و آن حضرت از آن آب وضو گرفت و آب در دهان گرداند. سپس آب مازاد را در مشکی ریخت. سپس فرمود: «این آب را با خود ببرید، وقتی که به شهر خودتان رسیدید، صومعه ای را که دارید، در هم بشکنید، سپس در جای آن، مقداری از این آب را بریزید و در جای آن مسجدی بسازید» ما گفتیم: ای رسول خدا، شهر ما دور است و آب هم خشک و تمام می‌شود.¹ پیامبر ص فرمودند: «فامدوه من الماء، فانه لا یزیده، الا طیباً» «با آب دیگر به آن کمک رسانید، چرا که آن آب، جز پاکیزه دیگری به

1) منظورشان این بوده که اگر این آب را در آن مشک وانهند به علت طولانی بودن راه آب خشک شده و تمام می‌شود.

این نمی‌افزاید. »

ما هم از خدمت پیامبر ص خارج شدیم، آنگاه بر سر اینکه کدامیک از ما آن مشک آب را با خود حمل کند، با هم مشاجره کردیم. آنگاه رسول خدا ص برای هر فردی از ما یک شب و روز نوبت تعیین کرد که آن را بردارد. (خلاصه) آب را با خود آوردیم تا اینکه به شهرمان رسیدیم. صومعه‌یمان را شکستیم و آب را جای آن پاشیدیم. بعد در محل آن مسجدی درست کردیم و راهب¹ آن جماعت از قبیله طيء بود. ما در آن مسجد برای نماز، اذان گفتیم. آن راهب گفت: « دعوتی حق است » بعد رو به یکی از تپه‌های اطراف ما کرد و از آن بالا رفت و فرار کرد و بعد از آن دیگر هیچ وقت دیده نشد.²

نکته‌ها و عبرت‌ها:

1- مشروعیت تبرک به آب مازاد وضوی پیامبر ص و تبرک جسّن به جسد و نشانه‌ها و آثار این حضرت مانند است و جایز است. و این تبرک مخصوص پیامبر ص است. و جایز نیست که احدی از امتش در مقام و منزلت او قرار داده شود. جایز نیست که با آب مازاد وضو یا با آثار و بدن کسی غیر از پیامبر ص تبرک جسته شود. و به همین خاطر است که صحابه و دیگر گذشتگان این امت، به یکی

(1) یعنی در میان اهالی این مکان، راهبی مسیحی بود که عابد آنها بود و این راهب از قبیله طيء بود.

(2) روایت از امام احمد (24009 / 26) و نسائی (700) و ابن حبان (1123) با اسنادی حسن.

از ده اصحابی که به بهشت مژده داده شدند و به یکی از افراد آل بیت پیامبر ص تبرک نجسته اند و این یعنی اینکه آنها اجماع دارند بر اینکه این کار مشروع نیست.

2- اماکنی که مشرکان در آنها عبادت می کنند، زمانی صحیح است که مسلمانان آنها را بعنوان مساجد برگیرند که آنها را نابود کرده باشند سپس در جای آنها مساجدی بسازند.

3- علاقمندی صحابه به خیر خواهی و رقابت آنها در این زمینه، در حالیکه اکثریت مردم، برع کس آنها، علاقه ای به خیر ندارند و برای کسب مال و منال دنیا با هم به رقابت می پردازند و بیشتر به آن علاقه دارند تا به طاعت الله تعالی.

4- دشمنی و عداوت و کینه کفار نسبت به اسلام و مسلمانان، مثلاً این راهب نصرانی ب ه رغم آنکه اعتراف کرد این اذان دعوت حق است نتوانست در آنجایی که اسلام و مسلمانان در آن پیروز شده اند، باقی بماند، لذا از آن مکان فرار کرد و بعد از آن دیگر بازنگشت . و چه بسا که چون بدون زاد و مرکب فرار کرد، هلاک شده باشد چنانکه ظاهر این روایت چنین بر می آید.



درس هفتاد و پنجم

داستان آمدن طارق محاربی و یارانش که مسلمان و مطیع شده بودند

115- طارق بن عبدالله محاربی می‌گوید: من برای فروش کالایی، در بازار « ذوالمجاز »¹ بودم. گذر مردی به آنجا افتاد که جامه ای سرخ رنگ به تن داشت. شنیدم که می‌گفت: « **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا** » « ای مردم بگوئید لا اله الا الله نجات می‌یابید » و مردی هم دنبالش راه افتاده، به سوی او سنگریزه پرتاب می‌کرد، تا جاییکه قوزک پایش را خونین کرد و می‌گفت: ای مردم، از این شخص اطاعت نکنید، چرا که او بسیار دروغگو است. گفتم: این کیست؟ گفتند: این جوانی از فرزندان عبدالمطلب است گمان می‌برد که رسول خدا است و این یکی هم عمویش عبدالعزی - یعنی ابولهب است.

وقتی که الله تعالی اسلام را غالب ساخت، از ربه² خارج شدیم، در حالیکه یکی از زنهای خودمان را با خود داشتیم. در نزدیکی مدینه اتراق کردیم. در حالیکه نشسته بودیم و استراحت می‌کردیم، مردی پیش ما آمد که دو جامه بر تن داشت. بر

(1) بازاری است در نزدیکی عرفات، که مردم در دوران جاهلیت، در آنجا خرید و فروش می‌کردند.

(2) ربه دهکده‌ای است که به اندازه مسافت سه روز از مدینه دور است و به ذات عرق نزدیک است.

ما سلام کرد و گفت: «از کجا می‌آئید؟» گفتیم: از ربذه، ما شتری سرخ رنگ با خود داشتیم. آن مرد گفت: «آیا حاضرید که این شتر را به من بفروشید؟» گفتیم: آری، گفت: «با چه قیمتی؟» گفتیم: با فلان و فلان صاع خرما. گفت: «پذیرفتم» و تحقیق و بررسی ای انجام نداد. آنگاه افسار شتر را گرفت و آن را با خود برد تا اینکه در میان دیوارهای مدینه پنهان شد. آنگاه بعضی از ما به بعضی دیگر گفتند: آیا این مرد را می‌شناسید؟ کسی از ما او را نمی‌شناخت. آنگاه آن جماعت یکدیگر را سرزنش کرده، گفتند: شترتان را به کسی می‌دهید که اصلاً شناختی از او ندارید؟!

زنی که با ما بود، گفت: یکدیگر را سرزنش نکنید، چرا که ما سیمای مردی را دیدیم که به خائنها شبیه نبود. تا به حال چیزی را ندیده‌ام که بیشتر از سیمای او به ماه شب چهاردهم شبیه باشد! وقتی که شب فرا رسید، مردی پیش ما آمد و گفت: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، آیا شما هستید که از ربذه آمده‌اید؟» گفتیم: آری.

گفت: من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم. و او به شما توصیه می‌کند که از این خرما (که من آورده‌ام) بخورید تا سیر می‌شوید. و آن را پیمانه کنید تا اینکه تمامی حق خود را وصول نمائید. ما هم تا سرحد سیری از آن خرما خوردیم و آنقدر پیمانه کشیدیم تا حق خود را از آن وصول کردیم.

سپس فردای آن روز به مدینه آمدیم، ناگهان

رسول خدا ص را دیدیم که به حالت ایستاده بر روی منبر، داشت برای مردم خطبه می خواند. شنیدم که آن حضرت فرمود: «**ید المطعی العلیا و ابدأ بمن تعول، امك و ابك و اختك و اخاك و ادناك و ادناك**»

«دستی که عطا می‌کند و می‌بخشد برتر است و این بخشش و عطا را از کسانی آغاز کن که سرپرستی آنها را برعهده داری: مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت و افرادی که از همه به تو نزدیکتر می باشند.» آنگاه مردی از انصار که آنجا بود، گفت: ای رسول خدا! اینها بنو ثعلبه بن یربوع هستند؛ همان کسانی که در دوارن جاهلیت فلانی را کشتند. پس انتقام ما را از آنها بگیر. رسول خدا دستانش را بلند کرد، تا جایی که سفیدی زیر بغلش را دیدم و گفت: «لاتجنى ام ولد على ولد، لاتجنى ام ولد على ولد» «مادر بر فرزند جنایت نمی‌کند، مادر بر فرزند جنایت نمی‌کند.»¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر داعیان و آمران به معروف و ناهیان از منکر لازم است که به زیور صبر و تحمل اذیت‌هایی که از ناحیه اشخاص دعوت شده انجام می‌گیرد، آراسته گردند.

چرا که کافران و منافقان و فاسقان چه بسیار که با انجام اذیت‌های بدنی یا با فحش و

(1) روایت از ابن ابی شیبہ 300/14 و نسائی (2531) و ابن ماجه (2760) و طبرانی (8175) و حاکم 612/2، و دارقطنی 45/3 و بعضی از آنها آن را مختصر نموده اند. و اسنادش صحیح است. و حاکم آن را صحیح دانسته، و ذهبی هم با آن موافقت نموده و بوصیری هم در الزوائد آن را صحیح دانسته است.

ناسزاگویی — که خود نوعی اذیت است — و طعنه زدن با چیزهای ساختگی، متعرض داعیان و افراد مخلص می‌شوند. چنانکه ابولهب انجام داد. یا می‌آیند اشتباهات آنها را در انظار عمومی بزرگ جلوه داده، آنها را انتشار و اشاعه می‌دهند. و به همین خاطر است که می‌بینیم الله تعالی در سوره عصر بعد از سفارش یکدیگر به حق و راستی متعاقباً به ذکر سفارش یکدیگر به صبر پرداخته است.

2- هدایت به دست الله تعالی است، آن را به هر کس که بداند لیاقت آن را دارد، ارزانی می‌کند و هدایت بدست هیچ احدي از خلق نیست، حتی پیامبران — که افضل بشریت هستند — نمی‌توانند فردی را که خداوند هدایت او را نخواستۀ است، هدایت کنند. چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

(قصص: 56)

» (ای پیغمبر!) تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان داری (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها خدا است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید، و بهتر می‌داند که چه افرادی (بر طبق حکمت و عنایت یزدان و برابر اندیشه و تلاش انسان، سزاوار پذیرش ایمان بوده و به سوي صفوف مؤمنان) راهیابند. «

به همین خاطر است که پیامبر ص نتوانست عمویش ابولهب و عمویش ابوطالب را که حامی و یاور

پیامبر ص بوده است، هدایت کند و حضرت نوح* نتوانست پسر و همسرش را هدایت کند و حضرت لوط* هم نتوانست همسرش را هدایت دهد.

3- نور ایمان و طاعت بر سیمای صاحبش نمایان می‌شود و به همین خاطر پیامبر ص که از همه انسانها ایمان قوی‌تری دارد، چهره اش گویی یک تکه ماه است!

4- شخص صادق دارای علامتها و نشانه‌هایی است که بوسیله آنها شناخته می‌شود، چنانکه شخص دروغگو دارای نشانه‌ها و علایمی است که بوسیله آنها شناخته می‌گردد. لذا لازم است که مسلمان زیرک و هوشیار باشد و تنها به کسی اعتماد نماید که نشانه‌های خیر و نیکی بر او نمایان شده و نسبت به رفتار خوب و نیک وی اطمینان حاصل کند و لازم است از کسی که نشانه‌های بدی و دروغ بر او ظاهر شده، جداً پرهیز نماید.

6- در بعضی از موارد زنان، به مراتب، از بعضی مردان هوشیارتر و زیرک‌ترند.

درس هفتاد و ششم

داستان مسلمان شدن وائل بن حجر و آمدن او

116- وائل بن حجر کندي حضرمي ا ميگويد: به من خبر رسيد که پیامبر ص ظهور (يا غلبه) يافته است. لذا دارايي عظيمي که داشتيم و (رعيت فراواني) را که از من اطاعت مي کردند، رها - کردم و به خدمت پیامبر ص رسيدم. با ايشان ملاقات کردم. ايشان مرا در کنار خودشان نشانند و ردایش را براي من گستراند و اسلام مرا پذيرفت. سپس به سوي منبرش برخاست و از آن بالا رفت و مرا هم با خود بالا برد، ولي من در جايي پايينتر از وي ايستادم. پس از حمد و ثنا و فرستادن درود بر پیامبران فرمودند:

«هذا وائل بن حجر اتاكم من بلاد بعيدة، من حضرموت، طائعاً غير مكره، راغباً في الله عزوجل و في رسوله و في دينه»

« این وائل بن حجر است که از سرزميني دوردست، از حضرموت، داوطلبانه و بي هيچ اجباري، بخاطر علاقه به الله عزوجل و رسول و دينش پيش شما آمده است. »

سپس پیامبر ص قطعه زميني را به من داد و معاويه بن ابوسفیان را همراه من فرستاد و به او گفت: آن قطعه زمين را به او واگذار کن. يا پیامبر ص فرمود: « به او بگو که جاي آن قطعه زمين کجاست. » وائل گوید: معاويه به من گفت: مرا پشت سر خود سوار کن. گفتم: تو در آن حدي

نیستی که بتوانی در ردیف شاهان قرار بگیری .
 معاویه گفت: (پس لا اقل) کفشت را به من بده !
 گفتم: سایه این ماده شتر را به عنوان کفش به
 پا کن (یعنی کفشم را به تو نمی‌دهم و پا برهنه
 راه برو!!)

وائل گوید: زمانی که معاویه به سمت خلیف ه
 مسلمانان منصوب شد، پیش او آمدم . وی مرا
 همراه خودش بر روی تخت نشانده . و این سخن را
 به من یاد آور شد.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- متانت عقل وائل بن حجر ا از این حیث که
 اسلامی را که موجب سعادت‌مندی دنیا و دست‌یابی
 به بهشت و نجات از آتش دوزخ است، بر دارایی و
 ثروت و گوش بفرمانی عظیم و فراوانی که مردم
 از او داشتند، ترجیح داد. پس حال او کجا و حال
 آن کسی که خدا به او سلطه یا مقامی دنیایی
 داده و تحت تأثیر آن دو، از چیزی که موجب
 سعادت‌مندی او در دنیا و آخرت می‌شود، روی

(1) روایت از طبرانی در الکبیر 22/ 46 - 48، و در الصغیر
 (1176) و بخاری در تاریخ الکبیر 8/ 175 - 176، و بزار
 چنانکه در کشف الاستار (2745) با اسنادی آمده که جای گفتگو
 دارد. نگا: المجمع 9/ 376. و روایت از ابن سعد 1/ 348 - 351
 با اسنادی مرسل و با اسنادی متصل و ضعیف.
 بخش اول آن را طبرانی در الکبیر 22/ 19 - 20 با اسنادی ضعیف
 روایت کرده است. و نگا: المجمع 9/ 374، و امام احمد بخش دوم
 آن را که مربوط به اقطاع و داستان معاویه است، امام
 احمد (27238)، و ترمذی (1381) و ابوداود (3058، 3059) روایت
 کرده‌اند و ترمذی آن را صحیح دانسته، و این حدیث چنان است
 که او گفته است. و در کل این حدیث با مجموع شواهدش حسن
 است.

گردانده، کجا؟!

بلکه او آمده نعمتهایی را که الله تعالی به او ارزانی داشته است، در زمینه ظلم و معصیت خدای رحمان بکار گرفته است. پس کسی که بر این کار استمرار ورزد و توبه نکند، باید بگوئیم که این کار وی بزرگترین دلیل بر سفاقت و کم عقلی او می‌باشد و اگرچه بیاید حالات و اوضاع خود را در هنگام فرا رسیدن مرگ تصور کند - مرگی که بخدا عن قریب موعد هر جانداري از مخلوقات است - و بیندیشد که چگونه وارد قبر می شود و در خاک دفن می‌گردد، یا وضعیت افراد ممنوع خود را که قبلاً به حالت ناگهانی مرگ آنها را

درنور دیده است، مورد مذاقه قرار دهد، باز هم از بسیاری از گمراهی‌ها و سرکشی‌های خود دست بر نمی‌دارد؛ زیرا خواب غفلت از يك سو و سنگدلی و کم فکری و کم عقلی از سوي دیگر او را تحت الشعاع خود قرار داده است. از الله تعالی سلامت و عافیت از این آفتها را مسألت داریم.

2- لازم است به کسانی که تازه مسلمان شده، در عین حال دارای جایگاه و تأثیر خاصی در میان اجتماع و قومشان هستند، اهتمام خاصی داده شود، باید جوری با آنها رفتار شود که (خود به خود) قلب آنها بدست آید و ایمانشان تقویت گردد، چه ام ید می‌رود که آنها نقش مثمر ثمری را در دعوت قومشان به سوي اسلام ایفا نمایند و در این زمینه کارآمد واقع شوند...

3- در صورت اقتضای مصلحت شرعی، جایز است که حاکم برای بعضی از افراد رعیتش قطعه زمینی یا چیزی مانند آن را منظور نماید.

4- کسی که تازه مسلمان شده، هیچ بعید نیست بعضی از کارهایی انجام دهد که هرگز از ناحیه فرد ایمانداری که ایمان در قلبش جای گرفته، سر نمی‌زنند.

5- گذشت و اغماض معاویه بن ابوسفیان ب از کسی که در حق او بدی نموده، چه، وی وائل بن حجر را بخاطر کاری که در گذشته کرده بود، مجازات نکرد و حتی به رغم ای نکه وائل بن حجر با عمل و قول به او بدی کرد، وی کوچکترین سرزنشی در این باره به او نکرد!



درس هفتاد و هفتم

داستان مسلمان شدن حکم بن حزن کلفی و جماعتی از قومش بنی کلفه و آمدن آنها

118- حکم بن حزن کلفی می‌گوید: به عنوان نفر هفتم یا نفر نهم به خدمت رسول خدا رفتم. ما (که هیئتی بودیم) به خدمت آن حضرت رسیدیم و گفتیم: ای رسول خدا! شما را ملاقات کردیم، پس از خدای تعالی برای ما طلب خیر کن. آنگاه ایشان به ما سفارش کرد (که طعام بخوریم) یا دستور دادند که مقداری از خرما برای ما بیاورند. البته وضعیت در آن زمان زیاد خوب نبود. ما چند روزی را در مدینه اقامت گزیدیم و در روز جمعه همراه با رسول خدا، در نماز جمعه حضور یافتیم. ایشان با تکیه بر عصا یا کمانی ایستاد و پس از حمد و ثنای خداوند، کلماتی خفیف و پاک و مبارک بر زبان آورد. سپس فرمود:

«ایها الناس، انکم لن تطیقوا او لن تفعلوا کل ما امرتم به و لکن سددوا و ابشروا»¹

«ای مردم شما طاقت نمی‌آورید، یا نمی‌توانید همه آنچه را که شما بدان مأمور شده اید، انجام دهید. اما درست سخن بگوئید و درست عمل کنید و خوشخبری دهید.»

(1) روایت از امام احمد (17856، 17857)، و ابوداود (1096) و سندش حسن است.

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- بر میزبان لازم است به اندازه ای که برایش میسر است، از م همان احترام گیرد و نباید بخاطر احترام گرفتن از او، بیاید چیزی را بر خود تحمّل کند که برایش سنگین و مشقت آفرین است (مثلاً پولی را قرض کند).
- 2- مستحب بودن تکیه دادن به عصا یا مانند آن در خطبه.
- 3- مستحب بودن آغاز کردن خطبه با حمد و ثنای الله تعالی.
- 4- آسانی این دین در همه احکام و تشریعاتش و یکی از آسانگیریهایی شریعت این است که وقتی مسلمان به اندازه توان تکالیف و دستور العملهای شریعت را انجام داده و در عین حال به علت بعضی از عوارض مانند بیماری یا فقر یا غیر آنها بعضی از واجبات را نتوانست انجام دهد، گناه یا حرجی بر او نخواهد بود، همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: 286)

« خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند.»

و همانگونه که پیامبر ص فرموده است:

« اِذَا نَهَيْتُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ وَ مَا امْرَأَتُكُمْ بِهِ فَاتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ »¹

« زمانی که شما را از چیزی نهی کردم، پس از آن

(1) روایت از بخاری (7288) و مسلم (1337).

دوري كنيد و آنچه را كه به شما دستور داده ام، به اندازه اي كه در توان داريد، آن را انجام دهيد. »

يكي ديگر از آسانگيريهاي اين شريعت اين است كه تمامي احكامش مناسب با بشر هستند و خير و خوبي را براي او به ارمغان مي آورند، در آنها موردی وجود ندارد كه رنج و مشقت عظيمي را براي آنها ايجاد كند. همانگونه كه الله تعالي درباره پيامبر اين امت فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف: 157)

» (به ويژه رحمت خود را اختصاص مي دهد به) كساني كه پيروي مي كنند از فرستاده (خدا محمد مصطفي) پيغمبر امي كه (خواندن و نوشتن نمي داند و وصف او را) در تورات و انجيل نگاشته مي يابند. او آنان را به كار نيك دستور مي دهد و از كار زشت بازدارد، و پاكي زه ها را برايشان حلال مي نمايد و ناپاكي ها را بر آنان حرام مي سازد و فرو مي اندازد بند و زنجير (احكام طاقتفرساي همچون قطع مكان نجاست به منظور طهارت، و خودكشي به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ايشان به در مي آورد (و از غل استعمار و استثمارشان مي رهاند). پس كساني كه به او ايمان بياورند و از او حمايت كنند و وي را ياري دهند،

و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایه هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارند.»

البته باید توجه داشته باشیم که تتبع و دنبال کردن رخصتهایی که فقهاء داده اند، جزو آسانی این دین نیست؛ بدین معنی که مسلمان بیاید در ارتباط با مسأله ای که فقهاء در مورد حکم آن اختلاف دارند، فتوایی را برگزیند، که دلش می‌خواهد. چرا که این کار، جزو پیروی کردن از هوا و خواهش نفسانی است نه جزو پیروی کردن از شرع الله تعالی. پس پیگیری و دنبال کردن رخصتهای فقهاء حرام است. بلکه مسلمانی که زیاد به این کار مبادرت می‌ورزد، یعنی طبق میل خود رخصتهای فقهاء را دنبال می‌کند...، بر روی خطر عظیمی قرار دارد. و به همین خاطر است که بعضی از اهل علم گفته‌اند: «هرکس که به دنبال رخصتها بیفتد، رو به بی‌دینی می‌گذارد.»

وظیفه مقلد در ارتباط با همه مسائلی که مورد اختلاف فقهاء است، این است که قول عالمی را بپذیرد که از یک سو به لحاظ دینی و علمی از همه افضل و برتر است و از سوی دیگر شناخت اقوال او برایش ممکن و فراهم است.¹



(1) نگا: اعلام الموقعین (الفتوی: الفائده 66) 4/ 261، الاصول من علم الاصول: الاجتهاد: مواضع التقليد ص 100.

درس هفتاد و هشتم

داستان مسلمان شدن جماعتی از زنان و بیعت آنها

118- امیمه بنت رقیقه قریشی می‌گوید: همراه با تعدادی از زنان به خدمت رسول خدا ص آمدم تا با ایشان بیعت نمائیم. گفتیم: ای رسول خدا! با شما بیعت می‌کنیم بر سر این‌که چیزی را شریک خدا قرار ندهیم و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و بهتانی را نیاوریم که در بین دست و پاهای خودمان آن را سر هم می‌کنیم.¹ و در ارتباط با (امر) معروف و خدایسندی از شما نافرمانی نکنیم.²

پیامبر ص فرمودند: « فیما استطعن و اطقن » (بر سر چیزهایی بیعت کنید) که می‌توانید آنها را انجام دهید و توانایی و تاب تحمل آنها را دارید. « ما گفتیم: الله و رسولش نسبت به جان ما، از ما مهربان‌تر و دلسوزتر هستند! پس بیا ای پیامبر تا با شما بیعت کنیم. پیامبر ص فرمودند: « اني لا أصافح النساء، انما قولي لمانه امراة كقولي لإمرأة واحدة »³ « من با

1) یعنی فرزندی را که جزو اولاد شوهرش نیست، از طریق برداشتن آن و گمان اینکه او، فرزندش است، یا از طریق زنا به او ملحق نسازد.

2) معروف: چیزی است که نیکی و حسن آن در شرع شناخته شده است و همان چیزی است که الله به آن دستور داده است.

3) علاوه بر این زن صحابه که راوی حدیث است، امام مالک در الموطا 2/ 982، و امام احمد (27008) و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند، و سندش صحیح است و رجالش رجال صحیحین می‌باشند و حافظ ابن کثیر در تفسیرش این روایت را صحیح

زنان مصاحفه نمی‌کنم (دست نمی‌دهم) بلکه سخن من به صد زن، با سخن من به یک زن هیچ تفاوتی ندارد.»

121- عایشه^ل می‌گوید: فاطمه دختر عتبه بن ربیع به خدمت پیامبرص آمد تا با ایشان بیعت نماید. پیامبر مواردی را که در آیه زیر عنوان شده، بر او شرط بیعت کرد:

﴿أَنْ لَا يُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَ وَلَا يَزْنِيَ﴾ (ممتحنه: 12)

«چیزی را شریک خدا نسازند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند.»

آن زن از فرط شرم و حیا دستش را روی سرش قرار داد و رسول خداص از این کار او به شگفت آمد. آنگاه عایشه گفت: آرام باش ای زن، بخدا که ما بر سر این بیعت نکرده ایم. گفت: این هم خوب است. پس پیامبرص بر سر مفاد این آیه با او بیعت کرد.¹

نکته‌ها و عبرتها:

دانسته و دارای شواهد کثیری است. نگا: المسند (6850)، (20796)، (27062)، (27133) و المجمع: المغازی، باب البیعة علی الاسلام 6/36، 40.

1) روایت از عبدالرزاق (9827)، و احمد (25175)، و ابن حبان (4554) و روایت از دیگران. و سندش صحیح است، و رجالش رجال صحیحین می‌باشند و بیعت فاطمه ذکر شده در این حدیث، به هنگام مسلمان شدنش بوده است. نگا: شرح حال او در الاصابه 372/4، اما بیعت عایشه - چنین بر می‌آید که - به مانند آن بیعتی بوده، که امام از مردم مسلمان می‌گیرد.

1- اهمیت بیعت کردن مردان و زنان و اهمیت پیمان گرفتن از آنها در دوری کردن از معصیتهای بزرگ مانند شرک و زنا و غیر اینها همراه با عدم سهل انگاری و نادیده گرفتن عموم طاعت و فرمان بری در هر چیزی که خوبی و حُسن آن شرعاً شناخته شده است.

2- مهربانی و دلسوزی پیامبر ص نسبت به امتش؛ به همین خاطر هر امری را که مایه خیر و منفعت برای مسلمانان بوده است، وانهاد و به آنها سفارش کرده که آن را انجام دهند و هر چیزی را که مایه ضرر برای ایشان است، انجام آن را بر مسلمانان حرام نموده است و لذا پیامبر ص آنها را به انجام هر چیزی که خدا پسند و خوب و پاک است، دستور داده و هر چیز کثیف و زیان آفرینی را بر آنها حرام نموده است. الله تعالی در مورد پیامبر ص فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَاَلَّذِينَ أَمْنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْمُقْلِحُونَ ﴿ (اعراف: 157)

» (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او

را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد بند و زنجیر (احکام طاقت‌فرسای همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ایشان به در می‌آورد (و از غل استعمار و استثمارشان می‌رهاند). پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایه هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارند.»

3- حرام بودن مصاحفه و دست زدن با زنان؛ مثلاً همین پیامبرص در مهمترین و بزرگترین وضعیتی - که با زنان داشته است - یعنی بیعت آنها بر سر اسلام - مصاحفه با زنانی که محرم او نیستند را رد می‌کند و بطور مسلم پیامبرص فرموده است: «لَا يَطْعَن أَحَدُكُمْ بِمَخِيطٍ مِنْ حَدِيدٍ خَيْرَ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْسَ امْرَأَةً لَا تَحِلُّ لَهُ»¹ «اگر با یک سوزن آهنی به یکی از شما بکوبند، برای او بهتر از آنست که زنی را که برایش حلال نیست، لمس کند.»

4- اهمیت خلق و خوی حیا و شرم برای مردان و زنان، اگرچه لازم است که سهم زنان از حیا، به مراتب بیشتر از دیگران باشد.

(1) روایت از طبرانی 20/ 211، 212 و رویانی در مسندش چنانکه در سلسله احادیث صحیحه (226) با اسنادی حسن آمده است.



درس هفتاد و نهم

داستان مسلمان شدن مادر ابوهریره

121- ابوهریره می‌گوید: من پیوسته مادرم را به سوی اسلام دعوت می‌کردم؛ چرا که او مشرک بود. يك روز که او را به اسلام دعوت کر دم، درباره رسول خدا ص حرف بدي زد. بخاطر حرفي که او زد، خیلی ناراحت شدم و به خدمت رسول خدا ص آمدم، در حالیکه، گریه می‌کردم. عرض کردم: ای رسول خدا! من مادرم را به اسلام دعوت می‌کنم، اما از پذیرفتن اسلام امتناع می‌ورزد، امروز که او را به اسلام دعوت کردم، درباره شما چیزی گفت که مرا ناراحت ساخت. لذا از الله تعالی بخواه که مادر ابوهریره را هدایت دهد. آنگاه رسول خدا فرمود:

«اللهم اهد ام ابوهریره» «خدایا مادر ابوهریره را هدایت بده» آنگاه، در حالیکه از این دعای پیامبر ص خیلی خوشحال بودم، از خدمت ایشان خارج شدم.

هنگامی که به در خانه¹ رسیدم، دیدم که در بسته است، مادرم صدای خش خش پایم را شنید.

(1) یعنی به در خانه‌اش رسید، که مادرش در خانه بود.

گفت: چند لحظه سر جای بمان! و من صدای آب را شنیدم. ابوهریره گوید: مادرم غسل کرد و لباسش را پوشید و قبل از آنکه چادر بر سرش کند، با عجله در را باز کرد و گفت: ای ابوهریره! اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله.

گوید: به خدمت پیامبرص بازگشتم در حالیکه از خوشحالی گریه می کردم. گفتم: ای رسول خدا!، مژده باد که الله تعالی دعای شما را پذیرفت و مادر ابوهریره را هدایت داد. با شنیدن این سخن، پیامبرص حمد و ثنای خدا را بجای آورد و سخن نیکی را بر زبان آورد. ابوهریره می گوید: گفتم: ای رسول خدا، از الله تعالی بخواه که من و مادرم را محبوب بندگان ایماندارش سازد و آنها را محبوب ما سازد.

ابوهریره گوید: آنگاه پیامبرص فرمود:

« اللهم حبب عبیدك هذا - یعنی اباهریره - و امه الي عبادك المؤمنین و حبب اليهم المؤمنین »

« خدایا! این بنده ات - یعنی ابوهریره - و مادرش را در نظر بندگان مؤمنت محبوب جلوه ده و مؤمنان را هم در نظر آنان محبوب بساز. »

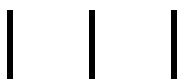
(ابوهریره گوید) پس از این دعا، هیچ مؤمنی آفریده نشده مگر اینکه وقتی نام مرا می شنود، یا مرا می بیند، م را دوست می دارد. روایت از مسلم.¹

نکته ها و عبرتها:

(1) صحیح مسلم: الفضائل (2491).

- 1- بر انسان مسلمان لازم است ، بر دعوت الي الله حریص باشد، بویژه بر دعوت نزدیکیان و اقربا.
- 2- فرد مؤمن وقتی می بیند به مقدسات و حرمت الهی بی احترامی می شود، به مراتب بیشتر از خشم و اندوهی که نسبت به مصالح شخصی اش ابراز می دارد، خشمناک و اندوهگین می گردد.
- 3- در این حدیث یکی از دلایل نبوت پیامبر ما حضرت محمد ص و یکی از معجزات آن حضرت ص وجود دارد، از این حیث که الله تعالی فوراً دعایش را مستجاب فرمود و دقیقاً آنچه را که پیامبر ص خواسته بود، برآورده ساخت.
- 4- بر انسان مسلمان لازم است که بر استفاده از این سلاحی که بسیاری از مسلمانان آن را بی مصرف و تعطیل کرده اند - یعنی سلاح دعا از الله تعالی و پناه بردن به او - حریص و علاقمند باشد.
- 5- یکی از توسلهای مشروع در دعا این است که فرد مسلمان از شخص صالحی بخواهد که از خدا، برایش، دعا کند.
- 6- مستحب بودن بجای آوردن حمد و ثنای الله تعالی به هنگام حصول نعمتها و اگر مسلمان به هنگام حصول آنها، سجده ببرد، بهتر است. چنانکه در وضعیتهای و مواقف دیگری به اثبات رسیده که ایشان سجده شکر برده است.
- 7- دوست داشتن ابوهریره و مادرش و همه اصحاب پیامبر ص یکی از نشانه های ایمان است و مبالغه

داشتن آنها یا فحش دادن به آنها — چنانکه
عمل رافضی‌ها است — یکی از علامت‌های گمراهی و
ضعف ایمان یا عدم ایمان است
(پناه بر خدا!)¹



1) در رابطه با شرح عبارات این حدیث و بیان فواید آن ، به
شرح مسلم نووی 652/16، اکمال المعلم اثر عیاض 532/7، جامع
الاصول 11/ 375 مراجعه کنید.

درس هشتادم

داستان مسلمان شدن ضرار بن ازورا

122- ابوالحصین بن زبرقان می‌گوید: ضرار بن ازور به خدمت پیامبرص آمد درحالی‌که هزار شتر را همراه با چوپانهایشان پشت سر گذاشته بود . (یعنی آنها را ترك کرده بود) . وی به پیامبرص خاطرنشان ساخت که چه ثروت عظیمی را وانهاده و قبلاً چقدر اسلام را مبعوض می دانسته است . سپس الله تعالی او را هدایت داده و اسلام را در نظر او محبوب ساخته است . و گفت: ای رسول خدا، من شعری را گفتم ، (لطفاً) به آن گوش دهید . پیامبرص فرمود: « هیه » « آن را بگو تا بشنوم » گوید: گفتم:

ترکت القداح و غرف القیان
والخمر اشربها و
الشمالا

و شدي المحبر في غمره
و
كري علي المسلمين
القتالا

وقالت جميله شتتنا و
بعدت
اهلك شتي شتالا

« تیرهای قمار¹ و صدای کنیزکان آوازه خان و

1) وقتی که اعراب در دوران جاهلیت می خواستند کاری انجام دهند، به این تیرها متوسل می شدند. بر روی یکی از آنها نوشته بود: انجام ده و بر دومی نوشته شده: انجام نده و بر سومی چیزی نوشته نشده بود . هرکدام که خارج می شد، به

شرابی که آن را می‌نوشم و مستی را، ترک کردم.
و از سوار شدن بر اسبم جهت جنگ با مسلمانان
خودداری کردم و از نبرد با ایشان منصرف شدم.
و جمیله¹ به من گفت: تو خانواده‌ات را متلاشی و
نابود ساختی و بگونه‌ای بزرگ و خطیر آنها را
پراکنده نمودی.

پس پروردگارا! در عوض این ترکی که من انجام
داده‌ام، بهشت را به من عطا فرما، چرا که من
برای اینکه به بهشت دست یابم، خانواده و مالم
را فروختم.»

آنگاه پیامبرص فرمود: «ربح البیع، ربح البیع، ربح البیع»

«این معامله سودمند واقع شد، این معامله سودمند واقع شد، این معامله سودمند واقع شد.»²

نکته‌ها و عبرتها:

1- فضیلت ضرار بن ازور¹ و متانت عقل وی
بطوریکه اسلام را که موجب سعادت‌مندی او در
دنیا و آخرت است، بر ماندن در نزد اموال

مقتضای آن عمل می‌کردند. و اگر تیرپوچ در می‌آمد، دوباره،
قرعه می‌کشیدند.

(1) یعنی جمیله - در حالیکه همسر یا یکی از خویشاوندان
نزدیکش بوده - وقتی که ضرار خواست که برود تا مسلمان شود
به او گفت....

(2) روایت از عبدالله بن احمد در زوائد المسند (16703) و
ابونعیم در معرفة الصحابة (3889 - 3892) و بحشل ص 174، و
دیگران با اسناد فراوانی که در هر یک از آنها ضعفی وجود
دارد، این حدیث با مجموع آنها حسن یا قریب به آن است.
نگاه: المجمع 390/9 - 391 و در ارتباط با شرح ابیات این
قصیده به کتابهای لغتی مانند صحاح، لسان العرب، و حاشیة
السندی که با المسند چاپ شده است. 257 / 27، 258.

فراوانش ترجیح داد . این در حالی است که در نزد وی خانواده و فرزندان مشرکش بودند . پس حال او کجا و حال کسی که خداوند ثروت و مالی را به او داده و او این نعمت را در راستای معصیت خدا و جنگ با خدا بکار می گیرد کجا؟ اینکه می گوئیم آن را در راستای جنگ با خدا بکار می گیرد، بدین گونه است که این مال را در ربا بکار می گیرد و آن را در نواحی قدغن شده مصرف می کند مانند خریدن آلات لهو که مایه فساد قلب او و قلب فرزندان و خانواده اش است - خانواده ای که خداوند به او دستور داده که آنها را از آتش جهنم حفظ کند - یا می آید این مال را در دیگر موارد حرام مصرف می کند و این مال باعث می شود که دچار غفلت گردد و آرزوهای دور و دراز بکند. چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿وَلِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ ۖ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ۚ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۖ

(۲) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶)

الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿ (همزه : 1 - 8)

» وای به حال هر که عیبجو و طعنه زن باشد! همان کسی که دارائی فراوانی را گرد می آورد و آن را بارها و بارها می شمارد. (چرا که از شمردن پول و سرشماری دارائی کیف می کند و لذت می برد ، و فکر و ذکرش اموال ، و معبود و مسجودش درهم و دینار است. برق این بت او را غرق شادی می کند ، و نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیتها را در آن خلاصه می کند .) آخر گمان می برد که دارائیش بدو جاودانگی می بخشد! (پس چرا چنین بت مشکل گشائی را نپرستد و

شخصیت همگان را در پای آن قربانی نکند؟). هرگزا هرگز! (چنین نیست). او بدون شك به خُرد کننده و درهم شکننده (اعضاء و اندام، آتش دوزخ نام) پرت می‌گردد و فرو انداخته می‌شود. تو چه می‌دانی خُردکننده و درهم شکننده چیست؟ آتش برافروخته خدا است! آتشی که (به ژرفای قلبها که کانون کفر و کبر و فسق، و مرکز حب ثروت و قدرت و منزلت دنیوی بوده است، فرو می‌رود) و بر دلها مسلط و چیره می‌شود. آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد که سرپوشیده و دربسته است. »

بنابراین مال و فرزند آزمایشی برای بنده هستند. و هر اندازه که مال و ثروت بیشتر شود، این آزمایش و فتنه بزرگتر می‌شود! الله تعالی فرموده است:

﴿ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ (تغابن: 15)

« قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیله آزمایش شمايند و (اگر در این میدان آزمایش، از عهده بر آئید، برای شما) اجر و پاداش بزرگی در پیشگاه خدا است. »

2- خویشاوندی و فام یلی کسانی که اسلام میان آنها تفاوت قایل شده است (بدین صورت که بعضی مسلمان شده و بعضی دیگر مسلمان نشده اند) از دیدگاه اسلام چنین تفرقی در حق یک مسلمان کاملاً بجا و پسندیده است؛ چرا که او با این دوری گزینی، از چیزی که باعث تیره بختی و شقاوت او در دنیا و آخرت است، اجتناب نموده و وارد چیزی شده که سعادت دنیا و آخرت را برای او به ارمغان می‌آورد. و بخاطر اینکه از افراد فامیل

و نزدیک خود که مشرك هستند، دور شده ، نه تنها متحمل ضرر نمی شود، بلکه دوری گزینی او از کسانی که می ترسد در رابطه با دینش به او لطمه بزنند، امری مطلوب است. و مانند آن است کسی که مجالست و همنشینی با اقاربش - کسانی که نماز را ادا نمی کنند - ترك می گوید و همچنین به آن نزدیک است کسی که زیاد در مجالس نزدیکانش که قیل و قال در آنها فراوان است، شرکت نمی کند. این کارها به لحاظ شرعی مطلوب و مورد پسند است.

3- کسی که اموال و تجملات دنیا را بخاطر الله تعالی ترك گوید مانند کسی که مسلمان شود و اموالش را که فقط با ترك کردن آنها می تواند مسلمان شود، ترك گوید مانند حال ضرار و مانند کسی که فقط وقتی می تواند عبادت خدایش را انجام دهد، که آنها را ترك کند مانند حال صهیب به هنگام هجرتش ، باید بگوئیم که همچون کسی بیشترین و بزرگترین سود را برده است.



درس هشتاد و یکم

داستان مسلمان شدن يك نفر اعرابي كه بيعت کرده
بود، سپس خواست كه بيعتش فسخ گردد

122- جابر بن عبدالله مي‌گويد: يك نفر اعرابي به خدمت پیامبرص رسيد و ب ه ايشان گفت: بر سر اسلام با من بيعت كن! پیامبرص هم بر سر اسلام با او بيعت نمود.
آن اعرابي در مدينه دچار تب و لرز شديدی شد.¹ آنگاه پيش پیامبرص آمد و گفت: اي محمد! (من از بيعتي كه کرده ام، پشيمانم) لذا مرا از بيعتي كه کرده ام، معاف كن!² آنگاه پیامبرص از خواسته او امتناع ورزید. دوباره پيش پیامبرص آمد، و گفت: مرا از بيعتي كه انجام داده ام، معاف كن، باز هم پیامبرص با خواسته او موافقت نکرد. سپس (براي بار سوم) خدمت پیامبرص رسيد و گفت: مرا از بيعتي كه انجام داده ام، معاف كن. اين بار هم پیامبرص با خواسته اش موافقت نکرد. آنگاه، آن اعرابي از خدمت پیامبرص خارج شد. در آن اثنا پیامبرص فرمود:

(1) چنانكه در روايت ديگر بخاري (7216) آمده است.
(2) ظاهر حديث مي‌گويد كه او خواسته از بيعتي كه بر سر اسلام کرده است، معاف شود و اين احتمال را هم دارد كه او خواسته از بعضي عوارض آن مانند هجرت معاف گردد. نگا: فتح الباري 4/ 97، و 13/ 200.

«الْمَدِينَةُ كَالْكَبِيرِ تَنْفِي حَبْنَهَا وَيَنْصَعُ طَبَّيْهَا»¹ روایت از مسلم و بخاری.²

«مدینه مانند کوره است که ناخالص را بیرون می ریزد و خالص را نگه می دارد»

نکته ها و عبرتها:

1- الله تعالی بندگان خود را در خوشی و ناخوشی مورد امتحان قرار می دهد تا ببیند چه کسی در هنگام مبتلا شدن به ناخوشی (و بیماری) صبر می گیرد و دچار لغزش می شود و از سوی دیگر ببیند که چه کسی به هنگام خوشی وی را شکر می گوید و از این خوشی و نعمت فراهم آمده ، جهت طاعت و عبادت (هرچه بهتر) استفاده می کند و چه کسی سرکشی نموده و از این نعمت خدادادی در راه معصیت الله تعالی استفاده می کند، همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْنَلَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾ (15) وَأَمَّا إِذَا مَا ابْنَلَهُ

﴿فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ﴾ (فجر: 15 - 16)

« اَمَّا انسان (آن انسانی که در پرتو ایمان عقل و خردش رشد نیافته است ، و شخص خود را مقیاس همه چیز می پندارد) همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی ببخشد و بدو نعمت بدهد ، خواهد گفت : پروردگرم مرا بزرگوار و

(1) منظور این است که از مدینه افرادی که دارای ایمان خالص نیستند و هیچ خیری در آنها وجود ندارد، خارج می شوند و افراد پاک و شایسته در آن باقی می مانند. نگا: المفهم 4/ 499، و اکمال المعلم 4/ 501 - 502.

(2) صحیح البخاری (1883)، و صحیح مسلم (1383).

گرامی و محترم و مکرم دیده است! (و این عزت و نعمت، حق من و شایسته من است). و اما زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تنگ و کم نماید، خواهد گفت: پروردگارم مراخوار و زبون داشته است (و با فقر و فاقه، ذلیل و حقیرم نموده است).»

2- بدبینی یکی از اعتقادات جاهلانی است که فاقد علم و آگاهی و نظری درست هستند، مثلاً این اعرابی جاهل تصور کرده بود که این تبی را که بدان دچار شده، در اثر شوم بد این بیعت بوده است.¹ و البته که این جهلی کاملاً روشن و گمراهی‌ای بزرگ است. آخر چگونه طاعت و فرمان‌بری موجب پیدایش بیماری بوده و می‌باشد؟! بدیهی است که این طرز تفکر نه تنها با واقعیت جور در نمی‌آید که مغایر با حقایق است و آنها را وارونه نشان می‌دهد، چرا که حقیقتاً شوم و بدشگونی تنها در معصیت الله تعالی است، و این بدینگونه است که معصیت باعث اعمال برخی عقوبات در زندگی دنیا و در قبر و در آتش جهنم است.² اما بدشگونی به این معنا که بعضی از جاها یا حیوانات یا رنگها یا شماره‌ها و دیگر مخلوقات باعث می‌شوند که گرفتاریها و مصایبی دامنگیر فرد گردد، نه تنها پایه‌ای از حقیقت ندارد، بلکه مایه گرفته از اعتقادات جاهلی است.

ولی متأسفانه هنوز هم این تشاؤم و بدبینی در

(1) حاشیة السندي علي سنن النسائي 7 / 170.

(1) لطائف المعارف (وظيفة صفر).

نزد بعضی از مسلمانان امروزی وجود دارد . مثلاً یکی از آنها را می‌بینیم که فروشگاه خود را در بامداد باز می‌کند، آنگاه یک نفر مشتری به او مراجعه می‌کند که یک عیب و ایراد خلقتی در او وجود دارد . آنگاه او فوراً او را بدشگون دانسته و فروشگاه را می‌بندد. و بعضی از بازرگانان و مهندسان هم شماره 13 را بدشگون و نحس می‌دانند و از همین روی آن را روی آسانسور و طبقات آپارتمانها قرار نمی‌دهند، آنها این کار را به تقلید از جاهلیت کنونی غرب گرا انجام می‌دهند.



درس هشتاد و دوم

داستان مسلمان شدن دو مرد از مذحج

123- ابو عبدالرحمن جهني مي گويد: در حالي كه ما در خدمت رسول خدا ص نشسته بوديم، سر و كله دو سوار پيدا شد. وقتي پيامبر ص آن دو سوار را ديد، فرمود: « كُنْدِيَّانِ مَذْحِجِيَّانِ » « اينها دو نفر كندي مذحجي هستند »

تا اينكه آنها به خدمت پيامبر ص رسيدند. (ديديم) كه دو مرد از قبيله مذحج هستند، ابو عبدالرحمن گويد: يكي از آن دو مرد به پيامبر ص نزديك شد تا با ايشان بيعت نمايد. گويد: وقتي كه دست پيامبر ص را گرفت، گفت: اي رسول خدا! شخصي كه شما را مي بيند و به شما ايمان مي آورد و شما را تأييد و تصديق مي كند و از شما پيروي مي نمايد، چه چيزي براي او خواهد بود؟ پيامبر ص فرمود: « طوبى له »¹ « خوشا به حال او ! ». گويد:

آنگاه او دست پيامبر ص را مسح كرد، سپس بازگشت. سپس آن شخص ديگر رو به پيامبر ص كرد و دست او را گرفت تا با او بيعت كند. او گفت: اي رسول خدا، به نظر شما شخصي كه ش ما را ندیده ولي به شما ايمان مي آورد و شما را تصديق و تأييد مي كند و از شما پيروي مي كند،

1) گفته شده: معنای « طوبی » یعنی به خیر دست یافت، می باشد و بنا به قولی طوبی نام بهشت است. نگا: تفسیر آیة 29 از سوره رعد در تفسیر ابن کثیر.

چه امتیاز و بهره ای خواهد داشت؟ ! پیامبرص فرمود: «طوبی له، ثم طوبی له، ثم طوبی له» «خوشا به حال او! سپس خوشا به حال او! سپس خوشا به حال او! » گوید: بعد بر روی دست پیا مبرص دست کشید و بازگشت.¹

نکته ها و عبرتها:

1- در این حدیث یکی از معجزات پیامبر ما حضرت محمدص وجود دارد، از این حیث که ایشان قبل از رسیدن آن دو مرد، از قبيله و تیره آنها خبر داده است. و آن دو شخص همانگونه بودند که پیامبرص خبر داده بود.

2- مشروعیت تبرک جستن به بدن پیامبرص و به همین خاطر است که هر دوی این مردها بر دست مبارک پیامبرص دست کشیدند و پیامبرص بخاطر این کار آنها را سرزنش نکرد و این کار آنها را تثبیت نمود. بنابراین، این تبرک جستن صرفاً به پیامبرص اختصاص دارد، چه، او افضل انسانهاست. وی درباره خودشان میفرماید:

«انا سید ولد آدم و لا فخر»²

(1) روایت از امام احمد (17388)، و ابن ابی شیبہ در مسندش (730) و سندش حسن است و هیثمی هم در 18/10 و حافظ ابن حجر هم آن را صحیح دانسته اند. و نگا: المطالب (14178)، و در رابطه با شواهد این حدیث مراجعه شود به مسند امام احمد (16976) و صحیح ابن حبان (7230).

(2) روایت از احمد (10972)، و ابوداود (4673) از دو طریق که رجال آنها ثقه هستند. و روایت از آلبنانی در سلسله احادیث

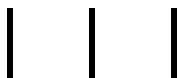
« من سالار فرزندان آدم هستم با این حال هیچ فخر فروشی‌ای نمی‌کنم. »

روی این حساب، جایز نیست که احادی از انسانها در منزلت مخصوص پیامبر ص نشانده شود و جایز نیست که اموری که اختصاص به پیامبر ص دارند، برای دیگران قرار داده شود. چرا که این کار به نوعی پایمال کردن حق آن حضرت و کم کردن ارزش وی و نادیده گرفتن خصایصی است که در پرتو آنها امتیاز یافته است.

به همین خاطر ثابت نشده که احادی از صحابه یا تابعین یا احادی از سلف این امت به جسد یکی از صالحان یا به جسد یکی از ، ده اصحابی که به بهشت مژده داده شدند و یا به آل بیت پیامبر ص و یا به غیر آنها تبرک جسته باشند . و این کار، اجماعی از ناحیه آنهاست بر سر اینکه تبرک جستن به بدن شخصی غیر از پیامبر ص حرام است. چه اگر جائز می بود، بخاطر علاقه شدید آنها به خیرخواهی، حتماً آن را انجام می‌دادند.

3 - بیان کثرت پاداش کسی که به پیامبر ص ایمان آورده، در حالیکه ایشان را و بیشتر دلایل نبوت ایشان را ندیده است؛ چرا که این کار، دلیل بر قوت ایمان وی می باشد. و بنابراین، جانب ایمان به نسبت وی در باب ایمان به نبوت محمد ص بیشتر از جانب ایمان کسی

است که آن را دیده است.¹ البته این بدین معنی نیست که وی بطور کلی و بی هیچ چون و چرایی از کسی که پیامبرص را دیده است، برتر است، زیرا که افراد صحابه، از همه کسانی که بعد از آنها آمده اند، برتر هستند. حافظ ابن حجر گفته است: «صرف زیادتِ اجر و پاداش مستلزم این است که افضلیت و برتری مطلق و بی چون و چرایی (فرد) ثابت شود و همچنین برتری و تفاضل در اجر و پاداش صرفاً به نسبت چیزی روی می دهد که در آن عمل همانند و مشابه آن باشد، لکن زیادتِ فضیلت برای کسی که پیامبر را دیده است و از این رو بدان دست یافته است، با او برابری نمی کند.»²



¹ هر دوی اینها در زمینه ایمانشان - در این مسأله - به يك مسأله غیبی ایمان دارند و آن اینکه الله تعالی پیامبرص را فرستاده است، بلکه ایمان به همه مسائل عقیده، صرفاً ایمان به غیب است چنانکه در جای خود تثبیت شده است، اما مقدار این ایمان از شخصی به دیگری در بعضی از مسائل گاهی تفاوت پیدا می کند.

(2) نگا: فتح الباری: اول کتاب فضائل الصحابة 6/7-7. نگا: شرح مشکل الآثار 6/254-266، مجموع الفتاوی 4/461 - 464، 527.

درس هشتاد و سوم

داستان مسلمان شدن جریر بن عبدالله بجلی^۱

124- جریر بن عبدالله میگوید: از روزی که مسلمان شدم، پیامبر ص هر وقت که مرا می دید، به روی من تبسم می نمود. و می فرمود:

« يطلع عليكم من هذا الباب رجل من خير ذي يمن^۱ علي وجهه مسحه ملك^۲ »

« فردی از این در بر شما وارد می شود که بهترین فرد یمنی است، بر چهره اش نشانه ای از جمال و زیبایی است. »

سپس جریر بن عبدالله وارد شد.^۳

126- زیاد بن علاقه می گوید: در روزی که مغیره بن شعبه فوت کرد، جریر بن عبدالله برخاست و برای مردم سخنرانی کرد. و من سخنرانی او را شنیدم. او پس از حمد و ثنای خدای تبارک و تعالی گفت:

(1) سندی - چنانکه در حاشیه اش بر مسند امام احمد 518/31 آمده است - گفته است:

« ظاهراً کلمه یمن با ضم ه یاء (یمن) به معنای به فال نیک گرفتن و برکت است یا اینکه با دو فتحه است (یمن) که به معنای سرزمینی معروف است. چه، بجلیه در ناحیه یمن است. »

(2) در النهایة آمده است: (ماده ملك) « یعنی نشانی از زیبایی، چرا که آنها همیشه ملایکه را به زیبایی توصیف می کنند. » و ذهبی در سیر النبلاء 2/ 531 گفته است: « گویم: وی زیباروی و دارای جمالی کامل و بی نقص بوده است. » و مقایسه شود با الفتح الربانی 21/ 216.

(3) روایت از بخاری در الادب المفرد (1250) و طبرانی (2258) و سندش صحیح است. و این روایت در صحیح الادب المفرد ص 111 آمده است و امام احمد آن را بصورت مطول ذکر کرده است. (19179).

بر شما لازم است ، از خدای تنها و بی شریک
بترسید و تا زمانی که امیر شما می آید آرامش و
متانت خودتان را حفظ کنید ؛ چرا که این امیر ،
هم اکنون می آید. سپس در ادامه گفت : برای
امیرتان طلب بخشش کنید ؛ چرا که او عفو و بخشش
را خیلی دوست می داشت.

بعد گفت : اما بعد : من به خدمت رسول خدا ص
رسیدم و گفتم : ای رسول خدا بر سر اسلام با شما
بیعت می کنم و ایشان این شرط را برای من تعیین
کرد که «خیرخواه و نصیحت کار هر مسلمانی
باشوم .» من هم بر سر این شرط با پیامبر ص بیعت
کردم و قسم به پروردگار این مسجد ، من خیرخواه
شما هستم . پس طلب آمرزش کنید ! و از منبر
پایین آمد. روایت از بخاری.¹

127- ابوزرعه بن عمرو بن جریر می گوید: جریر
گفت: بر سر اطاعت و اینکه خیرخواه هر مسلمانی
باشم ، با رسول خدا ص بیعت کردم .

ابوزرعه گوید : وقتی که جریر چیزی می خرید و
می دید که قیمتش بالاتر از حدی است که فروشنده
پیشنهاد کرده است، از باب وفا به این شرطی که
با پیامبر ص بسته بود (یعنی نصیحت کردن و
خیرخواهی هر مسلمانی) به فروشنده می گفت: این
کالایی که به ما فروخته ای، از پولی که بابت آن
به تو داده ام، برایم محبوب تر است!²

(1) صحیح البخاری (58) .

(2) بنابراین حضرت جریر با این کاری که انجام می داده است،
به نصیحت کار و خیرخواه فروشنده مبدل گشته است . و این

جریر می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! شرطی برای من تعیین کن! پیامبر ص فرمود:

«تعبد الله و لا تشرك به شيئاً و تصلي الصلوة المكتوبة و تؤدي الزكاة المفروضة و تنصح للمسلم، و تبرأ من الكافر»¹

«الله را عبادت کن و هیچ چیزی را برای او شریک قرار نده و نمازهای فرض شد ه را بخوان و زکات مفروض را ادا کن و خیرخواه مسلمانان باش و از کافران ابراز برائت کن!»

نکته‌ها و عبرتها:

1- بر فرد مسلمان واجب است، خیرخواه برادر مسلمانش باشد، حال فرقی ندارد که او اهل کجا و از چه قبیله‌ای است! بر او لازم است، خیر او را بخواهد و دوست نداشته ه باشد که مصیبت و گرفتاری دامنگیر او شود و بکوشد مواردی را که برای او زیان آفرین هستند، از او دور کند و اگر نتوانست آنها را دفع کند و زیان واقع شد، پس لااقل باید آن را ناخوش بدارد و برای او آرزوی خیر بکند و این بخشی از ولاء (دوستی و محبت واجب بر مسلمان) است چرا که پیامبر ص فرموده است:

«الدين النصيحة ...» «دين نصيحت است.» روایت از

حدیث را امام احمد (19229) روایت کرده و سندش صحیح است. و رجالش رجال مسلم هستند.

1) روایت از امام احمد (19153) و سندش حسن است. و روایت از امام احمد (19182) و نسائی (4186) به مانند آن، جز اینکه گفته: «و علی فراق مشرك» (یعنی بر جدا شدن از مشرکان) بجای «و تبرأ من الكافر»، و سندش صحیح است.

مسلم.¹

و نیز فرموده است:

« لا يؤمن احدكم حتي يحب لآخيه ما يحب لنفسه » روایت از بخاری و مسلم.²
« زمانی ایمان شما کامل می شود که آنچه برای خود دوست داشته باشید، برای برادران هم دوست داشته باشید. »

یعنی فقط زمانی آنگونه که باید و شاید ایمان می آورد که چنین صفتی داشته باشد.³
و نیز فرموده: « المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه »
مسلمان برادر مسلمان است به او ظلم نمی کند و او را تسلیم (ظالمان) نمی کند. « روایت از بخاری و مسلم.⁴ و بخاطر احادیثی دیگر⁵ این ولاء و دگردوستی بر مسلمان واجب است.

2- گذشت مسلمان از اشتباهات و خطاهایی که برادرش نسبت به او انجام می دهد و یا گذشت از قصور و کوتاهی هایی که در مقابل او اعمال ورزیده؛ يك اخلاق بزرگ است که پروردگار ما، ما را به سوي آن فرا خوانده است و وعده داده که هرکس بدان متخلق شود، پاداش خواهد یافت . الله

(1) صحيح مسلم (55).
(2) صحيح البخاري (13) و صحيح مسلم (45).
(3) الايمان، اثر ش يخ الاسلام ابن تيميه ص 5 - 36، جامع العلوم: شرح الحديث الثالث عشر 302/1 - 303.
(4) صحيح البخاري (2442) و صحيح مسلم (2580).
(5) نغا: جامع العلوم و الحكم: شرح الحديث السابع، 222/1 - 225 و شرح الحديث 35، 2 / 273 - 274.

تعالی فرموده است:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ (شوری: 40)

«اگر کسی (به هنگام قدرت، برای هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی از بدکار) گذشت کند (و میان خود و میان او) صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با خدا است.»

3- حرص و علاقه شدید صحابه به خیر و به عملی ساختن تعهدات و التزاماتی که بر سر آنها با پیامبر ص بیعت نموده اند.

4- وجوب برائت جستن از کافران، یا مبعوض داشتن و دشمن داشتن آنها و دوری کردن از آنها و جهاد کردن با کافران جنگ طلب در حد توان.¹

1) در رابطه با تفصیل دو مسأله ولاء و براء به رساله «تسهیل العقیدة الاسلامیة» باب چهارم، اثر نویسند ه این سطور، نگاه کنید.

درس هشتاد و چهارم

داستان مسلمان شدن قبیله همدان

127- براء بن عازب می‌گوید: پیامبر ص خالد بن ولید را به سوی اهل یمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت نماید، ولی آنها به دعوت وی پاسخ ندادند.

(پیامبر ص وقتی که دید خالد کاری از پیش نبرده) علی را فرستاد و به او سفارش کرد که به خالد و مسلمانانی که با او بودند بگوید برگردند، مگر کسانی از همراهان خالد که دوست داشته باشند با حضرت علی باقی بمانند. براء گوید: من یکی از کسانی بودم که با علی باقی ماندم. وقتی به محل اقامت آن جماعت نزدیک شدیم، آن جماعت به استقبال ما آمدند. علی به امامت نماز را برای ما خواند و ما همگی به یک صف ایستادیم. سپس ایشان جلو آمد و نامه رسول خدا ص را بر آنها خواند. همه قبیله همدان مسلمان شدند، حضرت علی طی نامه ای خبر مسلمان شدن آنها را به پیامبر ص اعلام کرد. وقتی که پیامبر ص از محتوای نامه مطلع شد سجده کنان بر زمین افتاد سپس سرش را بلند کرد و گفت: «السلام علی الهمدان، السلام علی الهمدان»¹ «سلام بر قبیله ی همدان، سلام

1) روایت از بیهقی در سننش در الصلاة 2/ 369 و در معرفة السنن 2/ 316، با سند حسن بر شرط بخاری و بیهقی و ابن القیم در زاد المعاد 1/ 360 ذکر کرده اند که اسناد آن بر شرط بخاری

بر قبيله ي همدان.»

نکته ها و عبرتها:

1- بر شخص دعوتگر لازم است دعوت خود را نسبت به کافران و افراد عاصی به کرات انجام دهد و اگر دید که آنها بدایتاً دعوت وی را نمی پذیرند، از هدایت شدن آنها مأیوس نگردد.

2- بر حاکم مسمان واجب است، دعوتگرانی را به مناطق و سرزمینهای بفرستد تا آنها بتوانند کافران را به اسلام دعوت کنند و از مسلمانان بخواهند، به تعالیم اسلام متمسک باشند و از معصیت الله تعالی دوری نمایند و مسائل دینشان را به آنها آموزش دهند.

3- عدم پاسخگویی اشخاص دعوت شده به شخص داعی نشان دهنده این نیست که داعی عیبی دارد یا (خدای نکرده) دعوتش ناقص است، بلکه می بینیم که بسیاری از پیامبران، تنها، عده قلیلی به دعوتشان پاسخ داده اند و حتی یکی از آنها، فقط یک نفر به او پاسخ مثبت داده و دعوتش را پذیرفته است. در صحیح بخاری و مسلم آمده است که ابوهریره میگوید: پیامبر ص فرمود:

« عرضت علی الامم، فرأیت النبی و معه الرهیط و النبی و معه الرجل و الرجلان و النبی لیس معه احد »¹

صحیح است و منذری هم در مختصر السنن 4/ 86 آن را صحیح دانسته است. و بخاری اول این حدیث را با خود اسناد بیهقی در صحیحش (4349) آورده است.

(1) صحیح البخاری (5752) و صحیح مسلم (220).

«امت‌ها بر من عرضه شدند، پیامبر ری را دیدم که گروه و دسته‌ای کوچک با او همراه است و پیامبری را دیدم که فقط یک یا دو نفر پیرو دارد و پیامبری را دیدم که هیچکس با او همراه نبود.»

4- کسی که الله تعالی بوسیله او شخص یا قبیله‌ای را هدایت دهد، خیر فراوانی برای او حاصل شده است، به همین خاطر باید شکر خدا را بجای آورد. و این به مراتب برتر و بهتر از مکاسب مادی فراوانی است که برای او حاصل شود.

5- مشروعیت سجده شکر به هنگام پیدایش نعمت یا از بین رفتن یک نوع مصیبت و گرفتاری، اما اینکه بعضی از مردم می‌آیند دو رکعت نماز شکر بجای می‌آورند، باید بگوئیم که در این باره چیزی از پیامبر ص ثابت نشده و مسلم نیست که یکی از صحابه‌ش آن را انجام داده باشد.¹

6- کسی که مسلمان شود و به احکام اسلامی چنگ بزند، لیاقت دارد که برای او دعای سلامتی شود و او شایسته است که الله تعالی او را از بدیها و ناخوشی‌های دنیا و آخرت دور بدارد. کسی که بر کفر خود باقی بماند و بر آن تداوم داشته باشد یا کسی که بر معصیت الله تعالی استمرار نماید و از آن توبه نکند، شایسته است که در دنیا با انواع تلخی‌ها و با تنگی سینه و پریشانی مستمر، مشقت و ناراحتی ببیند،

(1) نگا: رساله «سجود الشکر» اثر مؤلف این کتاب.

همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى ﴾

﴿ ۱۲۴ ﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿ ۱۲۵ ﴾ قَالَ كَذَلِكَ أَنتَكَ ءَايَتُنَا فَنَسِينَا^ط

وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى ﴿ طه : 124 - 126 ﴾

» و هرکه از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند) ، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت ؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد ، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم . خواهد گفت : پروردگارا! چرا مرا نابینا (برانگیخته‌ای و به عرصه قیامت گسیل داشته و در آنجا) جمع آورده‌ای؟ من که قبلاً (در دنیا) بینا بوده‌ام . (خدا) می‌گوید : همین است (که هست و بچش نتیجه نافرمانی را) . آیات (کتابهای آسمانی ، و دلائل هدایت جهانی) من به تو رسید و تو آنها را نادیده گرفتی ؛ همان گونه هم تو امروز نادیده گرفته می‌شوی (و بی‌نام و نشان در آتش رها می‌گردد) . «

نیز شایسته است که در قبرش و در روز قیامت و در آتش جهنم ، سختی و ناراحتی ببیند .
از خداوند سلامت و عافیت را خواستاریم .



درس هشتاد و پنجم

داستان مسلمان شدن قبیله بجیل و آمدن آنها و
مسلمان شدن کسی که در یمن با تیر فال می‌گرفت

128- طارق بن شهاب بجلی احمسی می‌گوید: هیئت
بجلیه به خدمت پیامبر ص رسید. آنگاه پیامبر ص
فرمود: « بجلی‌ها را لباس بپوشانید و از احمسی-
ها آغاز کنید. »¹ گوید: یک نفر از قیس عقب
افتاده و گفت: تا ببینم که رسول خدا چه به
آنها می‌گوید؟ گوید: رسول خدا پنج بار ب رای
آنها چنین دعا کرد: «**اللهم صل علیهم**» یا «**اللهم بارک فیهم**»²
«خدایا بر آنها درود بفرست» یا «خدایا بر آنها
برکت بفرست.»

129- قیس از جریر بن عبدالله¹ روایت می‌کند که
گفت: رسول خدا به من گفت: « آیا مرا از
ذوالخصله راحت نمی‌کنی؟ » گفتم: چرا، آنگاه با

(1) احمس: قبیله‌ای در یمن است گفته شده: پدر آنها « احمس »
برادرزاده بجلیه است و هر دوی آنها به انمار منتسب هستند
و گفته شده: بجلیه نام زنی بوده و آن زن دارای خواهری به
نام باهله بوده است و این دو قبیل ه بزرگ به این دو زن
نسبت داده می‌شوند. و گفته شده: احمس از بجلیه بوده و این
هم به ظاهر روایت نزدیکتر است. نگا: الانساب 91/1، 284، 285
فتح الباری 72/18.

(2) روایت از طیالسی (1281) و احمد (18832، 18834) و اسنادش
صحیح است و رجالش، رجال بخاری است و عراقی و بوصیری آن را
صحیح دانسته‌اند. نگا: التعليق علی المطالب العالیه (4152).

يك سپاه متشكل از يكصد سواركار احمسي كه صاحبان اسب بودند، حركت كردم . اين در حالي بود كه من بر روي شتر ثابت باقي نمي ماندم و مي افتادم . اين موضوع را با پيامبر ص در ميان گذاشتم ، ايشان دستش را طوري به سينه من زد كه نشانه آن را در سينه ام ملاحظه كردم و فرمود: « اللهم ثبته واجعله هادياً مهدياً » « خدايا او را ثابت كن و او را هدايت دهنده و هدايت شده قرار بده . » جرير گويد: پس از دعاي پيامبر ص ديگر از هيچ اسبي نيافتادم . گويد: و ذوالخصله خانه اي در يمن بود كه متعلق به خثعم و بجيله بود¹ و در آن بتهايي وجود داشت كه عبادت مي شدند . و به آن كعبه گفته مي شد .

(راوي) گويد: جرير به آنجا آمد و آن را با آتش سوزاند و در هم شكست . (راوي) گويد: وقتي كه جرير به يمن آمد در آنجا مردى بود كه با تيرهاي قمار فال مي گرفت . به او گفته شد ، فرستاده رسول خدا اينجاست ، اگر به تو دست يابد ، گردنت را مي زند . راوي گويد: در آن اثنا كه او مشغول فال زدن بود ، ناگهان جرير كنارش ايستاد و گفت: يا تيرها را مي شكني و شهادت مي دهی كه هيچ معبودي جز الله وجود ندارد ، يا اينكه گردنت را مي زنم .

راوي گويد : آن مرد تيرها را شكست و شهادت

1) ذوالخصله خانه اي براي عبادت مشركان بوده كه به آن « كعبه يمني » گفته اند و خواسته اند كه با اين نام آن را به كعبه مشرف مكه تشبيه نمايند و پيامبر ص به اين علت مأموريت را به جرير واگذار كرد كه ذوالخصله در بلاد او بود و جرير يكي از اشراف بجليه بود .

آورد. سپس جریر مردی با کنیه ابوارطاة را پیش پیامبرص فرستاد تا وی را به این امر خوشخبری دهد. وقتی که به خدمت پیامبرص رسید گفت: ای رسول خدا، قسم به آن کسی که تو را به حق فرستاده است، نیامدم تا زمانی که دیدم آن را در حالی ترك کردم که گویی شتری گر است. راوی گوید: پیامبرص پنج مرتبه برای اسبهای احمس و مردان آن دعای برکت و خیر کرد.¹ روایت از بخاری.²

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- در این حدیث از یکی از کرامتهای پیامبرص سخن رفته است و آن اینکه الله تعالی مستقیماً دعای او را اجابت کرد.
- 2- بر حاکم مسلمانان لازم است، اماکن شرک و نمودگاههای آن مانند بتها و مساجد و گنبدها و اتاقهای ساخته شده بر روی قبرها و نحو اینها را از بین ببرد.
- 3- ادعای شناخت آنچه که در آینده اتفاق می افتد مانند سود و زیان یا هر چیز دیگری خوب یا بد در سفر یا در ازدواج یا در سلوک طریق معینی یا غیر اینها از طریق استقسام به اِزلام (فال گرفتن با تیرها) - که عبارتست از فال زدن به تیر یا سنگریزه که روی آن نوشته شده است انجام بده، یا انجام نده و فرد طبق آنچه

(1) در روایتی آمده است: «برای ما و احمس دعا کرد.»

(2) صحیح البخاری: المغازی (4357).

که از آن خارج شده، عمل می کند - یا از طریق نگاه کردن در کف دست یا فنجان یا نحو اینها، همه اینها از جمله شرك اصغر می باشند؛ چرا که فرد مرتکب شونده معتقد است که الله تعالی این اشیاء را به منظور شناخت آنچه که در آینده رخ می دهد، قرار داده است و البته که این عقیده غلط است؛ چرا که الله تعالی این اشیاء را به عنوان علت و سببی برای شناخت او در آینده قرار نداده است، بلکه این عقیده، برآمده از خرافات جاهلیتی است که کاهنان و دجال صفتان و جادوگران آن را اشاعه و ترویج می دهند.



درس هشتاد و ششم

داستان مسلمان شدن آل دیلم از فرزندان پادشاهان
یمن و آمدن هیئت آنها

130- فیروز دیلمی می‌گوید: آل دیلم مسلمان شدند و من هم یکی از کسانی بودم که مسلمان شدم. آل دیلم هیئت خود را به خدمت پیامبرص فرستادند تا بیعت و مسلمان شدن آنها را به پیامبرص اطلاع دهند. رسول خدا این کار آنها را پذیرفت. آنها گفتند: ای رسول خدا! ما کسانی هستیم که شما آنها را خوب می‌شناسی و می‌دانید که از کجا آمده ایم و می‌دانید که ما مسلمان شده ایم، حالا ولی و سرپرست ما کیست؟ پیامبرص فرمود: «الله و رسولش» گفتند: این دو برای ما کافی است و ما خشنود هستیم.¹

131- باز هم فیروز دیلمی می‌گوید: (همراه با هیئتی) به خدمت رسول خدا ص رسیدم. عرض کردم: ما یک نوع آشامیدنی می‌سازیم که آن را به خورد پسر عموهایمان می‌دهیم. پیامبرص فرمود: «آیا این آشامیدنی، مست می‌کند؟» گفتم: آری، فرمود: «پس حرام است» زمانی که می‌خواستیم با ایشان خداحافظی کنم و پیش قبيله ام بازگردم، دوباره این موضوع را به ایشان یاد آور شده،

(1) روایت از امام احمد (18037، 18042)، و ابوداود (3710) و سندش صحیح است.

گفتم: ای پیامبر خدا! آنها نمی‌توانند از آن دست بردارند. فرمودند: «کسی که از آن دست برنداشت (و بر آن استمرار ورزید) گردنش را بزنید!» گفتم: ای رسول خدا! من دو زن دارم که هر دو خواهر هستند. فرمود: «طبق میل خودت یکی از آن دو را که می‌خواهی طلاق بده!»¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- هدایت بدست الله تعالی است، آن را به هرکس از خلقش که بخواهد و بر هر کس که بداند لیاقت آن را دارد، ارزانی می‌کند. در حقیقت آن را به اهالی بلاد دوردست از عرب و عجم بخشیده است، مثلاً اینها آل دیلم از یمن و از فرزندان فارس هستند که الله تعالی آنها را به اسلام هدایت داده است و مردمانی را از اهل مکه بلکه از قریش از آن محروم ساخته است بلکه آن را به یکی از عموهای خیر البشر ص ارزانی نکرده است؛ همان کسی که با پیامبر ص دشمنی نمود و او را اذیت کرد و با دعوتش مبارزه نمود تا اینکه دست آخر بر سرکفر مرد - او ابولهب است - و این در حالی است که الله تعالی درباره رسوا کردن او

(1) روایت از طبرانی در الکبیر 331-330/18 و در سندش ابن ابوفروه قرار دارد که جداً ضعیف است. اما متن صحیح است، جزء اول را امام احمد (1834 - 18036) و ابوداود (2683) از حدیث دیلم حمیری روایت کرده اند و سندش صحیح است. و جزء آخر آن را امام احمد (18040-18041) و ترمذی (1129-1130) و ابن حبان (4155) روایت نموده، و ترمذی آن را حسن دانسته است. و الله تعالی فرموده است: ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ (نساء: 23)

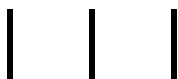
سوره ای را نازل کرده که تا روز قیامت خوانده می‌شود. پاک و منزّه است آن خدای دانا و کاردان!

2- کسی که شرب خمر از او تکرار شود با وجود آنکه در هر دفعه حد شرعی بر او جاری شده است، این نشان می‌دهد که او فردی سرکش است و شیطان بر او تسلط حاصل کرده، لذا لازم است که به شدت مورد تعزیر (و تنبیه) واقع گردد. و در بعضی از احادیث آمده است که او کشته می‌شود - چنانکه در حدیث دوم متن آمده است - و در احادیث دیگری آمده است که او بعد از مرحله چهارم (تکرار شراب خواری) کشته می‌شود. اما بعضی از اهل علم عقیده دارند که حد کشتن فسخ شده است و کسی که مکرراً به شراب خواری اقد ام کند، شدیداً تنبیه و تعزیر می‌شود.

3- جایز نیست که شخص دو خواهر را همزمان با هم در عقد نکاح داشته باشد چنانکه الله تعالی فرموده است:

﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ (نساء: 23)

«و اینکه دو خواهر را همزمان با هم زن خود نکنند مگر آنچه که قبلاً سپری شده است».



درس هشتاد و هفتم

داستان مسلمان شدن مردی که بلافاصله بعد از مسلمان شدنش فوت کرد

132- جریر بن عبدالله میگوید: همراه با رسول خدا از شهر خارج شدیم، وقتی که از مدینه دور شدیم، ناگهان دیدیم که سوار ی به سوی ما می آید. پیامبرص فرمود: گویی این سوار شما را می خواهد. راوی گوید: بالاخره آن مرد به ما رسید و به ما سلام کرد و ما جواب سلامش را دادیم. آنگاه پیامبرص به او گفت: «از کجا می آیی؟» گفت: از میان خانواده و فرزندان و عشیره ام! پیامبرص گفت: «کجا می خواهی بروی؟» گفت: رسول خدا را می خواهم. پیامبرص فرمود: «آنچه را که می خواهی، یافتی (من پیامبر هستم)» آن مرد گفت: ای رسول خدا! به من یاد بده که ایمان چیست؟ فرمود: «اینکه شهادت بدهی که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و اینکه محمد فرستاده خداست، و نماز را بخوانی و زکات را بدهی و روزه رمضان را بگیری و خانه خدا را زیارت نمایی» گفت: اقرار کرده ام، راوی گوید: دست شتر آن مرد در يك سوراخ بزرگ موش صحرایی افتاد، و سکندری خورد و بر زمین افتاد، و آن مرد هم از روی آن پرید و سرش بر زمین خورد و در نتیجه جان داد.

پیامبرص فرمود: او را برایم بیاورید. راوی گوید: عمار بن یاسر و حذیفه به س و ی آن مرد

جستند و او را نشانند و گفتند: ای رسول خدا،
مرده است. راوی گوید: پیامبرص از آن دو، روی
برگرداند. بعد از چند لحظه، به آنها گفت:
میدانید چرا من از شما دو نفر روی برگرداندم؟
من دو ملایکه را دیدم که از میوه های بهشتی در
دهان آن مرد فرو می کردند. آنگاه دانستم که او
به حالت گرسنگی مرده است. سپس پیامبرص فرمود:
بخدا این مرد از جمله کسانی است که الله تعالی
درباره آن گفته است:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾

(انعام: 82)

« کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را
با شرك (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن
و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان
(راه حق و حقیقت) هستند.»

راوی گوید: پس از آن پیامبر ص فرمود: «**دونکم
اخاکم**» « به یاری برادران بشتابید » راوی
گوید: ما هم او را تا مکان آب حمل کردیم و
غسلش دادیم و او را کفن کردیم و به سوی قبر
حمل نمودیم. راوی گوید: آنگاه رسول خدا آمد
تا جایی که بر لبه قبر ایستاد، و فرمود:
«**الحدوا ولا تشقوا فان اللحد لنا و الشق لغيرنا**»¹
« ¹ لحد بسازید و شکاف نکنید چرا که لحد برای

1) روایت از ابن اسحاق در السیرة ص 271 - 272 و امام احمد
359/4 از دو طریق که در هردوی آنها ضعیفی وجود دارد، از
زاذان، از جریر، این روایت حسن لغیره است.

ماست و شکاف برای غیر. «

(1) لحد شکافی است طولی که در یک طرف قبر برای جسد حفر می -
کردند. مترجم.

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- توحید برترین اعمال، و کلید بهشت است.
- 2- عظمت لطف و کرم الله تعالی، از جمله آن این که بخاطر عمل اندکی، پاداش فراوانی می‌دهد.
- 3- اعمال بستگی به خاتمه‌ها دارند.
- 4- وظیفه بنده این است که دنبال خیر و اسباب نجات بگردد و کارها و اسبابی را انجام دهد که منتهی به نجات است؛ چرا که حجت خدا بر بندگان قائم بر ارسال رسولان است.
- 5- برادری ایمانی با صرف وارد شدن به اسلام – با قطع نظر از نسب یا وطن- حاصل می‌گردد.
- 6- تنها زمانی انسان به نتیجه عملش می‌رسد که روحش از بدنش جدا گردد.
- 7- مشابهت جویی به کافران و تقلید از آنها در هر چیزی از عاداتهای مخصوص آنها حرام است و از این جمله است آنچه که مربوط به تشیع جنازه و دفن آن می‌باشد.



درس هشتاد و هشتم

داستان مسلمان شدن یکی از قبایل مشرکان

133- عمران بن حصین میگوید: ما در سفری همراه رسول خدا ص بودیم، تمام شب راه رفتیم و در پایان وقتی که خواب و استراحت برای مسافر از هر چیز دیگری شیرین تر است، توقف نموده، خوابیدیم.

(هنگام صبح، بعلت خستگی) بیدار نشدیم تا اینکه حرارت آفتاب ما را بیدار کرد. اولین کسانی که بیدار شدند، فلان و فلان و فلان بودند. و نفر چهارم حضرت عمر بن خطاب بود و در مورد پیامبر ص عادت چنین بود که وقتی میخوابید، کسی او را بیدار نمی کرد، تا زمانی که خودش بیدار می شد. چرا که ما نمی دانستیم که در خواب، چه اتفاقی برای پیامبر ص روی می دهد.¹ هنگامی که حضرت عمر بیدار شد و دید که چه اتفاقی برای مردم افتاده - درحالی که مردی جدی بود - تکبیری گفت و صدایش را به تکبیر بلند کرد. وی همچنان تکبیر می گفت و صدایش را به تکبیر بلند می نمود تا اینکه رسول خدا با صدای او بیدار شد. وقتی که بیدار شد، مردم آنچه را که برایشان اتفاق افتاده بود، با وی در میان

(1) یعنی نمی دانستند که از وحی چه برای او پیش می آید، می ترسیدند که در آن وقت به او وحی شود و با بیدار کردنش، وحی را قطع کنند.

گذاشتند. پیامبرص فرمود: « اشکالی ندارد، حرکت کنید! » کاروان به راه افتاد، پس از طی مسافت کوتاهی توقف نمود، رسول خدا آب خواست و وضو گفت، سپس اذان گفته شد و آن حضرت نماز را اقامه کرد، پس از اتمام نماز مردی را دید که در گوشه ای نشسته و در نماز شرکت نکرده بود، رسول خداص فرمود: ای فلانی! چرا در نماز جماعت شرکت نکردی؟ گفت: من نیاز به غسل داشتم و آب نبود. پیامبرص فرمود: « با خاک تیمم کن، همین برایت کافی است. »

کاروان دوباره به راه خود ادامه داد. مردم از تشنگی نزد رسول خدا شکایت کردند، رسول خدا، علی و یکی دیگر از اصحاب را صدا زد، و فرمود: « بروید آب پیدا کنید! » آن دو نفر به جستجوی آب رفتند. در راه زنی را دیدند که دو مشک بزرگ و پر از آب را بر شتری حمل می کرد و خود نیز سوار بر آن بود. آن دو از او پرسیدند: آب-ها را از کجا آورده ای؟ زن گفت: دیروز همین موقع در محل آب بودم، و از آنجا به سوی خانه به راه افتادم و مردمان ما اینجا نیستند. علی و همراهش خطاب به زن گفتند: با ما بیا. گفت: کجا؟ گفتند: پیش رسول خداص، گفت: همان کسی که او را بی دین می نامند؟ گفتند: آری، همانی است که تو مد نظر داری. پس حرکت کن!

سرانجام او را نزد رسول خداص آوردند و جریان را برایش تعریف کردند. (عمران) گوید: از آن زن خواستند که از شترش پیاده شود و رسول خداص ظرفی طلبید و از دهانه هر دو مشک، در آن ظرف، آب ریخت. سپس دهانه بزرگ مشکها را بست و

دهانه كوچك آنها را باز كرد و به مسلمانان دستور داده شد كه، آب بنوشند و شترها و اسبها را نيز آب دهند.

تمام كاروان آب نوشيدند و به شتران خود نيز آب دادند و در پايان به آن يك نفر كه جُنُب بود آب دادند تا غسل نمايد. آن زن همچنان ايستاده بود و آنچه را كه بر سر مشكهاي آبش مي آوردند، نظاره مي كرد، راوي مي گويد: سوگند بخدا كه آب كشيدن از مشكها تمام شد ولي ما ميديديم كه مشكها پرتري از قبل بود. پس از آن رسول خدا دستور دادند كه چيزي را براي آن زن جمع آوري كنند. صحابه مقداري خرما و آرد را براي او جمع آوري نمودند و آنها را در پارچه اي بستند. آنگاه دوباره زن را سوار شتر کرده، مواد غذايي ياد شده را روي شتر و در جلوي او نهادند. پیامبر ص به او گفت: « مي داني كه ما چيزي از آب مشكهاي تو را كم نكرده ايم، اين پروردگار بود كه ما را سيراب نمود. » و آن زن به ميان اهل خود بازگشت. در حالي كه دير به نزد آنها بازگشته بود. از او پرسيدند: چرا دير كردي؟ گفت: چيز شگفت انگيزي ديدم، در مسير راه، دو نفر جلوي مرا گرفتند و پيش كسي بردند كه به قول شما بي دين است. آن شخص چنين و چنان كرد و به خدا سوگند كه او بزرگترين جادوگر ميان اين و آن (زمين و آسمان) است و يا پیامبر بر حق خدا مي باشد. (راوي مي گويد) مسلمانان به ده كده هاي اطراف يورش مي بردند، اما به روستاي آن زن حمله نمي كردند. لذا روزي آن زن، به مردان طايفه خود گفت: مسلمانان

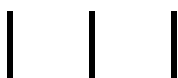
عمداً به شما تجاوز نمی کنند. آیا باز هم درباره اسلام شك و تردید دارید؟ سرانجام تمام مردم طایفه به پیروی از آن زن، مسلمان شدند .
روایت از بخاری و مسلم.¹

(1) صحیح البخاری (344) و صحیح مسلم (682) و لفظ از بخاری است. در رابطه با شرح الفاظ (عربی) این حدیث مراجعه کنید به شرح مسلم نووی 5 / 190 - 192 و فتح الباری ابن حجر 1 / 449 - 453.

نکته‌ها و عبرتها:

- 1- تا زمانی که شخص خوابیده بیدار می شود، از او رفع تکلیف شده است.
- 2- وقتی که فرد مسلمان آب بدست نیاورد یا نتواند آن را استعمال کند، تیمم از حدت اکبر او را پاک می‌کند. و برای او جایز است که تیمم کند همانگونه که شخصی که دارای حدت اصغر است (یعنی بی وضو است) تیمم می‌کند، بدینگونه که کف دستانش را به زمین می زند، سپس با آنها چهره اش و پشت کف دستهایش را مسح می‌کند.
- 3- یکی از اسلوبهای کافران و منافقان در راستای بازداشتن مردم از اسلام و از استقامت و پایداری بر آن بکار می‌گرفتند این است که مؤمنان را «عیب دار» توصیف می‌کنند. به عنوان مثال بهترین خلق یعنی پیامبر ص را به « صائبی = بی‌دین » و ساحر و کاهن و غیر اینها ملقب ساخته‌اند.
- 4- کسی که با تیمم طهارت کرده در صورت وجود آب و توانایی او بر استعمال آن، طهارتش شکسته می‌شود و لازم است که با آب طه ارت کند. (یعنی وضو بگیرد).
- 5- در این حدیث یکی از دلایل نبوت پیامبر ص وجود دارد و در ارتباط با یکی از معجزات وی سخن رفته است.
- 6- رفتار نیک و اخلاق زیبا یکی از بزرگترین وسایل دعوت الی الله است. و برعکس بد اخلاقی و بد

رفتاری بعضی از مسلمانان یکی از اسباب و خاستگاههای بازداشتن کافران از وارد شدن به دین الله تعالی است به همین خاطر بیم آن می رود بعضی از مسلمانانی که به سرزمینهای کافران می روند و در آنجا معصیت نموده و کارهایی انجام می دهند که در شأن مسلمانان نیست، بار گناهان افرادی را که با اعمال و اخلاق بد خود ، از وارد شدن به دین اسلام بازداشته اند، به دوش بکشند.



درس هشتاد و نهم

داستان مسلمان شدن بنی جذیمه و عبادۃ الضبی

134- عبدالله بن عمر ب میگوید: پیامبرص خالد بن ولید را به سوی قبیلۀ بنی جذیمه فرستاد . خالد آنها را به اسلام دعوت کرد، آنها خوب ندانستن د که بگویند اسلمنا (یعنی مسلمان شدیم) بلکه گفتند: صأنا¹ (یعنی از دینی وارد دین دیگری شدیم) لذا خالد بن ولید همچنان آن ها را می‌کشت و به اسارت می‌گرفت و به هر يك از ما اسیرش را تحویل می‌داد تا اینکه نزد پیامبر اکرم ص آمدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم . رسول خدا دستش را بلند کرد و دوبار فرمود : « خدایا من از کار خالد نزد تو اعلام برائت می کنم . » روایت از بخاری.²

136- حمید بن هلال به نقل از عبادۀ بن قرض الضبی می‌گوید: من به قصد غزوه حرکت کردم تا اینکه به نزدیکی‌های اهواز رسیدم، صدای اذانی را شنیدم . وقتی که به س و ی آنها آمدم، آنها مرا دیدند، گفتند : چرا آمده ای ای دشمن خدا؟

(1) صابیء در اصل کسی است که دنیاش را ترك کرده و به دین دیگری تحول یافته است و به همین خاطر مشرکان پیامبر را « صابیء» می‌نامیدند و او را بدان مورد عیب جویی قرار می دادند چرا که او دین قریش را ترك گفته و به دین اسلام پیوسته بود.

(2) صحیح البخاری (4339) .

گفتم: شما برادران من نیستید؟¹ گفتند: تو برادر شیطان هستی، گفتند: تو را می کشیم. گفتم: آیا چیزی را که پیامبر ص از من قبول کرد، شما از من قبول نمی کنید؟ گفتند: چه چیزی را از تو قبول کنیم؟ گفتم: من به حالت کافری خدمت رسول خدا رسیدم، و گواهی دادم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و محمد ص فرستاده خداست. با شنیدن این سخن پیامبر ص (مرا مسلمان تلقی کرد) و راه مرا بازگذاشت. (یعنی کاری با من نداشت) اما خوارج او را کشتند.²

نکته ها و عبرتها:

- 1- اشتباه امیر و فرم انده بخشیدنی می باشد و اگر در اجتهاد خود اشتباه کرد، از او قصاص گرفته نمی شود.
- 2- گمراهی خوارج؛ چه آنها با هرکس که بر طریقه ی اشتباه آمیز آنها نباشد، مبارزه می کردند و او را کافر تلقی می نمودند و در صورت توان او را می کشتند. یکی از بزرگترین اسباب و خاستگاه های گمراهی آنها تك روی در نظر و اندیشه همراه با کم علمی بود. به همین خاطر بر نوباوگان و دانش اندوزانی که در مراحل اولیه تعلم قرار دارند، لازم است که از غوطه ور

(1) یعنی شما برادر دینی من نیستید، چرا که او مسلمان است و آنها هم مسلمان هستند، و آن جماعت از فرق ه خوارج بودند، فرقه ای که کسی را که بر روش آنها نمی بود، می کشتند و به عنوان کافر حساب می کردند.

(2) روایت از ابن قانع (1193) و اسنادش صحیح است.

شدن در مسایل اجتهادی مانند مسایل تکفیر و غیر آن خودداری نمایند و فقط عالمانی در مورد این مسایل باید داد سخن دهند که به درج ه اجتهاد رسیده اند.

3- کسی که شهادت حق را بر زبان آورد، در حقیقت مال و خونش محفوظ و مصون است مگر به حق اسلام، روی این حساب، نه تنها کشتن او جایز نیست، بلکه نباید با اعمال هیچ اذیتی در بدن یا ناموس یا مالش، به او تعرض نمود.



درس نود

داستان مسلمان شدن یکی از مشرکان در میدان جنگ آن
وقت که مسلمانی شمشیرش را بالای سرش گرفت

136- صفوان بن محرز می‌گوید: در زمان فتنه ابن
زبیر، جندب بن عبدالله بجلی کسی را دنبال عسعس
بن سلامه فرستاد.

(عسعس پیش او آمد و جندب به او گفت:) تعدادی
از یاران و برادرانت را جمع کن تا با آنها
حرف بزنم.¹

عسعس هم یکی را به سوی آنها فرستاد. وقتی که
آنها جمع شدند، جندب در حالی که جامه کلاه دار
زرد رنگی بر تن داشت، پیش آنها آمد. جندب
گفت: سخنتان را نشنید و به آن ادامه دهید.
تا اینکه دوباره سخن گفتن را از سر گرفتند.
وقتی که آنها مشغول حرف زدن شدند، جندب کلاه
جامه‌اش را از سرش برداشت و گفت: من پیش شما
آمده‌ام در حالیکه نمی‌خواهم حدیثی از پیامبر ص
برای شما نقل کنم، (ولی به نظرم آمد که آن را
برای شما تعریف کنم)²: پیامبر ص جماعتی را به
سوی قومی از مشرکان فرستاده و آنها رودر روی
هم قرار گرفتند، وقتی که یکی از مردان مشرکان

1) حضرت جندب در وقت اختلاف میان ابن زبیر و بنی امیه بدین
جهت دنبال آن جوانان فرستاد تا آنها را پند دهد و آنها را
از فتنه‌ای که بیم وقوع آن می‌رفت، برحذر بدارد.

2) شرح صحیح مسلم اثر نووی 2/ 105.

میخواست یکی از مردان مسلمان را بکشد، به سویی او حمله می‌کرد و او را می‌کشت. و یکی از مردان مسلمان هم از غفلت مرد مشرکی استفاده کرد و به او حمله برد. و برای ما تعریف کردند که او اسامه بن زید بوده است.

هنگامی که شمشیرش را بر آن فرد مشرک بالا گرفت، آن فرد گفت: لا اله الا الله. ولی اسامه او را کشت. پیام آور (جنگ) به خدمت پیامبرص حاضر شد و پیامبرص (در مورد اوضاع جنگ) از او سؤال کرد و او در ضمن بازگویی وقایع جنگ، به مسئله آن مرد هم اشاره کرد. پیامبرص اسامه را فرا خواند و از او پرسید: «چرا او را کشتی؟» گفت: ای رسول خدا! (قلب) مسلمانان را به درد آورده و فلان و فلان را کشته بود. (و اسامه نام چند نفر را ذکر کرده) و من هم به او حمله کردم. وقتی که شمشیرم را دید، گفت: لا اله الا الله، رسول خدا گفت: آیا باز هم او را کشتی؟ پیامبرص فرمود: «پس در روز قیامت با لا اله الا الله چکار می‌کنی وقتی که می‌آید؟»¹ اسامه گفت: ای رسول خدا برای من طلب آمرزش کن! پیامبرص فرمود: «پس در روز قیامت با لا اله الا الله چکار می‌کنی وقتی که می‌آید؟» راوی گوید: پیامبرص چیزی بیشتر از این نمی‌گفت: «با لا اله الا الله چکار می‌کنی هنگامی که در روز قیامت می‌آید؟»

(1) یعنی چه حرفی داری که بزنی وقتی که به تو گفته شود: چگونه کسی را کشتی که گفت: لا اله الا الله، در حالیکه خون او شرعاً - با گفتن این جمله - حرام شده است. المفهم 1/ 297.

روایت از مسلم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- لازم است، مردم - هر يك بر حسب خویش - از افتادن در دام شرارتها و فتنه‌هایی که بیم آنها می‌رود، برحذر داشته شوند. و نباید منتظر بمانیم تا در دام فتنه‌ها و شرارتها گرفتار آیند آنگاه برویم نصیحتشان کنیم؛ چرا که پیشگیری بهتر از درمان است!

2- حرص صحابه به دعوت الی الله و نصیحت آنها به افرادی که بیم آن داشته‌اند، اعتقاد یا عملی مخالف شرع انجام دهند. و به همین خاطر جندب علاقمند بود که آن جوانان را نصیحت کند گویی می‌ترسید که آنها رأی و عقیده خوارج را پیدا نمایند. یا می‌ترسید که آنها در این جنگی که میان مسلمانان روی داده - در زمان فتنه‌ای که بین ابن زبیر و بنی امیه روی داد - شرکت کنند.

3- کسی که علامت حسنه و نیکی‌ای را آشکار کند، باید از او پذیرفته‌گردد و نیت و باطنش باید به آن خدایی واگذار شود که از همه نیت‌ها و باطنها باخبر است، اگرچه قراین و دلایلی در دست باشد که نشان دهد او خلاف آنچه را که ظاهر کرده، در دل دارد.

4- بزرگی و سنگینی حرام بودن قتل مسلمانی به

(1) صحیح مسلم (97) و این روایت دارای شاهی از حدیث اسامه در نزد بخاری (4269)، و مسلم است.

ناحق، اگرچه قاتل کار خود را توجیه و تأویل
کرده و گمان برد که بر حق است.

| | |

درس نود و یکم

داستان مسلمان شدن تمیم داری و داستان جسّاسه

137- عامر بن شراحیل شعبی (از شعب هم دان) می-گوید: به فاطمه دختر قیس، خواهر ضحاک بن قیس که یکی از نخستین زنانی بود که به مدینه هجرت کرده بود، گفتم: حدیثی را که از پیامبر ص شنیده ای، برای من بازگویی، بشرطی که آن را فقط از رسول خدا روایت کنی و به کس دیگری نسبت ندهی.

فاطمه گفت: اگر می خواهی حدیث بشنوی، باشد، برای تعریف می کنم. من هم گفتم: آری می خواهم، برای تعریف کن! او گفت: با ابن مغیره ازدواج کردم، او در آن زمان ی کی از بهترین جوانان قریش بود. در اولین جهادی که با پیامبر ص انجام داد زخمی شد، (فاطمه با بیان این مطلب می خواهد فضایل ابن مغیره را بیان کند) وقتی که بیوه زن شدم،¹ عبدالرحمن بن عوف همراه با تني چند از یاران رسول خدا (نزد من آمد) و مرا خواستگاری کرد. از آن طرف پیامبر ص مرا برای خدمت کارش اسامه بن زید خواستگاری کرد و من با خودم می گفتم: پیامبر ص فرموده است: «من احبني فليحب اسامه» «هرکس مرا دوست دارد، اسامه را دوست بدارد.» وقتی که پیامبر ص با من صحبت

1) او بعد از طلاق ابو عمر بن حفص بن مغیره بیوه شده است.

کرد، گفتم: اختیار من با شماست. مرا به ازدواج هرکسی که می خواهی در بیاور. آنگاه پیامبرص فرمود: «پیش ام شریک برو»¹ و ام شریک يك زن انصاري توانگري بود که اموالش را خیلی در راه خدا خرج می کرد و میهمانها پیش او می آمدند و میهمان او می شدند. گفتم: باشد، می روم.

بعد پیامبرص فرمود: «نه نرو، چرا که ام شریک خیلی میهمان دارد، من می ترسم که چادرت از سرت بیفتد یا ساقهای پایت نمایان گردد». آنگاه آن جماعت چیزی را از تو ببیند که تو آن را دوست نداری. اما پیش پسر عمه ات، عبدالله بن عمرو ابن مکتوم برو!»

من هم پیش او رفتم. وقتی عده ام را سپری کردم، مؤذن رسول خدا ندا در می داد که: «**الصلاة جامعة**» من هم برای شرکت در نماز عید به مسجد رفتم و با رسول خدا نماز خواندم. من در صف زنان بودم که پشت سر صف مردان قرار داشت. وقتی که رسول خدا ص نمازش را به پایان برد، بر روی منبر نشست در حالیکه می خندید، فرمود: «هرکس در جایی که نماز خوانده بنشیند». سپس فرمود: «آیا می دانید که شما را برای چه جمع کرده ام؟» گفتند: خدا و رسول او دانایتر هستند. گفتم: «

¹ پیامبرص این سخن را قبل از اینکه خواستگاران به سراغ او بیایند، به او گفته، یعنی بعد از آنکه طلاق گرفت و خواست که عده اش را سپری کند.

در این سخن تقدیم و تأخیر است و پیامبرص در وقت عده اش به او گفت: «خودت سبقت نگیر، (یعنی عجله نکن و بگذار عده ات تمام بشود.)» چنانکه در روایت دیگر مسلم روشن است (1480).

من شما را جمع نکرده ام که تشویق کنم یا بترسانم بلکه به این خاطر شما را جمع کرده ام که تمیم داری که مردی مسیحی بوده، حال آمده و بیعت کرده و مسلمان شده است. و درباره مسیح دجال سخنی برای من گفته، که با آنچه که من برای شما گفته ام، کاملاً مطابقت و همخوانی دارد. او به من گفته: همراه با سی نفر افراد ضعیف و جذام گرفته، سوار بر یک کشتی دریایی شدم. امواج دریا طوری بود که مجبور شدیم یک ماه در دریا باقی بمانیم. سپس به جزیره ای در آن دریا پناه بردیم و کشتی را به لنگرگاه آن جزیره نزدیک کردیم. تا وقتی که غروب شد، سپس در یک قایق کوچکی نشس تیم و وارد آن جزیره شدیم. ناگهان با جانداري که دارای موهاي پرپشت و زیاد بود، برخورد کردیم. نمیتوانستیم جلوی او را از عقبش تشخیص دهیم از بس که پرمو بود. گفتیم: وای بر تو، تو کیستی؟ گفت: من جاساسه هستم. گفتیم: جاساسه چیست؟ گفت: ای جماعت، پیش آن مرد که در آن دیر¹ قرار دارد، بروید، چرا که او شدیداً به (شنیدن) جریان شما مشتاق است.

(راوی گوید) وقتی که به ما گفت مردی در آنجا هست، از آن موجود ترسیدیم که شاید عفریته ای باشد.

(1) دیر در اصل لغت از الدار (خانه) گرفته شده است سپس به جایی که راهبان مسیحی و یهودی در آن عبادت می کنند، شهرت یافته است بخصوص اگر در صحراها و بیابانها باشد چنانکه در معجم البلدان (ماده: دیر) آمده است. و چنین بر می آید که مراد از آن در اینجا «خانه» است.

(راوي گوید) لذا سریعاً حرکت کردیم، تا اینکه وارد آن خانه شدیم. ناگهان دیدیم در آن انسانی است که تا به حال آن سانی به قد بلندی او ندیده بودیم و شدیداً بسته شده بود. دستش به گردنش بسته شده و از زانو تا قوزک پاهایش در آهن بود. گفتیم: وای بر تو! تو کی هستی؟ گفت: بزودی جریان مرا خواهید دانست. بگوئید، شما کی هستید؟ گفتیم: ما مردمانی از عرب هستیم - و جریان خود را برایش تعریف کردیم - آن مرد گفت: درباره خرماي بیسان¹ به من خبر دهید. گفتیم: درباره چه چیزی از آن خبر می - خواهی؟ گفت: در مورد (درختان) خرماي آن از شما می‌پرسم آیا ثمره می‌دهد؟ گفتیم: آری، گفت: نزدیک است که دیگر ثمره ندهد. گفت: درباره دریاچه طبریه² به من خبر دهید؟ گفتیم: از چه

(1) بیسان یکی از شهرهای فلسطین است. 127 کیلومتر از بیت المقدس دور است و از نابلس 36 کیلومتر و از جنین 33 کیلومتر. در سال 1948 میلادی یهودیان آن را اشغال کردند و ساکنان عرب آن را از آنجا بیرون کردند و آن شهر را ویران کردند، و سپس دوباره آن را ساختند. و صدها شهروند یهودی را در آن اسکان دادند. نگا: معجم بلدان فلسطین اثر محمد شراب ص 217، 218 و در مجمع البلدان 527/1 آمده است: «بیسان: شهری در اردن در غور شامی است میان حوران و فلسطین و به کثرت درختان خرما توصیف می شود و آن را چندین بار دیده‌ام در حالیکه غیر از دو درخت خرماي بی ثمر چیز دیگری ندیده‌ام. و این یکی از نشانه‌های ظهور دجال است و آن شهر، شهری گرمسیر و وبازده است. اهالی آنجا در اثر شدت گرماي آنجا، گندمی رنگ و موفرفری هستند.»

(2) این دریاچه جزئی از گذرگاه رودخان ه اردن است و این دریاچه جداً به کوههای جوالان که در سال 1387هـ. توسط یهودیان اشغال شد، نزدیک است. و گفته شده که این دریاچه جایگاه دهکده قوم لوط بود. و در نزدیکی این دریاچه، شهر طبریه واقع است که طبرانی مؤلف معاجم الثلاثة حدیث

چیزی از آن خبر می‌خواهی؟ گفت: آیا در آن مکان آبی وجود دارد؟ گفتیم: دارای آب فراوانی است. گفت: نزدیک است که آب آن برود. گفت: درباره چشمه زغر¹ به من خبر دهید، گفتیم: در چه موردی؟ گفت: آیا در آن چشمه آب است؟ و آیا اهالی آنجا، با استفاده از آب آن چشمه کشاورزی می‌کنند؟ گفتیم: آری، دارای آب فراوانی است و اهالی آنجا، با استفاده از آب آن، کشاورزی می‌کنند. گفت: در مورد پیامبر آن بیسوادها به من خبر دهید که چکار کرده؟ گفتیم: از مکه خارج شده و در یثرب اقامت گزیده است. گفت: آیا عرب با او مبارزه کرده - اند؟ گفتیم: آری، گفت: پیامبر با آنها چه کرد؟ گفتیم: که پیامبر ص بر اعرابی که از او پیروی نکرده و او را حمایت و دوستی نکرده اند، غالب و ظاهر شده است. گفت: آیا اینطور است؟ گفتیم: آری. گفت: اما این برای آنها بهتر است که از او اطاعت کنند. و من درباره خودم به شما خبر می‌دهم. من مسیح (دجال) هستم و نزدیک است که به من اجازه داده شود که ظهور کنم و در زمین می‌گردم هیچ دهکده (و شهری) باقی نمی‌ماند مگر اینکه 20 شب در آنجا باقی می‌مانم،

(فرهنگهای سه‌گانه) و غیر آن، به آن شهر منسوب است. و این شهر 20 کیلومتر از دهانه رودخانه اردن در دریاچه طبریه دور است و یهود در سال 1948 میلادی آن را اشغال کردند، و ساکنان مسلمان آن را بیرون راندند. نگا: الانساب اثر سمعانی 42/4، معجم بلدان فلسطین ص 499.

(1) آن چشمه‌ای است که در ساحل دریای میت جنوب شرقی واقع می‌شود. نگا: معجم بلدان فلسطین ص 431.

غیر از مکه و مدینه، که آن دو بر من قدغن شده - اند. هروقت که بخواهم وارد یکی از آن دو شوم، ملایکه شمشیر از نیام کشیده به پیشواز من می-آیند و نمی‌گذارند که وارد آن شوم. و بر روی هر سوراخ و شکاف آنجا، ملایکه‌هایی است که از آنها محافظت می‌کنند.

فاطمه دختر قیس گوید: در حالی که رسول خدا عصایش را به منبرش زد، گفت: «**هذه طيبة، هذه طيبة، هذه طيبة**» «مدینه پاک است، مدینه پاک است، مدینه پاک است.» «آگاه باشید آیا من این را برای شما تعریف کرده‌ام یا نه؟» اصحاب گفتند: آری (تعریف کرده‌اید) پیامبر ص فرمود: «سخن تمیم داری از این حیث برایم جالب واقع افتاد که دیدم با مطلبی که من دربار ه دجال و مدینه و مکه برای شما گفته‌ام، کاملاً مطابقت دارد مگر (این قسمت) که او در دریای شام یا در دریای یمن است. خیر، بلکه از طرف مشرق ظهور می‌کند، از طرف شرق ظهور می‌کند...» و با دستش به طرف مشرق اشاره کرد. فاطمه بن قیس گوید: این حدیث را از رسول خدا ص حفظ کرده‌ام. روایت از مسلم.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- محبت زنان صحابه نسبت به رسول خدا ص و

1) صحیح مسلم، الفتن (2942) و در ارتباط با شرح این حدیث نگا: اكمال المعلم / 8 / 497 - 502، المفهم 294/7 - 300، شرح النووي 18 / 78 - 84.

مقدم داشتن کسانی که پیامبر ص آنها را دوست دارد بر کسانی که خود آن زنان آنها را دوست دارند.

2- کرم و بخشش زنان صحابه.

3- بر زن مسلمان واجب است، همه بدنش از جمله صورت و ساقهایش را از مردان بیگانه بپوشاند.

4- حرص و علاقه شدید پیامبر ص به مصلحت امتش؛ زیرا امتش را از هر چیزی که باعث زیان و ضرر به آن است، برحذر داشته است از جمله امتش را از مسیح دجال بر حذر داشته و اوصافش را برای آن بیان کرده تا آن را بشناسند و از آن دوری جویند.

5- بیان ضعف مسیح دجال و اینکه هم اکنون موجود و بسته شده است و دارای وقت مشخصی است - که در آن خارج خواهد شد و الله تعالی بوسیله او مردم را در بوتۀ آزمایش قرار خواهد داد.

6- حمایت خدا از مکه و مدینه.

7- بر شخص دعوتگر لازم است از هر امر یا حادثه‌ای که دعوت حقانیت او را تقویت و تصدیق می‌بخشد، استفاده کند. اگرچه حقی که به سوی آن دعوت می‌کنند، واضح و آفتابی باشد؛ چرا که با این کار، امید می‌رود که طرف‌های دعوت زودتر به دعوت او پاسخ دهند و ایمانشان تقویت گردد.

درس نود و دوم

داستان زنی سیه چرده که دارای گردنبندی چرمی بود

141- عایشه^ل میگوید: زنی سیاه پوست، خیمه ای در صحن مسجد داشت. عایشه گوید: او پیش ما می-آمد و در کنار ما سخن می گفت و هنگامی که سخنش را تمام می کرد، می گفت:

و یوم الوشاح من اعاجیب
الا انه من بلده الکفر انجانی
ربنا

«روز گم شدن آن زیور قرمز ، از شگفتی های پروردگار ما بود ، ولی باید شکر خدا ک نم که مرا از دیار کفر نجات داد.»
وقتی که زیاد این شعر را خواند، عایشه به او گفت: و روز وشاح چیست؟ گوید: من کنیز یکی از قبایل عرب بودم . آنها مرا آزاد کردند . آنگاه دختر بچه خردسالی از آن قبیله که گردنبند چرمی سرخ رنگی داشت، از خانه بیر و ن شد . گردنبند از گردن او افتاد و (از قضا) یک پرنده گوشت خوار که آن را دیده و گمان برده بود که گوشت است، به سمت آن پایین آمد و آن گردنبند را با خود برد. آنها مرا متهم کردند که آن را دزدیده ام. مرا شکنجه دادند، کار بجایی رسید که خواستند عورتم را بازرسی کنند ، درحالیکه آنها دو رو برم را گرفته بودند و من در آن سختی و محنت بسر می بردم، ناگهان آن پرنده گوشت خوار سر و کله اش پیدا شد و آن گردنبند را از ب الا به پایین انداخت . آنها هم

آن را برداشتند و من گفتم : این همان چیزی است که مرا به سرقت آن متهم نمودید، در صورتیکه من از آن بري و بی‌گناه هستم. بعد از آن، آن زن به خدمت رسول خدا رسید و مسلمان شد. روایت از بخاری.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- جواز بیتوته کردن و خوا بیدن در مسجد به هنگام نیاز برای مردان و نیز برای زنان اگر موجب فتنه نشود و مسجد آلوده نگردد. بعضی از فقها از این حدیث چنین برداشت کرده اند که در صورتیکه زن حائضه مسجد را آلوده نکند، جایز است که وارد مسجد شود.²

2- در این روایت از یکی از حوادث سخن رفته است كه بارها و بارها تکرار شده و سیمای ظلم اهل جاهلیت را به افراد مظلوم و مستضعف نمایش می‌دهد.

3- جایز نیست کسی بی دلیل - در اثنای وقوع جرمی که فاعل آن مشخص نیست - مورد اتهام یا تعزیر قرار بگیرد.

اتهام زدن به افراد ضعیف آنهم بی هیچ دلیل و مدرکی، یکی از کارهای جاهلیت است که اسلام آن را حرام ساخته است و بسیاری از افراد فاسق به بعضی از افراد خیر و اصلاح طلب اتهاماتی ناروا و بی پایه را می زنند که با این اتهامات، یا

(1) صحیح البخاری (439)، (3623).
(2) نگا: المحلي 2/ 186، فتح الباری 1/ 535.

می‌خواهند خود را پاک و بی عیب نشان دهند یا اینکه ذاتاً نسبت به آنها کینه توز هستند و چندان دل خوشی از آنها ندارند، چنانکه در بسیاری از اوقات شاهد هستیم که این افراد به آمران به معروف و ناهیان از منکر تهمت می‌زنند و چه بسیار که می‌بینیم افراد عوام و جاهل که فریب این آقایان را خورده اند یا بعضی از افراد کینه توز می‌آیند این تهمتها را اشاعه و گسترش می‌دهند و گاهی به اذیت و ناراحتی افراد خیرخواه و اصلاح طلبی که به آنها تهمت زده شده است، اقدام می‌کنند. نزدیک به این چیزی بوده که برای جریج عابد روی داد. امام احمد و بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده اند که او گفت: در بنی اسرائیل مردی عابد وجود داشت به نام جریج. او صومعه‌ای¹ را برای خود ساخت و در آن عبادت نمود. یک روز بنی اسرائیل بحث عبادت جریج را به میان آوردند. یک زن بدکاره که در میان آنها بود گفت: اگر شما بخواهید، او را در دام خودم گرفتار می‌سازم (یعنی او را دچار معصیت می‌کنم) گفتند: آری، می‌خواهیم. گوید آن زن پیش جریج آمد و خود را در اختیار او نهاد، اما جریج هیچ توجهی به او نکرد. لذا آن زن خود را در اختیار چوپانی نهاد که گوسفندان را به اصل صومعه جریج پناه می‌داد. آن زن از آن چوپان باردار شد و پسر بچه‌ای را

(1) صومعه ساختمانی است مانند مناره که عابدان مسیحی به منظور عبادت اختصاصاً در آنجا اقامت می‌گزینند و صومعه معمولاً در جایی دور از آبادی ساخته می‌شد تا عابدان بتوانند از مردم جدا شوند و فاصله بگیرند و "دیر" نامیده می‌شد.

به دنیا آورد، گفتند: این پسر بچه از کیست؟ گفت: از جریج است. آنگاه آنها نزد جریج آمده و از او خواستند که از صومعه اش پایین بیاید، جریج هم پایین آمد. آنها او را کتک زدند و صومعه اش را نابود ساختند. جریج گفت: چرا این کار را می‌کنید؟ گفتند: تو با این زن بدکاره زنا کرده ای، آنگاه او این پسر بچه را بدنی آورده است. گفت: کجاست آن پسر بچه؟ گفتند: بیا، همین جاست. گوید: جریج برخاست و نماز خواند و دعا کرد، سپس به سوی آن پسر بچه بازگشت و انگشتی به او زد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم ای پسر بچه، بگو ببینم پدرت کیست؟ گفت: من پسر آن چوپان هستم. با شنیدن این سخن، بنی اسرائیل به سوی جریج پدید آمدند و شروع کردند به بوسیدن او و گفتند: صومعه تو را از طلا می‌سازیم.

گفت: من نیازی به این ندارم، آن را همچون گذشته از گل و لای درست کنید.¹

4- یکی از مهمترین قواعد و احکام شرعی؛ وجوب عدالت و حرام بودن ظلم می‌باشد. مردم، چه فقیر و چه ضعیف، با هم برابر هستند باید عادلانه با آنها تعامل کرد و کوچکترین اذیت و ناراحت کردن هر یک از آنها - به ناحق - حرام است. و این ویژگی عظیم و قاعده بزرگ شرعی که دین خدا در پرتو آن از ادیان تحریف شده و سازمانها ی

(1) چنانکه گفته شد روایت از امام احمد 2/ 307 - 308 و لفظ از آن اوست و بخاری (3436) و مسلم (2550) و اسناد امام احمد صحیح است.

ساخته دست انسان جدا شده و امتیاز یافته است، باعث شده که بسیاری از مردم وارد دین اسلام شوند، چنانکه در داستان این زن مشاهده گردید. این در حالی است که در این عصر هم مردمان زیادی بلکه شهرهای زیادی - تماماً - در هند و غیره وارد اسلام شده اند چون دیده اند که اسلام سرشار از عدالت است و ادیان منحرف و دستکاری شده و سازمانهای انسانی مانند بودایی و نظام سرمایه داری و غیر اینها، آکنده از ظلم و حق کشی است!

5- الله تعالی بی گناهی مظلوم را - اگرچه کافر باشد - ظاهر خواهد ساخت، چنانکه برای این زن روی داد. و قبلاً داستان جریج عابد و سخن گفتن آن کودک شیرخوار مبنی بر بی گناهی او، بیان شد.

6- بسیاری از مشاغل و گرفتاریهایی که دامنگیر بعضی از مردم می شود، باعث می شود که خیر کثیری شامل حال آنها شود است چنانکه برای این زن حاصل شد و الله تعالی فرموده است:

﴿فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (نساء: ۱۹)

(19)

« زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد.»



درس نود و سوم

داستان مسلمان شدن هرمزان¹ (یکی از فرماندهان
ایران)

139 - انس بن مالک می‌گوید: ابوموسی، هرمزان را به همراه من پیش عمر بن خطاب افرستاد؛ چرا که هرمزان داور و حکمیت حضرت عمر را خواسته بود.²

انس گوید: وقتی که او را به خدمت عمر آوردم، عمر شروع کرد به سخن گفتن با او، ولی هرمزان هیچ جوابی به او نمی‌داد. راوی گوید: عمر به او گفت: حرف بزن! او گفت: آیا سخن شخصی زنده یا سخن شخصی مرده؟ (یعنی آیا زنده می‌مانم یا مرا می‌کشی) عمر گفت: حرف بزن اشکالی ندارد (یعنی چیزی تو را تهدید نمی‌کند) هرمزان گفت: ای جماعت عرب! حال ما و شما - تا زمانی که خدا دست ما را در مورد شما باز گذاشت - اینگونه بود که ما شما را به بردگی می‌گرفتیم

(1) هرمزان اگرچه صحابی نبود، ولی نویسندگان کتابهای مربوط به صحابه (او را که جزو مخضرمان است) مخضرمان را، در ضمن کتابهای مربوط به صحابه ذکر می‌کنند، من هم در این باره، از آنها پیروی نمودم.

(2) جریان از این قرار است که هرمزان وقتی که توسط مسلمانان در شهر تستر مورد محاصره قرار گرفت، زمانی حاضر شد تسلیم آنها شود که آنه حاضر شوند او را تحویل عمر بدهند و حضرت عمر در مورد او حکم و قضاوت نماید، چنانکه ابن ابی شیبه (15660) در روایت طویلی این ماجرا را ذکر کرده است.

و شما را تبعید می‌کردیم و زمانی که الله با شما همراه شد (یعنی شما را کمک کرد)، ما هیچ راهی برای تحقیر و شکست شما نداشتیم.

روای گوید: عمر گفت: تو چه می‌گویی ای انس؟ گفتم: ای امیر مؤمنان! پشت سرم قدرت بزرگ و تعداد فراوانی از (سپاه هرمزان) را به جای گذاشتم. اگر او را بکشی، این افراد از زنده ماندن نا امید شده، خواهند جنگید (تا کشته نشوند) و اگر او را زنده باقی بگذاری، آن جماعت نسبت به (عفو مسلمانان) طمع حاصل نموده و تسلیم می‌شوند.

عمر گفت: ای انس! شرم کن! (مگر نمی‌دانی) که او براء بن مالک و مجزأة بن ثور را کشته است.

انس گوید: بعد از آن، عمر گویی خواست او را بکشد. انس گوید: من گفتم: هیچ راهی برای کشتن او وجود ندارد؛ چرا که شما به او گفتی: «حرف بزن! اشکالی ندارد.» عمر گفت: برای این حرفی که زدی یا باید شاهی بیاوری یا اینکه تو را مجازات می‌کنم. انس گوید: از خدمت او خارج شدم.

(در راه) با زبیر بن عوام برخورد کردم. دیدم که او هم آنچه را که من (در این ارتباط) به خاطر سپرده‌ام، به خاطر سپرده است. گوید: وی نزد عمر آمد و به سان من گواهی داد که عمر چنین حرفی را گفته است. آنگاه عمر، هرمزان را رها کرد و او هم مسلمان شد و عمر برای وی (از

بیت المال) مستمري سالیانه تعیین کرد¹

140- جبیر بن حیه / میگوید: عمر مردم را برای جهاد با مشرکان به شهرهای بزرگ فرستاد . هرزمان مسلمان شد . عمر گفت : در مورد این جنگهایم از تو نظر خواهی می کنم² هرزمان گفت : بلی، مثال جنگ و مثال کسانی که دشمنان مسلمانان هستند مانند پرنده ای است که یک سر و دو بال و دو پا دارد . پس اگر یکی از بالهایش بشکند، با دو پا و یک بال و سر، بلند می شود و اگر بال دیگرش هم بشکند، با دو پا و سر، بلند می شود. اما اگر سرش بشکند، پاها، بالها و سرش، همه از بین می روند. پس کسری، سر است و

(1) یعنی پولی را از بیت المال مسلمین به او داد و آن پول را بعنوان مستمري هر ساله او قرار داد. افراد زیر این دو روایت را استخراج کرده اند: شافعی در مسندش ص 317، ابن ابی شیبۀ در الجهاد (15249) و در التاريخ (15661)، ابو عبید در الاموال (304، 305) سعید بن منصور در باب قتل الأساري (2670)، قاضی اسماعیل بن اسحاق، و اسماعیل بن جعفر در فوائدها چنانکه در فتح الباري 6/ 275، و الاصابة 3/ 584، آمده و از طریق آن حافظ در التعلیق 3/ 484 و اسنادش صحیح است، و روایت از بخاری در صحیحش بصورت مختصر و بصورت تعلیقي که آن را مسلم می داند، در الجزية باب 11.

(2) در روایت ابن ابی شیبۀ چنانکه در فتح الباري 6/ 264، آمده است، می خوانیم: « عمر در مورد حمله به فارس و اصفهان و آذربایجان با هرزمان مشورت کرد. « ابن حجر در فتح الباري گفته است: « یعنی حمله به کدامیک از آنها را شروع کند. و این نشان می دهد که منظور این است که حضرت عمر در مورد جهات مخصوصی از وی نظرخواهی کرده، و هرزمان اهل آن مناطق بوده و بهتر از دیگران از چند و چون آنها خبر داشته است. بر این اساس این سخن هرزمان (سر کسری است و بال قیصر است و بال دیگر فارس است) که در حدیث این باب آمده است، جای گفتگو دارد. و طبری آن را چنین روایت کرده: « فارس امروز، سر و دو بال است » و این با روایت ابن شیبۀ که اولی تر است، همخوانی دارد و موافق است... »

قیصر يک بال است و فارس بال دیگر آن می باشد.¹
به مسل مانان دستور ده ید تا به سوی کسری
بروند.

جبیر بن حیه گفت : آنگاه عمر با جدیت هر چه
تمام تر ما را فرا خواند و نعمان بن مقرن را
بعنوان نماینده ما تعیین نمود . سپس به راه
افتادیم تا اینکه به سرزمین دشمن رسیدیم .
آنجا با فرماندار کسری که با چهل هزار تن
بیرون آمده بود ، مواجه شدیم . مترجمی برخاست و
گفت: یکی را بفرستید تا با او سخن بگوید.
مغیره گفت: هرچه می خواهی، بپرس. گفت: شما که
هستید؟ گفت: ما گروهی از عرب هستیم که به شدت
گرفتار شقاوت و بدبختی بوده ایم . از شدت
گرسنگی پوست حیوانات و هسته خرما را می مکیدیم
و لباسهای مویی و پشمی ، می پوشیدیم و سنگها و
درختان را عبادت می کردیم . در این حالت بسر می-
بردیم که پروردگار آسمانها و زمین ها - تعالی
ذکره و جلت عظمته - پیامبری را که پدر و
مادرش را می شناسیم ، از میان ما به سوی ما
فرستاد . آنگاه پیامبر ما که فرستاده پروردگار
ماست به ما دستور داد که با شما بجنگیم تا
تنها خدا را عبادت کنید یا جزیه بدهید .
پیامبر ما پیام پروردگار ما را به ما رسانید
که هریک از ما کشته شود به بهشتی می رود که
هرگز نعمتهایی مانند آن را کسی ندیده است . و
هرکس از ما زنده بماند ، بر شما حکومت خواهد

(1) به حاشیه فوق مراجعه شود.

کرد. روایت از بخاری.¹

نکته‌ها و عبرتها:

1- عربها قبل از آنکه مسلمان شوند ، در مقابل دشمنانشان ذلیل و خوار بودند ، و ایرانی‌ها و رومی‌ها آنها را به بردگی می گرفتند و به علت شرك عرب و پراکندگی آنها ، بر بسیاری از بلاد آنها، حکومت می کردند. البته رومی‌ها از ایرانی‌ها دین بهتری داشتند ، اگرچه همگی بر گمراهی بودند.

2- وقتی که عربها به اسلام تمسک کردند و احکام آن را در هم ه شئونات خود پیاده کردند ، الله تعالی آنها را بر دشمنانشان یاری و پیروزی داد، همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿إِنْ نَصْرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد: 7)

« خدا را یاری کنید ، خدا شما را یاری می کند (و بر دشمنانتان پیروز می گرداند) و گامهایتان را استوار می دارد (و کار و بارتان را استقرار می بخشد) . »

در مقابل زمانی که مسلمانان از دینشان دوری گزیدند و بر معصیتهای خدا جرأت پیدا کردند ، خداوند از نصرت آنان در ارتباط با دشمنانشان دست کشید . و در این عصر ، چون بسیاری از مسلمانان دین الله تعالی را نادیده گرفته و با آن مبارزه کرده اند، خداوند دشمنانشان را بر

(1) صحیح البخاری (3159) .

آنها مسلط نموده است . در نتیجه دشمنان آنها را شکست داده و به ذلت کشانده اند.

3- وجوب رعایت عدالت حتی با دشمنان . الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾

(مائده: 8)

« و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است.»

- 4- لازم است که با اهل معرفت و افراد با تجربه در ارتباط با آگا هی یا تجربه ای که دارند مشاوره و تبادل نظر صورت بگیرد و البته این در صورتی است که امید خیرخواهی از آنان برود.
- 5- فضل و منت الله تعالی بر این امت با فرستادن این پیامبر گرامی است که هرکس از او طاعت کند و در مسیر او گام بردارد ، سعادت، عزت و سربلندی دنیا و آخرت را بدست آورده است.
- 6- فضل شهادت در راه الله تعالی.

